



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۵

دکتر محمد شریفانی
عضو ہیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۵۰۰ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج ۵-۳-۳۱-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق --- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج‌البلاغه --- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده‌بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۵

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه‌آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اوّل: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۳ - ۳۱ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

فهرست

خطبة ۱۴۶ ۳۱

۱. نصرت خداوند، عامل پیروزی ۳۳
۲. وعده حتمی خدا ۳۴
۳. موقعیت زمامدار ۳۵
۴. روحیه دادن امام ۳۶
۵. نقش محوری رهبر ۳۶
۶. غافل نشدن از دشمنان داخلی ۳۷
۷. رهبر؛ ریشه و اساس امت ۳۸
۸. خداوند توانا بر هر چیز ۳۸
۹. پیروزی اندک بر بسیار ۳۹

خطبة ۱۴۷ ۴۱

۱. بعثت ۴۲
۱. ۱. حکمت بعثت ۴۲
۱. ۲. تبیین قرآن ۴۳
۱. ۳. تجلی خداوند در قرآن ۴۴
۱. ۴. انذار و تخويف بندگان ۴۵
۱. ۵. یادآوری سرگذشت پیشینیان ۴۵
۲. پیشگویی‌های امام ۴۶
۲. ۱. مخفی شدن حق ۴۶
۲. ۲. کسادی قرآن ۴۶
۲. ۳. بی‌ارزشی معروف ۴۷
۲. ۴. بی‌پناهی اهل قرآن ۴۷
۲. ۵. تهی بودن آن دوران از قرآن ۴۸
۲. ۶. ناهماهنگی ضلالت و هدایت ۴۸
۲. ۷. مردم، متحدان متفرّق ۴۸
۲. ۸. باقی ماندن فقط نام قرآن ۴۹

۹. ۲. از بین بردن صالحيان	۵۰
۳. دو عامل بدبختی انسان‌ها	۵۰
۳. ۱. طول امل	۵۰
۳. ۲. فراموشی مرگ	۵۱
۴. ویژگی‌های مرگ	۵۱
۴. ۱. نپذیرفتن عذر‌ها	۵۱
۴. ۲. بسته شدن در توبه	۵۱
۴. ۳. فرارسیدن مجازات‌ها	۵۲
۵. راه نجات از هلاکت	۵۳
۵. ۱. نصیحت‌پذیری	۵۳
۵. ۲. پناه آوردن به خداوند	۵۳
۵. ۳. درک عظمت خدا	۵۳
۵. ۴. فرار نکردن از حق	۵۴
۵. ۵. شناخت ترک‌کنندگان راه حق	۵۵
۵. ۶. آموختن از اهل علم	۵۶
۵. ۷. آگاه ساختن اهل علم	۵۶
۵. ۸. مخالفت نکردن با اهل دین	۵۷
خطبة ۱۴۸	۵۹
۱. ویژگی‌های شخصیتی طلحه و زبیر	۶۰
۱. ۱. رقابت بر سر حکومت	۶۰
۱. ۲. دشمنان در ظاهر دوست	۶۰
۱. ۳. برادرکشی بر سر حکومت	۶۱
۲. دعوت امام برای جنگ جمل	۶۱
۳. بهانه پیمان شکنی	۶۲
۴. غافل نشدن رهبر بیدار	۶۳
خطبة ۱۴۹	۶۵
۱. ملاقات با مرگ در حال فرار از آن	۶۶
۲. علم به زمان مرگ مخصوص خداوند	۶۷

۳. وصیت‌نامه کوتاه و پرمحتوا	۶۸
۳. ۱. ضایع نکردن سنت پیامبر	۶۸
۳. ۲. کتاب و سنت دو ستون محکم	۶۸
۳. ۳. منحرف نشدن از راه کتاب و سنت	۶۹
۳. ۴. تکلیف هرکس به مقدار توانش	۷۰
۳. ۵. توجه به سه وسیله برای رسیدن به سعادت	۷۰
۳. ۶. وضع دنیا و بی‌اعتباری آن	۷۱
۳. ۷. کوتاهی زندگی دنیا	۷۱
۳. ۸. خبر از شهادت خود	۷۲
۳. ۹. عبرت از مرگ من	۷۳
۳. ۱۰. وداع امام با مردم	۷۳
خطبة ۱۵۰	۷۵
۱. راه رشد؛ نه چپ و نه راست	۷۶
۲. نه دیرو نه زود	۷۷
۳. ذکر دلیل برای ترک شتاب	۷۷
۴. زمان فرارسیدن وعده‌ها	۷۸
۵. عمل کردن حضرت مهدی (عج) به سیره صالحان	۷۹
۶. برنامه‌های آن مصلح بزرگ	۷۹
۶. ۱. گشودن گره‌ها	۷۹
۶. ۲. آزادسازی بردگان	۷۹
۶. ۳. پراکنده کردن گمراهان	۸۰
۶. ۴. متحد کردن اهل حق	۸۰
۷. اوصاف اصحاب و یاران آن حضرت	۸۱
۷. ۱. به پا خواستن گروهی برای یاری	۸۱
۷. ۲. بر پا دارنده قرآن	۸۱
۷. ۳. گوش دادن به تفسیر قرآن	۸۲
۷. ۴. سیراب شدن از جام حکمت	۸۲
۸. مهلت دادن به گمراهان	۸۲

۸۳	۸. ۱. همراهی کردن افراد ضعیف‌الایمان با فتنه
۸۴	۹. اوصاف مؤمنان شجاع
۸۴	۹. ۱. صبر و استقامت
۸۴	۹. ۲. بذل جان در راه خداوند
۸۵	۹. ۳. پرستش پروردگار
۸۵	۱۰. بازگشت به ارزش‌های جاهلی
۸۷	۱۱. نصب خلافت در غیر جایگاهش
۸۸	۱۲. اوصاف گمراه‌کنندگان
۸۸	۱۲. ۱. معدن خطا
۸۸	۱۲. ۲. غوطه‌ور در سرگردانی
۸۸	۱۲. ۳. گرفتار در جهالت
۸۹	۱۲. ۴. از دین خارج‌شدگان
۹۱	خطبة ۱۵۱
۹۲	۱. حمد الهی
۹۳	۲. ارزش شهادتین
۹۴	۳. فضیلت انحصاری پیامبر
۹۴	۴. جبران ناپذیر بودن فقدان پیامبر
۹۴	۵. برکات وجود پیامبر
۹۵	۶. جلوه‌ای از عصر جاهلیت
۹۵	۶. ۱. حلال شمردن حرام
۹۶	۶. ۲. خوار شدن انسان حکیم
۹۶	۶. ۳. روزگار خالی از پیامبران
۹۶	۶. ۴. کافر مردن
۹۶	۷. عوامل شکل‌گیری فتنه‌ها
۹۶	۷. ۱. مستی نعمت
۹۷	۷. ۲. کیفر اعمال
۹۷	۸. مراحل گوناگون فتنه‌ها
۹۷	۸. ۱. مرحله ناشناختگی و ابهام

۹۸	۸. ۲. مرحله پیچیدگی
۹۸	۸. ۳. مرحله محوری
۹۹	۸. ۴. مرحله پنهانی فتنه‌ها
۱۰۰	۸. ۵. مرحله رشد سریع فتنه‌ها
۱۰۰	۸. ۶. مرحله اثربخشی
۱۰۱	۸. ۷. مرحله ارث‌بری
۱۰۱	۸. ۸. مرحله مسابقه
۱۰۲	۹. عواقب فتنه و فتنه‌انگیزی
۱۰۲	۹. ۱. بیزاری پیروان از پیشوایان
۱۰۲	۹. ۲. بغض و کینه
۱۰۲	۹. ۳. نفرین یکدیگر
۱۰۴	۱۰. ویژگی‌های فتنه‌های بزرگ
۱۰۴	۱۰. ۱. لرزاننده و کوبنده
۱۰۴	۱۰. ۲. گمراه‌کننده
۱۰۵	۱۰. ۳. گوناگون شدن هوس‌ها
۱۰۵	۱۰. ۴. مشتبه شدن آرای درست و نادرست
۱۰۵	۱۰. ۵. درهم‌شکننده مقابله‌کنندگان
۱۰۶	۱۰. ۶. به جان هم افتادن فتنه‌جویان
۱۰۶	۱۱. وضعیت مردم در روزگار فتنه
۱۰۶	۱۱. ۱. سست شدن رشته دین
۱۰۷	۱۱. ۲. فروکش کردن چشمه دانش
۱۰۷	۱۱. ۳. سلطه ستمگران
۱۰۷	۱۱. ۴. سرکوب بادیه‌نشینان
۱۰۸	۱۱. ۵. نابودی همگانی در غبار فتنه
۱۰۹	۱۱. ۶. تلخی فتنه‌ها
۱۰۹	۱۱. ۷. گسستن رشته‌های یقین
۱۱۰	۱۱. ۸. ناپاکان، مدبر امور
۱۱۰	۱۱. ۹. قطع ارحام

۱۱۰	۱۰.۱۱. جدایی از اسلام
۱۱۱	۱۲. واکنش مردم در برابر این فتنه
۱۱۱	۱.۱۲. مضطرب بودن مردم
۱۱۱	۲.۱۲. گرفتار فریب کاری فتنه گران
۱۱۱	۱۳. توصیه امام در وضعیت فتنه
۱۱۱	۱.۱۳. دوری از بدعت
۱۱۲	۲.۱۳. ملازم با مسلمانان و اطاعت پروردگار
۱۱۲	۳.۱۳. ستمدیده باشید نه ستمکار
۱۱۳	۴.۱۳. دوری از دام شیطان
۱۱۳	۵.۱۳. پرهیز از حرام خواری
۱۱۵	خطبه ۱۵۲
۱۱۶	۱. صفات خداوند
۱۱۶	۱.۱. مخلوق دلیل بر خالق
۱۱۷	۲.۱. حدوث دلیل بر ازلیت خداوند
۱۱۷	۳.۱. شبیه نداشتن
۱۱۷	۴.۱. عاجز بودن عقل از درک خداوند
۱۱۸	۵.۱. واحد و خالق
۱۱۸	۶.۱. سمیع و بصیر
۱۱۹	۷.۱. حضور همه جانبه
۱۱۹	۸.۱. هم ظاهر هم باطن
۱۱۹	۹.۱. چیرگی و قدرت
۱۲۰	۱۰.۱. توصیف ناپذیر
۱۲۰	۱۱.۱. نامحدود بودن
۱۲۰	۱۲.۱. قابل شمارش نبودن
۱۲۰	۱۳.۱. حالت نداشتن
۱۲۰	۱۴.۱. مکان نداشتن
۱۲۰	۱۵.۱. ربّ عالم قادر
۱۲۱	۲. طلوع امام حق

۱۲۲	۳. در انتظار دگرگونی خلافت عثمان
۱۲۲	۴. جایگاه اهل بیت
۱۲۲	۱.۴. پیشوایان مردم
۱۲۳	۲.۴. شناخت اهل بیت، کلید بهشت
۱۲۴	۳.۴. انکار اهل بیت، کلید جهنم
۱۲۴	۴.۴. برگزیدن اهل بیت برای اسلام
۱۲۴	۵. اسلام کانون کرامت
۱۲۵	۶. قرآن، برگزیده الهی
۱۲۵	۷. نعمات قرآن
۱۲۶	۸. اوصاف قرآن
۱۲۹	خطبه ۱۵۳
۱۳۰	۱. نداشتن امام، موجب گمراهی
۱۳۲	۲. کنار رفتن پرده های غفلت به هنگام مرگ
۱۳۳	۳. ناکام از مواهب دنیا
۱۳۴	۴. هشدار امام
۱۳۴	۵. راه نجات از غفلت
۱۳۴	۵.۱. به خود آمدن
۱۳۶	۵.۲. بستن راه تسلط گمراهان بر خود
۱۳۷	۵.۳. پرهیز از شتاب زدگی
۱۳۷	۵.۴. بهره گیری از دستورات پیامبر
۱۳۸	۵.۵. پرهیز از فخر فروشی
۱۳۹	۵.۶. فرستادن توشه برای آخرت
۱۴۰	۵.۷. هشدار دوباره بر غفلت زدایی
۱۴۱	۶. گناهانی که اعمال نیک را بی اثر می کند
۱۴۱	۶.۱. توبه نکردن
۱۴۲	۶.۲. شرک ورزی
۱۴۲	۶.۳. قتل نفس
۱۴۲	۶.۴. اتهام به حرام

۱۴۳	۵. ۶. بدعت‌گذار.....
۱۴۳	۶. ۶. نفاق.....
۱۴۴	۷. صفات حیوانی.....
۱۴۴	۷. ۱. شکم‌بارگی.....
۱۴۴	۷. ۲. تجاوز و تعدی.....
۱۴۵	۸. فکر زنان.....
۱۴۵	۹. صفات مؤمن.....
۱۴۷	خطبة ۱۵۴.....
۱۴۸	۱. نگاه بصیرت در انسان عاقل.....
۱۴۹	۲. پیروی از رهبر.....
۱۵۰	۳. شاخصه فتنه‌گران بدعت‌گذار.....
۱۵۱	۴. اهل بیت درهای علوم پیامبر.....
۱۵۲	۵. ویژگی‌های اهل بیت.....
۱۵۲	۵. ۱. تجلی آیات قرآن.....
۱۵۳	۵. ۲. گنجینه‌های صفات خداوند.....
۱۵۳	۵. ۳. سخن صادق.....
۱۵۳	۵. ۴. سکوت معنادار.....
۱۵۴	۵. ۵. همراه با صداقت.....
۱۵۴	۵. ۶. همراه با عقلانیت.....
۱۵۵	۵. ۷. فرزندان آخرت.....
۱۵۶	۶. نشانه انسان بصیر.....
۱۵۶	۷. تفاوت عالم و جاهل.....
۱۵۷	۸. ضرورت توجه هدف.....
۱۵۸	۹. تطابق ظاهر و باطن.....
۱۵۹	۱۰. حب و بغض خداوند در نگاه پیامبر.....
۱۵۹	۱۱. تشبیه عمل به گیاه.....
۱۵۹	۱۱. ۱. تأثیر شور و شیرینی آب برگ‌یاه.....
۱۶۱	خطبة ۱۵۵.....

۱۶۲	۱. اوصاف خداوند.....
۱۶۲	۱. ۱. تحیر عقول از درک کنه ذات پروردگار.....
۱۶۲	۱. ۲. خداوند، آشکارترین چیز.....
۱۶۳	۱. ۳. فراتر از حد و اندازه.....
۱۶۴	۱. ۴. آفرینش بدون نمونه قبلی و مشوت و کمک.....
۱۶۴	۱. ۵. همه تسلیم فرمان خداوند.....
۱۶۶	۲. شگفتی‌های آفرینش خفاش.....
۱۶۶	۲. ۱. اسرار پیچیده حکیمانه.....
۱۶۸	۲. ۲. ناتوانی چشمان خفاش در نور.....
۱۶۸	۲. ۳. پنهان شدن خفاش از روشنایی.....
۱۶۹	۲. ۴. حرکت خفاش در تاریکی شب.....
۱۷۰	۲. ۵. وضع خفاش هنگام طلوع آفتاب.....
۱۷۲	۲. ۶. شب، زمان معاش برای خفاش.....
۱۷۲	۲. ۷. جنس بال خفاش.....
۱۷۳	۲. ۸. تشبیه بال خفاش به لاله گوش.....
۱۷۳	۲. ۹. ویژگی بال‌های خفاش.....
۱۷۴	۲. ۱۰. پرورش نوزاد خفاش.....
۱۷۵	۲. ۱۱. آفرینش موجودات بدون الگو.....
۱۷۷	خطبة ۱۵۶.....
۱۷۸	۱. اطاعت از خداوند در هنگامه فتنه.....
۱۷۸	۲. پیروی از امام در هنگامه فتنه.....
۱۷۹	۳. دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل.....
۱۸۱	۴. ایمان، چراغ راه.....
۱۸۱	۵. آثار ایمان.....
۱۸۱	۵. ۱. انجام عمل صالح.....
۱۸۲	۵. ۲. هراس از مرگ.....
۱۸۳	۶. مرگ، پایان دنیا.....
۱۸۴	۷. قیامت تنها اقامتگاه.....

۱۸۶	۸. ویژگی خانه آخرت.....
۱۸۷	۹. آثار امر به معروف.....
۱۸۹	۱۰. قرآن و عظمت آن.....
۱۸۹	۱۰. ۱. ریسمان محکم.....
۱۹۰	۱۰. ۲. شفای دردها.....
۱۹۰	۱۰. ۳. حافظ انسان.....
۱۹۱	۱۰. ۴. منحرف نمی شود.....
۱۹۱	۱۰. ۵. رنگ کهنگی نمی گیرد.....
۱۹۱	۱۰. ۶. تصدیق کننده.....
۱۹۲	۱۱. آزمون و فتنه بزرگ.....
۱۹۲	۱۲. سؤال امام از پیامبر درباره فتنه بزرگ.....
۱۹۳	۱۳. منظور از آزمایش و فتنه بزرگ.....
۱۹۴	۱۴. اوصاف امتحان شوندگان.....
۱۹۴	۱۴. ۱. ثروت وسیله آزمایش.....
۱۹۴	۱۴. ۲. مت دین داری بر خداوند.....
۱۹۴	۱۴. ۳. گناهکاری و تمنای رحمت.....
۱۹۵	۱۴. ۴. حلال شمردن حرام خداوند.....
۱۹۵	۱۴. ۵. تغییر دادن احکام خداوند.....
۱۹۶	۱۵. فتنه گران، مسلمانان خطاکار.....
۱۹۷	خطبه ۱۵۷.....
۱۹۸	۱. حمد الهی.....
۲۰۰	۲. ناپایداری دنیا.....
۲۰۰	۳. تکرار همیشگی تاریخ.....
۲۰۱	۴. سرعت گذر دنیا.....
۲۰۲	۵. آثار غفلت از خود.....
۲۰۲	۵. ۱. سرگردانی.....
۲۰۲	۵. ۲. نابودی.....
۲۰۲	۵. ۳. سرکشی.....

۲۰۲	۵. ۴. تزئین عمل زشت.....
۲۰۴	۶. سرنوشت انسان ها.....
۲۰۴	۷. آثار تقوا.....
۲۰۴	۷. ۱. در امان بودن.....
۲۰۶	۷. ۲. قطع شدن آثار گناه.....
۲۰۶	۸. لزوم مراقبت از خود.....
۲۰۷	۹. آشکار بودن راه حق.....
۲۰۸	۱۰. ضرورت توشه گیری از دنیا.....
۲۰۹	۱۱. تشبیه مردم به کاروان متوقف.....
۲۱۰	۱۲. اهل آخرت را با دنیا چه کار.....
۲۱۰	۱۳. حتمی بودن وعده های خدا.....
۲۱۱	۱۴. توجه به آثار روز قیامت.....
۲۱۲	۱۵. حضور در دادگاه الهی.....
۲۱۲	۱۵. ۱. مراقبان از اعمال.....
۲۱۴	۱۵. ۲. حضور مراقبان در تمام عرصه ها.....
۲۱۴	۱۶. توجه به فردای نزدیک.....
۲۱۵	۱۷. توجه به خانه قبر.....
۲۱۵	۱۸. توجه به صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی.....
۲۱۷	۱۹. پندگیری از عبرت ها.....
۲۱۹	خطبه ۱۵۸.....
۲۲۰	۱. مبعوث شدن در عصر جاهلیت.....
۲۲۱	۲. قرآن، تصدیق کننده کتب آسمانی پیشین.....
۲۲۲	۳. قرآن و برکات آن.....
۲۲۲	۴. علم گذشته و آینده در قرآن.....
۲۲۳	۵. فتنه فراگیر بنی امیه.....
۲۲۴	۶. پذیرفته نشدن هیچ عذری.....
۲۲۵	۷. انتقام خداوند از ستمگران.....
۲۲۶	۸. سرنوشت بنی امیه.....

خطبه ۱۵۹ ۲۲۹

۱. خوش رفتاری امام با مردم روزگار خویش ۲۳۰
۱. ۱. بهترین هم نشین ۲۳۰
۲. ۱. پاسداری همه جانبه ۲۳۰
۳. ۱. نجات از ذلت ها ۲۳۱
۲. قدرشناسی امام در برابر نیکی اندک ۲۳۱

خطبه ۱۶۰ ۲۳۳

۱. عظمت پروردگار ۲۳۴
۱. ۱. فرمان خدا ۲۳۴
۲. ۱. رضایت خدا ۲۳۵
۳. ۱. قضاوت خداوند ۲۳۶
۴. ۱. عفو الهی ۲۳۶
۵. ۱. حمد الهی ۲۳۶
۲. اوصاف هفت گانه حمد ۲۳۷
۱. ۲. حمد رضایت بخش ۲۳۷
۲. ۲. حمد محبوب ۲۳۷
۳. ۲. حمد پرکننده جهان ۲۳۷
۴. ۲. حمد بی کم و کاست ۲۳۷
۵. ۲. حمد نامحدود ۲۳۸
۶. ۲. حمد بدون فنا ۲۳۸
۳. خداشناسی ۲۳۸
۳. ۱. درک عظمت خداوند ۲۳۸
۳. ۲. حی قیوم ۲۳۸
۳. ۳. ناتوانی اندیشه ها از درک عظمت خداوند ۲۳۹
۳. ۴. شگفتی جهان خلقت ۲۴۰
۴. عظمت جهان غیب ۲۴۱
۵. عظمت آفرینش خداوند و مبهوت شدن عقل ۲۴۱
۶. خوف ورجا ۲۴۳

۶. ۱. مدعیان دروغین ۲۴۳
۶. ۲. ذکر دلیل دروغ ۲۴۴
۶. ۳. مبدأ اصلی خوف ورجا ۲۴۵
۶. ۴. امید به خدا در مسائل بزرگ و کوچک ۲۴۶
۶. ۵. فقط خداوند شایسته امید بستن ۲۴۶
۶. ۶. خوف از بندگان ۲۴۷
۶. ۷. خوف واقعی ۲۴۷
۷. بزرگ جلوه کردن دنیا در چشم دنیاپرستان ۲۴۸
۸. اقتدا به رسول خدا ۲۵۰
۹. برکنار بودن پیامبر از زخارف دنیا ۲۵۱
۱۰. زندگی زاهدانه پیامبران ۲۵۲
۱۰. ۱. موسی کلیم الله ۲۵۲
۱۰. ۱. ۱. زهد حضرت موسی (ع) ۲۵۲
۱۰. ۱. ۲. اوصاف خوب موسی (ع) ۲۵۳
۱۰. ۲. ویژگی های داوود (ع) ۲۵۳
۱۰. ۲. ۱. صاحب مزامیر ۲۵۳
۱۰. ۲. ۲. زنبیل بافی ۲۵۴
۱۰. ۲. ۳. زهد داوود (ع) ۲۵۵
۱۰. ۳. ویژگی های عیسی (ع) ۲۵۵
۱۰. ۳. ۱. زهد ۲۵۵
۱۰. ۳. ۲. نوع غذای عیسی (ع) ۲۵۶
۱۰. ۳. ۳. سرپناه عیسی (ع) ۲۵۶
۱۰. ۳. ۴. نوع میوه حضرت عیسی (ع) ۲۵۷
۱۰. ۳. ۵. نداشتن همسر و فرزند ۲۵۷
۱۰. ۳. ۶. نداشتن اموال ۲۵۷
۱۱. رسول اعظم (ص) ۲۵۹
۱۱. ۱. تأسی از پیامبر ۲۵۹
۱۱. ۲. زهد پیامبر ۲۶۰

۲۶۱	۳. ۱۱. حقیر بودن دنیا در نگاه پیامبر.....
۲۶۲	۱۲. سعادت در گرو پیروی از خدا و رسولش.....
۲۶۲	۱۳. سیره رفتاری پیامبر.....
۲۶۲	۱. ۱۳. تواضع در نشستن.....
۲۶۳	۲. ۱۳. وصله زدن لباس ها.....
۲۶۳	۳. ۱۳. مرکب پیامبر.....
۲۶۳	۴. ۱۳. دوری از زیورهای دنیا.....
۲۶۴	۵. ۱۳. روی گردانی از دنیا با تمام وجود.....
۲۶۵	۶. ۱۳. بیرون کردن مهر دنیا از دل.....
۲۶۵	۱۴. چرایی تأسی به پیامبر.....
۲۶۵	۱۵. تکریم پیامبر.....
۲۶۶	۱۶. راه سعادت تأسی به پیامبر.....
۲۶۷	۱۷. پیامبر؛ عَلم قیامت.....
۲۶۷	۱۸. رحلت پیامبر در حال ایمان.....
۲۶۷	۱۹. بی توجه به دنیا.....
۲۶۸	۲۰. مَنّت خدا بر بندگان به واسطه وجود پیامبر.....
۲۶۹	۲۱. زهد امام.....
۲۷۱	خطبه ۱۶۱.....
۲۷۲	۱. اوصاف و ویژگی های پیامبر.....
۲۷۲	۱. ۱. نوردهنده و روشنی بخش.....
۲۷۳	۲. ۱. بهترین خاندان و اصالت.....
۲۷۳	۳. ۱. برکاتش در دسترس همگان.....
۲۷۴	۴. ۱. زادگاه او، بهترین مکان.....
۲۷۵	۵. ۱. گسترش آوازه پیامبر.....
۲۷۵	۶. ۱. همراه با حجت و دعوت مصلحانه.....
۲۷۶	۷. ۱. روشن کننده احکام مجهول.....
۲۷۷	۸. ۱. پیامبر، ریشه کن کننده بدعت ها.....
۲۷۷	۹. ۱. پیامبر، تبیین کننده احکام.....

۲۷۷	۲. وظایف ما در برابر پیامبر.....
۲۷۷	۲. ۱. انتخاب غیراسلام، نشانه بدبختی.....
۲۷۸	۲. ۲. انتخاب راه درست.....
۲۸۱	۳. سفارش به تقوا.....
۲۸۲	۴. تشویق و تنذیر.....
۲۸۲	۵. چشم پوشی از زرق و برق دنیا.....
۲۸۳	۶. عواقب توجه به دنیا.....
۲۸۴	۷. چشم پوشی از سرگرمی های دنیا.....
۲۸۴	۸. برحذر داشتن از دنیاپرستی.....
۲۸۵	۹. عبرت از پیشینیان.....
۲۸۵	۱۰. مرگ، پایان رابطه ها.....
۲۸۶	۱۱. پرهیز از نفسانیت و شهوات آن.....
۲۸۹	خطبه ۱۶۲.....
۲۹۰	۱. پرسش از چرایی غصب خلافت.....
۲۹۲	۲. استبداد و بخل، عامل غصب خلافت.....
۲۹۳	۳. شاهی از شعر امرؤالقیس.....
۲۹۴	۴. پسر ابوسفیان، دشمن اسلام.....
۲۹۴	۵. شگفتی امام از فراوانی انحراف.....
۲۹۵	۶. خاموشی نور اسلام، هدف بنی امیه.....
۲۹۶	۷. تصمیم نهایی امام.....
۲۹۷	خطبه ۱۶۳.....
۲۹۸	۱. صفات خداوند.....
۲۹۸	۱. ۱. آفرینش.....
۳۰۰	۲. ۱. ازلی و ابدی.....
۳۰۰	۳. ۱. مسجود همه مخلوقات.....
۳۰۰	۴. ۱. بدون همتا.....
۳۰۱	۵. ۱. نامحدود.....
۳۰۲	۶. ۱. ظاهر و باطن.....

۳۰۲	۱. ۷. بی‌نیاز از جسم
۳۰۲	۱. ۸. دور و نزدیک
۳۰۳	۱. ۹. علم الهی
۳۰۳	۱. ۹. ۱. خداوند؛ عالم به هر زمان و مکان
۳۰۴	۱. ۹. ۲. آشکار بودن همهٔ زمان‌ها در پیشگاه علم الهی
۳۰۵	۱. ۹. ۳. علم خداوند به دگرگونی روزگاران
۳۰۵	۱. ۹. ۴. آگاهی خداوند از پایان عمر هر موجود
۳۰۶	۱. ۹. ۵. محدودیت در او راه ندارد
۳۰۶	۲. محدودیت مخصوص مخلوقات
۳۰۷	۳. خلقتی محدود و در نهایت حُسن
۳۰۸	۴. دایرهٔ قدرت الهی
۳۰۸	۵. نمونه‌ای از مصادیق علم الهی
۳۰۹	۶. مراحل خلقت انسان
۳۰۹	۶. ۱. دوران جنینی
۳۱۰	۶. ۲. آفرینش انسان از گِل
۳۱۱	۶. ۳. استقرار در رحم مادر
۳۱۱	۶. ۴. حرکت جنین در شکم مادر
۳۱۲	۶. ۵. مرحلهٔ تولد
۳۱۲	۶. ۶. دوران شیرخوارگی
۳۱۳	۷. ناتوانی انسان در شناخت صفات خداوند
۳۱۵	خطبهٔ ۱۶۴
۳۱۶	۱. اتمام حجت امام با عثمان
۳۱۶	۱. ۱. مرحلهٔ اول: آگاهی عثمان به احکام اسلامی
۳۱۸	۱. ۲. مرحلهٔ دوم: بیان سوابق عثمان
۳۱۸	۱. ۳. مرحلهٔ سوم: مقایسه با خلفای قبلی
۳۱۹	۱. ۴. مرحلهٔ پایانی: روشن بودن راه حق و عدالت
۳۱۹	۲. نشانه‌های پیشوایان عادل
۳۱۹	۲. ۱. هدایتگری

۳۲۰	۲. ۲. برپاکنندهٔ سنت‌ها و ازبین‌برندهٔ بدعت‌ها
۳۲۰	۳. نشانه‌های پیشوایان ستمگر
۳۲۱	۴. استناد به کلام پیامبر در معرفی امام جائر
۳۲۱	۵. هشدار دربارهٔ آینده عثمان
۳۲۲	۶. شرح کلام پیامبر در معرفی امام جائر
۳۲۳	۷. عامل انحراف عثمان
۳۲۳	۸. واکنش عثمان
۳۲۴	۹. تسلیم شدن عثمان
۳۲۵	خطبهٔ ۱۶۵
۳۲۶	۱. ابداع موجودی عجیب
۳۲۶	۲. اقامهٔ شواهد قدرت الهی
۳۲۷	۳. آفرینش موجودات، دلیل یگانگی خداوند
۳۲۷	۴. اشکال گوناگون پرندگان
۳۲۸	۵. چگونگی بال‌های پرندگان
۳۲۸	۶. پرواز پرندگان
۳۲۹	۷. صورت‌های مختلف پرندگان
۳۳۰	۷. ۱. پرواز نکردن
۳۳۰	۷. ۲. تنوع رنگ‌های گوناگون
۳۳۰	۷. ۳. تک‌رنگ بودن
۳۳۱	۷. ۴. طوقی برگردن
۳۳۲	۸. طاووس، عجیب‌ترین پرندهٔ جهان
۳۳۳	۸. ۱. موزون‌ترین شکل آفرینش
۳۳۳	۸. ۲. رنگ آمیزی طاووس
۳۳۳	۸. ۳. چگونگی بال و دُم طاووس
۳۳۴	۸. ۴. جلوه‌نمایی جنس نر برای ماده
۳۳۴	۸. ۵. تشبیه طاووس
۳۳۵	۸. ۶. حرکات متکبرانه
۳۳۵	۸. ۷. جفت‌گیری طاووس

۳۳۶	۹. سخنان امام بر اساس سند معتبر.....
۳۳۶	۱۰. ابطال بعضی خرافات
۳۳۷	۱۱. تشبیه پره‌های طاووس
۳۳۷	۱.۱۱. تشبیه به طلا و زبرجد
۳۳۹	۲.۱۱. تشبیه به دسته‌گل بهاری
۳۳۹	۳.۱۱. تشبیه به پارچه رنگارنگ
۳۴۰	۴.۱۱. تشبیه به نوار نقره‌ای
۳۴۰	۱۲. کیفیت راه رفتن طاووس
۳۴۲	۱۳. پاهای طاووس
۳۴۲	۱۴. موهای بلند و زیبا
۳۴۳	۱۵. رنگ زیبای انتهای گردن
۳۴۴	۱۶. شادابی اطراف گردن
۳۴۴	۱۷. خط باریک سفید در کنار گوش
۳۴۵	۱۸. تنوع رنگ‌ها
۳۴۶	۱۹. ریزش و رویش پرها
۳۴۷	۲۰. جلوه‌های متنوع رنگ‌ها
۳۴۸	۲۱. سرگردانی عقل‌ها در این موجود
۳۴۸	۲۲. ناتوانی عقل از درک قدرت خداوند
۳۴۹	۲۳. مخلوقات ریز.....
۳۴۹	۱.۲۳. شگفتی‌های دیگر جانداران
۳۵۰	۲.۲۳. سرنوشت حتمی همه جانداران
۳۵۱	۲۴. توصیف بهشت
۳۵۱	۱.۲۴. درخت‌های بهشتی
۳۵۲	۲.۲۴. میوه‌های بهشتی
۳۵۳	۳.۲۴. میزبانان بهشتی
۳۵۴	۴.۲۴. ساکنان بهشت
۳۵۵	۵.۲۴. شوق دیدار پروردگار
۳۵۶	۲۵. دعای امام برای رسیدن به منازل ابرار

۳۵۷	خطبة ۱۶۶.....
۳۵۸	۱. سه دستور مهم اخلاقی.....
۳۵۸	۱.۱. اهمیت احترام و پیروی کوچک از بزرگ.....
۳۵۸	۲.۱. مهربانی بزرگان به کودکان.....
۳۵۹	۳.۱. سنگ‌دل نبودن
۳۵۹	۲. تشبیه منافق به تخم افعی
۳۶۱	۳. یاران امام
۳۶۱	۱.۳. پراکندگی یاران امام
۳۶۱	۲.۳. باقی ماندن گروهی بر راه حق
۳۶۲	۳.۳. اتحاد یاران امام
۳۶۲	۴.۳. پیروزی یاران امام
۳۶۳	۵.۳. سیل خروشان یاران امام در برابر بنی‌امیه
۳۶۴	۶.۳. چشمه‌های جوشان پیروان اهل بیت
۳۶۵	۴. سرنوشت بنی‌امیه
۳۶۶	۵. تفرقه، دلیل عقب‌ماندگی اهل حق
۳۶۶	۶. سستی در راه حق و سرگردانی
۳۶۷	۷. راه نجات یاران امام
۳۶۹	خطبة ۱۶۷.....
۳۷۰	۱. قرآن و عمل به دستورهای آن
۳۷۱	۲. اهتمام به واجبات
۳۷۱	۳. مصالح و مفاسد احکام شرع
۳۷۲	۴. حفظ احترام مسلمانان
۳۷۳	۵. توصیف مسلمان
۳۷۳	۶. توجه به مرگ
۳۷۴	۷. سبک‌باری در زندگی
۳۷۴	۸. دعوت به تقوا
۳۷۵	۹. لزوم اطاعت از پروردگار
۳۷۷	خطبة ۱۶۸.....

۳۷۸	۱. علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان
۳۷۸	۱.۱. آگاهی امام از وضعیت موجود
۳۷۸	۲.۱. تشریح وضعیت اجتماعی
۳۷۹	۳.۱. خطر دشمن داخلی
۳۷۹	۴.۱. قدرت، لازمه عمل
۳۸۰	۲. شورش علیه عثمان، کار جاهلی
۳۸۰	۳. درگیر شدن با قاتلان عثمان سبب تفرقه
۳۸۰	۴. صبر بر انتقام
۳۸۱	۵. مهلت دادن به رهبر جامعه
۳۸۲	۶. صبوری امام تا حد امکان
۳۸۳	خطبه ۱۶۹
۳۸۴	۱. لزوم تمسک به قرآن
۳۸۵	۲. هشدار درباره بدعت‌های مُهلک
۳۸۵	۳. توصیه به اطاعت از حکومت اسلامی
۳۸۶	۴. یکدست شدن فتنه‌جویان
۳۸۷	۵. تحمل امام در برابر مخالفان
۳۸۷	۶. هشدار درباره ازهم‌گسیختگی جامعه اسلامی
۳۸۷	۷. دشمنی از روی حسد
۳۸۸	۸. حقوق مردم بر حکومت
۳۸۹	خطبه ۱۷۰
۳۹۰	۱. سؤال امام از فرستاده اهالی بصره
۳۹۱	۲. پاسخ فرستاده
۳۹۱	۳. بیعت فرستاده با امام
۳۹۱	۴. نام فرستاده
۳۹۳	خطبه ۱۷۱
۳۹۴	۱. اشاره به آسمان
۳۹۶	۲. اشاره به زمین و موجودات زنده آن
۳۹۷	۳. اشاره به کوه

۳۹۷	۴. زمینه‌سازی جهاد
۳۹۸	۵. تشویق به جهاد
۳۹۹	۶. تهدید و تشویق
۴۰۱	خطبه ۱۷۲
۴۰۲	۱. گستره علم الهی
۴۰۳	۲. حرص به خلافت
۴۰۴	۳. خلافت، حق امام
۴۰۴	۴. مبهوت شدن از دلیل کوبنده امام
۴۰۵	۵. استعانت امام از خدا
۴۰۶	۶. خطای آتش افروزان جنگ جمل
۴۰۶	۷. حرمت شکنی خانه پیامبر
۴۰۷	۸. پیمان شکنی
۴۰۸	۹. حمله به مردم بصره
۴۰۹	۱۰. نتیجه‌گیری امام
۴۱۱	خطبه ۱۷۳
۴۱۲	۱. منزلت پیامبر
۴۱۳	۲. شایسته‌ترین فرد برای زعامت مردم
۴۱۴	۳. امتناع از حق
۴۱۴	۴. پاسخ امام به شبهه معاویه
۴۱۵	۵. جنگیدن با دو گروه
۴۱۶	۶. بهترین توصیه، توصیه به تقوا
۴۱۶	۷. اهل بصیرت
۴۱۷	۸. تابع حکم خدا بودن
۴۱۹	۹. دنیا، منزلگاهی موقت
۴۲۰	۱۰. ناپایداری دنیا
۴۲۰	۱۱. توجه به هشدارهای دنیا
۴۲۱	۱۲. روی گردانی از دنیاپرستی
۴۲۱	۱۳. صبر بر اطاعت خداوند

۴۲۲	۱۴. دین و ایمان سرمایه اصلی
۴۲۳	۱۵. دعا برای صبر و استقامت
۴۲۵	خطبة ۱۷۴
۴۲۶	۱. علی و ترس از ضرب شمشیر!
۴۲۶	۲. امید به وعده الهی
۴۲۷	۳. نیت شوم طلحه
۴۲۸	۴. بی صداقتی طلحه در ادعای خود
۴۲۹	۵. پرده برداری از دروغ طلحه
۴۳۱	خطبة ۱۷۵
۴۳۲	۱. بازخواست شدن از کردار
۴۳۳	۲. اعراض از خدا
۴۳۴	۳. شبیه به حیوان پرواری
۴۳۵	۴. علم غیب امام
۴۳۶	۵. رساندن اخبار غیبی به خاصان
۴۳۶	۶. سخن از صدق
۴۳۷	۷. علی پیش گام در عمل
۴۳۹	خطبة ۱۷۶
۴۴۱	۱. پند و اندرز
۴۴۱	۱. ۱. بهره گیری از بیانات الهی
۴۴۲	۱. ۲. اتمام حجت خداوند
۴۴۲	۱. ۳. تبیین اعمال
۴۴۳	۱. ۴. اشاره به حدیث پیامبر
۴۴۳	۱. ۵. طاعت همراه با رنج
۴۴۴	۱. ۶. همراهی معصیت با شهوت
۴۴۴	۱. ۷. هواپرستی نفس
۴۴۵	۱. ۸. مؤمن و نقد خویشتن
۴۴۶	۱. ۹. الگوگیری از گذشتگان
۴۴۷	۲. اوصاف قرآن

۴۴۷	۲. ۱. ناصح
۴۴۸	۲. ۲. هدایتگر
۴۴۸	۲. ۳. صادق
۴۴۸	۲. ۴. هدایت افزایی
۴۴۹	۲. ۵. بی نیازی در مجالست با قرآن
۴۵۰	۲. ۶. لزوم شفاعتی از قرآن
۴۵۱	۲. ۷. لزوم توجه به قرآن
۴۵۱	۲. ۸. شفاعت قرآن در روز قیامت
۴۵۲	۲. ۹. بذرافشانان قرآن
۴۵۳	۲. ۱۰. قرآن، معیار و مقیاس اصلی
۴۵۵	۳. تشویق به عمل
۴۵۶	۴. مقصد انسان
۴۵۶	۵. نشانه هایی برای هدایت انسان
۴۵۶	۶. هدف دار بودن برنامه های اسلام
۴۵۶	۷. لزوم عمل به فرایض الهی
۴۵۸	۸. توجه به تقدیرات الهی
۴۵۸	۹. وظایف آینده مردم
۴۵۹	۱۰. ثابت قدم در عمل به فرمان های خدا
۴۶۰	۱۱. هشدار به منحرفان
۴۶۱	۱۲. لزوم حراست از ارزش های اخلاقی
۴۶۱	۱۳. اصلاح زبان
۴۶۱	۱۳. ۱. یک زبانه بودن
۴۶۲	۱۳. ۲. نگهداری زبان
۴۶۲	۱۳. ۳. تقوا؛ نگهدارنده زبان
۴۶۳	۱۳. ۴. زبان مؤمن و منافق
۴۶۴	۱۳. ۵. اشاره به حدیث پیامبر
۴۶۴	۱۳. ۶. سلامت زبان
۴۶۶	۱۴. هشدار درباره بدعت ها

۱۴. ۱. خطر بدعت‌ها	۴۶۶
۱۴. ۲. تغییر ناپذیر بودن حلال و حرام خداوند	۴۶۷
۱۴. ۳. عبرت‌گیری از نتایج بدعت‌های پیشین	۴۶۷
۱۴. ۴. آشکار بودن بدعت‌ها	۴۶۸
۱۵. بهره‌گیری از آزمون‌های الهی	۴۶۸
۱۶. اقسام مردم	۴۶۹
۱۷. سفارش به قرآن	۴۷۰
۱۷. ۱. قرآن بهترین موعظه	۴۷۰
۱۷. ۲. ریسمان محکم الهی	۴۷۰
۱۷. ۳. نتیجه غفلت از قرآن	۴۷۱
۱۸. راه روشن است	۴۷۲
۱۹. اقسام ظلم	۴۷۴
۲۰. شرک، گناه نابخشودنی	۴۷۵
۲۱. گناهان کوچک	۴۷۵
۲۲. گناهان مشمول قصاص	۴۷۶
۲۳. شدت قصاص در قیامت	۴۷۶
۲۴. وحدت صفوف مسلمین	۴۷۶
۲۵. دعوت به خودسازی	۴۷۷
خطبه ۱۷۷	۴۷۹
۱. ماجرای حکمیت	۴۸۰
۲. تأسف از گمراهی مردم	۴۸۱
۳. عدالت، شرط پذیرش حکمیت	۴۸۲
۴. انحراف از حق	۴۸۲
خطبه ۱۷۸	۴۸۳
۱. اوصاف خداوند	۴۸۴
۱. ۱. احاطه خداوند بر همه چیز	۴۸۴
۱. ۲. فراتر از زمان و مکان	۴۸۵
۱. ۳. توصیف ناپذیر	۴۸۵

۱. ۴. علم نامحدود خداوند	۴۸۶
۲. شهادت به وحدانیت خداوند	۴۸۷
۲. ۱. ویژگی‌های شهادت‌دهندگان	۴۸۸
۳. ویژگی‌های اخلاقی پیامبر	۴۸۹
۴. شهادت به رسالت پیامبر	۴۸۹
۵. پرهیز از دنیاخواهی	۴۹۰
۵. ۱. فریندگی دنیا	۴۹۰
۵. ۲. دنیا، بی‌ارزش‌کننده علاقه‌مندانش	۴۹۰
۵. ۳. غلبه دنیا بر دنیاخواهان	۴۹۱
۶. گناه، عامل زوال نعمت‌ها	۴۹۱
۷. راه دفع بلاها	۴۹۳
۸. ترس از برگشت به عصر جاهلیت	۴۹۳
۹. تلاش، مهم‌ترین وظیفه زمانه	۴۹۴
کتابنامه	۴۹۷



خطبه ۱۴۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جنگ با امپراتوری ایران
در زمان خلافت عمر در مدینه، سال ۱۵ هجری
مخاطب: خلیفه دوم (عمر)
موضوع: سیاسی، نظامی، اعتقادی
ویژگی: پاسخ به مشورت خواهی عمر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در مجموع یک مطلب را دنبال می‌کند و آن اینکه در بعضی از شرایط، شرکت رئیس حکومت در جنگ بسیار خطرناک است و ممکن است دو مشکل مهم به بار آورد:

۱. نفرت دشمن دست به دست هم بدهند و او را به هر قیمتی که شده از پای درآورند و نظام لشکر از هم گسسته شود؛
۲. به فرض که چنین خطری پیش نیاید، ممکن است با خالی شدن پشت جبهه، دشمنان از اطراف و اکناف به مراکز اصلی اسلام حمله‌ور شوند و خطرات مهمی از این نظر دامن اسلام و مسلمین را بگیرد.

این خطبه به خوبی نشان می‌دهد که علی علیه السلام آنجا که پای مصالح اسلام و مسلمین در میان بود، حتی به مخالفان خود نیز کمک می‌کرد تا مبادا کمترین آسیبی به حوزه اسلام برسد. البته این سخن بدان معنا نیست که رئیس حکومت، هرگز نباید شخصاً در میدان نبرد حاضر

شود تا کار خود امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان و از آن بالاتر حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در غزوات نقض شود، بلکه شرایط کاملاً متفاوت است و شرایط زمان خلیفه دوم چنین اقتضا می‌کرد.

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُنَجِّرٌ وَعَدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ وَ مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَدًا، وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ، فَكُنْ قُطْبًا وَاسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ تَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَفْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرْحُتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَ طَمَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ وَ هُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ؛ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمُعُونَةِ.

و من کلام له (علیه السلام) و قد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه: وقتی عمر بن خطاب برای شرکت در جنگ ایران^۱ با امیر مؤمنان مشورت کرد، حضرت فرمود:

۱. نصرت خداوند، عامل پیروزی

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَ جُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ»^۲

پیروزی و شکست اسلام به فراوانی لشکر و اندکی آن نبود. آن دین خداست که خدا پیروزش کرد و ارتش حق است که آن را فراهم آورد و یاری داد تا رسید به آنجا که باید برسد و طلوع کرد تا جایی که باید طلوع کند.

۱. منظور از جنگ ایران، جنگ قادسیه است که در سال ۱۶ هجری میان مسلمانان و ایرانیان در زمان یزدگرد سوم روی داد. در این جنگ با اینکه در سپاه یزدگرد ۱۲۰ هزار نفر و در سپاه مسلمانان تنها سی و چند هزار نفر شرکت داشتند، مسلمانان پیروز شدند.

۲. خِذْلَانٌ: شکست.

أَعَدَّهُ: آن را آماده کرد، آماده و مهیا کرده است؛ اعداد و عدّه از همین ماده است؛ أَعَزَّهُ: او را یاری نمود، کمک و امداد کرده است.

طَلَعَ: سردرآورد؛ الكوكب طلوعا ظهر و طلع الجبل علاه.

نکته

• ممکن است تفاوت میان جمله «بَلَّغْ مَا بَلَّغْ» و «طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ» این بوده باشد که جمله دوم از خاستگاه اسلام خبر می دهد و جمله اول از منتهای منطقه نفوذ اسلام سخن می گوید. این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به مناطقی دارد که اسلام در آنجا نفوذ کرد و جمله دوم اشاره به مناطقی دارد که هرچند اسلام در آنجا نفوذ نکرد ولی آوازه اسلام در آنجا پیچید و شعاع اسلام در آن افتاد یا اینکه جمله اول اشاره به قدرت و قوت اسلام است و جمله دوم اشاره به گسترش اسلام.^۱

مشابه

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ﴾^۲ آیا آنان که یاران شما هستند می توانند در برابر خدا یاری تان کنند؟
 ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۳
 او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند؛ هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.
 ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۴ خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده می دهد که آن ها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد؛ همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید.

۲. وعده حتمی خدا

﴿وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُنِجِرٌ وَعْدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ﴾^۵

خداوند به ما وعده پیروزی داده است و او به وعده خویش عمل خواهد کرد و سپاه خود را یاری می کند.

نکته

• در شرایطی که اصل اسلام در خطر است و دشمن به اساس اسلام حمله کرده و ممکن است بر اثر عملی شدن پیشنهاد غلط، اسلام آسیب ببیند، حضرت اختلاف خود با

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۴۷.

۲. ملک، ۲۰.

۳. توبه، ۳۳.

۴. نور، ۵۵.

۵. مُنِجِرٌ: تحقق دهنده؛ اسم فاعل از «انَجَزَ» به معنای وفاکننده.

جُنْدَهُ: سپاه.

حکومت و خلیفه دوم را به طور موقت نادیده می گیرد و خلیفه را راهنمایی می کند.

مشابه

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۱ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم.
 ﴿إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِي وَ مَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^۲ هرچه به شما وعده داده اند، خواهد آمد و شما را راه گریزی نیست.

۳. موقعیت زمامدار

﴿وَ مَكَانَ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَدًا﴾^۳
 موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهرها را جمع می کند و ارتباط می بخشد. اگر رشته از هم بگسلد، مهرها پراکنده می شوند و هریک به جایی خواهند افتاد؛ به گونه ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد.

تشبیه

مشبه: موقعیت زمامدار

مشبه به: رشته ای که مهرها را جمع می کند

وجه شبیه: زمامدار و فرمانده یک کشور به منزله ریسمان تسبیح یا گردنبند است که رمز وحدت و انسجام امت است. زمامداران باید آن قدر سعه صدر داشته باشند تا

۱. غافر، ۵۱.

۲. انعام، ۱۳۴.

۳. الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ: زمامدار، حکمران؛ «قائم به امر» یعنی خلافت، ولی امر.

النَّظَامُ: رشته ای که با آن مهرهای سوراخ دار را به نظم می کشند؛ گرچه مفهوم کلی شناخته شده ای دارد ولی در اینجا به معنی ریسمانی است که در تسبیح یا گردنبند می کنند و دانه ها را نظام می بخشد؛ نظمت: الخرز نظماً من باب ضرب جعلته فی خط جامع له و هو النظام بالكسر.

الْخَرْزُ: مهرها؛ به معنی دانه های سوراخ داری است که گاه قیمتی و گاه معمولی است و از آن گردنبند یا تسبیح درست می کنند و ریشه اصلی آن «خرز» به معنی سوراخ کردن پوست یا چیز دیگری است؛ محرکه معروف و الواحد خرزة کقصب و قصبه.

يَضُمُّهُ: پیوند می دهد.

حَذَافِيرُهُ: همگی، تمامی؛ جمع «حذفور» و «حذفار» به معنی جانب و اطراف چیزی است و «حذافیر» به معنی تمام جوانب است؛ الحذفور: و زان عصفور الجانب كالحذفار و الجمع حذافير، و أخذ حذافيره أى بأسره أو بجوانبه.

بتوانند تمام افراد را در یک مجموعه منسجم جمع کند.

۴. روحیه دادن امام

«وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ»^۱
عرب امروز هرچند تعدادشان کم است ولی اسلام، آنان را فراوان ساخته و وحدت کلمه نیرومندشان نموده!

نکته

• پیش از بعثت پیامبر و قبل از اینکه اسلام گسترش یابد، ایران و روم و دیگر کشورهای قدرتمند یا ضعیف ارزشی برای عرب‌ها قائل نبودند و قضاوتشان درباره عرب‌ها این بود که عرب‌ها عده‌ای بیابان‌نشین سوسمارخوار هستند ولی همین عرب‌ها در پرتو اسلام قدرتشان به اندازه‌ای افزایش یافت که شامات و یمن را به تصرف خود درآوردند و ایران نیز به وحشت افتاد. این است که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید عرب‌ها گرچه در مقابل دشمن اندک هستند ولی به واسطه ایمان و اسلام توانمندند و به خاطر اتحادی که در پرتو اسلام پیدا کرده‌اند قدرتمند و پیروز هستند.

۵. نقش محوری رهبر

«فَكُنْ قُطْبًا وَاسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارُ الْخُزْبِ»^۲
تو [خلیفه دوم] مانند محور آسیا باش و به کمک اعراب آسیا را بچرخان. آنان را به میان میدان جنگ روانه ساز [و خود برکنار بمان].

نکته

• حضرت علی (علیه السلام) به عمر به عنوان خلیفه پیشنهاد می‌کند که تو باید مانند قطب در جای خود برقرار و ساکن باشی و به وسیله عرب، سنگ آسیای جنگ را بچرخانی. در حقیقت

۱. عَزِيزُونَ: قدرتمند و شکست‌ناپذیر؛ از ماده «عَزَزَ» به معنای عزت و توانایی است در مقابل ذلت.

۲. قُطْبًا: مرکز؛ محور.

الْخُزْبِ: بچرخان؛ فعل امر در باب استفعال از ماده «دَارَ، يَدُورُ».

الرَّحَى: آسیاب، آسیای دستی.

أَصْلُ: افکندن در آتش؛ از ماده «صَلَى» به معنی ورود در آتش یا سوختن در آن است و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنی افکندن در آتش می‌آید و این تعبیر در اینجا اشاره به این است که وقتی لشکریان در آتش جنگ مشغول فعالیت‌اند خود را از آن‌ها دور کن تا دشمن نتواند به تو آسیب برساند؛ صلی: اللّحم یصلیه صلیا من باب رمی شواه او ألقاه فی النار للاحراق كأصلاه و صلاه و یده بالنار سخنها و صلی النار و بها کرزنی صلیا و صلیا قاسی حرّها، و أصلاه النار و صلا إیّاه و فیها و علیها أدخله إیّاه و أثواه فیها.

دُونُک: بدون خودت.

حضرت از خلیفه می‌خواهند که شخصاً در جنگ شرکت نکنند بلکه در مرکز بمانند و جنگ را فرماندهی کند.

۶. غافل نشدن از دشمنان داخلی

«فَإِنَّكَ إِنْ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصْتَ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ»^۱

زیرا اگر بیرون روی، عرب از همه طرف پیمان با تو را بگسلند تا جایی که حفظ مرزهایی که پشت سر گذاشته‌ای برای تو از رفتن به کارزار مهم‌تر شود.

نکته

• اشاره به اینکه اسلام هنوز در آغاز کار بود و منافقان و بازماندگان عصر جاهلیت هنوز در صفوف عرب جای داشتند و در انتظار فرصتی بودند که از پشت به مسلمانان واقعی خنجر بزنند. اگر زمامدار و یاران وفادارش همگی به نقطه دوردستی بروند، میدان برای بداندیشان و مفسدان و منافقان خالی می‌شود و ممکن است آن‌ها خطراتی بیافرینند که از خطر دشمن بیرونی خطرناک‌تر باشد؛ اضافه بر این اگر مشکلی برای لشکر در جبهه‌ها به وجود آید، زمامداری که در مرکز نشسته است می‌تواند گروه‌های تازه‌نفسی را بسیج کند و به میدان بفرستد ولی اگر خودش در میدان باشد، پشت لشکر به کلی خالی می‌شود.^۲

۱. شَخَّصْتَ: خارج شدی؛ از ماده «شَخَّصَ» در اصل به معنی خارج شدن از منزل یا شهر است و از آنجا که به هنگام بیرون رفتن، انسان نمایان می‌شود، به بلندی‌ها و قامت انسان که از دور ظاهر می‌شود اطلاق شده است و به مسافر «شاخص» می‌گویند؛ چون به هنگام ورودش به شهر نمایان است. این واژه به هر چیز بلندی نیز اطلاق می‌شود. انْتَقَصْتَ: نقض پیمان کرد، منفجر می‌شوند، شورش می‌کنند. أَقْطَارُهَا: ناحیه و منطقه‌ای از زمین؛ جمع «قطر».

ما تَدْعُ: آنچه باقی می‌گذاری؛ از ماده «وَدَعَ» به معنای رها می‌کنی، وامی‌گذاری.

الْعَوْرَات: نقاط آسیب‌پذیر؛ جمع «عورت» در اصل به معنی عیب و عار است و از آنجا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب و عار است به آن «عورت» اطلاق شده ولی این واژه معنی وسیع‌تر و گسترده‌تری نیز دارد و آن نقطه آسیب‌پذیر و آنچه انسان از آن بیم و وحشت و نگرانی دارد و از آنجایی که مرزهای هر کشوری از مناطق آسیب‌پذیر و نگران‌کننده‌ای است، این واژه در این مورد نیز به کار می‌رود ولی در خطبه بالا برخلاف آنچه گفته‌اند به معنی مرزها نیست بلکه منظور نقاط آسیب‌پذیر و نگران‌کننده در داخل کشور اسلام است که از سوی منافقان ممکن است مورد هجوم واقع شود و جمله «ما تدع وراءك» گواه بر این معناست؛ زیرا هنگامی که لشکر به سوی دشمن خارجی حرکت می‌کند، آنچه پشت سر او قرار می‌گیرد، بخش‌های داخلی کشور است؛ العورة: فی الثغر و الحرب خلل یخاف منه و الجمع عورات بالسكون للتخفيف و القیاس الفتح لآئه اسم و هو لغة هذیل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۵۴.

خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند ولی خدا کامل‌کننده نور خویش است؛ اگرچه کافران را ناخوش آید.

۹. پیروزی اندک بر بسیار

«فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدْدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نَقَاتِلُ فِيهَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ وَإِنَّمَا كُنَّا نَقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ»

اما آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یادآور شدی، بدان که ما در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس کثرت نفرات پیکار نمی‌کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می‌نمودیم.

مشابه

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱ چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند که خدا با کسانی است که پای می‌فشرند.

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ و یاری تنها از سوی خداست که او پیروزمند و حکیم است.

۷. رهبر؛ ریشه و اساس امت

«إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِن يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا هَذَا أَضَلُّ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَضَعْتُمُوهُ اسْتَرْحَتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعِهِمْ فِيكَ»^۱

اگر عجم‌ها فردا چشمشان به تو افتد می‌گویند اساس و ریشه عرب این است و اگر آن را قطع کنیم، راحت خواهیم شد. این تفکر، آن‌ها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص‌تر و سرسخت‌تر می‌کند.

نکته

• در جنگ‌ها احیاناً اگر پرچم یک طرف بخوابد آن طرف دچار ضعف و شکست می‌شود؛ بنابراین اگر فرمانده جنگ که مهم‌تر و کارسازتر از پرچم است، آسیب ببیند، پیروزی طرف مقابل بسیار نزدیک و قریب به یقین می‌شود.

۸. خداوند توانا بر هر چیز

«فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ»^۲

اینکه گفتی آنان به راه افتاده‌اند تا با مسلمانان پیکار کنند، خدای سبحان از آمدن آنان بیش از تو ناخشنود است و نیز بر دگرگون کردن آنچه ناخشنودش می‌سازد، تواناتر است.

نکته

• سخن امام علی (ع) بر این پایه است که هرچند آمدن ایرانیان به جنگ مسلمانان خطر و مفسده است لیکن رفتن او به همراه سپاهیان برای جنگ با ایرانیان، خطر و مفسده‌ای بزرگ‌تر است، در این صورت باید خطر بزرگ‌تر را برطرف ساخت و دفع مفسده دیگر را به خدا وا گذاشت؛ زیرا خداوند نیز آن را ناخوش می‌دارد و او در دفع آنچه مکروه اوست تواناتر است.^۳

مشابه

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۴ می‌خواهند نور

۱. الْأَعَاجِمُ: عجم‌ها؛ جمع عجم، مقابل عرب.

اقْتَضَعْتُمُوهُ: قطع کردید؛ باب افتعال از «قَطَعَ» به معنای قطع کردید، بریدید.

اسْتَرْحَتُمْ: راحت شدید.

لِكَلْبٍ: تهاجم، سماجت و سخت‌کوشی، شدت جنگ و کشتار آن‌ها؛ الکلب: محرکه الحرس و الشدة.

۲. يَكْرَهُ: کراهت دارد؛ از ماده «كره» به معنای ناپسند داشتن و امتناع.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۱۶.

۴. صف، ۸.

۱. بقره، ۲۴۹.

۲. انفال، ۱۰.



خطبه ۱۴۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: سیاسی، اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۱.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن هدف از بعثت پیامبر اسلام ﷺ و اهمیت قرآن و بخشی از حوادث آینده بیان شده است.

عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَىٰ عُهُودِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ وَمِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ وِلَايَتِهِ»^۱ خداوند، محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد تا بندگان را از عبادت بندگان خارج سازد و به عبادت خویش فراخواند و از پیمان‌های بندگان به پیمان‌های خودش و از اطاعت بندگان به اطاعت خودش و از پذیرش ولایت بندگان به ولایت خودش دعوت نماید.

❖ ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ وَاَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۳ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛ زیرا او دشمن آشکار شماست؟ مرا بپرستید که راه راست این است.

۱.۲. تبیین قرآن

«يُقْرَأُ قَدْ بَيَّنَّهٗ وَ أَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَاهِلُوهُ وَلِيُقَرَّرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَاهَدُوهُ وَلِيُثَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ»^۴

با قرآنی که آن را روشن و استوار ساخت تا مردمان خدایشان را که از او بی‌خبر بودند بشناسند و به وجودش که آن را نفی کرده بودند اقرار کنند و او را که منکر شده بودند موجود و محقق بدانند.

نکته‌ها

- «قرآن را استوار نمود» به این معنا که آن را بر اساس عقل و منطق استوار نموده و امور خلاف واقع و خرافی در آن راه ندارد.
- حضرت در این عبارت فرمود: «لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ» و نفرمود: «لِيَعْرِفَ» و علت به کار بردن این تعبیر این است که مرتبه علم بیش از مرتبه شناخت است. کسی که از ابتدا در وجود خدا شک و تردید دارد باید بداند که خدایی وجود دارد و پس از اینکه وجود او را فهمید و پذیرفت آنگاه نوبت به اثبات صفات و دیگر ویژگی‌های او فرامی‌رسد.

مشابه

❖ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۵ مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۸۶.

۲. یس، ۶۰ و ۶۱.

۳. أَحْكَمَهُ: استوار کرد، آن را صریح و محکم قرار داد.

لِيُقَرَّرُوا: اقرار می‌کند؛ از ماده «قَرَّ» به معنای ثبات و محل استقرار؛ إقْرَار: به معنی اثبات شیء است.

جَاهَدُوهُ: انکار کردند؛ جحد به معنای انکار شیء با علم به آن است؛ این واژه معمولاً در مواردی استعمال می‌شود که انسان در دل خود چیزی را می‌داند ولی شرایط زندگی یا مسائل دیگر باعث انکار ظاهری او می‌شود ﴿وَجَاهِدُوا بِهَا وَ اسْتَقِمْتُمْ أَنْفُسُهُمْ ظُلُمًا وَ غُلُوًّا﴾ (نمل، ۱۴)

۴. نحل، ۱۲۵.

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ، يَقْرَأُ قَدْ بَيَّنَّهٗ وَ أَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَاهِلُوهُ وَلِيُقَرَّرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَاهَدُوهُ وَلِيُثَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ. فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَآؤُهُ بِمَا آرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ خَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَ اخْتَصَدَ مَنْ اخْتَصَدَ بِالنِّقَمَاتِ وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أُبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَىٰ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حَرَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَ لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ، فَقَدْ تَبَدَّدَ الْكِتَابُ حَمَلَتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ، فَالْكِتَابُ يُؤَمِّدُ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنَفِيَّانِ وَ صَاحِبَانِ مُضْطَجِعَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ، فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ، لِأَنَّ الضَّلَالََةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَ إِنْ اجْتَمَعَا، فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا [عَنْ] عَلَى الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطُّهُ وَ زَبْرَهُ. وَ مِنْ قَبْلِ مَا [مَثَلُوا] مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ. وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغَيُّبِ آجَالِهِمْ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَغْذِرَةُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَ تَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَ النَّقْمَةُ.

۱. بعثت

۱.۱. حکمت بعثت

«فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ»^۱

خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد تا بندگان را از پرستش بت‌ها به عبادت خویش دعوت کند و از اطاعت شیطان به اطاعت خود فراخواند.

مشابه

❖ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ وَمِنْ

۱. الْأَوْثَان: بت‌ها؛ جمع «وثن» به معنای بت‌ها؛ این واژه در اصل به معنای امر ثابت است و از آنجا که بت‌ها در یک‌جا نصب می‌شد و ثابت می‌ماند به این اعتبار «وثن» گفته می‌شد.

۱. ۳. تجلی خداوند در قرآن

«فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا آرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ»^۱
 خداوند سبحان در کتاب خویش بر بندگان تجلی کرد و آشکار شد بی آنکه او را ببینند بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بوده که به آنان ارائه کرده است.

نکته‌ها

- امام علی (ع) به تجلی حق در قرآن اشاره کرده و اینکه خداوند با یادآوری و توجه دادن بندگان به شگفتی‌های آفرینش خویش و ترسانیدن آنان از عذاب و کیفر خود و همچنین با بیان احوال امت‌های گذشته که بر اثر عقوبت‌های خداوند، محو و نابود شده و وجود آن‌ها یکبارہ درو گردیده و از میان رفته‌اند، خود را به آنان نمایانده است و همه این‌ها ظهور و تجلی اوست، بی آنکه رؤیت و مشاهده‌ای در کار باشد.^۲
- اشاره به آیات توحید و بیان اسما و صفات خداوند است که دقت در آن‌ها چنان در انسان اثر می‌گذارد که گویی خدا را با چشم دل می‌بیند.^۳
- حضرت می‌فرماید: خداوند بدون اینکه دیدنی با چشم باشد، برای مردم متجلی و آشکار گشته است و مردم اگر بخواهند می‌توانند او را در قرآن مشاهده کنند. امام در عبارت بعد نحوه جلوه حق تعالی را در قرآن بیان می‌فرماید. البته باید توجه داشته باشیم که فعل «تجلی» متعدی نیست بلکه لازم است و فاعلش خداوند است.

مشابه

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فَرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴ آن خداوندی که زمین را چون فرش بگسترده و آسمان را چون بنایی بی‌فراشت و از آسمان آبی فرستاد و بدان آب برای روزی شما از زمین هرگونه ثمره‌ای برویانید و خود می‌دانید که نباید برای خدا همتایانی قرار دهید.

استعاره

مستعار: کتاب

مستعار منه: نقش حروف و کلمات و صور موجودات

مستعار له: علم

۱. تجلی: ظهور و بروز؛ تجلی خداوند به این معناست که آثار و نشانه‌های او چنان آشکار است که گویی می‌توان او را در لابه‌لای این آثار دید. از ماده «تجلی» و از ریشه «جلو»؛ الشیء انكشف و ظهر. آراهم: به آن‌ها نشان داد.
۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۴.
۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۶۷.
۴. بقره، ۲۲.

جامع: واژه «کتاب» برای «علم» استعاره آورده شده و وجه مشابهت این است که همان‌گونه که کتاب محل نقش حروف و کلمات است، علم نیز محلی است که پذیرای آثار گوناگون خلقت و عجایب صوری است که در آن نقش بسته می‌شود. بدیهی است این تجلی و ظهور و پیدایی از طریق مشاهده حس باصره نیست؛ زیرا خداوند عز و جل برتر و منزّه‌تر از این‌هاست.

۱. ۴. انذار و تخويف بندگان

«وَخَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ»^۱

خداوند بندگان را از سطوت و غضب خویش بر حذر داشته است.

نکته

- استدلال‌هایی که خداوند در قرآن می‌فرماید یا موجوداتی را که خلق کرده و آیاتی که ریزه‌کاری‌های خلقت را گوشزد می‌کند یا قدرت خود را در برخی داستان‌ها یادآوری می‌کند، همه باعث شناخت خداوند می‌شود؛ افزون بر این بسیاری از آیات قرآن درباره عذاب و جهنم و کفار و دیگر اهل جهنم است. آیاتی نیز در مورد اقوام مختلف نظیر قوم لوط یا قوم عاد و عقوبت‌های آنان ذکر شده است که همه برای عبرت ماست؛ بنابراین خداوند مردم را از قدرت خود بیم داده است.

۱. ۵. یادآوری سرگذشت پیشینیان

«وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَ اخْتَصَدَّ مِنَ اخْتَصَدَّ بِالنَّقِمَاتِ»^۲

و چگونه قومی را به کیفر هلاک ساخت و چسان جمعی را با داس عذاب خویش درو نمود!

۱. سَطْوَتِهِ: قهر و غلبه؛ أَشْطَى، إِشْطَاءٌ علیه: بر او حمله کرد و چیره شد؛ سَطَا، سَطَوُا وَ سَطَوَتْ بِهِ وَ عَلَيْهِ: بر او حمله‌ور شد و چیره گردید.

۲. مَحَقَّ: هلاک کرد؛ از ماده «محق» به معنی محو شدن کامل و نابودی یا از بین رفتن برکت چیزی است؛ الشیء محققاً من باب منع أبطله و محاه و محق الله الشیء أذهب منه البركة و قيل هو ذهاب الشیء كله حتى لا یری له أثر. مَثَلَاتٍ: کیفرها و عقوبت‌ها؛ جمع «مَثَل» به معنی کیفر و عقوبت است؛ المَثَلات: جمع المَثَلَة بفتح المیم و ضمّ التاء المثلثة فیهما و هی العقوبة کذا فی الاقیانوس و فی القاموس، مثل بفلان نکل کمثل تمثیلاً و هی المَثَلَة بضمّ التاء و سکونها و الجمع مَثَلَات و مَثَلات و قال الفیومی: و مثلت بالقتیل مثلاً من باب قتل و ضرب اذا جدعته و ظهرت آثار فعلک علیه تنکیلاً و التشدید مبالغة و الاسم المَثَلَة وزان غرفة و المَثَلَة بفتح المیم و ضمّ التاء العقوبة. اخْتَصَدَّ: درو کرد؛ از ماده «حصد» به معنی درو کردن؛ حصد: الزرع و النبات و احتصده قطعه بالمنجل و حصدهم بالسیف و احتصدهم استأصلهم.

نَقِمَاتٍ: عذاب‌ها؛ از ماده «نقم» به معنی انکار شیء است؛ انْتَقَمَ، انْتَقَاماً منه: او را کیفر داد، از او انتقام گرفت؛ النّقمَة: بالكسر و بالفتح و کفرحة المكافاة بالعقوبة جمعه نقم ککلم و غنب و نجمات ککلمات.



نکته

• خداوند در قرآن اقوامی را که بر اثر نافرمانی دچار خشم و غضب او شده‌اند، یادآوری فرموده و کیفیت عقوبت و عذاب آنان را برای عبرت آیندگان تشریح نموده است؛ البته خداوند به هیچ قوم و گروهی بی‌جهت غضبناک نمی‌شود و بر مردم خشم نمی‌گیرد و آنان را به انتقام دچار نمی‌سازد بلکه کارهای خود آنان است که موجب عذاب می‌شود.

۲. پیشگویی‌های امام

۱.۲. مخفی شدن حق

«وَإِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۱

آگاه باشید به‌زودی بعد از من، زمانی خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ بر خداوند و پیامبرش نخواهد بود!

نکته‌ها

• در شرایطی که کسی جرئت ندارد حرف حق بزند، به‌طور طبیعی باطل روشن و آشکار می‌شود و همه شعار باطل می‌دهند و چون هرکسی باطلی را انجام می‌دهد آن را به‌نحوی به خدا و پیامبر نسبت می‌دهد و در نتیجه دروغ بستن بر خدا و پیامبر زیاد می‌شود.

• معمولاً کسانی که حرف باطل می‌زنند یا کار خلافی انجام می‌دهند، مسئولیت آن را بر عهده نمی‌گیرند و صریحاً به اشتباه خود اقرار نمی‌کنند بلکه حرف یا اقدام باطل خود را توجیه می‌کنند و به خدا و پیامبر و دین نسبت می‌دهند و در حقیقت دین را زیر سؤال می‌برند و به این ترتیب دروغ بستن بر خدا و پیامبر زیاد می‌شود.

۲.۲. کساد قرآن

«وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۲

۱. سَيَأْتِي: به‌زودی می‌آید.

أَخْفَى: مخفی‌تر.

۲. سِلْعَةٌ: متاع و کالا.

أَبْوَرُ: زیان‌بارتر؛ از ماده «بوار» به‌معنی شدت کساد بودن چیزی است و «بائر» به‌معنی زمین خالی از درخت و گیاه است؛ بار: الشيء بیور من باب قال إذا فسد.

أَنْفَقَ: پرسودتر؛ فعل تفضیل است از ماده «نفاق»؛ معانی مختلفی دارد که یکی از آن‌ها گران شدن و مرغوب شدن اجناس است و در اینجا به همین معنا به کار رفته است.

حُرِّفَ: تحریف شد.



و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن نیست اگر به‌درستی تلاوت شود و کالایی پررونق‌تر از قرآن نیست اگر آن را واژگونه معنا کنند.

نکته‌ها

• به این معنا که قرآن را آن اندازه تغییر می‌دهند و آن را به‌گونه‌ای ترجمه و تفسیر می‌کنند که با باطل یا با افکار و اعمال انحرافی خودشان سازگار باشد.

• اینکه فرمود قرآن بی‌ارزش و بی‌اعتبار می‌شود به این معنا نیست که مردم در ظاهر هم قرآن را کنار می‌گذارند یا انکار می‌کنند بلکه به این معناست که هرکس می‌خواهد از دین و قرآن و دیگر مقدسات استفاده ابزاری کند؛ بنابراین وقتی که قرآن از جایگاه خود تغییر داده شد و به‌صورتی در آمد که دنیاپسند شد، دیگر کالای رایجی می‌شود که به ظاهر همه آن را می‌پسندند.

۳.۲. بی‌ارزشی معروف

«وَ لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَكْثَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُتَكَبِّرِ فَقَدْ تَبَدَّلَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ»^۱

در آن زمان در شهرها چیزی ناشناخته‌تر از معروف و نیکی و آشکارتر از منکرات نخواهد بود (تا آنجا که) حاملان قرآن، قرآن را به کناری افکنند و حافظانش، آن را به فراموشی سپارند.

نکته‌ها

• منظور از جمله «تناساه حفظه» چشم‌پوشی از اجرای اوامر و نواهی کتاب خدا و بی‌اعتنایی در پیروی از آن است.^۲

• در معنای «حافظین» دو احتمال وجود دارد: الف. کسانی که الفاظ و عبارات یا آیات و سوره‌های قرآن را حفظ می‌کنند؛ ب. کسانی که باید در اجتماع قرآن را از تحریف و فراموش شدن حفظ و نگهداری کنند.

۴.۲. بی‌پناهی اهل قرآن

«فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مُنْفِيَانِ وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا

۱. تَبَدَّلَ: دور انداخت؛ انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی؛ نَابَذَ، مُنَابَذَةً وَ يَتَذَاة: به او مخالفت کرد و از روی دشمنی وی را ترک کرد.

تَنَاسَا: فراموش کرد؛ از ماده «نسیان» به‌معنی فراموش کردن چیزی است.

حَفَظَتُهُ: حافظان.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲۲.

يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ^۱

در آن روز قرآن و پیروانش هر دو از میان مردم رانده و تبعید شوند. آن دو (قرآن و پیروانش) همگام و همراه یکدیگر و در یک جاده حرکت می‌کنند ولی کسی پناهمان نمی‌دهد.

نکته

• در آخرالزمان گروهی قرآن را رها کرده و فراموش می‌کنند و گروهی هم نسبت به آن پابندی نشان می‌دهند که این گروه دوم از جامعه طرد می‌شوند و کسی به آنان اعتنا نمی‌کند.

۵.۲. تهی بودن آن دوران از قرآن

«فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ»

قرآن و اهلس در آن زمان در میان مردم‌اند اما در میان آن‌ها نیستند، با آن‌ها هستند ولی با آن‌ها نیستند!

نکته

• منظور از «اهل کتاب» کسانی‌اند که پایبند عمل به آن هستند و چون مردم دورانی که توصیف شد، توجهی به کتاب خدا ندارند، طبعاً اهل قرآن و کسانی که پایبند احکام آن‌اند نیز مورد توجه و عنایت آن‌ها نیستند، بلکه چون این اقلیت در مواردی که احکام کتاب خدا اقتضا می‌کند و پیروی از آن واجب می‌گردد با آن اکثریت مخالفت می‌کنند، مورد اذیت و آزار آن‌ها نیز قرار می‌گیرند و این مخالفت و اعراض، باعث طرد و آوارگی آن‌ها می‌گردد.^۲

۶.۲. ناهماهنگی ضلالت و هدایت

«لَاِنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُوَافِقُ الْهُدًى وَ اِنْ اجْتَمَعَا»

این به‌خاطر آن است که گمراهی با هدایت موافق نیست؛ هرچند در کنار هم قرار گیرند.

نکته

• اگر گمراهی با هدایت سازگار گردد، دوگانگی بین آن‌ها برچیده می‌شود و مردم همگی در امتی واحد به هدایت یا گمراهی آشکار می‌گریند.^۳

۷.۲. مردم، متحدان متفرق

«فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ اَئِمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ

۱. طَرِيد: طردشده؛ تشبیه «طريد» از ماده «طرد» به معنی راندن و «طريد» به معنی رانده شدن است.

مُتَّفِقِينَ: انکارشده؛ از ماده «نفي» در اینجا به معنی تبعید کردن است و «منفی» شخصی است که تبعید شده است.

مُصْطَحِبَان: همراهان؛ از ماده «صَحَبَ» به معنای هم‌نشین؛ مصاحب یکدیگر را نگه می‌دارند.

لَا يُؤْوِي: پناه نمی‌دهد؛ از ماده «ايواء» به معنی پناه دادن است و «مؤو» به معنای پناه‌دهنده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲۳.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۲.

إِمَامَهُمْ

آن مردم بر پراکندگی اتفاق کرده، از وحدت روی‌گردان‌اند؛ گویا آنان پیشوای قرآن‌اند نه قرآن پیشوای آنان.

مشابه

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۱ همانند آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آن‌ها آشکار شد، پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند.

تشبیه

مشبه: گستاخی این گروه در مخالفت با حقایق قرآنی

مشبه‌به: کسانی که سیمت پیشوایی مردم را دارند

وجه شبه: امام علیه السلام آن‌ها را به سبب گستاخی که در مخالفت با ظواهر و حقایق قرآنی دارند و به علت جرئت آن‌ها بر مخالفت کردن با ظواهر قرآن و ایجاد اختلاف در کتاب خدا و تأویل آن بر وفق اغراض و مقاصد خود، به افرادی که سیمت امامت و پیشوایی مردم دارند، تشبیه فرموده است؛ زیرا اعمالی که این‌ها انجام می‌دهند از نوع وظایف امام نسبت به مأموم است، با اینکه امام آن‌ها کسی است که پیروی و متابعت از آثار او بر آن‌ها واجب است و اگر با او مخالفت ورزند و از متابعت او دوری گزینند، پیوند خود را با او بریده و بی‌آنکه مقاصد او را دنبال کنند، جز نام و نوشته‌ای از او چیزی برای آن‌ها باقی نیست.

۸.۲. باقی ماندن فقط نام قرآن

«فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ»^۲

در آن روز از قرآن نزد آن‌ها، چیزی جز نامش نمی‌ماند و از آن جز خطوط و حروفش را نمی‌شناسند!

مشابه

﴿يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى سُكَّانُهَا وَ عُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ»^۳ روزگاری بر

۱. آل عمران، ۱۰۵.

۲. زَبْرَةُ: نوشتن یا نوشته است؛ هم به معنی مصدری آمده و هم اسم مصدر؛ زبرت: کتاب زبرا کتبه فهو زبور.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰.

است و علت نابودی آن‌ها آرزوهای درازشان در دنیا است که موجب می‌شود به لذت‌هایی سرگرم شوند که آنان را از خدا دور و از مرگ غافل می‌سازد.^۱

مشابه

◇ حدیث معروف پیامبر اکرم ﷺ و امام علی (ع): «وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۲ آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد.

۲.۳. فراموشی مرگ

«وَتَغَيَّبُ آجَالَهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ»^۳

[آنان که پیش از شما بودند هلاک گشتند در اثر آرزوهای بلند] و پنهان بودن و (فراموش کردن) سرآمد زندگی‌شان و این همچنان ادامه یافت تا مرگشان فرارسید.

نکته

• معنای «تَغَيَّبُ آجَالَهُمْ» غفلت آن‌ها از مرگ و نیندیشیدن درباره آن و ناآگاهی آنان به زمان وقوع آن است؛ زیرا توجه به مرگ، مانع فرورفتن در لذات دنیوی و تیره‌کننده آن‌هاست.^۴

۴. ویژگی‌های مرگ

۱.۴. نپذیرفتن عذرهای

«الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذَرَةُ»

همان مرگی که به‌هنگام فرارسیدنش عذرهای پذیرفته نمی‌شود.

مشابه

◇ «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»^۵ عذر نیاورید که شما بعد از ایمانتان کافر شدید.

۲.۴. بسته شدن در توبه

«وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ»

و درهای توبه بسته می‌شود.

نکته

• مردم معمولاً از مرگ غافل هستند تا اینکه اجل و وعده‌ای که خدا به آن‌ها داده است ناگهان فرامی‌رسد و در آن زمان دیگر توبه و عذرخواهی فایده ندارد؛ مانند فرعون که توبه

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۱.

۳. تَغَيَّبُ: غفلت؛ باب تَفَعَّلَ از ماده «غَاب» به معنای به فراموشی سپردن، فراموش شدن.

آجَالِهِمْ: مدت معین و آخر مدت؛ از ماده «أَجَلَ».

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲۴.

۵. توبه، ۶۶.

مردم می‌آید که به جا نمی‌ماند در ایشان از قرآن مگر نشانه‌ای و از اسلام مگر نامی. در آن روز مسجدهایشان از جهت ساختمان (و زینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت و رستگاری ویران است و ساکنان و آبادکنندگان آن‌ها بدترین اهل زمین هستند.

۲.۹. از بین بردن صالحان

«وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مَثَلَةٍ وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ»^۱

آن‌ها پیش از این صالحان و نیکوکاران را به انواع کیفرها مجازات کنند. صدق و راستی نیکان را، افترا و دروغ بر خدا نامیدند و برای اعمال نیک، کیفر گناه قرار دادند!

نکته

• تاریک‌ترین دوران تاریخ اسلام

بی‌شک دوران حکومت بنی‌امیه از تاریک‌ترین دوران است که بر امت اسلامی گذشت. حاکمان بنی‌امیه از معاویه گرفته تا آخرین نفر که مروان حمار بود در این سه خصلت مشترک بودند: بی‌رحمی و قساوت فوق‌العاده، عشق و علاقه به حکومت به هر قیمتی که ممکن شود و روح انتقام‌جویی.

۳. دو عامل بدبختی انسان‌ها

۱.۳. طول امل

«وَأِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ»^۲

آنان که پیش از شما بودند هلاک گشتند در اثر آرزوهای بلند.

نکته‌ها

• منظور از «طول الامل» اطمینان به درازی عمر و ایمنی از مرگ است.^۳

• منظور امام علی (ع) از «مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ» نسل‌های گذشته و مراد از هلاکت، نابودی اخروی

۱. مَثَلُوا: عذاب و شکنجه کردند؛ از ماده «تَمَثَّلَ» و از ریشه «مَثَل» گرفته شده که به معنی مجازات کردن و شکنجه دادن است؛ یروی بالتخفيف و التشديد معا أى نكلوا.

مَثَلَةٌ: تکه تکه کردن؛ عذاب و شکنجه.

سَمَّوْا: نامیدند؛ از ماده «سَمِيَ» به معنای نام؛ اسم؛ نام؛ تسمیه؛ نام گذاشتن؛ سَمَى: هم‌نام و هم‌تا؛ اسْتَسَمَى، اسْتِسْمَاءُ الرَّجُلُ: نام آن مرد را پرسید؛ تَسَمَّى، تَسْمِيًّا: نامیده شد.

فِرْيَةٌ: نسبت دروغ؛ از ماده «فَرَى» در اصل به معنی قطع کردن است و از آنجا که قطع کردن چیزی غالباً باعث فساد و خرابی می‌شود به هر کار خلاف و از جمله دروغ و تهمت «فریه» گفته شده است.

۲. بِطُولِ آمَالِهِمْ: آرزوهای طولانی‌شان.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷.

نکرد تا وقتی که در حال غرق شدن بود، آنگاه به درگاه خدا توبه کرد ولی توبه او در حال مرگ و در حالی که فرشته مرگ را مشاهده کرده است، پذیرفته نشد و برای دیگران نیز پذیرفته نمی شود؛ چراکه در آن وقت توبه برداشته می شود به این معنا که انسان باید قبل از فرارسیدن لحظه مرگ بیدار شود و توبه کند تا توبه اش پذیرفته شود و وقتی که اجل و مرگ رسید، مصیبت کوبنده و دردناک بر انسان وارد می شود.

مشابه

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱ توبه کسانی که کارهای زشت می کنند و چون مرگشان فرامی رسد می گویند که اکنون توبه کردیم و نیز آنان که کافر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد. برای اینان عذابی دردآور مهیا کرده ایم.

۳.۴. فرارسیدن مجازاتها

﴿وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنَّقْمَةُ﴾^۲

و مصائب سخت و مجازاتها با آن فرامی رسد.

مشابه

﴿فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^۳ پس، از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.

۱. نساء، ۱۸.

۲. الْقَارِعَةُ: مصیبت سخت و هلاک کننده؛ از ماده «قرع» به معنی کوبیدن چیزی بر چیز دیگر است و «قارعه» به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده گفته می شود؛ الذَّاهِيَةُ تَفْجُو الْإِنْسَانَ و قَالَ الشَّارِحُ الْمُعْتَزَلِيُّ: المصيبة تفرع أى تلقى بشدة وقوة، وقوله. فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ، لفظة رفعة فى بعض النسخ بضم الزاء و فى أكثرها بالفتح و ضبط القاموس بالكسر قال: رفع ككرم رفاعة صار رفيع الصوت و رفعة بالكسر شرف و علا قدره فهو رفيع كذا فى الاوقيانوس.

النَّقْمَةُ: عذاب؛ در اصل به معنی زشت شمردن چیزی است که گاه با زبان و گاه به صورت مجازات عملی انجام می شود و لذا غالباً این واژه به معنی مجازات کردن به کار می رود.

۳. اعراف، ۱۳۶.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ وَعَدْوُهُ خَائِفٌ. وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتَهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَّرْتَهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ. فَلَا تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرِبِ وَ الْبَارِي مِنْ ذِي السَّقَمِ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ وَلَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَبَدَّلَ. فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.

۵. راه نجات از هلاکت

۵.۱. نصیحت پذیرى

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱ ای مردم آن کس که از خداوند نصیحت بپذیرد و اطاعت فرمانش کند، موفق می شود و آن کس که سخن او را دلیل و راهنمای خویش قرار دهد به استوارترین و مستقیم ترین راه هدایت می گردد.

مشابه

﴿أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۲ پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و شما را اندرزگویی امینم.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۳ این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید.

۵.۲. پناه آوردن به خداوند

﴿فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ وَعَدْوُهُ خَائِفٌ﴾

زیرا کسی که به خدا پناه آورد در امان است و دشمن خدا همواره خائف و ترسان است.

۵.۳. درک عظمت خدا

﴿وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتَهُ أَنْ

۱. اسْتَنْصَحَ: طلب نصیحت کرد؛ نصیحت پذیرفت؛ از ماده «نصَح» به معنای پند و اندرز؛ اسْتَنْصَحَ، اسْتِصْحَاةً؛ او را پنددهنده شمرد؛ اسْتَنْصَحَ، اسْتِصْحَاةً؛ پند را پذیرفت.

۲. اعراف، ۶۸.

۳. اسراء، ۹.

يَتَوَاضَعُوا لَهُ وَ سَلَامَةً الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ»^۱

و آن کس که عظمت خدا را شناخته، سزاوار نیست خود را بزرگ شمرد؛ زیرا بزرگی کسانی که از عظمت خدا آگاه‌اند، در این است که در برابر او متواضع باشند و سلامت آنان که از قدرت (بی‌انتهای) او باخبرند این است که در برابرش تسلیم گردند.

نکته

• اشاره به اینکه آن‌ها که باد غرور و تکبر در سر دارند از عظمت خدا غافل‌اند و آن‌ها که به قدرت خویش می‌نازند از قدرت خدا آگاه نیستند، آن کس که عظمت و قدرت خدا را بداند می‌فهمد که ما در برابر او هیچ هستیم، با این حال، کبر و غرور و قدرت‌نمایی مفهومی ندارد.^۲

مشابه

﴿عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ﴾^۳ خداوند در نظر آنان بزرگ است و غیر او در دیده آن‌ها کوچک و یقین و باورشان به بهشت، مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده که اهل آن در آن به خوشی به سر می‌برند و ایمانشان به آتش همچون ایمان کسی است که آن را دیده که اهل آن در آن گرفتار عذاب‌اند. دل‌هایشان اندوهناک است و [همه از] آزارهایشان ایمن و بدن‌هایشان لاغر و خواستنی‌هایشان اندک است و نفس‌هایشان با عفت و پاکیزگی است.

۴.۵. فرار نکردن از حق

«فَلَا تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرِبِ وَ الْبَارِئِ مِنْ ذِي السَّقَمِ»^۴

۱. يَتَعَظَّمُ: بزرگ‌نمایی کند.

يَتَوَاضَعُوا: فروتنی می‌کنند.

يَسْتَسْلِمُوا: تسلیم می‌شوند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۸۵.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۳.

۴. تَنْفِرُوا: فرار نکنید؛ از ماده «نفر»؛ اگر با «من» و «عن» بیاید به معنی دوری و تفرُّق؛ نَفَرٌ: به معنی دوری است؛ اسْتِنْفَارٌ: رم دادن و رم کردن و طلب خروج و حرکت است؛ اسْتِنْفَارٌ: گریخت؛ نِفَارٌ: رم کردن. أَجْرِبٌ: مبتلا به مرضی به نام گری؛ از ماده «جرب» به معنای گر، کچل؛ أَجْرَبٌ، إِجْرَابُ الْقَوْمِ: شتران آن قوم به بیماری گال یا گری دچار شدند.

بارئ: شفا یافته از مرض؛ از ماده «برء» در اصل دو معنا دارد: نخست آفریدن و ایجاد کردن است و به همین جهت خدا را باری می‌گویند و دیگر به معنای دور شدن از چیزی است و به همین جهت به معنی سلامتی و دور شدن از بیماری به کار می‌رود و در اینجا معنی دوم اراده شده است.

ذِي السَّقَمِ: دارای بیماری، ذی به معنای صاحب و سَقَمٌ به معنای بیماری است.

حال که چنین است از حق فرار نکنید آن‌گونه که شخص سالم از مبتلا به بیماری جرب فرار می‌کند و شخص تندرست از مریض گریزان است.

نکته

• اشاره به اینکه سلامت و سعادت شما در پیروی حق است و گرایش به باطل، نوعی بیماری و ناتندرستی است. گروهی گمراه، چنان از حق می‌گریزند که گویی از فرد مبتلا به بیماری سرایت‌کننده فرار می‌کنند.^۱

مشابه

﴿كَانَهُمْ حُمْزٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^۲ آن‌ها از حق گریزان‌اند؛ گویی گورخران رمیده‌اند که از مقابل شیری فرار کرده‌اند.

﴿إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ﴾^۳ حق (در ظاهر) گران است و سنگین و (در باطن) گوارا و باطل (در ظاهر) سبک است و آسان و (در باطن) بیماری‌افزای.

تشبیه

مشبه: فرار کردن از حق

مشبه‌به: فرار کردن از بیماری جرب

وجه شبیه: امام علیه السلام پس از آنکه مردم را به رعایت ادب و فروتنی در برابر خداوند و اولیای او دستور می‌دهد، آنان را دعوت می‌کند که سخن حق را از مردان حق بپذیرند و مانند کسی که از مبتلای به جرب می‌گریزد یا همچون تندرستی که از بیمار دوری می‌کند از او دوری نگزینند. در این تشبیه، وجه مشابهت شدت نفرت است.

۵.۵. شناخت ترک‌کنندگان راه حق

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشِدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَبَدَّه»^۴

بدانید شما هرگز راه حق را نخواهید شناخت مگر آنکه ترک‌کنندگان آن را بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر اینکه از کسی که آن پیمان را شکسته است، آگاه شوید و هرگز به قرآن تمسک نخواهید جست مگر اینکه به کسانی که آن را دور افکنده‌اند، پی ببرید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۸۶.

۲. مدثر، ۵۰ و ۵۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۵.

۴. نَقَضَهُ: آن را نقض کرد.

نکته

- تمسک به کتاب خدا و اجرای میثاق آن منوط است به اینکه کسانی که قرآن را به پشت سر انداخته‌اند شناخته شوند و دانسته شود که این‌ها گمراه‌اند تا از آن‌ها دوری و نفرت حاصل شود و تمسک به کتاب خدا تحقق یابد و اجرای میثاق آن صورت پذیرد و غرض از همه این تأکیدها درباره لزوم شناخت سردمداران انحراف و پیشوایان گمراهی و نفاق و آگاهی به اعتقادات و شبهات آن‌ها و بیزاری جستن از آنان همین است.^۱
- این عبارت، مسئله تولی و تبری را می‌رساند و به آیه ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^۲ اشاره دارد.

مشابه

- ◇ ﴿الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۳ کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، می‌گسلند.
- ◇ ﴿فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾^۴ آن‌ها پیمان را به پشت سر انداخته‌اند و آن را به بهایی اندک فروختند.

۵.۶. آموختن از اهل علم

﴿فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عِيشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ﴾^۵

این آگاهی‌ها را از اهلش بیاموزید؛ زیرا آن‌ها حیات علم و مرگ جهل‌اند.

۵.۷. آگاه ساختن اهل علم

- ﴿هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمَّتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَظَاهَرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ﴾^۶
- آنان هستند که حکم کردنشان شما را از دانششان و سکوتشان از گفتارشان و ظاهرشان از باطنشان آگاهی می‌کند.

نکته‌ها

- انتم اطهار علیهم السلام کسانی هستند که حکم آنان شما را از علم و دانایی ایشان آگاه می‌سازد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲. مجادله، ۲۲.

۳. بقره، ۲۷.

۴. آل عمران، ۱۸۷.

۵. التمسوا: بخواهید.

عِيشُ الْعِلْمِ: زنده‌کننده دانش.

۶. حُكْمُهُمْ: حکمت و اندیشه آن‌ها.

«حکم» در اینجا شامل بیان احکام و مسائل شرعی و نیز قضاوت می‌شود؛ به این معنا که وقتی آنان احکام خدا را بیان می‌کنند یا در مسئله‌ای قضاوت می‌نمایند دیگران به این نتیجه می‌رسند که آنان از روی علم و دانایی سخن می‌گویند.

- منظور از حکم در اینجا میراث اهل بیت علیهم السلام است که شامل احکام شریعت و داوری‌ها می‌شود.^۱

- ﴿وَصَمَّتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ﴾: سکوتشان سرشار از حکمت و منطق و گفتار است؛ زیرا سکوت گاهی حکایت از تأیید مطالب و سخنان دیگران دارد و گاهی هم حکایت از این می‌کند که در این جمع نمی‌توان سخن گفت و در هر دو صورت از سکوت آنان می‌توان مطالبی فهمید.

- منظور از ظاهر در اینجا اعمال و سبک زندگی آنان است.^۲

۵.۸. مخالفت نکردن با اهل دین

﴿لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ﴾^۳

آن‌ها نه با دین خدا مخالفت می‌کنند و نه در آن اختلاف دارند. قرآن در میان آن‌ها شاهدهی صادق است و خاموشی سخن‌گو.

نکته

- عبارت «وَصَامِتٌ نَاطِقٌ» دو احتمال دارد: الف. اینکه دین یا قرآن زبان ندارد ولی کسانی هستند که زبان دین و قرآن هستند، اگر مقصود این معنا باشد، مانند امیرالمؤمنین علیهم السلام در جنگ صفین می‌شود که فرمود: بیان‌کننده و سخن‌گوی قرآن من هستم؛ ب. اینکه دین زبان ندارد ولی به هر حال با زبان بی‌زبانی حق را بیان می‌کند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. صَامِتٌ: ساکت؛ أَصَمَّتْ، إِصْمَاتًا: ساکت شد یا خاموش ماند؛ الصَّمَات: سکوت.



خطبه ۱۴۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در مسیر بصره، سال

۳۶ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: تجمع ناکثین و هدایتگری امام علی(ع)

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: ناکثین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۸.

پیشگفتار خطبه

امام علی(ع) در بخش اول این خطبه درباره طلحه و زبیر سخن می گوید، که به ظاهر دست اتحاد به هم دادند و بر ضد علی(ع) آهنگ جنگ جمل کردند. امام علی(ع) پرده از اسرار درون آن دو برمی دارد و می فرماید: گرچه این ها ظاهراً متحد شده اند ولی این موقتی و مقطعی است و هریک از آن ها اگر به قدرت رسد، دیگری را از پای در می آورد. امام علی(ع) در بخش دیگری از این خطبه اشاره به «فتنه بصره» و شورش «اصحاب جمل» می کند و مردم را برای خاموش کردن آتش این فتنه فرامی خواند.

آن‌ها نه به رشته‌ای از رشته‌های محکم الهی چنگ زده‌اند و نه به وسیله‌ای به او نزدیک شده‌اند، بلکه هریک بار کینه رفیقش را بر دوش می‌کشد و به‌زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد!

نکته‌ها

- «ضَبَّ» به معنای سوسمار است و این حیوان علاوه بر حماقت، بی‌عاطفه است تا آنجا که فرزندان خود را می‌خورد و این ضرب‌المثلی است برای بی‌عاطفگی.
- این عبارت ظاهراً مربوط به پیش از جنگ جمل است؛ زیرا طلحه و زبیر پیش از جنگ خود را بر حسب ظاهر رفیق و هماهنگ نشان می‌دادند ولی در همان زمان نیز دل‌های هر دو نسبت به دیگری پر از کینه بود و هرکدام می‌خواست دیگری را کنار بزند و تنها خود حاکم باشد، البته این کینه‌های درونی به تدریج آشکار گشت؛ از همان زمانی که وارد بصره شدند و اختلاف پیدا کردند بر سر امام جماعت شدن و عایشه آنان را به نحوی صلح می‌داد.

مشابه

﴿وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ و همگان دست در ریمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

۱. ۳. برادرکشی بر سر حکومت

﴿وَاللَّهُ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيُنْتَرِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَلَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا﴾^۲
به خدا سوگند، اگر این دو به آنچه می‌خواهند برسند، این یکی جان دیگری را می‌گیرد و آن دیگر می‌خواهد این را از میان بردارد.

نکته

- اگر خلافت در بین آن دو بدون تعیین مردد می‌شد بدون شک جنگ بین آن دو در می‌گرفت و هریک تلاش می‌کرد رقیبش را از میان بردارد تا خود به خلافت برسد.^۳

۲. دعوت امام برای جنگ جمل

﴿قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ فَأَيُّنَ الْمُحْتَسِبُونَ فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ﴾^۴

۱. آل‌عمران، ۱۰۳.

۲. أَصَابُوا: برخوردند؛ رسیدند.

لَيُنْتَرِعَنَّ: حتماً می‌گیرند.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۴. الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ: گروه ستمگر.

الْمُحْتَسِبُ: کسانی که به‌خاطر خدا عملی را انجام می‌دهند؛ از ماده «حَسَبَ» به معنی کار برای خدا انجام دادن و اجر و پاداش تنها از او خواستن است. واژه «محتسب» گاه به معنی مأموری که از طرف حکومت بر اجرای احکام دین نظارت می‌کرد، آمده است شاید از اینکه این کار را با انگیزه الهی انجام می‌داد یا هدفش رسیدگی به حساب کار مردم

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ، لَا يَمْتَنَانِ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ وَلَا يَمْدَانِ إِلَيْهِ سَبَبٍ. كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ وَعَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِتَاعُهُ بِهِ. وَاللَّهُ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيُنْتَرِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَلَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا. قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ، فَأَيُّنَ الْمُحْتَسِبُونَ؟ فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ. وَلِكُلِّ صِلَةٍ عِلَّةٌ وَلِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ. وَاللَّهُ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّذَمِّ يَسْمَعُ النَّاعِيَ وَيَحْضُرُ الْبَاكِيَ ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ.

۱. ویژگی‌های شخصیتی طلحه و زبیر

۱. ۱. رقابت بر سر حکومت

﴿كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ﴾^۱

هریک از آن دو (طلحه و زبیر) امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به‌سوی خود می‌کشد، نه به‌سوی رفیقش.

نکته

- منظور از واژه «امر» حکومت و قدرت است. هریک از طلحه و زبیر خود را بهتر و برتر از دیگری می‌دانست و برای رسیدن خویش به قدرت و چیرگی بر رقیب و دیگر مردم تلاش می‌کرد.^۲

۲. ۲. دشمنان در ظاهر دوست

﴿لَا يَمْتَنَانِ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ وَلَا يَمْدَانِ إِلَيْهِ سَبَبٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ وَعَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِتَاعُهُ بِهِ﴾^۳

۱. يَعْطِفُهُ: می‌کشاند؛ متمایل می‌کند و برمی‌گرداند.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳. لَا يَمْتَنَانِ: آن دو توسل نمی‌کنند؛ واصل نمی‌شوند؛ از ماده «مت» در اصل به معنی کشیدن طناب و مانند آن است و از آنجا که این امر سبب نزدیک شدن دلو یا مانند آن می‌شود این واژه به معنی نزدیک شدن و تقرب جستن نیز آمده است و در اینجا به همین معناست؛ المت: التوسل و التوصل بحرمة أو قرابة أو غير ذلك.

حَبْل: ریمان؛ وسیله ارتباط دو چیز است.

لَا يَمْدَانِ: آن دو فراهم نمی‌کنند؛ نمی‌رسانند، مربوط نمی‌کنند.

سَبَبٍ: ریمان و طناب؛ فی الأصل الحبل الذي يتوصل به إلى ماء، ثم استعير لكل ما يتوصل به إلى شيء كقوله تعالى: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» أي الوصل والموادات.

ضَبٍّ: کینه؛ معانی متعددی دارد از جمله به معنی «کشیدن آب» و «کینه» و «سوسمار» آمده است؛ الغضب و الحقد يُكْشَفُ: معلوم می‌شود.

قِتَاعُهُ: مقنعه، روسری، پرده.

گروه طغیانگر و فتنه‌انگیز به پا خاسته‌اند. کجا هستند پاداش‌طلبان از خدا که در برابر آن‌ها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند؛ در حالی که سنت‌ها برای آن‌ها بیان شده و از پیش به آن‌ها خبر داده‌اند.

نکته‌ها

- واژه «الْمُحْتَسِبُونَ» اشاره به کسانی است که خالصانه و برای خدا کار می‌کنند.
- منظور از «الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ» ناکثان و پیروانشان هستند.^۱
- مقصود از اینکه خبر این طغیانگری به هر دو گروه طغیانگر و مسلمانان واقعی داده شده است، همان خبرهایی است که پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ سگ‌های «حَوَّاب»^۲ و پارس کردنشان در برابر یکی از زنان خود گوشزد فرموده بود.

مشابه

﴿عَمَّا تَتَثَلَّوْهُ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ﴾^۳ گروه تجاوزکار، عمار را می‌کشد.

﴿وَإِنْ تَكُونُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^۴ اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود را شکستند و به دین شما طعنه زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند.

۳. بهانهٔ پیمان‌شکنی

«وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ وَلِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ»^۵

بود؛ طالب الحسبه، و هی الأجر و يقال احتسب علیه أی انکر.

سُتَتْ: هموار شده؛ فعل مجهول مؤنث؛ سن: الأمر بینه.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. حَوَّاب: آبیگری نزدیک بصره در راه مکه بود که سپاهیان جنگ جمل از کنار آن عبور کردند. این آبیگر به «حَوَّاب» دختر کلب‌بن وبرة سرسلسلهٔ قبیلهٔ بنی کلب‌بن وبرة تعلق داشت. به گفتهٔ ابن قتیبه دینوری از مورخان قرن سوم، پیامبر ﷺ همسرش عایشه را به دوری از حَوَّاب و واقعهٔ آن (یعنی جنگ جمل) توصیه کرده بود. پیامبر ﷺ فرموده بود: «روزی را می‌بینم که سگ‌های حَوَّاب به یکی از شما زنان واق‌واق می‌کنند، حمیرا (عایشه) مبادا تو باشی!»

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۴۳.

۴. توبه، ۱۲.

۵. لِكُلِّ ضَلَّةٍ: هر ضلالتی؛ فی ما رأیناه من التَّسَخُّ بفتح الضَّاد، و المضبوط فی القاموس و الاوقیانوس بکسرهما، قال فی القاموس: الضَّلَالُ و الضَّلَالَةُ و الضَّلَّ و یضُمُّ و الضَّلُّضِلَّةُ و الاصلولة بالضَّمِّ و الضَّلَّةُ بالكسر و الضَّلُّلُ محرَّکةٌ ضَدُّ الهدی إلى أن قال: و الضَّلَّةُ بالضَّمِّ الحَذَقُ بالدَّلَالَةِ و بالفتح الحِیرَةُ و الغِیَّةُ بخیر أو شر.

نَاكِثٌ: عهدشکن؛ از مادهٔ «نَكَثَ» به‌معنای شکستن؛ تَنَاکُثٌ، تَنَاکُثُ الْقَوْمُ عهدوهم: آن قوم عهد‌ها و پیمان‌های خود را شکستند.

برای هر ضلالتی، علتی است و برای هر پیمان‌شکنی، دستاویز و بهانه‌ای!

نکته

- در معنای این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. حضرت می‌خواهد بفرماید در هر گمراهی علتی و برای هر پیمان‌شکنی، شبهه‌ای وجود دارد و در اینجا نیز علت گمراهی طلحه و زبیر حقد و حسدی است که نسبت به علی علیه السلام داشتند و شبهه‌ای را هم که مطرح می‌کردند این بود که دست علی به خون عثمان آلوده است؛ ب. احتمال دیگری که وجود دارد این است که حضرت نمی‌خواهد کار طلحه و زبیر را توجیه کند که بگوید هر گمراهی علتی دارد و طلحه و زبیر هم بی‌جهت گمراه نشده‌اند بلکه هرکسی که گمراه می‌شود باید علت مشخصی داشته باشد و هرکسی هم که بیعت خود را می‌شکند باید حداقل شبهه‌ای داشته باشد ولی طلحه و زبیر نه علتی برای گمراهی خود دارند و نه شبهه‌ای برای پیمان‌شکنی.

۴. غافل نشدن رهبر بیدار

«وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّذَمِّ يَسْمَعُ النَّاعِيَ وَ يَحْضُرُ الْبَاكِيَ ثُمَّ لَا يَغْتَبِرُ»^۱

به خدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن (عزاداران) و ندای خبرگزاران مرگ را بشنود و نزد گریه‌کنندگان حضور یابد اما عبرت نگیرد.

۱. اللَّذَمُّ: در ماتم کسی بر سر و سینه زدن؛ در اصل به‌معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است با صدایی که شدید نباشد؛ اللَّطْمُ و الضَّرْبُ بشیء ثقیل یسمع وقعہ، و عن الصَّحَّاح اللَّذَمُّ ضرب المرأة صدرها و عضدیها فی النِّیاحَةِ. نَاعِيَ: کسی که خبر مرگ کسی را اعلام می‌کند. لَا يَغْتَبِرُ: عبرت نمی‌گیرد.



خطبه ۱۴۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: آخرین سخنرانی امام در کوفه،

بیستم رمضان سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی

ویژگی: یاد و نام و شخصیت والای امیرالمؤمنین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۲.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این سخن را زمانی ایراد فرمود که در بستر شهادت افتاده بود که هم در نظر داشت که وصیت کند و هم می خواست به همگان پند و اندرز دهد.

﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾^۱ آنگاه مدتی را [برای شما] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست.

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَوَفَّوْنَ مِنْهُ فَاتَهُ مَلَأَكُمُ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را درخواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکار برگردانده می‌شوید تا به کارهایی که کرده‌اید آگاهتان سازد.

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۳ ولی آن‌ها را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد اما هنگامی که اجلشان فرارسد نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.

۲. علم به زمان مرگ مخصوص خداوند

«كَمْ أَطْرَدْتُ الْآيَاتِ أَحْبَثَهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمِ مَخْرُوءٍ»^۴ چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است، هیئات! این علمی است پنهان.

نکته

- اشاره به این دارد که امام سرانجام به شهادت خواهد رسید. پیامبر به امام مژده داده بود، امام از پیامبر پرسید این اتفاق چه هنگام رخ می‌دهد. پیامبر زمان آن را خبر نداد؛ زیرا خداوند چنین مقدر کرده که کسی از زمان مرگ خویش آگاهی نداشته باشد.^۵

۱. انعام، ۲.

۲. جمعه، ۸.

۳. نحل، ۶۱.

۴. أَطْرَدْتُ: سپری کردم؛ از ماده «طرَد» به معنی کنار زدن است و جمله «اُطْرَدْتُ الْآيَاتِ» مفهومش این است که روزها را یکی بعد از دیگری کنار زدم؛ الطَّرْدُ: الابعاد و تقول طردته أي نفيته عني، و الطريدة ما طردته من صيد وغيره، و الطريدان الليل والنهار، و اُطْرَدْتُ الرَّجُلَ عَلَى صِيغَةِ الْاَفْعَالِ، إِذَا أَمَرْتَ بِاخْرَاجِهِ. أَبْحَثُهَا: جست‌وجو می‌کنم؛ از ماده «بحث» به معنای کاویدن، جست‌وجو کردن؛ أَبْحَثُهَا: آن را مورد تفحص و جست‌وجو قرار دهم.

مَكْنُونٌ: پوشیده شده، مخفی شده.

إِخْفَاءَهُ: پنهان کردن مقابل اعلان و ابداء است؛ از ماده «خَفَى» به معنای پنهانی، نهانی.

مَخْرُوءٌ: پنهان؛ از ماده «خَرَنَ» به معنای حفظ شیء و ذخیره کردن آن در خزانه؛ اخْتَرَنَ، اخْتَرَانَا الْمَالَ: مال را ذخیره کرد؛ خَازِنٌ: جمع خَزَنَةٍ و خَزَانٍ: ذخیره‌کننده.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۶.

أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ، الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الْآيَاتِ أَحْبَثَهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ عِلْمِ مَخْرُوءٍ. أَمَّا وَصِيَّتِي، فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ مُحَمَّدًا ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمَصْبَاحَيْنِ وَ خَلَاكُمُ دَمٌّ مَا لَمْ تُشْرِدُوا. حُمِّلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَةً وَ خُفِّفْ عَنِ الْجَهْلَةِ. رَبِّ رَحِيمٍ وَ دِينَ قَوِيمٍ وَ إِمَامٍ عَلِيمٍ. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ، غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ. إِنْ تَنَبَّتِ الْوُطَاةُ فِي هَذِهِ الْمَرْلَةِ فَذَاكَ، وَ إِنْ تَدَحَّضَ الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ إِمَهَبِ إِمَهَابَ رِيَّاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ اصْطَحَلَ فِي الْجَوْ مُتَلَفِّقُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا. وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرُكُمْ بَدَنِي آيَامًا وَ سَتَعْقِبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءَ سَاكِنَةٍ بَعْدَ حَرَكَ وَ صَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ لِيُعْظَكُمُ هُدًى وَ خُفُوتِ إِطْرَاقِي وَ سَكُونِ أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَ دَاعِي لَكُمْ وَ دَاعٍ امْرِئٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي. غَدًا تَرَوْنَ آيَامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.

۱. ملاقات با مرگ در حال فرار از آن

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ»^۱ ای مردم، هرکس از آنچه فرار می‌کند در همان حال فرار به آن می‌رسد. اجل سرآمد زندگی و پایان حیات است و فرار از آن، رسیدن به آن است!

نکته

- عبارت «فِي فِرَارِهِ» متعلق به «لَاقٍ» است؛ یعنی در حالی که از مرگ فرار می‌کنید در همان حال او را ملاقات خواهید کرد.

مشابه

﴿وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾^۲ و پایان راه همه، پروردگار توست.

۱. لَاقٍ: ملاقات‌کننده؛ لَاقٍ بوده که «ی» آن حذف و تنوین به «ق» منتقل شده است.

مَسَاقٍ: مقصدی است که انسان به آن می‌رسد یا به تعبیر دیگر پایان راه است؛ مصدر میمی یا اسم مکان از ماده «سوق».

مَسَاقُ النَّفْسِ: سرآمد زندگی.

الْهَرَبُ: فرار کردن، گریختن.

مُؤَافَاتٍ: رسیدن، روبه‌رو شدن؛ فرار از مرگ خود برخورد با آن است.

۲. نجم، ۴۲.

استعاره

مستعار: عمودین

مستعارمنه: ستون‌ها

مستعارله: توحید خالص و تمسک به سنت‌های نبوی

جامع: اسلام و نظام امور مسلمانان درباره معاش و مسائل معاد بر پایه توحید خداوند و آنچه پیامبر ﷺ از جانب او برای مردم آورده، قرار دارد؛ همان‌گونه که خیمه و خرگاه بر پایه و عمود آن بر پا و استوار است.

استعاره

مستعار: مصباحین

مستعارمنه: چراغ‌ها

مستعارله: اعتقاد به یگانگی خداوند و پیروی از احکام دین

جامع: اعتقاد به یگانگی خداوند و پیروی از احکام دین که موجب هدایت به راه حق و رهایی از تیرگی‌های جهل است، انسان را به جوار قرب خداوند و جَنّات نعیم او می‌کشاند که مطلوب حقیقی است؛ همچنان‌که چراغ در تاریکی شب، انسان را در راهی که به سوی مقصد می‌سپارد، راهنمایی می‌کند.

۳.۳. منحرف نشدن از راه کتاب و سنت

«وَخَلَاكُم دَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا»^۱

و در این حال نكوهشی بر شما نخواهد بود مادام که از این دو امر منحرف نشوید.

نکته

• «مَا لَمْ تَشْرُدُوا» یعنی تا زمانی که از خط اخلاص به خدا و عمل به سنت پیامبر ﷺ

۱. خَلَاكُم دَمٌّ: از مذمت به دور هستید؛ ضرب‌المثلی است در میان عرب و مفهومش این است که نكوهشی بر شما نیست؛ چراکه وظیفه خود را انجام داده‌اید. بعضی می‌گویند نخستین کسی که این جمله را به کار برد قصیر بن سعد غلام جزیمه یکی از شاهان عرب بود که به دست مردی به نام زبّاء کشته شد. قصیر به خواهرزاده پادشاه گفت انتقام خون جزیمه را بگیر، او در پاسخ گفت من چگونه دسترسی به قاتل پیدا کنم. او از عقاب آسمان هم گریز پاتر است. قصیر گفت: اطلب و خلاق دم؛ تو در مقام خون‌خواهی باش دیگر نكوهشی بر تو نخواهد بود؛ هرچند دسترسی پیدا نکنی (شرح نهج البلاغه بیهقی از علمای قرن ششم، صفحه ۲۳۹ ذیل خطبه مورد بحث).

لَمْ تَشْرُدُوا: منحرف نشده‌اید؛ از ماده «شرد» به معنی پراکنده شدن و آواره گشتن است و در اینجا منظور این است که مادامی که از حق دور نشوید؛ شرد: البعیر شرودا من باب قعد ند و نفر، و الاسم الشراد بالكسر.

۳. وصیت‌نامه کوتاه و پر محتوا

۱.۳. ضایع نکردن سنت پیامبر

«أَمَّا وَصِيَّتِي فَاللَّهِ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ مُحَمَّدًا ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»^۱

اما وصیت من این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت و شریعت محمد ﷺ را ضایع نکنید.

نکته‌ها

- سنت پیامبر ﷺ به معنای وسیع آن اراده شده که شامل تمام برنامه‌های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می‌شود.^۲
- «شُرک» در اینجا به معنی وسیع کلمه ایراد شده و هم شامل شرک در ذات و صفات می‌شود و هم شرک در افعال.^۳
- معنای «وصیت» این است که انسان سفارش کند تا کارهایی را که خود نتوانسته است انجام دهد حداقل پس از مرگ او انجام دهند یا بگویند چیزی از مالش پس از مرگش ملک کسی باشد یا برای فرزندان خود و کسانی که اختیار آن‌ها با اوست، سرپرست معین کند.

مشابه

﴿قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ﴾^۴ بگو: من مأمور شده‌ام که خدای یکتا را بپرستم و به او شرک نیاورم.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾^۵ جز این نیست که محمد ﷺ پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده‌اند.

۲.۳. کتاب و سنت دو ستون محکم

«أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ»^۶

این دو ستون محکم را به پا دارید و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگه دارید.

۱. لَا تُضَيِّعُوا: ضایع نکنید؛ از ماده «ضَيَّعَ» به معنای تباه شدن؛ أَضَاعَ، إِضَاعَةً: آن را گم کرد، از دست داد؛ ضَيَّعَ، تُضَيِّعُ الشَّيْءَ: آن چیز را از دست داد، به آن توجهی نکرد، آن را نابود کرد؛ الْمَضْيَعَةُ: آنچه باعث ضایع شدن و تباهی شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۱۰.

۳. همان، ص ۷۰۸.

۴. رعد، ۳۶.

۵. آل عمران، ۱۴۴.

۶. الْعَمُودَيْنِ: ستون‌ها؛ از ماده «عمد» به معنای ستون؛ الْعَمُود: جمع «أَعْمَدَةٌ» و عَمَدٌ و عُمَدٌ به معنای ستون خانه.

أَوْقِدُوا: روشن نگه دارید؛ از ماده «وَقَدَّ» به معنای افروخته شد؛ أَوْقَدَ النَّارَ: آتش را افروخت.

منحرف نشده‌اید.^۱

۴.۳. تکلیف هرکس به مقدار توانش

«حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ»^۲

هرکس به اندازه توانایی اش وظیفه دارد و به جاهلان تخفیف داده شده است.

مشابه

◇ امام باقر علیه السلام: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا»^۳ خداوند به هنگام حساب اعمال هرکس را به اندازه عقلی که به او در دنیا داده است، حسابرسی می‌کند.

◇ امام صادق علیه السلام: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»^۴ خداوند هفتاد گناه جاهل را می‌بخشد پیش از آنکه یک گناه عالم را ببخشد.

◇ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۵ خدا هیچ‌کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی‌کند.

◇ «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»^۶ نیکی‌های هرکس از آن خود اوست و بدی‌هایش از آن خود اوست.

۵.۳. توجه به سه وسیله برای رسیدن به سعادت

«رَبِّ رَحِيمٌ وَ دِينٌ قَوِيمٌ وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ»^۷

پروردگاری مهربان و دینی استوار و امام و پیشوایی آگاه دارید.

نکته

• واژه امام در اینجا می‌تواند اشاره به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا شخص علی علیه السلام یا همه

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲. مَجْهُودَةٌ: مقدار قابل تحمل؛ از ماده «جهد» به معنای تلاش توأم با رنج؛ اجْتَهَدَ، اجْتِهَادٌ فی الأمر: در آن کار، کوشش بسیار نمود؛ حمل کل امرء منکم مجهوده فی بعض التسخ علی البناء للمفعول من باب التفعیل و رفع کلمة کل، و فی بعضها علی المعلوم من باب التفعیل أيضا و نصب کل، فالفاعل هو الله سبحانه، و فی بعضها حمل کضرب علی المعلوم و رفع کل.

خُفِّفَ: تخفیف داد؛ از ماده «خَفَّ وَ خَفَّتْ» به معنی سبکی است؛ أَخَفَّ، إِخْفَافًا: سبک‌بار یا سبک‌بال.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷.

۵. بقره، ۲۸۶.

۶. بقره، ۲۸۶.

۷. قَوِيمٌ: استوار؛ صفت مشبیه از «قام، یقوم» به معنای باقوام، محکم، استوار.

پیشوایان اسلام، از پیامبر خاتم گرفته تا وصی خاتم، حضرت مهدی علیه السلام بوده باشد.^۱

۶.۳. وضع دنیا و بی اعتباری آن

«أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ»^۲

من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم و امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از شما جدا می‌شوم. خداوند من و شما را بیامرزد.

نکته

• درباره عبارت «غَدًا مُفَارِقُكُمْ» دو احتمال وجود دارد: الف. واقعاً از نظر زمانی می‌خواهد خبر بدهد که فردا از دنیا رحلت می‌کنم؛ زیرا آن حضرت شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ضربت خورد و احتمالاً در روز بیستم وصیت فرمود و روز بیست و یکم که فردای روز وصیت است به شهادت رسید؛ ب. حضرت امیر علیه السلام زمان را به طور کلی به گذشته و حال و آینده تقسیم کرده و می‌فرماید در گذشته با شما بودم و فعلاً نیز مایه عبرت شما هستم و در آینده هم از دنیا می‌روم و از شما جدا می‌شوم.

۷.۳. کوتاهی زندگی دنیا

«إِنْ تَثَبَّتِ الْوُطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَرْلَةِ فَذَاكَ وَ إِنْ تَذَخَصِ الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَعْصَانٍ وَ مَهَابٍ رِيَّاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ اِصْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّفُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا»^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۱.

۲. صَاحِبُكُمْ: به قرینه مقام و جملات بعدی منظور از صاحب، امیر و امام بودن است. مُفَارِقُكُمْ: جداشونده؛ از ماده «فرق» به معنای جدا کردن؛ تَفَرَّقَ: پراکنده کردن. جدایی افکندن؛ فَرَّقَ: پراکنده شدن. جدا گردید.

۳. الْوُطْأَةُ: جای پا؛ محل قدم است و گاه به صورت کنایی به معنی فشار شدید به کار می‌رود؛ بالفتح موضع القدم و المَرَّةُ من الوطی و هو الدَّوس بالرجل.

مَرْلَةٌ: لغزشگاه؛ از ماده «زلل» به معنی لغزش گرفته شده و «مزله» یعنی لغزشگاه.

تَذَخَصَ: می‌لغزد؛ از ماده «دحض»: لغزش؛ دحض: الرّجل دحضا من باب منع زلق و زلّ.

أَفْيَاءٌ: سایه‌ها جمع «افی» به معنی سایه است؛ جمع فیء و هو الظلّ الحادث بعد الزوال.

أَعْصَانٍ: شاخه‌ها؛ از ماده «غصن» به معنای شاخه.

مَهَابٌ: وزش؛ از ماده «هوب» به معنی وزش باد گرفته شده و «مهاب» جمع «مهب» به معنی محل وزش بادهاست؛ مَهَبُ الرِّيحِ: محلّ هبوبها و فی بعض التّسخ و مهاب ریح بصیغة الجمع.

غَمَامٌ: ابرها.

اِصْمَحَلَّ: از بین رفت؛ مضمحل: متلاشی شد؛ السّحاب تقشّع و الشیء ذهب و فنی.

الْجَوُّ: هوا؛ ما بین السّماء و الأرض.

مُتَلَفِّقٌ: جمع شده؛ قطعات به هم پیوسته؛ از ماده «لفق» به معنی به هم پیوستن قطعات چیزی است؛ متلفقها: بکسر

نکته

- «سَاكِنَةٌ بَعْدَ حَرَكَی»: حضرت به این حقیقت اشاره می‌کند که جثه و بدن انسان پس از مرگ از حرکت باز می‌ماند و زبان هم از گفتار خاموش می‌شود.

۹.۳. عبرت از مرگ من

«لِيَعِظُكُمْ هُدُوءِي وَ خُفُوتُ إِطْرَافِي وَ سُكُونُ أَطْرَافِي فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ»^۱

از حرکت ایستادن من و از کار افتادن چشم‌هایم و بی‌حرکتی اعضای پیکرم، باید شما را پند و اندرز دهد؛ چراکه پند و اندرز آن برای عبرت‌گیرندگان، از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی، مؤثرتر است.

نکته

- موعظه به دو صورت انجام می‌شود یا انسان به دو نحو پند می‌گیرد: الف. اینکه انسان را با زبان و سخنرانی و موعظه و خواندن آیه و روایت موعظه کنند که در این روش هرچند سخنان بلیغ و رسا باشند ولی بالاخره از جنس سخن و شنیدنی‌هاست و با اصل واقعیتی که سخنان از آن حکایت می‌کند، فاصله دارد؛ ب. انسان خودش واقعیت‌ها و مصیبت‌ها و مرگ و فاجعه‌ها را مشاهده کند و عبرت بگیرد. اگر کسی دلش آمادگی داشته باشد و به این صورت پند و عبرت بگیرد، در او اثر می‌گذارد.

۱۰.۳. وداع امام با مردم

«وَ دَاعِيَ لَكُمْ وَ دَاعِ امْرِي مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي عَدَا تَزُونَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ

۱. هُدُوءٌ: سکون و آرامش یا قدرت حرکت نداشتن؛ فی بعض النسخ بالهمز على الأصل و فی بعضها بتشديد الواو بقلب الهمزة واوا.

خُفُوتٌ: سکون و باز ایستادن از حرکت؛ خفت: الصَّوت خفوتا سکن.

إِطْرَافِي: پایین انداختن چشم، به جهت ضعف پلک‌هاست؛ اِمَّا بكسر الهمزة من اطرق إطراقا أى أَرخى عينيه إلى الأرض، أو بفتحها جمع طرق بالكسر بمعنى القوة كما فى القاموس، أو بالفتح و هو الضرب بالمطرقة، و قيل جمع طريقة بالفتح أى صنایع الكلام يقال: هذا طريقته أى صنعته و الأول أظهر و أضبط، و فى بعض النسخ أطرافى بالفاء فهو جمع الطرف بالتسكين و هو تحريك العين و الجفن إلا أن جمعه لم يثبت إلا عند القتيبي و قال الزمخشري: الطرف لا يثنى ولا يجمع لأنه مصدر و كذا ذكره الجوهري.

أَطْرَاف: اعضای بدن؛ سکون أطرافی: جمع الطرف بالتحريك كجمل و جمال، و المراد بها الأعضاء و الجوارح كاليدین و الزجلین.

أَوْعَظُ: موعظه‌کننده‌ترین.

اگر در این لغزشگاه [دنیا] پایم استوار باشد [و زنده بمانم] که خواسته شماسست و اگر پایم بلغزد [و مرگم فرارسد]، چنان بود که مدتی در سایه شاخه‌های درختان و در معرض بادهای وزنده و در سایه ابرها، ابرهایی که در فضای آسمان پراکنده می‌شدند و از میان می‌رفتند و سایه‌شان نیز از روی زمین ناپدید می‌شد، به سر برده‌ایم.

نکته‌ها

- مراد از «مَزَلَّة» جایگاه از میان رفتن زندگی است؛ «ثبات وطأه» یا استواری گام، کنایه از دوام و بقای عمر و «دحض القدم» کنایه از ضربه خوردن است که نوعی آسیب و لغزش بدنی و جسمانی است.^۱
- «إِنْ تَثَبَّتِ الْوُطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَّةِ»: این عبارت کنایه از این است که اگر من از این ضربه خوردن جان به سلامت ببرم و از این جراحت خوب شوم.
- عبارت «فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ مَهَابِّ رِيَّاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ» کنایه از این است که ای مردم بدانید زندگی ما در پناه باد و باران و ابر و شاخه‌های درختان و این‌گونه اموری است که به سرعت در حال تغییر و نابود شدن هستند؛ بنابراین ما نیز به دنبال آن‌ها در حال تغییر و در پایان هم رفتنی هستیم.

۸.۳. خبر از شهادت خود

«وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمُ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَتُعَقَّبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءَ سَاكِنَةٍ بَعْدَ حَرَكَی وَ صَامِتَةً بَعْدَ نُطْقِي»^۲

من همسایه‌ای بودم که مدتی بدنم در میان شما بود و دیری نپایید که از من بدنی بی‌جان بر جای خواهد ماند؛ کالبدی که حرکت می‌کرد و اینک ساکن شده، گوینده بود و اینک خاموش شده.

الفاء من تَلَفَّقَ الشَّيْءُ انضَمَّ و التَّامُّ و لَفَقَتِ الثُّوبُ لَفْقاً من باب ضرب ضمنت إحدى شفتيه إلى الأخرى للخياطة. عَفَا: ناپدید شد؛ از ماده «عفو» به معنی رها ساختن و ترک نمودن، گرفته شده و از آنجا که رها ساختن چیزی سبب فرسودگی و پوسیدگی می‌شود و در اینجا و مانند آن به همین معنا آمده است. مَخْطُطُهَا: اثر و نشانه؛ از ماده «خط» به معنی محل خطوط است؛ بالخاء المعجمة ما يحدث فى الأرض من الخط الفاصل بين الظل و التور.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۴۰.

۲. سَتُعَقَّبُونَ: به‌زودی خواهید یافت؛ برای شما به جا می‌ماند؛ بالبناء على المجهول من الاعقاب و هو اعطاء الشَّيْء عَقِبَ الشَّيْء يقال أكل أكلة أعقبته سقما أى أورثته.

خلاء: خالی بودن.

حَرَكَی: حرکت کردن؛ كسحاب الحركة.



تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي^۱

وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش ایام زندگی با من را خواهید دانست و باطن من، برای شما آشکار خواهد شد و آن زمان که جای خالی مرا ببینید و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت.

نکته‌ها

- این گفتار امام علی (ع) تذکر و هشدار است درباره فضیلت و برتری خودش، تا اینکه پیروانش بر متابعت از او پایدار و استوار باشند و آنانی که بر فضیلت او آگاهی ندارند و مقام او را در میان مردم نمی‌دانند، هنگامی که از میان آنان رخت بر بندد و ستمکاران زمام امور آن‌ها را به دست گیرند و ناگزیر پرده‌های غفلت و بی‌خبری از پیش چشم بصیرت آن‌ها برداشته شود، راه خدا را در پیش گیرند و زمانی که اعمال زشت کسانی را که بر جای او نشسته‌اند بنگرند، منزلت و برتری او را بشناسند و بدانند که مبارزه‌ها و جنگ‌های او و مطالبه خلافت، برای رسیدن به مقاصد دنیوی نبوده، بلکه برای برپا داشتن دین حق و شیوه‌های عدل و خشنودی خداوند متعال بوده است.^۲
- تعبیر به «غدا» اشاره به عالم برزخ و قیامت نیست بلکه اشاره به همان ایام شوم و تلخ و تاریکی است که بعد از شهادت امام بر مسلمانان گذشت.^۳

خطبه ۱۵۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: امام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۸.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) در این خطبه با اشاره به حوادث آینده، اوصاف گروهی از گمراهان را بیان می‌کند که راه راست را رها کرده و به انحراف کشیده شده‌اند. گروهی که ایمانشان ضعیف است و با پیروی از هوای نفس در گمراهی و فتنه‌ها غوطه‌ورند و به افرادی اشاره می‌کند که بعد از رسول خدا (ص) به قهقرا بازگشتند.

۱. وَذَا ع: وداع و خداحافظی؛ بفتح الواو اسم من ودعته توديعا و هو أن تشيعه عند سفره، و أما الوداع بالكسر فهو اسم من أودعته موادة أي صالحته.

مُرْصِد: منتظر؛ از ماده «ارصاد» به معنی آماده و منتظر شدن گرفته شده است؛ رصدته: إذا قعدت له على طريقة ترقبه و أُرصدت له العقوبة أي أعددتها له و حقیقتها جعلها على طريقة كالمترقة له، و مرصد فی بعض النسخ على صيغة اسم المفعول فالفاعل هو الله تعالى أو نفسه عليه السلام، و فی بعضها على صيغة اسم الفاعل فالمفعول نفسه عليه السلام أو ما ينبغى اعداده و تهيته.

تَرَوْنَ: می‌بینید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۴۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۱۷.

است، منحرف و گمراه شده به سوی افراط یا تفریط گراییدند.^۱

۲. نه دیر و نه زود

«فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ»^۲

در آنچه روی خواهد داد و انتظار وقوعش می‌رود، نشتابید و آنچه آینده با خود خواهد آورد، دور نشمارید.

نکته

• این عجله و شتاب اشاره است به فتنه‌هایی که پیامبر خدا ﷺ از وقوع آن‌ها در آینده، خبر داده است و آن‌ها انتظار آن را داشتند و در بسیاری از اوقات درباره رویدادهای مذکور از آن حضرت می‌پرسیدند؛ از این رو فرموده است: درباره آنچه شدنی است و از وقوع آن گریزی نیست و آمده و مورد انتظار است، شتاب مکنید و فتنه‌ها و حوادثی را که فردا فرامی‌رسد دیر نشمارید.^۳

مشابه

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾^۴ زیرا پروردگارت به کمینگاه است.

۳. ذکر دلیل برای ترک شتاب

«فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِذْكَرَهُ وَذَّآئُهُ لَمْ يَذْكُرْهُ وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ»^۵

چه بسا کسی که به‌سوی چیزی می‌شتابد و چون آن را بیابد، دوست می‌دارد که آن را نمی‌یافت

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۴۴.

۲. فَلَا تَسْتَعْجِلُوا: عجله نکنید.

مُرْصَدٌ: مورد انتظار؛ از ماده «رصد» بر وزن صمد، در اصل به معنی مراقبت از چیزی است و «مرصد» به چیزی گفته می‌شود که مورد مراقبت و انتظار قرار گرفته است.

لَا تَسْتَبْطِئُوا: به تأخیر نیندازید؛ از ماده «بطؤ» به معنای تأخیر کردن؛ الإبطاء: درنگ کردن یا دیر کردن؛ باب استفعال به معنای دیر و بطی نشمارید.

مَا يَجِيءُ: به آنچه می‌آورد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۴۴.

۴. فجر، ۱۴.

۵. مُسْتَعْجِلٍ: عجله‌کننده.

وَذَّ: دوست داشت.

مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ: چقدر امروز نزدیک است.

تَبَاشِيرٍ: بشارت و آغاز هر چیزی؛ تباشیر صبح به معنی اوایل آن است. بعضی تباشیر را جمع تبشیر می‌دانند ولی از تعبیرات عده‌ای استفاده می‌شود که مفرد است یا جمعی است که مفرد ندارد؛ التباشیر: أوائل الصبح و کل شیء.

وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَنَعًا فِي مَسَالِكِ الْغَىِّ وَتَزَكَّاءَ لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ، فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِذْكَرَهُ وَذَّآئُهُ لَمْ يَذْكُرْهُ وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ. يَا قَوْمَ هَذَا إِبَانٌ وَرُودٌ كُلُّ مُوْعِدٍ وَادْتِنُوا دُنُو مِنْ طَلْعَةٍ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَإِنَّ مِنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرَى فِيهَا بِسَرَّاجٍ مُنِيرٍ وَيَخْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحِلَّ فِيهَا رَبِيقًا وَيُعْتِقَ فِيهَا رَقًا وَيَصْذَعَ شُعْبًا وَيَشْعَبَ صَدْعًا، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ. ثُمَّ لَيْشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنِ النَّضْلَ تُجْلَى بِالنَّزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَيُزْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَيُغْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ. وَطَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لَيْسَتْ كَمِلُوا الْخَزَى وَيَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ، حَتَّى إِذَا اخْلُوقَ الْأَجَلُ وَاسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ وَ[اشْتَالُوا] أَشَالُوا عَنْ لِقَاحِ حَرْبِهِمْ، لَمْ يَمْنُوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذَلِ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ، حَتَّى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مَدَّةِ الْبَلَاءِ حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَعَظِهِمْ. حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَانِجِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ آسَاسِهِ قَبْنُوهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ. مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ صَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ، قَدْ مَارَوْا فِي الْخَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ.

۱. راه رشد؛ نه چپ و نه راست

«وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَنَعًا فِي مَسَالِكِ الْغَىِّ وَتَزَكَّاءَ لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ»^۱

مردم به چپ و راست متمایل شده در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده و راه‌های مستقیم را رها کرده‌اند.

نکته

• این گفتار اشاره است به فرقه‌هایی که در اسلام از راه راست که مبتنی بر کتاب و سنت

۱. يَمِينٌ: راست؛ دست راست و طرف راست.

شِمَالًا: چپ، ضدّ يمين.

ظَنَعًا: کوچ کردند؛ مفعول لاجله و به معنای سیر و حرکت است؛ ظعن: ظعن من باب منع و ظعن بالتحريك سار.

الْغَى: گمراهی؛ مصدر «غوى، يغوى» به معنای گمراهی.

الرُّشْد: هدایت.

و چقدر امروز به سپیده فردا نزدیک است!

نکته‌ها

• انسان زمانی که در انتظار چیزی است باید خود را برای آن مهیا و آماده کند؛ در غیر این صورت همان چیزی را که انتظار می‌کشیده و به نفع خود می‌دانسته است، به ضررش تمام خواهد شد؛ مثلاً ما در انتظار ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستیم و از خدا می‌خواهیم که امام زمان ما را برساند اما اگر ما خود را برای ظهور و پذیرش حضرت آماده نکرده باشیم، ظهور امام زمان به نفع ما نخواهد بود و ممکن است آن حضرت را یاری نکنیم یا حتی در مقابل ایشان قرار بگیریم.

• حضرت در اینجا به صورت کنایه می‌فرماید: «امروز تا چه اندازه به آغاز روز دیگر نزدیک است؟»؛ زیرا یک شب بیشتر بین آن‌ها فاصله نیست پس در حقیقت حوادث آینده که در انتظارش هستید نزدیک است و به زودی تحقق خواهد یافت.

مشابه

﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾^۱ شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد.

۴. زمان فرارسیدن وعده‌ها

«يَا قَوْمِ هَذَا إِبَانٌ وُرُودٍ كُلِّ مَوْعِدٍ وَدُنُوْ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ»^۲

ای مردم! زمان وقوع آنچه وعده داده شده، فرارسیده است و آنچه از آن بی‌خبرید به تحقق نزدیک است.

نکته

• این زمان، آغاز ظهور فتنه‌هاست که پس از فتنه‌های گوناگون و بزرگ حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌فرماید و آنچه وعده داده شده است از آمدن سفیانی و دجال و حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه و حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود.

۵. عمل کردن حضرت مهدی (عج) به سیره صالحان

«أَلَا وَ إِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَيَخْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ»^۱
آگاه باشید! آن کس از ما که آن فتنه‌ها را دریابد با چراغ روشنایی بخش در آن گام می‌نهد و به سیره و روش صالحان رفتار می‌کند.

۶. برنامه‌های آن مصلح بزرگ

۶.۱. گشودن گره‌ها

«لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا»^۲

او می‌آید تا در آن میان گره‌ها را بگشاید.

نکته

• در زمان‌های گذشته وقتی می‌خواستند چند حیوان یا چند اسیر را به طناب ببندند و به جای دیگری منتقل کنند به اندازه سر حیوان یا اسیر، طناب را قسمت به قسمت گره می‌زدند و به این گره‌ها «عروة الوثقی» می‌گفتند و گاهی به همان گره‌ها یا عروه‌ها «ربقة» گفته می‌شد.

۶.۲. آزادسازی بردگان

«وَيُعْتِقُ فِيهَا رِقًا»^۳

بردگان را آزاد سازد.

نکته

• درباره آزاد شدن اسیر و گرفتار توسط امام زمان دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود این باشد که امام زمان گرفتاران بندهای تردیدهای اعتقادی را آزاد می‌نماید؛ کسانی که گرفتار تحیر و شک و مشکلات علمی هستند، آن حضرت یاری‌شان می‌کند و مشکلاتشان حل می‌شود؛ ب. واقعاً امام زمان در برخی مواقع کسانی را از زندان و اعدام یا از گرفتاری در بیابان‌ها نجات می‌دهند؛ مثلاً کسی که در بیابان و شرایط سختی گرفتار شده و متوسل به حضرت می‌شود، گرفتاری‌اش حل می‌شود یا شخص بی‌گناهی را می‌خواهند اعدام کنند ممکن است حضرت

۱. یَسْرِي: شبانه سیر می‌کند، «سری» به معنای سیر در شب است.

بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ: چراغ تابان.

يَخْذُو: پیروی می‌کند؛ از ماده «خذو» به معنی پیروی و همانند ساختن گرفته شده است.

۲. لِيَحُلَّ: باز می‌کند؛ حَلَّ: باز کردن.

رِبْقًا: طناب گره‌دار؛ طنابی است که در آن گره‌های متعددی باشد و هر گرهی را «ربقه» می‌گویند و در اینجا به معنی گره‌های مشکلات است؛ بالكسر فالسکون حبل فيه عدة عری یشد به البهم و کلّ عروة ربقة بالكسر و الفتح و الجمع ربق و رباق و أرباق.

۳. يُعْتِقُ: آزاد می‌کند؛ از ماده «عَتَقَ» به معنای آزاد کردن؛ أَعْتَقَ، أَعْتَقًا الْعَبْدَ: آن بنده را آزاد کرد.

۷. اوصاف اصحاب و یاران آن حضرت

۷.۱. به پا خواستن گروهی برای یاری

«ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ»^۱

آنگاه در کشاکش آن فتنه‌ها، بصیرت قومی چنان صیقل یابد که تیغه شمشیر در دست آهنگر.

نکته

- در زمان غیبت و نزدیک زمان ظهور، فتنه‌هایی رخ می‌دهد که در آن فتنه‌ها برخی افراد صیقل داده می‌شوند و دل‌هایشان جلا می‌گیرد و تیز می‌شود. وقتی ظهور حضرت نزدیک می‌گردد خداوند مقدمات آن را فراهم می‌کند. یکی از این مقدمات، آماده شدن انسان‌های ورزیده و دل‌های صیقلی داده شده است که حضرت می‌فرماید: در این فتنه‌ها همان‌گونه که آهنگر شمشیر را تیز و صیقلی می‌کند، افرادی هم دل‌هایشان صیقل داده می‌شود.

تشبیه

مشبه: مهیا شدن یاران حضرت مهدی (عج)

مشبه‌به: مهیا شدن شمشیر به دست آهنگر

وجه شبه: یاران حضرت مهدی (عج) مردانی شجاع و آگاه‌اند که از قبل ساخته شده‌اند و سازندگی آنان همچنان ادامه دارد و آموزش‌های تازه‌ای می‌بینند و بر آمادگی آن‌ها افزوده می‌شود؛ مانند شمشیری که قبل از جنگ به دست آهنگر تیز و آماده می‌شود.

۷.۲. بر پا دارنده قرآن

«تُجَلَّى بِالْتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ»^۲

چشم آنان با قرآن روشنی می‌گیرد.

نکته

- در معنای این جمله دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود از تیز و صیقل داده شدن این است که آماده جنگ و جهاد می‌شوند و شمشیر به دست می‌گیرند. اگر این احتمال را بپذیریم تحقق این وعده در همان نزدیکی‌های ظهور حضرت حجت است؛ ب. در آن شرایط به

۱. لِيُشْحَذَنَّ: قطعاً تیز می‌شود؛ از ماده «شَحَذَ» در اصل به معنی تیز کردن چاقوست ولی این واژه به معنی تیز کردن هوش و آماده ساختن نیز به کار می‌رود؛ علی البناء للمفعول من الشَّحَذِ و هو التَّحْدِيدُ.

الْقَيْنِ: آهنگر؛ این واژه معنی مصدری هم دارد یعنی آهنگری و آماده کردن و مرتب ساختن؛ الحَدَادُ.

النَّصْلُ: تیغ شمشیر و کارد و سرنیزه؛ حَدِيدَةُ الرَّمْحِ و السَّهْمِ و السَّيْفِ ما لم يكن له مقبض.

۲. تُجَلَّى: جلا می‌یابد، بینا می‌شود.

بِالْتَّنْزِيلِ: نازل شده؛ منظور قرآن است.

او را نجات دهند البته لازم نیست این نجات دادن‌ها به صورت غیبی و بدون مقدمات باشد.

۶.۳. پراکنده کردن گمراهان

«وَيَصْدَعُ شُعْبًا»^۱

جمعیت گمراهان را متفرق نماید.

نکته

- یکی از تصرفات تکوینی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه این است که اجتماعات باطل و گمراه را به پراکندگی و تفرقه دچار می‌کند و از طرف دیگر بسیاری از پراکندگی‌ها و تفرقه‌های اهل حق را به یگانگی و اجتماع و اتحاد تبدیل می‌نماید. البته معنای این سخن این نیست که حضرت در همه جا و در همه شرایط دست به چنین تصرفاتی می‌زند و چنین اقداماتی را برای جلوگیری از تفرقه مسلمانان یا ایجاد شکاف و تفرقه در بین دشمنان انجام می‌دهند بلکه گاهی امکان دارد که اساس اسلام در خطر باشد یا به آن حضرت متوسل و از ایشان خواستار حل مشکلی شوند، در چنین شرایطی احیاناً تصرفاتی توسط حضرت صورت می‌گیرد.

۶.۴. متحد کردن اهل حق

«وَيَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُرَّةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ»^۲

و تفرقه اهل حق را جمع کند. او از مردم در پرده است و جویندگان هرچند پی در پی بنگرند نشانش را نبینند.

نکته

- این تعبیرات کاملاً بر مسئله ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه تطبیق می‌کند؛ زیرا او زنجیرهای اسارت را پاره می‌کند و مظلومان در بند را آزاد می‌سازد، شوکت ظالمان را در هم می‌شکند و جمع آن‌ها را پراکنده می‌سازد، سال‌ها در خفا زندگی می‌کند بی آنکه تیزبین‌ترین جست‌وجوگران بتوانند جای او را پیدا کنند.^۳

۱. يَصْدَعُ: آزاد می‌کند؛ از ماده «صَدَعَ» در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق یا شکافتن اجسام محکم است و از آنجا که با شکافتن چیزی، درون آن آشکار می‌شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن نیز آمده است.

شُعْبًا: گروه عظیمی از مردم و در ادبیات امروز به معنی ملت به کار می‌رود.

۲. صَدْعًا: پراکنده؛ عده‌ای متفرق شده، اصل آن به معنای ایجاد شکاف در شیء سخت است.

الْقَائِفُ: اثرشناس، قیافه‌دان؛ از ماده «قوف» به معنی جست‌وجوی آثار چیزی است و «قائف» به کسی می‌گویند که جست‌وجوگری در آثار، اشیا یا افراد می‌کند. قیافه‌شناسی هم در اصل به همین معناست.

أَثَرُهُ: جای پا.

تَابَعَ: دنبال کند، ادامه دهد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۲۴.

نکته

• این عبارت مربوط به همه گروه‌هایی می‌شود که از حق و حقیقت دور می‌شوند؛ کسانی که در کفر و شرک و گناه غوطه‌ور می‌شوند. خداوند به تدریج گمراهان را به حال خود رها می‌کند تا به حسابشان در قیامت رسیدگی کند، در مقابل کسانی که امید نجات برای آن‌ها وجود دارد، خداوند به تدریج به آنان توفیق بیشتری عطا می‌فرماید و شرایطی را برای آنان فراهم می‌کند تا از خواب بیدار شوند.

مشابه

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُلْمِ لَهُمْ لِيُذَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱ کافران مپندارند که در مهلتی که به آن‌ها می‌دهیم خیر آن‌هاست. به آن‌ها مهلت می‌دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آن‌هاست عذابی خوارکننده.

﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست.

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۳ و چون بخواهیم اهل شهری را هلاک کنیم، خوش‌گذرانانش را وامی‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه عذاب بر آن [اهالی شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیروزبر کنیم.

۸.۱. همراهی کردن افراد ضعیف‌الایمان با فتنه

«حَتَّىٰ إِذَا اخْلُوقَ الْأَجَلُ وَ اسْتَرَّاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتْنِ وَأَسْأَلُوا عَنْ لِقَاحِ حَرْبِهِمْ»^۴

و چون مدتشان رو به تمامی نهاد، گروهی برای رسیدن به آسایش، به فتنه‌ها پیوستند و برای جنگ‌افروزی مهیا گشتند.

۱. آل عمران، ۱۷۸.

۲. بقره، ۸۵.

۳. اسراء، ۱۶.

۴. اخْلُوقَ الاجل: مدت به پایان رسید؛ از ریشه «خلق» گرفته شده که یکی از معانی آن کهنگی است و در اینجا به معنی پایان یافتن و به انتها رسیدن است؛ زیرا لازمه کهنگی پایان یافتن عمر چیزی است. أَسْأَلُوا: بلند شدند؛ از ریشه «شول» گرفته شده و در اصل به معنی بالا بردن چیزی است؛ مانند اینکه حیوان دم خود را بالا ببرد و در اینجا به معنی دست برداشتن از مبارزه است؛ شالت: الناقة ذنبها وأشالته رفعته فشال الذنب نفسه لازم متعد. لِقَاحِ حرب: جنگ‌افروزی؛ تلقیح نطفه و امثال آن، لقاح حرب یعنی تحریک به جنگ؛ در اصل به معنی باردار ساختن است و در اینجا به معنی آغاز جنگ است؛ بالفتح اسم ماء الفحل لقحت الناقة من باب سمع لقاحا أى قبلت اللقاح فهى لاقح أى حامل.



برکت قرآن و هدایت خداوند و کمک امام زمان عجل الله تعالی فرجه این افراد کسانی می‌شوند که دل‌هایشان لبریز از علم و معرفت و حکمت می‌گردد. در این احتمال مراد از شمشیری که تیز یا صیقلی می‌شود، شمشیر زبان و منطق است و نه شمشیرهای معمولی. اگر این احتمال را بپذیریم مقصود از این افراد که ویژگی‌های آنان را حضرت بیان می‌فرماید، دانشمندانی هستند که در زمان غیبت اساس اسلام و تشیع را حفظ می‌کنند و این احتمال مناسب بیشتری دارد.

۳.۷. گوش دادن به تفسیر قرآن

«وَيُؤْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ»

و تفسیر قرآن گوش‌هایشان را می‌نوازد.

۴.۷. سیراب شدن از جام حکمت

«وَيُغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ»^۱

و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می‌شوند.

نکته

• این عبارت به این معناست که آنان صبحگاهان و شامگاهان از طرف خداوند تأیید می‌شوند و نور علم و حکمت در دلشان وارد می‌گردد و ممکن است مراد این باشد که آن‌ها در شب به وسیله شب‌زنده‌داری و عبادت خداوند و در روز به واسطه اعمال صالح و دانش‌اندوزی از جام حکمت می‌نوشند.

۸. مهلت دادن به گمراهان

«و طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ وَيَسْتَوْجِبُوا الْغَيْرَ»^۲

روزگار آن تبهکاران به طول انجامید تا ذلت و خواری را کامل سازند و سزاوار حوادث تلخ شوند.

۱. يُغْبِقُونَ: نوشانده می‌شوند؛ از «غبق» گرفته شده که به معنی نوشابه‌ای است که در عصر می‌نوشند در مقابل «صبح» که به معنی نوشابه صبح است و مصدر آن «غبق» است؛ الغبق: وزان صبور الشرب بالعشي و غبقه سقاه ذلك الصُّبُوح: نوشیدنی که صبحگاه نوشیده شود؛ کصبور أيضا الشرب بالغداة، و صبّحهم سقاهم صبوها و قد يطلق الغبق و الصُّبُوح علی ما يشرب بالعشي و الغداة.

۲. لِيَسْتَكْمِلُوا: کامل می‌کنند؛ از ماده «كَمَلَ» به معنای تمام شد؛ اسْتَكْمَلَهُ: تمام کرد؛ اسْتَكْمَلَ، اسْتَكْمَلًا الشئ: آن چیز را کامل و تمام کرد؛ اكْتَمَلَ، اكْتِمَالًا: آن کار به‌طور کامل پایان یافت. الْخِزْيُ: رسوایی، بدنامی، ذلت و خواری.

الْغَيْرُ: تغییرات و حوادث تلخ؛ جمع «غیره» به معنی دگرگونی‌ها و حوادث روزگار که موجب تغییراتی در نعمت‌ها می‌شود؛ بکسر الغین المعجمة و فتح الياء المثناة؛ قال فی مجمع البحرين: الشکر أمان من الغير، و مثله من یکفر بالله یلقى الغير، أى تغییر الحال و انتقالها عن الصّلاح إلى الفساد.

نکته‌ها

- «و استراح قوم إلى الفتن»: این سخن اشاره به کسانی است که از پیروان و یاوران حق به شمار می‌آیند و از مشارکت در وقایعی که در آخرالزمان روی می‌دهد خودداری کرده، گوشه‌نشینی اختیار می‌کنند. «یستریح إليها» یعنی درگیری مردم را با یکدیگر آسایشی برای خود شمرده صلاح خود را در بریدن از مردم و گوشه‌گیری و گمنامی تشخیص می‌دهند.^۱
- در تفسیر عبارت «و أَشَالُوا عَنْ لِقَاحِ حَرْبِهِمْ» چند احتمال وجود دارد: الف. اینکه دست و شمشیر خود را بالا بردند از اینکه جنگ شود. بر اساس این احتمال حضرت زمان جنگ را به زمان لقاح شتران ماده تشبیه فرموده است و می‌فرماید: این افراد به سراغ استراحت رفته و دم خود را بالا برده تا مبادا جنگ پیدا شود یا مبارزه‌ای شکل بگیرد؛ ب. آنان دست‌های خود را از شمشیرها بالا بردند، یعنی شمشیر را کنار گذاشتند تا در برابر ظلم و تجاوز هیچ‌گونه مقاومتی نشود؛ ج. «أشالوا» به این معنا گرفته شده که خود را مهیای جنگ کردند و سعی نمودند تا جنگی بر پا کنند.

۹. اوصاف مؤمنان شجاع

۹.۱. صبر و استقامت

«لَمْ يَمْنُوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ»^۲

ولی مؤمنان در پیکارشان شکیبایی ورزیدند و بر خدا نیز منت نگذاشتند.

نکته

- در تفسیر این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. این عبارت درباره‌ی عده‌ی دیگری است، غیر از کسانی که به استراحت مشغول شده و سازش کردند؛ ب. کسانی که با ستمگران و خوش‌گذرانان سازش کردند و زیر بار مبارزه و جهاد نرفتند، بر خدا منت نگذاشتند که صبر و استقامت پیشه کنند و زیر بار جهاد در راه حق بروند.

۹.۲. بذل جان در راه خداوند

«وَلَمْ يَسْتَغْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ حَتَّى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مَدَّةِ الْبَلَاءِ»^۳
و بذل جان را در راه حق بزرگ نمی‌شمردند تا آنکه به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسد.

۹.۳. پرستش پروردگار

«حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ وَ ذَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرٍ وَعَظِيمِهِمْ»^۱

با بصیرت دست به شمشیر بردند و به فرمان اندرزدهنده‌ی خود (پیغمبر اکرم ﷺ) به پروردگارشان تقرب جستند.

نکته‌ها

- منظور از «بصائر» باورهای ایمانی آنان است.
- جمله «حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ» نشان می‌دهد مبارزات اسلامی باید بر اساس آگاهی‌ها باشد و مبارزه‌ی فرهنگی بر مبارزه‌ی نظامی مقدم است.^۲

۱۰. بازگشت به ارزش‌های جاهلی

«حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رُسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السَّبِيلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ وَ صَلُّوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ»^۳

تا چون خداوند جان پیامبرش ﷺ را گرفت، گروهی به جاهلیت روی آوردند. راه‌های باطل آنان را در هلاکت افکند، بر اندیشه‌های ناصواب اعتماد کردند، [از خودشان بریدند] و به بیگانگان پیوستند و از وسیله‌ای که مأمور به دوستی‌اش بودند [اهل بیت پیامبر] دوری کردند.

نکته‌ها

- تصریح دارد بر پایان گرفتن این جریان در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ و همچنین در بیان احوال مردم با او و پیش از او و بعد از اوست.^۴
- منظور از رحم در اینجا اهل بیت علیهم‌السلام است.^۵

۱. اسیاف: شمشیرها.

ذانوا: نزدیک شدند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۳۲.

۳. الْأَعْقَاب: جاهلیت پیشین.

غَالَتْهُمْ السَّبِيلُ: راه‌های باطل آن‌ها را در هلاکت انداخت؛ از ماده «غول» در اصل به معنی فساد است که به‌طور پنهانی در چیزی نفوذ می‌کند؛ لذا به قتل‌های مخفی و ترور «غلیله» گفته می‌شود. این واژه به معنی هلاک کردن و نابود ساختن با عوامل پنهانی می‌آید و از آنجا که گمراهی، هلاکت معنوی است، به این معنی نیز آمده است و در اینجا به همین معناست؛ غاله السیل: اهلکه کاغثاله.

اتَّكَلُوا: تکیه کردند.

الْوَلَائِج: یاران خاص و هم‌راز؛ جمع «ولیجه» به معنی محرم اسرار و نیز به معنی نظیر و مثل و مانند آمده است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۱.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۳۵.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۴۹.

۲. لَمْ يَمْنُوا: منت نگذاشتند.

۳. لَمْ يَسْتَغْظِمُوا: بزرگ ندانستند.

رسانید. خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.

﴿وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱ و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. این‌هاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزکار شوید.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲ بگو: بر این رسالت مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن اهل بیت.

۱۱. نصب خلافت در غیر جایگاهش

﴿وَتَقْلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَضِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ﴾^۳
آن‌ها بنا را از اساس و محل اصلی آن، برداشته در غیر جایگاهش نصب کردند.

نکته‌ها

- منظور از «بناء» در اینجا تبیین حقوق اهل بیت علیهم‌السلام و ویژگی‌هایشان در قرآن است.^۴
- اشاره به این است که امر خلافت را از آن حضرت و فرزندان او به دیگران عدول دادند. بدیهی است قطع رجم موجب خروج از دایره فضیلت عدالت و دچار شدن به ردیلت ظلم است، همچنین نداشتن دل‌بستگی به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، کوتاهی در تحصیل فضیلتی است که در ذیل صفت عفت مندرج است و نیز انتقال بنای خلافت از محلی که خداوند برای آن قرار داده بود، داخل در صفت زشت و ناپسند ظلم می‌باشد.^۵

مشابه

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾^۶ آیا کسی که بنیاد [کار] خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مُشرف به سقوط پی‌ریزی کرده

۱. انعام، ۱۵۳.

۲. شوری، ۲۳.

۳. رَضَّ: محکم؛ به معنی چسباندن چیزی به چیز دیگر است و «مرصوص» به هر بنای محکمی اطلاق می‌شود. در اینجا «رَضَّ» به معنی مرصوص است و تعبیر امام علیه‌السلام به «رَضَّ اساسه» از قبیل اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی اساس محکم ولایت؛ مصدر من رَضَّ الشَّيْءَ أَصْلَقَ بَعْضُهُ بَبَعْضٍ وَ ضَمَّ كَرَضَصَهُ قَالَ تَعَالَى: ﴿كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرُصُوصٌ﴾ و تَرَاصُّوا فِي الصَّفِّ تَلَاصَقُوا وَ انْضَمُّوا.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۲.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۴.

۶. توبه، ۱۰۹.

• منظور امام علیه‌السلام از به کار بردن واژه «سبب» اشاره به روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.^۱

• «رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ» منظور بازگشت به عصر جاهلیت و زنده کردن ارزش‌های آن زمان است.^۲

• «غَالَتْهُمْ السُّبُلُ» اشاره به اختلاف آرای است که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وجود آمد و محکومات اسلام را مطابق سلیقه خود تفسیر می‌کردند.^۳

• «اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ»: جمعی از مسلمانان، محرم اسرار خود را از بیگانگان و منافقان انتخاب کردند.^۴

• مقصود از جمله «وَصَلُّوا غَيْرَ الرَّحِمِ» این است که پیوند خود را با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بریده‌اند.^۵

• «وَصَلُّوا غَيْرَ الرَّحِمِ»: پیامبر نسبت به خویشان خود بسیار سفارش نمود که البته این سفارش‌ها نه از جهت خویشاوندی بلکه از این باب بود که حقیقت با آن‌ها بود؛ همان‌طور که هیچ‌کس نمی‌تواند از جهت لیاقت و تقوا و عدالت و سابقه در اسلام مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد و تنها اهل بیت علیهم‌السلام می‌توانستند پس از پیامبر هدایت جامعه اسلامی را بر عهده بگیرند.

• «وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا»: در این عبارت امام علیه‌السلام در حقیقت روضه خود و اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خواند و می‌فرماید: رشته‌ای را که مأمور بودند به آن چنگ زنند تا نجات پیدا کنند، رها کردند. مردم دستور داشتند که به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام متمسک شوند و آنان را دوست داشته باشند و از آنان پیروی کنند ولی همه این‌ها را رها کردند ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۶

مشابه

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۷ جز این نیست که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟ هرکس که بازگردد، هیچ‌زبانی به خدا نخواهد

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۳۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۳.

۶. شوری، ۲۳.

۷. آل عمران، ۱۴۴.

و با آن در آتش دوزخ فرومی افتد؟

۱۲. اوصاف گمراه کنندگان

۱.۱۲. معدن خطا

«مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ أَنْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ»

آنان معدن هر خطا و دروازه‌هایی بودند که جویندگان باطل و گمراهی از آن‌ها وارد شدند.

۲.۱۲. غوطه‌ور در سرگردانی

«فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْخَيْرَةِ»^۱

در حیرت و سرگردانی غوطه‌ور شدند.

نکته

• این عبارت نوعی کنایه به خلفا و پیروان آنان است؛ چراکه آنان بنیان و نهادی را تأسیس کردند که منشأ و منبع گناهان و خطاهای بعدی شد. بنیاد خلافت باید به دست معصومی باشد تا او راه و رسالت پیامبر را ادامه دهد و کاروان انسانیت را به منزل مقصود برساند.

مشابه

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾^۲ آنان که به غفلت در جهل فرومانده‌اند.

۳.۱۲. گرفتار در جهالت

«وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»^۳

و به‌شیوه فرعونیان در مستی و جهالت گرفتار آمدند.

نکته

• امام علیه السلام می‌فرماید: خلفا در تحبیر و سرگردانی حرکت کردند؛ به این معنا که هم خود و هم مردمی که به‌وسیله آنان گمراه شدند و حق برایشان مخفی ماند در حیرت و سرگردانی زندگی می‌کنند و بر اثر مستی قدرت از حق و حقیقت به روش آل فرعون غافل شدند. روش آل فرعون این بود که می‌دانستند که فرعون باطل است و بی‌دلیل ادعای خدایی می‌کند ولی چون فرعون حکومت داشت و بر آنان سیطره و قدرت یافته بود، تسلیم و پیرو او شدند. این افراد هم روش پیروان فرعون را عملاً پذیرفتند و در عمل حق را با کسی

۱. غَمْرَةٌ: شدت و فشار؛ از ریشه «غمر» به معنی از بین بردن آثار چیزی گرفته شده، سپس به آب فراوانی که چیزی را بپوشاند و آثار آن را از بین ببرد، اطلاق شده است و در اینجا اشاره به کسانی است که در غفلت و گمراهی فرو رفته‌اند. مَارُوا: رفت‌وآمد کردند؛ از ماده «مَرَّ و مرور» به معنی رفتن و گذشتن است؛ حرکت و آمد و شد نمودند؛ الشیء من باب قال تحرک بسرعة قال سبحانه: يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا.

۲. ذاریات، ۱۱.

۳. ذَهَلُوا: گرفتار شدند؛ از ماده «ذهل» به معنای نسیان و غفلت؛ أَذْهَلًا: او را سرگردان کرد.

دانستند که غلبه داشته باشد و پیروز شود.

مشابه

﴿إِنَّمَا سَكَّرْتُ أَبْصَارَنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴾^۱ چشمان ما را جادو کرده‌اند، بلکه ما مردمی جادوزده هستیم.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَتْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبهکاران بود.

تشبیه

مشبه: منحرفان

مشبه‌به: حیوان وحشی

وجه شبه: آل فرعون در مصر همه امتیازات را مخصوص خود ساختند و گروه دیگر را به خاک سیاه نشان‌دند. مردانشان را کشتند و زنانشان را به اسارت گرفتند و فساد در زمین را به حد اعلا رساندند؛ از این رو امام علیه السلام منحرفان را به آل فرعون تشبیه کرده است.

۴.۱۲. از دین خارج شدگان

«مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقِ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ»^۳

دسته‌ای از آخرت بریده به دنیا گرویدند و گروهی پیوند خود را از دین گسستند و از آن جدا شدند.

نکته‌ها

• این عبارات در بیان چگونگی روش‌ها و شیوه‌های مردمی است که از سنت‌های آل فرعون پیروی می‌کنند، برخی از این‌ها از همه چیز بریده و به دنیا رو آورده و در لذات آن فرو رفته و همه نیروی خود را در راه به دست آوردن آن به کار گرفته‌اند، برخی دیگر اگر چه از دنیا چیزی در دست ندارند، لیکن از دین جدا و با آن در تضادند.^۴

• منظور از «مفارق للدین» کسی است که به دنیا و خوشی‌های آن رغبتی ندارد، مانند

۱. حجر، ۱۵.

۲. قصص، ۴.

۳. رَاكِنٍ: اعتماددهنده، تکیه‌دهنده؛ از ماده «رکن» به معنای تکیه کردن.

مُبَايِنٍ: جداشونده.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۵.



بسیاری از کسانی که مدعی زهد می‌شوند و نسبت به دنیا اظهار نفرت و بی‌میلی می‌کنند و گمان دارند که مقام و مرتبه‌ای دارند، حال اینکه راه صحیح دین را نمی‌دانند و درباره آن نادان هستند و ناآگاهی آن‌ها به اینکه چگونه باید در راه حق سیر و سلوک کرد، آنان را از صراط مستقیم بیرون برده و به جانب چپ و راست این راه کشانیده است.^۱

• گروهی که حضرت درباره آنان سخن می‌گفت و آنان را منبع و منشأ هر اشتباه و گناهی دانست دو دسته‌اند: الف. کسانی که خود را از دین جدا کردند و به دنیا پناه برده و به آن اعتماد و تکیه کردند؛ ب. دسته دیگر کسانی بودند که به راه حق نرفتند و پیرو عترت پیامبر نشدند و درواقع ترک دنیا کرده و به سلک دراویش و رُهبانان رفتند.



خطبه ۱۵۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: بیان حوادث سخت آینده

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: فتنه‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۸.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از دو بخش تشکیل شده است:

۱. بخش اول، حمد و ثنای الهی و سپس شهادت به رسالت پیغمبر اکرم ﷺ و اوصاف مهمی از آن حضرت؛
۲. بخش دوم، خبر از ظهور و بروز فتنه‌ها در آینده و بازگشت‌هایی به افکار و رفتار عصر جاهلیت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۵.

و از گرفتار آمدن در دام‌ها و فریب‌هایش محفوظ بدارد.

نکته‌ها

- «مداحر» و «مزاجر» شیطان اموری است که او را از انسان دور می‌سازد و «حبائل» و «مخاتل» شیطان چیزی جز گناهان و معاصی نیست و به یقین بدون یاری خداوند و امدادهای الهی، نه اطاعت ممکن است و نه پرهیز از گناه؛ چراکه راه این دو بسیار سخت است و پریپیچ و خم.^۱
- حضرت از خدا می‌خواهد که او را در طرد و منع شیطان یاری و کمک کند اما وسیله طرد شیطان هر کار خوبی است که موافق به انجام آن باشید. در واقع شما تصمیم به هر کار خیری که بگیرید، شیطان به نحوی می‌خواهد مانع کار خیر شما شود؛ بنابراین هر کار خیری که شما موفق به انجام آن بشوید، وسیله‌ای برای طرد و منع شیطان می‌شود.

استعاره

مستعار: حبائل

مستعارمنه: دام‌های صیادان

مستعارله: شهوات و لذات فریبنده دنیا

جامع: واژه حبائل را که به معنای دام‌های صیادان است برای آن‌ها استعاره آورده است، به دلیل مشابهتی که با شهوات و لذات فریبنده دنیا دارد؛ زیرا هر دو باعث می‌شوند ایمنی از دست برود و دچار عذاب و سختی شوند.

۲. ارزش شهادتین

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَجِيبُهُ وَ صَفْوَتُهُ»^۲

گواهی می‌دهم جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده و برگزیده اوست.

نکته‌ها

- در تشهد ابتدا شهادت به عبودیت پیامبر می‌دهیم و بعد شهادت به رسالت او؛ به این معنا که تا وقتی پیامبر به مرحله عبودیت کامل نرسید به مقام رسالت نائل نشد.
- درباره دو واژه «نجیبه» و «صفوته» باید گفت با توجه به اینکه نجیب به معنای نفیس

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۰.

۲. صَفْوَتُهُ: برگزیده؛ از ماده «صَفَوَ» به معنای خلوص شیء است از آمیختگی و به این دلیل است که به سنگ صاف و خالص «صفا» گویند؛ الْخَالِصُ كَالصَّافِي إِلَّا أَنَّ الْخَالِصَ هُوَ مَا زَالَ عَنْهُ شَوْبُهُ بَعْدَ أَنْ كَانَ فِيهِ، وَ الصَّافِي قَدْ يَقَالُ لِمَا لَا شَوْبَ فِيهِ.

وَأَحْمَدُ اللَّهَ وَ اسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْاِغْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَجِيبُهُ وَ صَفْوَتُهُ، لَا يُؤَاوِي فَضْلُهُ وَ لَا يُجْبِرُ فَقْدُهُ، أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ وَ الْجَهَالَةِ الْغَالِيَةِ وَ الْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ، وَ النَّاسُ يَسْتَجِلُّونَ الْحَرِيمَ وَ يَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ، يَحْيَوْنَ عَلَى فِتْرَةٍ وَ يَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ. ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ اقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعَمَةِ وَ اخْذَرُوا بَوَائِقَ النَّفْمَةِ وَ تَبَيَّنُوا فِي قَتَامِ الْعُسُوءَةِ وَ اغْوَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَ ظُهُورِ كَمِينِهَا وَ انْتِصَابِ قُطْبِهَا وَ مَدَارِ رَحَاهَا، تَبَدَّأَ فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ وَ تَنُوءُ إِلَى فِطَاعَةِ جَلِيَّةٍ، شَبَابُهَا كَشَبَابِ الْغَلَامِ وَ آثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ يَتَوَارَثُهَا الظُّلْمَةُ بِالْعُهُودِ أَوَّلُهُمْ قَائِدٌ لِآخِرِهِمْ وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوَّلِهِمْ، يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ، وَ عَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأَ التَّابِعُ مِنَ الْمَتَّبِعِ وَ الْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ فَيَتَزَايِلُونَ بِالْبَغْضَاءِ وَ يَتَلَاغُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ.

۱. حمد الهی

«وَأَحْمَدُ اللَّهَ وَ اسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْاِغْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ»^۱
خدا را سپاس می‌گویم و از او می‌خواهم که مرا در راندن و دور ساختن شیطان یاری دهد

۱. مَدَاجِر: منع و طرد؛ از ماده «دحور» به معنای راندن و دور ساختن؛ جمع «مدحر» به معنای امری است که سبب طرد و دوری چیزی می‌شود؛ الدَّحْر: الطَّرْد و الابعاد و الدَّفْع بعنف على الالهة كالدَّحُور و مدارح الشَّيْطَان: جمع مدحر و هی الامور الَّتِي محلَّ طرده و إبعاده. و قال الشَّارِحُ البحراني و المعتزلي: هی الامور الَّتِي بها يطرد و يبعد، و على قولهما فهي للآلة، و على ذلك فلا يجوز جعلها جمعا لمدحر كما توهمه البحراني لأنَّ مفعل بفتح الميم للمكان و بالكسر للآلة كما صرح به جميع علماء الأديبة، فلا بدَّ من جعلها جمعا حينئذٍ لمدحرة بكسر الأول و الهاء أخيرا و زان مكسحة و مروحة، اللهمَّ إِلَّا أَنْ يَقَالَ: إِنَّ مدحر بالكسر للآلة أيضا و جمع مفعل على مفاعل قد ورد في كلامهم مثل ملحف و ملاحف و مقود و مقاود. فقد تلخص ممَّا ذكرنا أَنَّ مدارح يصحَّ جعلها جمع مدحر بالفتح للمكان و مدحر و مدحرة بالكسر فيهما للآلة و نحوه.

مَزَاجِرُهُ: بازدارنده از چیزی؛ از ماده «زجر» به معنای بازداشتن؛ جمع «مزجر»؛ المزاجر: للامور الَّتِي يزجر بها أو هي محلَّ الزَّجْرِ من زجر الكلب نهتهه جمع مزجر و مزجر.
اِغْتِصَام: پناه جستن؛ از ماده «عَصَم» به معنای امساک و حفظ؛ اسْتَعَصَمَ، اسْتِغْصَمًا؛ آنچه از وی نگهداری کند یا پناه دهد.

حَبَائِل: دام‌ها؛ جمع «حباله» به معنای دام‌های شیطان است.

مَخَاتِل: فریب‌ها؛ از ماده «خَتَل» به معنای خدعه و نیرنگ؛ جمع «مَخْتَل» به معنای کاری است که به وسیله آن فریب می‌دهند؛ ختله: يختله بالكسر خدعه، و المخاتل الأمور الَّتِي بها يختل و يخدع.

- صفت «إضاءه» برای پیامبر اکرم ﷺ کنایه از این است که مردم به سبب انوار وجود آن بزرگوار، در امور معاش و معاد خود هدایت یافتند.^۱
- منظور از نادانی و جهالتی که بر بیشتر مردم غلبه داشت، نشناختن پروردگار و نبودن در راهی است که به او منتهی می شود، همچنین ندانستن کیفیت نظام زندگی به گونه ای که آن حضرت بیان فرموده و اسلام مقرر داشته است.^۲
- مراد از «جفوة الجافية» درشت خویی و سنگ دلی عرب و عادت آن ها به خونریزی و کشتار است.^۳

مشابه

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۴ او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را پاکیزه کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد؛ هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۶. جلوه ای از عصر جاهلیت

۱.۶. حلال شمردن حرام

﴿وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ﴾^۵

در زمانی که مردم حرام خدا را حلال می دانستند.

نکته

- «حریم» به محرمات و ممنوعاتی می گویند که نباید به آن نزدیک شد؛ همچنین می توان «حریم» را به خط قرمزها معنا کرد، بنابراین نه تنها شامل محرمات شرعی و الهی می شود بلکه حقوق مردم را نیز شامل می شود. اموری که عقلای دنیا آن را ممنوع می دانند، «حریم» به حساب می آید؛ بنابراین همه حریم ها اعم از حریم های خدایی و حقوق مردم باید در جامعه حفظ شود ولی در شرایط قبل از بعثت، مردم و مخصوصاً ستمگران و قلدرهای جامعه همه حریم ها را شکسته و همه چیز را حلال می شمردند و در بین مردم با خشونت رفتار می کردند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۴۶۰.

۳. همان.

۴. جمعه، ۲.

۵. يَسْتَحِلُّونَ: حلال می دانند؛ از مادة «حَلَّ» به معنی حلال؛ فی بعض التسخ باللام من العلم.

و پرارزش است، تفاوتی میان این دو واژه وجود دارد که اولی در واقع، زمینه ساز دومی است؛ زیرا هنگامی که چیزی نفیس و پرارزش شد، هنگام انتخاب، آن را برمی گزینند.^۱

۳. فضیلت انحصاری پیامبر

﴿لَا يُؤَاوِي فَضْلُهُ﴾^۲

در فضل و برتری کسی مانند او نیست.

نکته

- هیچ فضیلتی به اندازه فضیلت رسول خدا ﷺ نیست؛ چراکه او مردم را از تاریکی به نور رهنمون ساخت.^۳

۴. جبران ناپذیر بودن فقدان پیامبر

﴿وَلَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ﴾^۴

و فقدان او جبران ناپذیر است.

نکته

- امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر ائمه پس از آن حضرت وجود دارند ولی بالآخره عظمت و مقام پیامبر اکرم ﷺ چیز دیگری است که جبران شدنی نیست.

۵. برکات وجود پیامبر

﴿أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ وَالْجَهَالَةِ الْغَالِيَةِ وَالْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ﴾^۵

به برکت وجود او شهرهایی که غرق در ضلالت و ظلمت بود و جهل بر افکار مردمش غلبه داشت و قساوت و سنگ دلی بر آن ها چیره شده بود، روشن گشت.

نکته ها

- اشاره به این دارد که زندگی عرب سرشار از نادانی و ننگ و عار بود تا آنکه محمد ﷺ، اسلام و قرآن را برایشان آورد و آنان از جایگاهی برخوردار شدند.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱.

۲. لا یؤاوی: برابری نمی کند؛ مضارع آزی بالهمز و لا یقال وازی.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۶.

۴. لَا يُجْبَرُ: جبران نمی شود.

۵. أَضَاءَتْ: روشن گشت.

الجهالة الغالبة: خشونت سخت؛ فی بعض التسخ بالموحدة من الغلبة و فی بعضها بالمشة من الغلاء و هو الارتفاع أو من الغلو و هو مجاوزة الحد.

الجفوة: قساوت.

۶. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷.

۲.۶. خوار شدن انسان حکیم

«وَيَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ»^۱

انسان حکیم را خوار می‌شمردند.

۳.۶. روزگار خالی از پیامبران

«يَحْيَوْنَ عَلَى فِتْرَةٍ»^۲

و در روزگار خالی از پیامبران می‌زیستند.

۴.۶. کافر مردن

«وَيُمُوتُونَ عَلَى كُفْرَةٍ»^۳

و بر حالت کفر از دنیا می‌رفتند.

۷. عوامل شکل‌گیری فتنه‌ها

۱.۷. مستی نعمت

«ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ اقْتَرَبَتْ فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ»^۴

شما ای گروه عرب! در آینده هدف تیرهای بلاهایی هستید که نزدیک شده است. از مستی نعمت بپرهیزید.

نکته‌ها

- همه مردم در معرض گرفتاری‌ها و بلاها قرار دارند و هیچ عافیتی بدون بلا وجود ندارد. سخت‌ترین گرفتاری آن است که انسان از جاه و مال خویش خرسند و از سرنوشت و فرجام خود غافل شود.^۵
- در این عبارت حضرت به مردم درباره حوادث و فتنه‌های پس از خود هشدار می‌دهند؛ زیرا در زمان خود حضرت گرچه فتنه و فساد وجود داشت اما پس از شهادت ایشان و پس از اینکه نگذاشتند امام حسن و دیگر ائمه زمام خلافت را به دست گیرند، فتنه و فسادها اوج گرفت و حوادث دیگری پیش آمد. حضرت به این فتنه‌ها اشاره می‌کنند که پس از

۱. يستذلون: ذلیل می‌شمارند؛ فی بعض النسخ باللام من الحلم.

۲. يحيون: زندگی می‌کنند.

الفترة: فاصله زمانی بین دو پیغمبر؛ انقطاع ما بین النبیین.

۳. يموتون: می‌میرند.

۴. أغراضُ بَلَايَا: هدف تیرهای بلا.

سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ: مستی‌های نعمت.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷.

شهادت ایشان اتفاق افتاد.

۲.۷. کیفر اعمال

«وَ اخْذَرُوا بِوَائِقِ النَّفْمَةِ»^۱

و از بلاهایی که کیفر اعمال شماست، برحذر باشید.

نکته‌ها

- این عبارت به این معناست که اگر در صحت و سلامتی قرار داری، از بیماری برحذر باش و اگر ثروتمند هستی، از نیرنگ‌های روزگار بپرهیز و اگر نیرومند هستی، در انتظار سستی و ناتوانی باش.^۲
- بسیاری از نعمت‌هایی که باید موجب شکر بندگان شود، برای انسان‌های کم‌ظرفیت مستی و فراموشی می‌آورد و در نهایت موجب غضب الهی و انتقام او می‌شود و گاهی ممکن است نعمت‌ها سبب هلاکت انسان بشود.

۸. مراحل گوناگون فتنه‌ها

۱.۸. مرحله ناشناختگی و ابهام

«وَ تَتَّبِعُوا فِي قَتَامِ الْعُشْوَةِ»^۳

بر جای خود ثابت بمانید، زمانی که گرد و غبار شبهه‌ها برخاست.

نکته

- حضرت در این عبارت می‌فرماید که وقتی که شما را غبار تردید و تحیر و تاریکی گمراهی فراگرفت، احتیاط و تحقیق کنید و از کژی‌ها و فتنه‌ها پرهیز کنید؛ چون کژی‌ها موجب گمراهی انسان می‌شود و مردم را به تحیر و تردید وامی‌دارد.

استعاره

مستعار: قَتَام

مستعارمنه: غبار

۱. بَوَائِقُ: دشواری‌ها؛ از مادة «بوق» به معنای فاسد شدن؛ جمع «بائقه» به معنای حادثه مهم و مرگ‌بار است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

۳. تَتَّبِعُوا: ثابت قدم بمانید؛ من التَّبَتِّ و هو التَّوَقُّفُ، و فی بعض النسخ تَبَيَّنُوا من التَّبَيَّنِ و بهما أيضا قرء قوله سبحانه: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾. يقال تَبَيَّنَهُ أَيْ أَوْضَحَهُ، وَ تَبَيَّنَ الْأَمْرُ أَيْ وَضَحَ يَسْتَعْمَلُ مُتَعَدِّيًا وَ لَا زَمًا كَاسْتَبَانَ قَالَ تَعَالَى: ﴿إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا﴾ أَيْ اطْلُبُوا بَيَانَ الْأَمْرِ وَ ثَبَاتَهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِيهِ. قَتَامٌ: گرد و غبار؛ الغبار.

الْعُشْوَةُ: شبهه‌ها؛ پرداختن به کاری بدون آگاهی؛ بثلاث الأول ركوب الأمر على غير بيان و وضوح، و بالفتح فقط الظلمة.

مستعارله: امور مشتبّه

جامع: واژه قتام را که به معنای غبار است برای این گونه امور مشتبّه استعاره آورده است، وجه مناسبت این است که انسانی که دچار امر مشتبّه و درهم و برهم می شود، نمی تواند حقیقت را دریابد و مانند کسی است که در فضای پر از گرد و غبار گرفتار شده و نمی تواند راه به جایی ببرد.

۸. ۲. مرحله پیچیدگی

«وَاعْوِجَاجُ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَظُهُورِ كَمِينِهَا»^۱

و پیچیدگی های فتنه به هنگام تولد نوزاد آن آشکار می شود و باطن آن ظاهر می گردد.

تشبیه

مشبّه: فتنه

مشبّه به: جنین

وجه شبّه: امام علیه السلام در این عبارت، فتنه را به جنینی تشبیه می کند که به طور پنهانی پرورش پیدا می کند و ناگهان متولد می شود.

۸. ۳. مرحله محوری

«وَإِنْ تَصَابَ قُطْبُهَا وَمَدَارُ رَحَاهَا»^۲

قطب و محور آن بر جای خود قرار می گیرد و آسیای آن به حرکت در می آید، با احتیاط گام بر دارید.

نکته ها

- منظور از قطب فتنه، ستمگران و گردن کشانی هستند که این فتنه و آشوب را به پا کرده، و محور این رویدادند.^۳
- اشاره به فتنه بنی امیه که مبدأ آن، شبهه و اختلافی بود که پس از کشته شدن عثمان به وجود آمد و هیچ یک از اصحاب، چگونگی و مشخصات آن را پیش بینی نمی کردند و تنها می دانستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وقوع حوادث و فتنه هایی در آینده خبر داده است، بی آنکه

۱. اعْوِجَاجُ الْفِتْنَةِ: ناهمواری راه فتنه ها.

الجنین: فرزندی که در شکم است؛ الولد ما دام فی البطن. ظُهُورِ كَمِينِهَا: آشکار شدن پنهانش؛ الجماعة المختفیه فی الحرب.

۲. اِنْ تَصَابَ قُطْبُهَا: برقراری محورش.

مَدَارِ رَحَاهَا: گردش آسیابش؛ مصدر و المكان بعيد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۶۱.

زمان وقوع آن ها تعیین شده باشد یا از عاملان و رهبران آن نام برده باشند؛ بنابراین منظور از عبارت «تبداء فی مدارج خفیة» معاویه و طلحه و زبیر و امثال این هاست که امر خود را پنهان کرده و عزم خویش را در ایجاد فتنه و طمع خود را به خلافت و حکومت پوشیده می داشتند تا اینکه حرص و آز آن ها، وقایعی را به وجود آورد که آنچه در پرده داشتند آشکار و نقش تاریخ شد.^۱

تشبیه

مشبّه: فتنه

مشبّه به: آسیاب

وجه شبّه: همانند آسیابی می شمرد که نخست قطب و محور آن را بر پا می سازند و سپس سنگ آسیا به چرخش در می آید. فتنه ها چنین هستند که بر اثر عوامل مختلف اجتماعی شکل می گیرند، ناگهان انفجاری رخ می دهد و آنچه در درون جامعه است، ظاهر می شود.

۸. ۴. مرحله پنهانی فتنه ها

«تَبْدَأُ فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ وَتَتَوَلَّى إِلَى فِظَاعَةٍ»^۲

فتنه ها کم کم از مراحل ناپیدا شروع به حرکت می کنند و سرانجام به صورت خطرناک آشکار می شوند.

نکته

- حضرت در اینجا می فرماید که فتنه در آغاز که ظاهر می شود از راه های پنهان می آید ولی بعد که تسلط و قدرت یافت، دست به کارهای زشت و پلید می زند؛ مانند فتنه بنی عباس که ابتدا شعارهای گمراه کننده ای را مطرح کردند و مردم را گرد خود جمع کردند ولی بعد که قدرت را به دست گرفتند به نام حمایت از اهل بیت علیهم السلام و مبارزه با بنی امیه جنایت های فجیعی در حق مردم و اهل بیت علیهم السلام انجام دادند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶.

۲. تَبْدَأُ: شروع می شود؛ از ماده «بَدَأ» به معنای شروع کردن؛ أَبْدَى: آشکار کرد؛ فی بعض النسخ بالواو من البدو و هو الظهور و فی أكثرها تبداء بالهمز مضارع بدء.

مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ: گذرگاه های مخفی.

تَتَوَلَّى: برمی گردد.

فِظَاعَةٍ خَلِيَّةٍ: سختی و زشتی آشکار.

۸. ۵. مرحله رشد سریع فتنه‌ها

«جَلِيَّةٌ شَبَابُهَا كَشَبَابِ الْغُلَامِ»^۱

رشد آن‌ها همچون رشد جوانان (سریع است).

استعاره

مستعار: شباب

مستعارله: جوان

مستعارمنه: قیام و ظهور این فتنه در میان مردم

جامع: واژه شباب را برای قیام و ظهور فتنه در میان مردم، استعاره آورده و وجه مناسبت، سرعت ظهور آن است؛ چنان‌که آن را از این نظر به کودکی تشبیه فرموده که به سرعت به حد شباب می‌رسد و جوانی را آغاز می‌کند، فتنه نیز با این سرعت و شتاب رشد می‌کند.

۸. ۶. مرحله اثربخشی

«وَأَثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ»^۲

و آثارشان (بر پیکر جامعه) همچون آثار سنگ‌های سخت و محکم است.

نکته‌ها

• واژه «سلام» به معنای سنگ است و امام علیه السلام می‌گوید که فتنه آثار بد خود را در جامعه می‌گذارد؛ همانند آثار سنگ‌هایی که بر بدن کسی زده می‌شود.^۳

• جریان فتنه در آغاز شعارهای خوبی می‌دهد و مردم را خوشحال می‌کند و مانند جوانی بانشاط و سرحال هستند اما آثار آن مانند آثار سنگ سخت است که اگر به انسان بخورد ممکن است در ابتدا موجب صدمه زیادی نشود اما اگر خیلی سخت و محکم باشد، انسان را نابود می‌کند. فتنه نیز همین حالت را دارد در ابتدا به شکل زیبا و با شعارهای جذاب ظهور می‌کند ولی به تدریج خشن و محکم شده و ضربه‌های خود را وارد می‌سازد.

۸. ۷. مرحله ارث‌بری

«يَتَوَارَثُهَا الظَّلَمَةُ بِالْعَهْدِ أَوْلَهُمْ قَائِدٌ لِأَخْرِهِمْ وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلِهِمْ»^۱

ستمکاران بر اساس عهده‌ای که با یکدیگر دارند، آن را از هم به ارث می‌برند. ستمگرانی که ابتدا بوده‌اند پیشوای کسانی هستند که در آینده می‌آیند و آیندگانشان پیرو گذشتگانشان هستند.

نکته

• در معنا و تفسیر این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. این فتنه‌ها که مقصود از آن حکومت‌ها هستند، سلطنت و قدرت را از یکدیگر به واسطه ولایت‌عهده می‌گیرند به این معنا که کسی آمد و با جنگ و مبارزه قدرت را به دست گرفت یا مردم او را انتخاب کردند ولی او پسر خود را ولیعهد خود می‌کند. پس از بنی‌امیه منصور دوانیقی حاکم شد و پس از او نوبت به اولادش رسید در حالی که اسلام ولایت‌عهده را به هیچ وجه قبول ندارد بلکه در اسلام امام یا خلیفه باید دارای ویژگی‌هایی از قبیل عدالت و تقوا باشد و درواقع امامت امامان شیعه به‌خاطر پدری و فرزندی نیست بلکه به‌خاطر شخصیت و کمال ذاتی آنان است؛ ب. معنای دیگر این جمله این است که این فتنه‌ها یا حکومت‌ها به واسطه عهد و پیمانی که علیه حق و عترت پیامبر و ائمه دارند، آن را از یکدیگر به ارث می‌برند.

۸. ۸. مرحله مسابقه

«يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ وَيَتَكَالَبُونَ عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ»^۲

با هم در به دست آوردن دنیای پست رقابت می‌کنند و چون سگان بر سر مردار بو گرفته به جان هم می‌افتند.

نکته

• این حکومت‌ها و حاکمان و پیروان آنان نسبت به دنیا و پول و مقام و قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و بر سر مردار دنیا به جنگ و ستیز مشغول می‌شوند.

۱. يَتَوَارَثُ: به ارث می‌برد؛ از ماده «وَرَثَ» به معنای به ارث بردن.

قَائِدٌ: رهبر.

مُقْتَدٍ: پیرو؛ اطاعت‌کننده.

۲. يَتَنَافَسُونَ: رقابت می‌کنند.

دَنِيَّةٍ: پست.

يَتَكَالَبُونَ: می‌ستیزند؛ از ماده «كَلَبَ» به معنای سگ؛ مُكَلَّبٌ: به صیغه فاعل به معنای کسی است که به سگ تعلیم شکار می‌دهد.

حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ: مردار متعفن؛ بدبو و گندیده که از ماده «رِيح» به معنای بو گرفته شده است؛ مَرِيحَةٍ: من أراح اللحم و الماء أي أنتن أو من أراح الرجل إذا مات.

۱. شَبَابُهَا: نشو و نماي آن؛ ابتدای آن؛ سرحال بودن اسب و بلند شدن بر روی پاها و «شباب»: جوانی و آغاز هر چیزی است؛ این واژه در بعضی نسخه‌های نهج البلاغه با کسر و در برخی دیگر با فتح آمده است؛ شَبٌّ: الفرس شَبٌّ شَبَاباً بالكسر و شَبِيباً نشط و رفع یدیه جمیعاً؛ و فی بعض النسخ، شبابه کشباب الغلام بالفتح.

۲. السَّلَام: سنگ‌های سخت؛ جمع «سَلَمَه» به معنای سنگ سخت است؛ بالكسر الحجارة.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

سعی دارند آن را از دیگری برابند؛ د. سرانجام، هر فرد دیگری را لعن و نفرین می کند و گناهان را به گردن دیگری می اندازد.^۱

مشابه

﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾^۲ در روز قیامت بعضی از شما از بعضی بیزاری می جوید و بعضی از شما بعضی را لعن می کند.

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾^۳ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنْتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾^۴ آن روز که همه آن ها را محشور می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم: «معبودهایتان که همتای خدا می پنداشتید، کجایند؟» سپس پاسخ و عذر آن ها، چیزی جز این نیست که می گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم».

۹. عواقب فتنه و فتنه انگیزی

۹.۱. بیزاری پیروان از پیشوایان

«وَعَنْ قَلِيلٍ يَتَّبِعُ التَّابِعُ مِنَ الْمَثْبُوعِ وَالْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ»^۱

ولی به زودی پیروان از پیشوایان خود بیزاری می جویند و رهبران از پیروانشان.

مشابه

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^۲ در آن هنگام، رهبران از پیروان خود، بیزاری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود.

۹.۲. بغض و کینه

«فَيَتَرَايِلُونَ بِالْبَغْضَاءِ»^۳

و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می شوند.

۹.۳. نفرین یکدیگر

«وَ يَتَلَاَعْنُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ»^۴

و به هنگام ملاقات، یکدیگر را نفرین می کنند.

نکته ها

- امام از روز قیامت یاد می کند، در آن روز پرده ها افتاده و فریب خوردگان از گمراهی خود بیزاری جسته و فریب دهندگان را نفرین می کنند.^۵
- ویژگی های حاکمان دنیاپرست: الف. استفاده از بهانه ها و فتنه ها برای پیش بردن اهداف خود؛ همان گونه که بنی امیه از ماجرای خون خواهی عثمان، حداکثر بهره را برد؛ ب. هماهنگی نقشه ها در آغاز کار و انسجام در برنامه های مخرب و فتنه خیز؛ ج. رقابت شدید به هنگام پیروزی به گونه ای که گویی سگانی اند که بر جیفه ای افتاده اند و هریک

۱. يَتَّبِعُ: بیزاری می جوید؛ از ماده «تَبَرَّأَ»؛ براء و براء و تبرئ: کنار شدن از چیزی است که مجاورت آن ناپسند است؛ اَتَّبِعُوا، اَتَّبِعُوا: از بدی و گناه بیزاری جست.

المَقُود: پیرو.

۲. بقره، ۱۶۶.

۳. يَتَرَايِلُونَ: پراکنده می شود؛ از ماده «رَیَل» به معنای جدا شدن؛ کنار شدن؛ تَرَايَلُوا: جدا شدند از یکدیگر. بَغْضَاء: کینه.

۴. يَتَلَاَعْنُونَ: همدیگر را نفرین می کنند.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۸.

۲. عنکبوت، ۲۵.

۳. انعام، ۲۲ و ۲۳.



و مردانی از پس سلامتی در دین به گمراهی می افتند.

۱۰. ۳. گوناگون شدن هوس‌ها

«و تَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا»^۱

زمان هجوم این فتنه، هوس‌ها و امیال گوناگون می شود.

۱۰. ۴. مشتبه شدن آرای درست و نادرست

«و تَلْتَبِسُ الْأَرْأُءُ عِنْدَ نُجُومِهَا»^۲

و به وقت برآمدنش آرای درست و نادرست در هم می آمیزد.

نکته‌ها

- مسلمانان در این فتنه از دین الهام نمی گیرند و در مبارزه با دشمن خدا و دشمنشان هم بستگی ندارند و با یکدیگر هم دردی نمی کنند و یکدیگر را به طور کلی رها ساخته، گویی هیچ پیوند دینی یا انسانی بینشان برقرار نیست.^۳
- در واقع کسانی که انقلاب علیه بنی امیه را هدایت و حکومت بنی عباس را پایه گذاری کردند پس از مدتی به دست افراد فرصت طلب بعدی نابود می شوند؛ از این رو می گوید انقلاب، فرزندان خود را می خورد. کسانی که در به وجود آمدن انقلاب زحمت کشیدند و بعد روحیه انقلابی خود را حفظ کردند با کسانی که پس از آنان می خواهند قدرت و موقعیت خود را در هر شرایطی حفظ کنند، نمی توانند سازش داشته باشند؛ به همین دلیل فرصت طلب‌ها بر مسند می نشینند و کسانی را که روحیه انقلابی دارند، نابود می کنند.

۱۰. ۵. در هم شکننده مقابله کنندگان

«مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ»^۴

این فتنه پشت کسی را که به رویارویی با آن برخیزد می شکند و کسی را که در مقابله با آن بکوشد، خرد می کند.

۱. الْأَهْوَاءُ: اندیشه‌ها؛ نظرهای شخصی.

۲. تَلْتَبِسُ: مشتبه می شود.

نُجُومِهَا: ظاهر شدنش؛ در اینجا معنای مصدري دارد و به معنای آشکار شدن است؛ نجم: الشیء یجسم نجوماً من باب قعد ظهر و طلع.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۳.

۴. أَشْرَفَ لَهَا: مقابله کرد.

قَصَمَتْ: شکست داد؛ از ماده «قَصَمَ» به معنی شکستن؛ العود کسرتة و قصمه الله أى اذله و أهانه و قیل قرب موته.

حَطَمَتْ: خرد کرد؛ از ماده «حَطَمَ» به معنی شکستن.

ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةِ الرَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ وَتَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا وَتَلْتَبِسُ الْأَرْأُءُ عِنْدَ نُجُومِهَا. مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ، يَتَكَادِمُونَ فِيهَا تَكَادِمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ قَدْ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةُ وَتَنْطِقُ فِيهَا الظُّلْمَةُ وَتَدُقُّ أَهْلُ الْبُدُو بِمَسْحِلِهَا وَتَرْضُضُهُمْ بِكُلْكِلِهَا. يَضِيغُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ وَيَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ، تَرْدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ وَتَحْلُبُ عَبِيطُ الدَّمَاءِ وَتَتَلِمُ مَنَارُ الدِّينِ وَتَنْقُضُ عَقْدَ الْبَقِيَّةِ. يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْبَاسُ وَيُدْبِرُهَا الْأَرْجَاسُ، مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ. تُقْطَعُ فِيهَا الْأَرْحَامُ وَيُفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ. بَرِيئُهَا سَقِيمٌ وَطَاعِنُهَا مُقِيمٌ. بَيْنَ قَتِيلٍ مَظْلُومٍ وَخَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَبُغُورِ الْإِيمَانِ. فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدْعِ وَالزُّمُومَا مَا عَقَدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ وَبُنِيَ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ، وَأَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ، وَاتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَمَهَابِطَ الْعُدُوانِ، وَلَا تَدْخُلُوا بُطُونَكُمْ لَعَقِ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعَيْنٌ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ وَسَهْلٌ لَكُمْ سُبُلُ الطَّاعَةِ.

۱۰. ویژگی‌های فتنه‌های بزرگ

۱۰. ۱. لرزاننده و کوبنده

«ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةِ الرَّحُوفِ فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ»^۱

پس از این فتنه، فتنه‌ای دیگر پیش آید، لرزاننده و درهم کوبنده و حمله آور که دل‌هایی پس از استواری دچار لغزش می شوند.

۱۰. ۲. گمراه کننده

«و تَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ»^۲

۱. الرَّجُوفُ: لرزاننده؛ از ماده «رَجَفَ» به معنای شدت اضطراب گرفته شده و به شایعاتی که جامعه را به شدت مضطرب می کند «اراجیف» می گویند؛ رَجَفَ: الشیء رجفا تحرك و اضطرب شدیدا و رجف القوم تهیّا و الحرب.

الْقَاصِمَةُ: کوبنده؛ از ماده «قَصَمَ» به معنای شکستن توأم با شدت است.

الرَّحُوفُ: حمله آور؛ از ماده «زحف» به معنای سنگین راه رفتن؛ به حرکت لشکر انبوه نیز گفته می شود و «زحوف» در اینجا اشاره شده به فتنه گرانی که به صورت انبوه به مردم حمله می کنند؛ زحف: الیه مشی و فی شرح المعزلی الزحف السیر علی تودة کسیر الجیوش بعضها إلى بعض.

فَتَزِيغُ: می لغزد؛ از ماده «زَیغَ» به معنای انحراف از حق.

۲. تَضِلُّ: گمراه می شود؛ ضَلَّ: گمراه شد؛ ضَلَّلَهُ: او را گمراه کرد.

۱۰. ۶. به جان هم افتادن فتنه جویان

«يَتَكَادُمُونَ فِيهَا تَكَادُمُ الْخُمُرِ فِي الْعَائَةِ»^۱

فتنه جویان در این میان همچون گورخران وحشی اند که یکدیگر را گاز می گیرند.

استعاره

مستعار: تکادُم

مستعارمنه: گاز گرفتن

مستعارله: رهبران و سردمداران فتنه

جامع: واژه «تکادم» را برای رهبران و سردمداران فتنه که بر سر قدرت با یکدیگر به جنگ و ستیز می پردازند یا برای سلطه جویی آن ها بر دیگران، استعاره آورده است و این ها را به خران در رمه که همدیگر را گاز می گیرند، تشبیه کرده است. وجه مشابَهت، ستیزه گری و سلطه جویی آن هاست.

۱۱. وضعیت مردم در روزگار فتنه

۱. ۱۱. سست شدن رشته دین

«قَدْ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ»^۲

ریسمان استوار دین، گسیخته شده.

نکته ها

- «اضطراب» کنایه از لرزش پایه های دین به هنگام ظهور این فتنه است.^۳
- مقصود از «حبل» همان ریسمان الهی که کتاب و عترت است. وقتی حق و حکومت حق، حاکم باشد دل های مردم به این حبل الهی ایمان دارد و دل ها به این وسیله محکم است ولی وقتی حکومت ها مثل حکومت بنی عباس باشد که قرآن و عترت را زیر پا گذاشتند، آن طناب محکمی که دل ها به آن بسته شده است، مضطرب و متزلزل می شود.

۱. يَتَكَادُمُونَ: گاز می گیرند؛ از ماده «كَدَم» به معنای گاز گرفتن است و «تکادم» آن است که دو حیوان به جان هم بیفتند و یکدیگر را گاز بگیرند؛ تَكَادُمُ الْخُمُرِ: گاز گرفتن خران؛ التَّعاضُ بَأَدْنِي الْفَمِ.

الْخُمُرُ: خران؛ جمع «حمار» در اینجا به معنای گورخر است؛ به قرینه «عانه» که به معنای گله گورخران است. الْعَائَةُ: گله خران وحشی؛ الاغ های وحشی یا گورخرها وقتی که دعوا و نزاعشان می شود، یکدیگر را گاز می گیرند. حضرت نیز حاکمان و سردمداران آن فتنه را به رمه گورخران تشبیه کرده است که وقتی برخی از آنان دعوایشان می شود، یکدیگر را گاز می گیرند؛ القطيع من حمر الوحش.

۲. مَعْقُودُ الْحَبْلِ: ریسمان محکم شده.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶۵.

۱۱. ۲. فروکش کردن چشمه دانش

«وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةُ»^۱

سیمای واقعی حقیقت پوشیده گشته، آب چشمه های حکمت فروکش کرده.

نکته

- وقتی حکومت از مسیر حق خود منحرف شد و در راه باطل سیر کرد و به دست افراد نااهل افتاد، صورت امر یا حقیقت حاکمیت اسلامی کور می شود.

۱۱. ۳. سلطه ستمگران

«وَتَنْطِقُ فِيهَا الظَّلْمَةُ»

و ستمگران به سخن در می آیند (و زمام کارها را به دست می گیرند).

نکته

- در فتنه ای که حضرت اشاره می کنند، ستمگران حکم فرما و سخن گو هستند و دانشمندان و دانایان جایگاهی ندارند و در حکومت بنی عباس علما و دانشمندان را سرگرم مسائلی از جمله حادث و قدیم بودن خداوند و... کردند و آن ها را از فتنه و مسائل مربوط به حکومت دور کردند.

۱۱. ۴. سرکوب بادیه نشینان

«وَتَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمَسْحَلِهَا وَتَرْضُّهُمْ بِكُلْكِلِهَا»^۲

آن فتنه بادیه نشینان را با آهن لجام مرکب خود بکوبد و با فشار سینه اش در هم شکنند.

نکته ها

- «اهل بدو» به چادر نشین ها و عشایر عرب گفته می شد که در زمان امام علی (ع) و پس از آن زیاد بودند و قدرت اقتصادی زیادی داشتند؛ زیرا سرمایه آن روزها گوسفند و شتر بود که بیشتر در اختیار چادر نشینان بود.
- «بِمَسْحَلِهَا»: همان طور که سوهان آهن را صیقل می دهد و قسمت هایی از آن را می تراشد، سوهان فتنه نیز آنان را می تراشد.

۱. تَغِيضٌ: فروکش می کند.

۲. تَدُقُّ: می کوبد.

أَهْلُ الْبَدْوِ: بادیه نشینان.

مِسْحَلٌ: تیشه؛ از ماده «سَحَلَ» به معنای تیشه و «سوهان» و مانند آن است که چیزی را با آن می تراشند؛ زان منبر المبرد أی السوهان و يقال أيضا للمنحت.

تَرْضُضُ: خرد می کند؛ از «رَضَّ» به معنای کوبیدن و نرم کردن است.

كُلْكِلٌ: سینه.

۱۱.۶. تلخی فتنه‌ها

«تَرِدُ بِمَرِّ الْقَصَاءِ وَ تَحْلُبُ عَيْطَ الدَّمَاءِ»^۱

این فتنه با تلخی‌ها و با شدت وارد می‌شود و خون‌های تازه می‌دوشد.

نکته

- «قضاء» به معنی هلاکت و نابودی است و ارتباطی با قضاو قدر ندارد.^۲

تشبیه

مشبه: فتنه‌ها

مشبه‌به: دوشیدن خون از شتر

وجه شبیه: حضرت در اینجا تشبیه به شتر کرده است، به این معنا که گاهی انسان از شتر شیر می‌دوشد و بهره می‌برد ولی گاهی به جای شیر، خون تازه می‌دوشد که هم برای خودش سود ندارد و هم به شتر بیچاره آزار می‌رساند. در شرایطی که مردم و نخبگان جامعه زندان می‌روند و کشته می‌شوند و آزار و اذیت می‌شوند، مانند این است که به جای شیر، خون دوشیده می‌شود.

۱۱.۷. گسستن رشته‌های یقین

«وَتَثْلِمُ مَنَارَ الدِّينِ وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ»^۳

در نشانه‌های دین رخنه پدید می‌آورد و یقین استوار مردم را در هم می‌شکند.

نکته

- «عقد الیقین» عبارت است از اعتقاد راسخی که انسان را به مرتبه «علم الیقین» یا «عین الیقین» برساند و این همان اعتقادی است که مطلوب شریعت و موجب رسیدن به جوار قرب خداوند است.^۴

۱. بِمَرِّ: تلخی.

تَحْلُبُ: می‌دوشد.

عَيْطُ الدَّمَاءِ: خون‌های تازه؛ از ماده «عبط» به معنای سر بریدن حیوان است و «دم عبط» به خون تازه می‌گویند که از بدن انسان یا حیوان جاری می‌شود.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. تَثْلِمُ: رخنه ایجاد می‌کند؛ اَثْلَمَ: آنچه گوشه یا لبه‌اش شکسته شده باشد؛ اِثْلَمَ، اِثْلَامًا الإِنَاءُ: لب جام شکست؛ ثلثت: الاناء ای کسرت حرفه فائثلیم.

تَنْقُضُ: نقض می‌کند.

عقد: بستن؛ گره زدن؛ الايمان بصيغة المصدر أو وزان صرد جمع عقدة.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶۶.

استعاره

مستعار: مِسْحَل

مستعار منه: سوهان

مستعار له: آزاری که بر عرب بیابان‌نشین وارد می‌شود

جامع: واژه «مسحل» استعاره برای اذیت و آزاری است که از این راه به عرب بیابان‌نشینان وارد می‌شود. وجه مشابهت این است که همان‌گونه که سوهان یا حلقه دهنه لجام، آزاردهنده و جان‌خراش است، رنج و آزاری که از این فتنه دامن‌گیر عرب خواهد شد، سخت و جانکاه خواهد بود.

۱۱.۵. نابودی همگانی در غبار فتنه

«يَضِيعُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ»^۱

آن‌که تکیه‌روی کند در غبارش تباه شود و سواران در راه آن به هلاکت رسند.

نکته‌ها

- کنایه از عظمت این فتنه و گستردگی این حادثه است و به این معناست که هیچ‌کس تاب مقاومت در برابر آن را ندارد و سواره و پیاده از آن رهایی نخواهند یافت.^۲
- واژه «غبار» کنایه است از اینکه اگر عده اندکی از مردم در صدد دفع آن برآیند، در غبار این فتنه نابود خواهند شد، چه رسد به اینکه بتوانند با انبوه آن‌ها درآویزند.^۳
- «رکبان» کنایه از جماعتی است که نیرو و قدرت دارند و هنگامی که این‌ها در برابر فشار این فتنه و امواج آن نابود شوند، حال کسانی که فاقد نیرو و جمعیت باشند، روشن است.^۴

۱. يَضِيعُ: ضایع می‌شود.

الْوُحْدَانُ: کسی که تکیه‌روی می‌کند؛ جمع واحد رکبان و راکب قال الشّارح المعتبری: و يجوز أن يكون جمع أوحده مثل سودان و أسود يقال فلان أوحده الدهر.

يَهْلِكُ: هلاک می‌شود.

الرُّكْبَانُ: سواران.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶۵.

۳. همان، ص ۴۶۶.

۴. همان.

نکته

- تعبیر «بَرِيئُهَا سَقِيمٌ وَ طَاعِنُهَا مُقِيمٌ» اشاره به این است که حتی کسانی که فکر می کنند از آسیب های این فتنه برکنارند باز هم گوشه ای از دامانشان را می گیرند.^۱

۱۲. واکنش مردم در برابر این فتنه

۱.۱۲. مضطرب بودن مردم

«بَيِّنَ قَتِيلَ مَطْلُولٍ وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ»^۲

مردم یا کشته می شوند و خونشان به هدر می رود یا ترسان هستند و طالب امان.

۲.۱۲. گرفتار فریب کاری فتنه گران

«يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَ بَغْزُورِ الْإِيمَانِ»^۳

فتنه گران مردم را با سوگندها و تظاهر به ایمان فریب می دهند.

نکته

- در معنای ایمان دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه جمع «یمین» و به معنای «قسم» باشد؛ یعنی قسم های متعدد می خورند که ما می خواهیم اسلام و دین و عترت پیامبر ﷺ را حفظ کنیم؛ ب. اینکه جمع «یمین» به معنای دست راست باشد؛ زیرا «قسم» را هم از این جهت «یمین» می گویند که بستن پیمان ها معمولاً با دست راست بوده است. در معاملات هم وقتی معامله ای تمام می شود، با دست راست، دست می دهند و معامله را تمام شده تلقی می کنند.

۱۳. توصیه امام در وضعیت فتنه

۱.۱۳. دوری از بدعت

«فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتْنِ وَ أَعْلَامَ الْبِدْعِ»^۴

سعی کنید شما پرچم های فتنه ها و نشانه های بدعت نباشید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴.

۲. مَطْلُولٌ: کسی است که خون او به هدر رفته است؛ و از ماده «طل» به معنای به هدر رفتن خون است؛ الطل: بالمهملة هدر الدم و هو مطلول ای مهتر لا يطلب بدمه.
مُسْتَجِيرٌ: امان گیرنده.

۳. يَخْتَلُونَ: فریب می دهند؛ خدعه و نیرنگ می زنند و از ماده «ختل» به معنای نیرنگ زدن است؛ (يختلون) فی بعض النسخ بالبناء علی المفعول و فی بعضها بالبناء علی الفاعل من ختله خدعه.

۴. أَنْصَابُ الْفِتْنِ: پرچم داران فتنه؛ جمع نصب کاسباب و سبب و هو العلم المنسوب فی الطريق یهدی به، و فی بعض النسخ بالراء.

أَعْلَامُ الْبِدْعِ: نشانه های بدعت.

۸.۱۱. ناپاکان، مدبر امور

«يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ وَ يَدْبِرُهَا الْأَرْجَاسُ»^۱

افراد زیرک از آن می گریزند و اشخاص ناپاک به تدبیرش می پردازند.

۹.۱۱. قطع ارحام

«مِرْعَادُ مِبْرَاقٍ كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ تُقَطِّعُ فِيهَا الْأَرْحَامُ»^۲

فتنه ای است پر از رعدوبرق و آکنده از سختی و زحمت. در آن فتنه پیوندهای خویشاوندی بریده شود.

نکته ها

- توصیف «پر از رعدوبرق» کنایه از شدت وحشتناک بودن این فتنه است.^۳
- تعبیر به «كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ»: ساق پا را برهنه می کنند، کنایه از شدت مشقت آن است؛ زیرا هنگامی که انسان می خواهد کار پرمشقتی انجام دهد، آستین ها و پاچه ها را بالا می زند و دامن را به کمر می بندد.^۴
- تعبیر به «قطع رحم» اشاره به این است که سردمداران فتنه نه برادر می شناسند، نه پدر و نه مادر.^۵

۱۰.۱۱. جدایی از اسلام

«وَ يُفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامَ بَرِيئُهَا سَقِيمٌ وَ طَاعِنُهَا مُقِيمٌ»^۶

و مردم از اسلام جدا افتند. کسی که خواسته از آن جان به سلامت برد از آسیبش بیمار است و کسی که در صدد بوده از آن کوچ نماید، همچنان در آن بماند.

۱. يَهْرُبُ: فرار می کند؛ از ماده «هَرَبَ» به معنای فرار کردن.

الْأَكْيَاسُ: زیرکان؛ از ماده «كَيْسَ» به معنای زیرک؛ تَكَيْسٌ، ظَرِيفٌ و زیرک شد؛ كَاسٌ، كَيْسٌ: تیزهوش شد.
الْأَرْجَاسُ: اشخاص ناپاک؛ از ماده «رجس» به معنای پلید.

۲. مِرْعَادُ مِبْرَاقٍ: پرزرق و برق؛ از ماده «رعد» به معنای شی پرسروصداست و «مِبراق» از ماده «براق» به معنای شی «براق» و خیره کننده است.

كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ: پر زحمت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴.

۴. همان.

۵. همان.

۶. سَقِيمٌ: مریض؛ از ماده «سَقِمَ» به معنای بیماری.

طَاعِنٌ: کوچ کننده؛ از ماده «طَعَنَ» به معنای کوچ؛ أَطْعَنَ، إِطْعَانًا: او را از آنجا کوچ داد.



نکته‌ها

- اشاره به اینکه با سردمداران فتنه‌ها و بدعت‌ها همکاری نکنید و خود را از این معرکه‌های خطرناک کنار بکشید.^۱
- انسان نباید بدون حساب و کتاب کمک‌کار و یاور ستمگران باشد و اگر بنا به ضرورت‌هایی در حکومت عهده‌دار مسئولیتی شد، نباید بگوید ما که غرق هستیم پس تا آخر پیش می‌رویم بلکه باید تا جایی که ضرورت دارد و می‌تواند خدمت کند و در آن پست و مقام باقی بماند؛ خلاصه اینکه حضرت علیه السلام می‌فرماید: در فتنه‌ها مواظب باشید که پرچم‌دار فتنه نباشید.

۱۳. ۲. ملازم با مسلمانان و اطاعت پروردگار

«وَالْزَمُوا مَا عَقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ وَبَيِّتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ»^۲

و آنچه پیوند امت اسلامی بدان استوار و ارکان طاعت بر آن پایدار است، بر خود لازم شمارید.

نکته

- اشاره به اینکه تا می‌توانید قوانین و دستورات الهی را که ضامن بقای جامعه اسلامی و اطاعت پروردگار است، حتی در گیرودار فتنه‌ها محترم بشمرید؛ چراکه اگر راه نجاتی از فتنه باشد، پیروی از این دستورات است.^۳

۱۳. ۳. ستم‌دیده باشید نه ستمکار

«وَأَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ»

در حالی بر خدا وارد آید که ستم‌دیده‌اید نه ستم‌کننده.

نکته‌ها

- مراد این است که اگر قدرت یافتید که ظلم و ستمگری کنید، دست از آن بازدارید؛ هرچند این خودداری از ستمکاری موجب پذیرش ظلم و تن دادن به آن باشد.^۴
- گاهی گفته می‌شود که اگر ما سراغ پست‌های حساس نرویم و آن‌ها را نگیریم، مظلوم و توسری‌خور می‌شویم ولی حضرت در مقابل این استدلال می‌فرماید اگر امر دایر شود بر اینکه شما پست و مقام بگیرید و هزاران ظلم انجام دهید و ناچار شوید برخلاف عقیده‌تان کارهایی انجام دهید، بهتر آن است که مظلوم واقع شوید و ظالم نباشید.

۱۳. ۴. دوری از دام شیطان

«وَاتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ الْعُدْوَانِ»^۱

از گام نهادن در راه‌های شیطان و سراسیمگی‌های ظلم و عدوان پرهیزید.

نکته

- تعبیر به «مدارج» و «مهابط» اشاره به این است که شیطان، انسان را از پله‌های طغیان بالا می‌برد و هنگامی که به اوج رسید، او را به پایین پرتاب می‌کند و گاه به کنار دره‌های گناه می‌کشانند تا پایشان بلغزد و در اعماق کبایر سقوط کنند.^۲

۱۳. ۵. پرهیز از حرام‌خواری

«وَلَا تَدْخُلُوا بُطُونَكُمْ لُعَى الْحَرَامِ فَإِنَّكُمْ بَعَيْنٍ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ وَ سَهْلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ»^۳

لقمه‌های حرام در شکم‌های خود نریزید؛ زیرا شما در مراقبت خداوندی هستید که گناه را بر شما حرام کرده و راه طاعت را بر شما هموار ساخته است.

نکته‌ها

- واژه «لعق» کمی و حقارت متاع دنیا را در مقایسه با لذات و بهره‌های آخرت گوشزد فرموده و هشدار داده که واجب است از آنچه نهی کرده، دست بازدارند.^۴
- حضرت در این عبارت تعبیر به لقمه‌های حرام فرمود که در حقیقت دنیا در مقابل آخرت، لقمه‌هایی بیش نیست؛ یعنی تمام لذت‌های دنیا در مقابل لذت‌های آخرت بسیار ناچیز و اندک است.

۱. مدارج الشیطان: دام‌های شیطان؛ جمع مدرجة و هی السبل التي یدرج فیها. مهابط: سقوطگاه‌ها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۷.

۳. لعق: لقمه‌ها؛ جمع «لعقه» به معنای چیز کم است، به اندازه‌ای که قاشق یا انگشت می‌تواند از یک ماده غذایی بردارد؛ لعق الحرام: جمع لعقة اسم لما یلعق بالاصبع أو بالملقعة و هی بکسر المیم آله معروفة، و اللعقة بالفتح المرة منه من لعقه العقه من باب تعب لحسه باصبع و مصدره لعق و زان فلس. سهل: آسان نمود.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۷۰.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۶.

۲. الزموا: ملازم باشید.

حبل الجماعة: پیونددهنده امت اسلام.

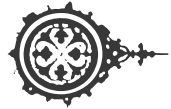
۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۷.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۶۹.



مشابه

«إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ وَمَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ»^۱ آنچه به آن مأمور شده‌اید گسترده‌تر است از آنچه از آن نهی شده‌اید و آنچه بر شما حلال شده، بیش از آن است که حرام گردید؛ بنابراین کم را به سبب زیاد ترک گوئید و محدودتر را به خاطر گسترده‌تر رها سازید.



خطبه ۱۵۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای نخستین پس از بیعت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: اولین روزهای خلافت
موضوع: اعتقادی
ویژگی: تبیین امامت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۰.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام هنگامی ایراد فرمود که مردم، عثمان را کُشتند به علت نارضایتی‌هایی که از او و اطرافیانش داشتند و به دنبال آن با امام علی علیه السلام بیعت نمودند. امام علیه السلام در این خطبه درباره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین سخن گفته است.

• «الْحَمْدُ لِلَّهِ»: «ال» جنس است و مفید استغراق. لام در «لله» نیز برای اختصاص است به این معنا که حمد و ستایش مخصوص خداوند است.

۱.۲. حدود دلیل بر ازلیت خداوند

«وَبِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ»^۱

به وسیله حدوث آن‌ها، ازلیت خود را نشان داده است.

۱.۳. شبیه نداشتن

«وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ»^۲

و با شبیه بودنشان به یکدیگر نشان داد که خود شبیهی ندارد.

نکته

• شباهت، دلیل بر ترکیب آن‌هاست؛ زیرا قدر مشترکی دارند از قبیل زمان و مکان و بعضی از اشکال و عوارض ظاهری و جهات مختلفی دارند که آن‌ها را از هم متمایز می‌کند؛ بنابراین هر موجودی مرکب است از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتياز و طبیعی است که چنین موجوداتی که مرکب‌اند، نیازمندند و از اینجا می‌فهمیم که خداوند، شبیه و نظیری ندارد، وگرنه ترکیب و احتیاج در ذات پاک او پیدا می‌شد.^۳

۱.۴. عاجز بودن عقل از درک خداوند

«لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمُحْدُودِ وَ الرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ»^۴

۱. الأزل: همیشگی، ابدی، زمان بی‌آغاز.

۲. بِاشْتِبَاهِهِمْ: شبیه هم بودن؛ از ماده «شَبَّهَ» به معنای مثل و نظیر؛ شبیه آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۳.

۴. لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ: ادراک انسان او را درک نمی‌کند؛ از ماده «استلام» به معنای تماس پیدا کردن با چیزی است؛ الاستلام: فی اللغة لمس الحجر باليد وتقيله ولا يهمر لأن أصله من السلام وهي الحجارة كما يقال استنوق الجمل وبعضهم يهمره انتهى، و قال الفيومي في المصباح: استلأمت الحجر قال ابن السكيت: همزته العرب على غير قياس والأصل استلمت لأنه من السلام وهي الحجارة، وقال ابن الاعرابي: الاستلام أصله مهموز من الملائمة وهي الاجتماع، و حكى الجوهرى القولين و مثله الفيروز آبادي، وفي بعض النسخ بدل لا تستلمه لا تلمسه.

لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ: پوشش‌ها او را مخفی نمی‌کنند.

السَّوَاتِرُ: از ماده «ستر» به معنای پوشاندن؛ استتار: اختفا و مخفی شدن است.

الصَّانِعُ: سازنده؛ از ماده «صَنَعَ» به معنای ساختن.

الْمَصْنُوعُ: ساخته شده.

الْحَادِّ: حد و مرز ایجادکننده.

الْمُحْدُودُ: حد زده شده.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَبِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ. لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمُحْدُودِ وَ الرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ. الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ وَالْخَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصَبٍ وَ السَّمِيعُ لَا بِأَذَاةٍ وَالبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ وَ الشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ وَالبَّائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ وَ الظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَاةٍ وَالبَّاطِنُ لَا بِلَطَافَةٍ. بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةُ عَلَيْهَا وَ بَانَ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ وَ مَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ وَ مَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّرَهُ. عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ. قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَ لَمَعَ لَامِعٌ وَ لَاحَ لَاحٌ وَ اِنْبَعَثَ وَ اِعْتَدَلَ مَائِلٌ، وَ اسْتَبَدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَ يَوْمًا وَ اِنْتَظَرْنَا الْغَيْرَ اِنْتَظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرِ. وَ إِنَّمَا الْأَيُّمَةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ عَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ، اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ وَ بَيَّنَّ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حُكْمٍ. لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلُمِ لَا تَفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ، قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ وَ أَرْعَى مَرْعَاهُ، فِيهِ شِفَاءُ الْمُسْتَشْفَى وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَئِفَى.

۱. صفات خداوند

۱.۱. مخلوق دلیل بر خالق

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش مخلوقات، همگان را به وجود خود رهنمون شده است.

نکته

• هر چیزی در هستی بر پایه نظامی در جریان است و خارج از قانون آن نیست. هر پدیده‌ای در مسیر رسیدن به غایتی است. این غایت نشان از وجود هدفی برای آن پدیده دارد. وجود هدف نیز بر تدبیر پدیده‌ها دلالت می‌کند. مدبر همه هستی باید موجودی یگانه و علت همه علت‌های دیگر باشد.^۲

۱. الدَّالُّ: دلالت دارد؛ از ماده «دَلَّ» به معنای دلالت؛ نشان دادن و ارشاد است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۹.



او شنواست ولی نه با استفاده از ابزار شنوایی و بیناست نه به وسیله باز و بسته کردن پلک‌ها.

نکته

- منظور از «تفریق» باز و بسته کردن پلک‌هاست و انسان برای دیدن ناگزیر است به جدا ساختن پلک‌ها از یکدیگر و خداوند چنین نیست.^۱

۷.۱. حضور همه جانبه

«وَالشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ وَالتَّائِينَ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ»^۲

و بی‌آنکه مماس باشد، حضور دارد و بی‌آنکه فاصله مکانی داشته باشد، جداست.

نکته

- اشاره به اینکه حضور خداوند در همه جا نه به معنای حضور مکانی است که تماس با اشیا داشته باشد بلکه حضور او به معنای احاطه وجودی او به همه چیز است. و جدایی او از اشیا نه به معنای فاصله مکانی یا زمانی است بلکه به این معناست که ذات او در غایت کمال و غیر او در نهایت نقصان است.^۳

۸.۱. هم ظاهر هم باطن

«وَالظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَا وَالتَّائِينَ لَا بِلَطَافَةٍ»

و بی‌آنکه دیده شود آشکار است و بدون لطافت و ظرافت پنهان است.

نکته

- باطن و پنهان بودن خداوند دو معنا دارد: الف. خداوند خالق و محیط به موجودات است و محاط نمی‌تواند نسبت به محیط احاطه پیدا کند؛ بنابراین خداوند نسبت به ما و دیگر موجودات پنهان و باطن است، چون دیده نمی‌شود و احاطه علمی نیز نمی‌توانیم به آن داشته باشیم در حقیقت عظمت و سبب شدت ظهورش سبب باطن بودن اوست؛ ب. ذات و کمالات دیگری در باطن اشیا نفوذ دارد به تعبیر دیگر همان‌گونه که خداوند نسبت به ظاهر اشیا احاطه دارد، نسبت به باطن آن‌ها نیز احاطه دارد.

۹.۱. چیرگی و قدرت

«بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَ الْقُدْرَةُ عَلَيْهَا وَ بَانَ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعُ إِلَيْهِ»^۴

خداوند به سبب چیرگی و قدرت بر اشیا از آن‌ها جداست و اشیا در اثر فروتنی و بازگشت به

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲. التَّائِينَ: دور.

تَرَاخِي: فاصله شدن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۶.

۴. بَانَ: آشکار شد.

حواس او را درک نمی‌کند و پرده‌ها او را نمی‌پوشاند؛ زیرا تفاوت است میان آفریننده و آفریده، میان حادّ‌دهنده و محدود و میان پروردگار و پروریده.

نکته‌ها

- منظور از «تَسْتَلِمُهُ» لمس کردن و منظور از «مشاعر» حواس آدمی است. حواس در اینجا اعم از مادی، مانند چشم و گوش و معنوی، مانند عقل است و عقل می‌تواند از راه آفریده‌ها به حقیقت خداوند پی ببرد.^۱

- «سواتر»: پوشیده شدن از ویژگی‌های مواد است و خداوند از مادی بودن منزّه است.^۲

۵.۱. واحد و خالق

«الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ وَ الْخَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ تَصَبٍّ»^۳

یکی است اما نه در عدد و آفریننده است اما نه با حرکت و رنج.

نکته

- هنگامی که می‌گوییم خداوند واحد است، بعضی تصور می‌کنند مفهومش این است که او یکی است و دو نیست، در حالی که اشتباه است؛ زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می‌شود اما وجود ندارد؛ حال آنکه برای ذات خداوند دومی تصور نمی‌شود مگر ذاتی که از هر جهت نامحدود است. تعدّد در آن تصور می‌شود؟ اگر تعدّدی تصور شود، مفهومش این است که هر دو محدودند؛ بنابراین توحید ذات پروردگار به معنای وحدت عددی نیست بلکه به معنای یکتایی از نظر شبیه و مانند است نه در ذهن و نه در خارج.^۴

مشابه

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۵ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این

بس که می‌گوید: «باش» پس موجود می‌شود.

۶.۱. سمیع و بصیر

«وَالسَّمِيعُ لَا بِأَدَاةٍ وَ الْبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقٍ آلَةٍ»^۶

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. همان.

۳. تَأْوِيل: رجوع؛ از ماده «أَوَّل».

تَصَبٍّ: تحمل رنج؛ التَّصَبُّ: محرّكة التعب.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۴.

۵. پس، ۸۲.

۶. بِأَدَاةٍ: ابزار.

او از او جدا هستند.

نکته

• این عبارت می‌گوید که خدا از موجودات جداست؛ یعنی در مرتبه آن‌ها نیست و فوق همه نظام وجود است پس جدایی اش به این معنا نیست که در مکان دیگری است بلکه از اساس مرتبه وجودی او با جهان طبیعت و جهان ماده تفاوت دارد.

۱.۱۰. توصیف ناپذیر

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ»^۱

آن کس که او را با صفات مخلوقات وصف کند، محدودش ساخته.

۱.۱۱. نامحدود بودن

«وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»^۲

و کسی که برای او حدی تعیین کند، او را به شمارش درآورده است.

۱.۱۲. قابل شمارش نبودن

«وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ»^۳

و کسی که او را به شمارش درآورد، ازلیتش را انکار کرده است.

۱.۱۳. حالت نداشتن

«وَمَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ»^۴

آن کس که بگوید چگونه و چه حالتی دارد، خدا را توصیف کرده.

۱.۱۴. مکان نداشتن

«وَمَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّرَهُ»^۵

و آن کس که بگوید: کجاست؟ مکانی برای او قائل شده.

۱.۱۵. رب عالم قادر

«عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ»

او عالم است هنگامی که معلومی نبود و پروردگار است، هنگامی که موجودی نبود که

۱. وَصَفَ: توصیف کرد.

۲. حَدَّهُ: محدود کرد.

عَدَّهُ: شمارش کرد.

۳. أَبْطَلَ: باطل کرد.

۴. اسْتَوْصَفَهُ: درباره اش توصیف خواست؛ از ماده «وَصَفَ» به معنای ذکر چگونگی شیء.

۵. حَيَّرَهُ: مکانمند کرد.

پروریده شود و قادر است آن زمان که مقدوری نبود.

۲. طلوع امام حق

«قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَ لَمَعَ لَامِعٌ وَ لَاحَ لَاحٌ وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ»^۱

طلوع کننده ای طلوع کرد و درخشنده ای درخشید و آشکار شونده ای آشکار شد و آنچه از مسیر حق منحرف شده بود به اعتدال (و مسیر صحیح) بازگشت.

نکته‌ها

- این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که زمان حکومت عثمان از دوران‌های تاریک تاریخ اسلام بود؛ چراکه خویشاوندان او در تمام پست‌ها و مقام‌های کلیدی سیطره یافتند و اموال بیت‌المال به ملک خصوصی آن‌ها درآمد و فریاد محرومان به آسمان بلند شد. بعد از او خورشید فروزان عدالت از پشت ابرهای تیره نمایان گشت و حکومت اسلامی به شکل حکومت عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد.
- «طلوع طالع» اشاره به فرارسیدن دوران حکومت آن حضرت و انتقال خلافت به اوست و جمله «لمع لامع» کنایه از ظهور خلافت است، از این نظر که حق اوست.^۲
- جمله «لاح لائح» اشاره به فتنه‌ها و جنگ‌هایی است که وقوع آن‌ها بر اثر انتقال خلافت به آن بزرگوار وعده داده شده و نشانه‌های آن‌ها اکنون نمودار گشته است.^۳
- مراد از «مائِل» که به معنای کژ است، همان خلافت است که از راه حق منحرف شده و کسانی پیش از او عهده‌دار آن شده بودند؛ زیرا اعتقاد آن حضرت این بود که او به خلافت سزاوارتر است و مقتضای عدالت این است که او خلیفه و زمامدار باشد و اکنون که خلافت به او منتقل شده و حق به سوی او بازگشته، این انحراف به اعتدال گراییده است.^۴

۱. طَلَعَ: طلوع کرد.

طَالِعٌ: طلوع کننده.

لَمَعَ: برق زد؛ درخشید؛ لَمَعَ، لَمَعًا و لَمَعَانًا: روشن کرد.

لَاحٌ: درخشنده.

لَاحٌ: آشکار شد.

اعْتَدَلَ: معتدل شد.

مَائِلٌ: منحرف شونده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۸۱.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳. در انتظار دگرگونی خلافت عثمان

«وَاسْتَبْدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِیَوْمٍ یَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغَیْرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرِ»^۱
و خداوند گروهی را جایگزین گروهی و روزی را مبدل به روز دیگر کرد؛ همچون کسانی که در خشک‌سالی در انتظار باران اند، چشم به راه حوادث و دگرگونی‌ها بودیم.

نکته

- این عبارت اشاره به انتظار آن حضرت درباره انتقال خلافت به اوست و مراد از «الغیر» تغییر احوال و دگرگونی‌های روزگار است.^۲

تشبیه

مشبه: انتظار دگرگونی خلافت عثمان

مشبه‌به: کسی که در خشک‌سالی در انتظار باران است

وجه شبه: امام علی (ع) نمی‌فرماید که ما در انتظار قتل عثمان بودیم و می‌گویند که ما انتظار تغییرات داشتیم و این انتظار را تشبیه به کسی می‌کند که در خشک‌سالی آرزوی باران می‌کند؛ یعنی سرزمین اسلام به دلیل ظلم و بیدادگری بی‌حد اطرافیان عثمان گویی به بیابان خشک و سوزانی تبدیل شده بود که به‌هنگام کنار رفتن عثمان و در حکومت امام علی (ع) باران رحمت الهی بر آن نازل شد.

۴. جایگاه اهل بیت

۱.۴. پیشوایان مردم

«وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُؤَامٌ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ»^۳

۱. استبدال: تبدیل کرد؛ از ماده «بدل» به معنای عوض گرفتن؛ استبدال: عوض گرفتن و قرار دادن چیزی است در جای چیز دیگر.
۲. انتظرونا: منتظر ماندیم.
۳. الغیر: دگرگونی.

المُجْدِب: به قحطی افتاده؛ از ماده «جذب» به معنای زمین‌های خشک و بی‌گیاه؛ اجذاباً المكان: در آن مکان باران نیامد و زمین آن خشک شد؛ الجذب: هو المحل وزنا و معنا و هو انقطاع المطر و بیس الأرض و اجذب القوم اجذاباً أصابهم الجذب.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳. عُرَفَاؤُهُ: سرشناسان یک قوم؛ جمع «عریف» به معنای رئیس و سرشناس یک قوم است که همه او را می‌شناسند و امورشان را تدبیر می‌کند؛ عرفت: علی القوم من باب قتل عرافة بالكسر فأنا عارف أى مدبر أمرهم وقائم بیاستهم، و عرفت علیهم بالضم لغة فأنا عریف و الجمع عرفاء، و قيل: العریف هو القیم بامور القبيلة و الجماعة ىلى أمورهم و یعرف الأمير منه أحوالهم فعیل بمعنی فاعل.

قُؤَامٌ: تدبیرکننده‌ها.

پیشوایان دین، مدبران الهی بر مردم‌اند و رؤسا و عارفان او بر بندگان‌اش.

نکته‌ها

- «عرفا» جمع «عریف» به معنای رئیس قبیله و عشیره و سخن‌گوی آنان است. در گذشته هر قبیله و عشیره‌ای شخصی را برای خود انتخاب می‌کردند که رئیس و سخن‌گوی آنان بود. این افراد که به عنوان «عریف» یا «عرفا» شناخته می‌شدند، معرف جمعیت یا قبیله و عشیره خود بودند؛ بنابراین وقتی حاکم مسلمانان تصمیم می‌گرفت که به قبیله یا عشیره‌ای دستوری صادر کند یا کمکی به آن‌ها بدهد، با این «عرفا» تماس می‌گرفت و از این طریق اقدام می‌کرد؛ زیرا تماس گرفتن با یکایک قبیله بسیار مشکل یا غیرممکن بود.
- حضرت، امامان راستین و پیشوایان شایسته را تشبیه به رؤسای قبایل و عشایر کرده است که واسطه بین مردم و خلیفه مسلمانان بودند و امامان همین نقش را دارند و واسطه بین خدا و مردم هستند و در حقیقت عرفای خدا نزد مردم‌اند و خداوند آنان را قرار داده است تا مردم با تاسی به آنان به خداوند نزدیک شوند.

- «قُؤَامٌ» اشاره به تدبیر امور خلق است و تعبیر به «عرفا» اشاره به این است که آن‌ها به علت شناختی که درباره مردم و شرایط زمان و مکان دارند، هرکس را در جای مناسب می‌نشانند.^۱

مشابه

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۲ و همه را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک و بر پای داشتن نماز و دادن زکات را به آن‌ها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند.

۲.۴. شناخت اهل بیت، کلید بهشت

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ»

هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند.

مشابه

﴿در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که به امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: «ثَلَاثَةٌ أَقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ عُرَفَاءُ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَعُرَفَاءُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ وَعُرَفَاءُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ»^۳ سه چیز را

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵.

۲. انبیاء، ۷۳.

۳. خصال صدوق، باب الثلاثة، حدیث ۱۸۳.

زیرا اسلام، نامی از سلامت است و فراهم‌کننده کرامت جامعه است.

نکته‌ها

- اسلام سلامت و کرامت در خود جمع کرده است. این دین عبارت است از گام برداشتن در جاده ایمن و استوار کتاب خداوند و سنت پیامبرش. این دو، منبع اسلام هستند و راه ورود به دنیای دانش و وحی خداوندی هستند.^۱
- سلامت شامل هرگونه زندگی بدون مشکلات و درگیری است و همه مصادیق هم‌پستگی و همکاری و همدلی را شامل می‌شود. کرامت به هر خیری صدق می‌کند و همه حالات برابری بین مردم را شامل می‌شود.^۲

۶. قرآن، برگزیده الهی

«اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَبَاطِنِ حُكْمٍ»^۳
خداوند راه و روش اسلام را برگزید و حجت‌هایش را از علمی که آشکار و حکمتی که پنهان است، روشن گردانید.

نکته

- تعبیر به ظاهر علم، اشاره به ادله عقلیه است که بر حقانیت اسلام گواهی می‌دهد و تعبیر به باطن حکم، اشاره به اسرار احکام الهی است که در ادله نقلیه بیان شده است.^۴

۷. نعمات قرآن

«لَا تُفْنِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ فِيهِ مَرَايِعُ النَّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ»^۵
شگفتی‌های آن تمام نشود و عجایبش به پایان نرسد. در اسلام کشتزارهایی است پر از نعمت و چراغ‌هایی است که تاریکی‌ها را بزدايد. دروازه‌های خیر جز با کلیدهای آن گشوده نشود.

نکته

- مقصود از «غرائب» حقایق و مطالبی است که ابتدا دور از ذهن به نظر می‌رسد ولی

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۷.

۲. همان، ص ۲۷۸.

۳. منهج: شیوه؛ راه و رسم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۷.

۵. مَرَايِعُ: محل‌هایی که اول بهار گیاه می‌رویند؛ جمع «مرباع» به معنای زمینی است که در آغاز بهار در آن گیاهان می‌روید. بعضی گفته‌اند: به معنای باران‌هایی است که در آغاز بهار می‌بارد؛ المرباع: الأمطار التي تجيء في أول الربيع. لَا تُفْتَحُ: باز نمی‌شود.

قسم می‌خورم که واقعیت است: تو و جانشینانت عارف هستید، خدا را نمی‌توانند بشناسند مگر از راه معرفت شما و داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید و داخل آتش نمی‌گردد، مگر کسی که منکر شماست و شما منکر او هستید.
«مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت است.

۳.۴. انکار اهل بیت، کلید جهنم

«وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»

و هیچ‌کس وارد دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آن‌ها را انکار کند و آن‌ها نیز انکارش نمایند.

نکته‌ها

- همه این عبارات با مذهب شیعه سازگار است که تعیین امام را از سوی خدا به وسیله پیغمبر یا امام پیشین می‌داند و او را معیار تشخیص حق از باطل می‌شمرند.^۲
- در روز قیامت وقتی که ائمه (علیهم‌السلام) از کسی تبری جویند و بگویند که ما او را نمی‌شناسیم، رستگار نخواهد بود؛ همچنین کسی که از روی عناد آنان را قبول نداشته باشد، داخل جهنم می‌شود و در واقع حضرت می‌فرماید که امامان باید در روز قیامت شفیع افراد باشند و مردم با معرفی آنان به بهشت یا دوزخ وارد شوند.

۴.۴. برگزیدن اهل بیت برای اسلام

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ»^۳

خداوند، اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای (حمایت از) اسلام برگزید.

نکته

- این عبارت می‌فرماید که خداوند فقط اسلام را برای شما قرار داد و راضی نشد دین دیگری را برای شما قرار دهد؛ زیرا نسل جدید تکامل یافته، نیازمند معارفی است که در اسلام وجود دارد در حالی که در ادیان دیگر چنین معارفی وجود ندارد.

۵. اسلام کانون کرامت

«وَذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمٌ سَلَامَةٍ وَ جَمَاعٌ كَرَامَةٍ»^۴

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۹۳۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵.

۳. خَصَّ: اختصاص داد.

اسْتَخْلَصَ: برگزید.

۴. جَمَاعٌ: مجموعه؛ الشیء بالكسر و التخفيف جمعه يقال الخمر جماع الاثم.

روز به روز با پیشرفت علم و تکامل بشر کشف می شود.

مشابه

◇ شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يُزَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَ الدَّرَاسَةِ إِلَّا غَضَاضَةً» چرا قرآن با وجود نشر و بحث و بررسی، مدام بر تازگی اش افزوده می شود؟ «فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُنْزِلْهُ لِرَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ فرمودند: زیرا که حق تعالی قرآن را برای یک زمان خاص و مردمانی خاص، نازل نکرده است؛ از این رو، در هر زمانی تازه است و تا قیامت برای همه ملت ها تازگی دارد.

تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه به: سرزمینی پرگیا، چراغ های روشنی بخش

وجه شبه: امام علیه السلام قرآن را به سرزمین پرگیا، تشبیه می کند که در فصل بهار غرق انواع نعمت هاست و گیاهان بهاری دارای طراوت و لطافت و کیفیت و طعم ممتازی است؛ همچنین قرآن را تشبیه به چراغ های پرنوری می کند که امواج ظلمت ها را می شکافد و همه جا را روشن می سازد.

۸. اوصاف قرآن

«وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ قَدْ أَحْمَى حِمَاةَ وَ أَرْعَى مَرْعَاهُ فِيهِ شِفَاءُ الْمُسْتَشْفَى وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفَى»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۵.

۲. مَصَابِيح: چراغ ها.

أَحْمَى حِمَاةَ: مشخص کرد قلمرو و حریمش را؛ به معنای منطقه ممنوعه ای است که تعلق به شخص یا گروهی دارد و دیگران بدون اجازه، حق ورود در آن را ندارند و در اینجا اشاره به محرمات الهی است؛ حمی: المكان من الناس حميا من باب رمى منعه عنهم، والحماية اسم منه وأحميته بالألف جعلته حمى لا يقرب ولا يجترء عليه وكلاء حمى محمى؛ يقرب ولا يجترء عليه وكلاء حمى محمى قال الشاعر:

و نرعى حمى الأقوام غير محرم علينا ولا يرعى حمانا الذى نحمل

قال الشارح المعتزلى: قد حمى حماه، أى عرضه لأن يحمى كما تقول:

أقتلت الزجل أى عرضته لأن يضرب.

أَرْعَى: آزاد گذارد، مراعات گردد؛ از ماده «رَعَى» به معنای مراقبت از چیزی و به همین جهت بردن گوسفندان را به چراگاه «رعى» می گویند و از آنجا که حیوان را در چراگاه آزاد می گذارند، واژه «ارعاء» به معنای آزاد گذاردن نیز به کار رفته است و در اینجا همین معنا اراده شده، یعنی خداوند آنچه باید آزاد بگذارد در قرآن حکم به آزادی آن کرده است.

و تاریکی ها جز با چراغ های آن برطرف نگردد. ورود به قرقگاه آن را منع فرمود و ورود به چراگاه های آن را آزاد کرد. هرکه شفا خواهد شفایش در آن است و هرکه بی نیازی جوید، بی نیازی اش در آن است.

نکته

• مراد از «حماه» محرمات قرآن است و معنای اینکه از آن ها حمایت می کند، این است که با نواهی و آیات عذاب از مباح شمردن محرمات خود منع می کند و معنای «أَرْعَى مَرْعَاهُ» نیز همین است؛ یعنی قرآن را آماده ساخته تا از آن بهره برداری شود.^۱

مشابه

◇ امام علی علیه السلام می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى»^۲ بدانید آنکه با قرآن است، نیازمند نباشد و کسی را بدون قرآن بی نیازی حاصل نگردد.

استعاره

مستعار: مرعی

مستعار منه: چراگاه

مستعار له: دانش ها و حکمت ها و آدابی که قرآن بر آن ها مشتمل است

جامع: وجه مشابَهت این است که این دانش ها و حکمت ها به منزله چراگاه نفوس انسانی و همچون خوراک هایی است که انسان به نیروی آن ها رشد عقلی و کمال عملی پیدا می کند، همچنان که چراگاه های محسوس، محل رویدن علف و گیاه و مرکز خوراک دام ها و مایه بقای وجود آن ها است.

مَرْعَاهُ: چریدن در چراگاه.

الْمُسْتَشْفَى: خواهان شفا.

الْمُكْتَفَى: کفایت خواه؛ کسی که خواهان بی نیازی باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۸۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.



خطبه ۱۵۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از واقعه جمل در مدینه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: مردم
علت ایراد سخن: تجمع ناکثین و لزوم شناساندن اصناف مردم
موضوع: اخلاقی
ویژگی: راهکارهای انسان‌سازی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (ع) در حال حرکت به سوی بصره برای خاموش کردن فتنه طلحه و زبیر و عایشه ایراد فرمود و نصایح مؤثری برای بیداری همگان بیان فرموده است. در این خطبه به صفات غافلان و گمراهان اشاره شده است.

إِمَامٌ قَائِدٌ^۱

خداوند چند روزی به تبهکار مهلت داده تا در میان غافلان به سر برد و با گناهکاران روزگار را بگذراند، بی آنکه به راهی رود که او را به مقصد رساند و بدون پیشوایی که راهنمایش باشد.

نکته‌ها

- منظور از «سبیل» قاصد راه ایمنی است که رونده را به سوی خیر و مصلحت رهنمون می‌کند.^۲
- این عبارت درباره افرادی است که در گمراهی به سر می‌برند و به احکام خداوند اعتنایی ندارند. خداوند در قرآن در آیات متعددی به مهلتی که به گمراهان و گناهکاران می‌دهد اشاره کرده است؛ از جمله می‌فرماید ﴿وَذُنِيَ وَالْمُكْذِبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهْلُكُمْ قَلِيلًا﴾^۳
- انسان گمراه در مهلت و عمری که خدا به او داده است به جای جبران گذشته و توبه از گناهان خود با انسان‌های غفلت‌زده رفت‌وآمد می‌کند و شب را با گناهکاران به صبح می‌رساند و خود را هرچه بیشتر در معرض سقوط و هلاکت قرار می‌دهد.
- ﴿يَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ﴾: کنایه از اینکه همواره همراه و ملازم و مصاحب با گناهکاران و اهل معصیت است.
- لفظ «امام» بر شخص پیشوای کتابی یا آیینی که انسان را هدایت و راهنمایی کند، اطلاق می‌گردد و فرد گمراه، پیشوایی ندارد که رهبرش باشد و به او اقتدا کند و به دنبال شیطان و هواو هوس خود می‌رود.

مشابه

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۴ خدا

۱. يَهْوَى: به سر می‌برد، سپری می‌کند؛ از ماده «هوى» در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و «هوى» به معنای تمایل به چیزی است و معمولاً درباره تمایلات نفسانی به امور باطل به کار می‌رود و در اینجا به همان معنای اول است؛ یعنی شخص دنیاپرست همراه با غافلان در وادی بدبختی سقوط می‌کند؛ هوى يهوى من باب ضرب هوى بالضم و الفتح و هواء بالمد سقط من أعلى إلى أسفل.

يَعْدُو: روزگار می‌گذراند؛ داخل صبح یا روز می‌شود؛ «عُدُو» نقیض «رَوَّاح» است و به ابتدای روز گفته می‌شود و «عُدُو» به بین‌الطلوعین یعنی از اذان صبح تا طلوع آفتاب اطلاق شده است.

الْمُذْنِبِينَ: گناهکاران؛ از ماده «ذنب» به معنای گناه.

قاصد: قصدکننده؛ میانه، معتدل و مستقیم.

قائد: رهبر.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳. مزمل، ۱۱.

۴. نحل، ۱۰۸.

و هُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوَى مَعَ الْغَافِلِينَ وَ يَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَ لَا إِمَامٍ قَائِدٍ. حَتَّى إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ وَ اسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ، اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا وَ اسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ وَ لَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ؛ إِنِّي أَحَذَّرُكُمْ وَ نَفْسِي هَذِهِ الْمُنْزَلَةِ. فَلْيَنْتَفِعْ أَمْرُؤُ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدًّا وَاضِحًا، يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَ الضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي، وَ لَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ. فَأَفْقُ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلى الله عليه وآله) مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ. وَ ضَعْ فَخْرَكَ وَ اخْطُطْ كِبْرَكَ وَ ادْكُرْ قَبْرَكَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ، وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدُمُ عَلَيْهِ عَدَاً، فَاْمْهَدْ لِقَدَمِكَ وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ؛ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَ الْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ ﴿وَ لَا يَتَّبِعُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾. إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ وَ لَهَا يَرْضَى وَ يَسْخَطُ، أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا وَ إِنِ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَا قِيَّارَ رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَثْبُثْ مِنْهَا؛ أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يُعَزَّ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ أَوْ يَمْسِسَ فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ؛ اعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ. إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا وَ إِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا؛ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

۱. نداشتن امام، موجب گمراهی

«و هُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوَى مَعَ الْغَافِلِينَ وَ يَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَ لَا

بر دل و گوش‌ها و چشمانشان مهر برنهاده است و خود بی‌خبران‌اند.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۱ و گفتند: ای پروردگار ما، از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند.

استعاره

مستعار: هَوَى

مستعار منه: سرگردانی و سقوط

مستعار له: درآمدن او در زمره غافلان و پیروی وی از خواهش‌های نفس

جامع: وجه مشابهت: کسی که در گرداب غفلت فرو رفته و در وادی نادانی و بی‌خبری سرگردان گشته در پرتگاه نابودی که همان صفات زشتی است که انسان را از خداوند دور می‌گرداند، افتاده است و مانند چیزی که از بالا به پایین فرو افتد، سقوط کرده است.

۲. کنار رفتن پرده‌های غفلت به هنگام مرگ

«حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ وَ اسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا وَ اسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا»^۲

و تا آن زمان که خداوند کیفر گناهشان را برایشان آشکار سازد و آنان را از پرده‌های غفلت بیرون آورد، مردم غافل به آنچه به آنان پشت کرده [آخرت] رو آورند و به آنچه به آنان رو کرده [دنیا] پشت نمایند.

نکته‌ها

- انسان غافل به بازی و سرگرمی مشغول است و از مرگ غافل گشته اما مرگ از آنان غافل نبود و به هنگام رویارویی با مرگ از خواب غفلت بیدار شدند.^۳
- مراد از «مُدْبِر» کسانی هستند که به آخرت پشت کرده و اکنون به عذاب آخرت و هول قیامت که از آن‌ها پنهان بود رو می‌آورند و منظور از «مُقْبِل» کسانی هستند که دنیا به

۱. احزاب، ۶۷.

۲. جَلَابِيب: پرده‌ها؛ جمع «جلباب» به معنای چادر و پرده است؛ الجلاباب: ما یغطي به من ثوب و غيره و قيل ثوب أوسع من الخمار و دون الرداء. استقبلوا: روی آوردند.

مُدْبِرًا: پشت‌کننده؛ از ماده «دَبَر» به معنای عقب، مقابل جلو؛ تدبیر امر: افتادن به دنبال آن است، یعنی در پی کار خود است و آن را دنبال می‌کند.

استدبروا: پشت کردند.

مُقْبِلًا: روی آورنده؛ «قُبِل» گاهی به معنی جلو و پیش به کار می‌رود؛ تَقَابُل: روبه‌رو شدن.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۴.

ایشان رو آورده و آرزوهای آن‌ها را برآورده ساخته است و اکنون به آن‌ها پشت می‌کند. در این هنگام از آنچه در دنیا به آن دست یافته و به آرزوهایی که رسیده و بی‌نیازی که پیدا کرده بودند، سودی نمی‌برند.^۱

- ضمیر در «لَهُمْ» به گمراهان و گناهکاران غافل باز می‌گردد که در این دنیا مهلت داشته‌اند.
- مقصود حضرت، همه گناهکاران و گمراهان هستند که بدون توبه از دنیا می‌روند و البته کافران و معاندان را نیز شامل می‌شود؛ علاوه بر این در قرآن این‌گونه مهلت‌دهی که همراه با نوعی تهدید است، درباره کافران بیان شده است و درباره تکذیب‌کنندگان نیز آمده است.
- در اینجا حضرت، غفلت انسان‌ها را در دنیا به لباس و چادری تشبیه می‌کند که مانع دیدن حقایق می‌شود و انسان به‌خاطر آن نمی‌تواند جزای اعمال خود را مشاهده کند تا اینکه مرگ یا قیامت فرامی‌رسد و خداوند از پشت چادرهای غفلت آنان، حقایق و نتایج اعمالشان را به آنان نشان می‌دهد.

مشابه

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾^۲ تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم.

﴿يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۳ آیات خود را به شما نشان خواهد داد تا آن‌ها را بشناسید و پروردگار تو از هر کاری که می‌کنید، بی‌خبر نیست.

۳. ناکام از مواهب دنیا

«فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ وَ لَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ»^۴

پس در این هنگام خواسته‌هایشان که به آن رسیدند به حالشان سودی نرساند و از کامروایی‌هایشان بهره‌ای نبرند.

نکته

- در جمله اول اشاره به کسانی می‌فرماید که از امکانات خود به هیچ وجه استفاده نکردند و جمله دوم اشاره به کسانی است که شروع به بهره‌گیری از امکانات خود کرده‌اند ولی پیش

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۹۳.

۲. ق، ۲۲.

۳. نمل، ۹۳.

۴. فَلَمْ يَنْتَفِعُوا: سود نبردند؛ از ماده «نَفَعَ» به معنای سود بردن؛ اسْتَنْفَع، اسْتَنْفَعَا: از آن بهره‌برداری کرد، سود برد؛ انْتَفَعَ، انْتَفَعَا بِهِ و منه: از او سودی به دست آورد.

وَطَر: حاجت و نیاز؛ قضاء وطر: به معنای بهره‌گیری کامل از چیزی است.

جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَالضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي^۱

هرکس باید از وجود خود بهره‌مند شود. بینا کسی است که بشنود و بیندیشد، بنگرد و ببیند، از عبرت‌ها پند گیرد، آنگاه در راه روشن گام بردارد و پرهیزد از اینکه در آن راه به تباهی فروافتد و در گمراهی فرو رود.

نکته‌ها

- صراط مستقیم، همان راهی که شرع آن را نشان داده است و راه‌های آن روشن است و نباید از عدول کرد و منحرف شد؛ زیرا هرکس از راه دین منحرف شود، هرچند انحراف او کم باشد در پرتگاه نابودی می‌افتد و در وادی گمراهی سرگردان می‌شود.^۲
- انسان بصیر کسی است که اندرزها را می‌شنود و با خرد خود می‌بیند و در گزینش‌های خود تأمل و دقت به خرج می‌دهد و بر پایه‌ی هواوهوس خویش به انتخاب دست نمی‌زند.^۳
- سلوک در صراط مستقیم مربوط به کسی است که به حقیقت اشیا پی برده و از پندها سود می‌گیرد، ناگزیر به راه راست رهنمون خواهد شد و با اطمینان از سرانجام کار خویش راه می‌پیماید.^۴

مشابه

﴿قُلِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۵ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندان‌اند.

۱. جَدَدًا: به راه‌های صاف و محکم که پا در آن فرو نمی‌رود، گفته می‌شود؛ محرکه؛ ما أشرق من الرَّمَلِ والأرض الغليظة المستوية وبالضمّ جمع جدّة كغرف وغرفة وهو الطريق.

سَلَك: پیمود.

جَدَد: راه.

يَتَجَنَّبُ: اجتناب می‌کند.

صَّرْعَة: افتادن؛ بالفتح الطرح على الأرض.

الْمَهَاوِي: پرتگاه‌ها؛ جمع «مِهْوَاه» به معنای گودال یا پرتگاهی است که انسان در آن سقوط می‌کند؛ جمع المِهْوَاه و هو بفتح الميم ما بين الجبلين وقيل الحفرة وقيل الوهدة العميقة.

الْمَغَاوِي: شبهات؛ جمع «مِغْوَاه» به معنای شبهات گمراه‌کننده است؛ جمع المغوة قال الشّارح المعتزلي: وهي الشبهة التي يغوى بها الانسان أي يضل.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۹۴.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۴. همان، ص ۲۸۶.

۵. زمر، ۱۸.

از آنکه بهره خود را کامل کنند، مرگ میان آن‌ها و خواسته‌هایشان جدایی افکند؛ همچون کسی که قصری ساخته، چند روزی در آن ساکن شده، سپس دعوت حق را لبیک گفته و از دنیا رخت بر بسته است.^۱

۴. هشدار امام

﴿إِنِّي أَحَذِّرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ﴾^۲

من شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم.

نکته

- امام (علیه السلام) از غفلت نسبت به سرانجام کارها پرهیز می‌دهد. خود را نیز مخاطب این هشدار می‌شمرد تا به این وسیله احساسات و عواطف آنان را بیشتر تحریک کند و سخش از تأثیر بیشتری برخوردار گردد.^۳

مشابه

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۴ خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و پروا کنید. اگر روی گردان شوید بدانید که وظیفه‌ی پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۵ بگو: از آسمان‌ها و زمین چه کسی به شما روزی می‌دهد، بگو: خدای یکتا. اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار.

۵. راه نجات از غفلت

۵.۱. به خود آمدن

﴿فَلْيَنْتَفِعِ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۷.

۲. أَحَذَّرُ: می‌ترسانم؛ از ماده «حذر» به معنای پرهیز.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۴. مانند، ۹۲.

۵. سبأ، ۲۴.

۳.۵. پرهیز از شتابزدگی

«فَافِقْ أَتْيَهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ»^۱
ای آن که سخن مرا می شنوی، از مستی خود به هوش آی و از غفلت بیدار شو و از عجله و شتاب خود بکاه.

نکته

- مراد از «عجله» سرعت حرکت و شتافتن در طلب دنیا و اهتمام نسبت به آن است و مقصود از «اختصار» کاستن این حرکت و کم کردن آن است.^۲

استعاره

مستعار: سُکره

مستعارمنه: مستی

مستعارله: غفلت

جامع: واژه «سُکره» برای غفلت، استعاره آورده شده و مناسبت آن این است که غفلت مانند مستی موجب پشت پا زدن به حکومت عقل است.

۴.۵. بهره گیری از دستورات پیامبر

«وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ»^۳
و خوب بیندیش در آنچه از زبان پیامبر امی ﷺ به تو رسیده که به ناچار در رسد و راه گریزی

۱. فَافِقْ: به هوش آی؛ از ماده «افاقه» به معنای به هوش آمدن است.

استَيْقِظْ: بیدار باش، به هوش بیا.

اخْتَصِرْ: کم کن؛ اخْتَصَرَ، اخْتَصَارًا الْكَلَامَ: سخن را کوتاه و خلاصه کرد، الْمُخْتَصَرُ: موجز و کم یا کوتاه.

سَكْرَتِكَ: خواب غفلت؛ از ماده سُكْر به معنای مستی، شراب و چیز مست کننده و چون غفلت و بی خبری نوعی از مستی است، لذا به آن «سَكْرَت» گفته شده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۹۶.

۳. أَنْعِمِ الْفِكْرَ: اندیشه کن؛ دقت و زیرکی به کار گیر.

الْأُمِّيُّ: درس نخوانده؛ منسوب به «ام» یعنی مادر. گویی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استاد ندیده. بدیهی است درس نخواندن پیغمبر اکرم ﷺ به این معناست که علوم و دانش های آن حضرت همه الهی بود و به وسیله انسانی تعلیم نیافت بود.

لَا مَحِيصَ عَنْهُ: چاره ای از آن نیست؛ اسم مکان از ماده «حاص» به معنای کناره گرفتن از چیزی و دور شدن از او.

دَعَا: واگذار؛ فعل امر از «وَدَعَ، يَدْعُ» به معنای او را رها کن.

﴿هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۱ این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می خوانیم.

۲.۵. بستن راه تسلط گمراهان بر خود

«وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ»^۲
و با بیراهه روی در حق یا تحریف سخن یا ترس از راست گویی، گمراهان را علیه خود یاری نرساند.

نکته ها

- اشاره به اینکه بعضی از افراد ضعیف النفس و عافیت طلب هنگامی که در برابر افراد گمراه قرار می گیرند، سعی دارند با چشم پوشی از بعضی حقایق یا تحریف در بیان مطالب حق یا ترس از راست گویی و صراحت در بیان، مخالفت های آن ها را کاهش دهند و همین امر سبب می شود که آن ها بر انسان مسلط شوند که جلوگیری از آنان بعد از آن مشکل خواهد شد.^۳
- «تَعَسُّف» به معنای استفاده از حيله و فریب برای فرار از حق است؛ مانند استفاده از حيله های شرعی برای حلال کردن حرام ها یا دروغ گویی و افترا برای پیشبرد اهداف و مقاصد شخصی.^۴
- «تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ» به معنای سکوت در برابر حق است که انگیزه آن ترس از خشم اهل باطل است.^۵

مشابه

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾^۶ یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است.

۱. یوسف، ۱۰۸.

۲. لَا يُعِينُ: کمک نمی کند.

الْغَوَاةَ: گمراهان؛ جمع «غاوی» به معنای شخص گمراه است؛ جمع غاو من غوی غيًا انهمک فی الجهل و ضل. تَعَسُّفٌ: سخت گیری؛ از ماده «عَسَف» به معنای بیراهه رفتن است و به افراد ظالم و زورگو «متعسف» می گویند؛ چون در واقع به بیراهه می روند.

تَخَوُّفٍ: ترس؛ از ماده «خوف» به معنای ترسیدن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۹.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۶.

۵. همان.

۶. نجم، ۲.

نکته‌ها

- در این سه دستور، امام نخست به خمیرمایه شرّ و فساد یعنی فخرفروشی و تکبر اشاره می‌کند که تا انسان آن را کنار نگذارد، روی سعادت نخواهد دید و به همان سرنوشتی گرفتار خواهد شد که شیطان متکبر و فخرفروش گرفتار شد، سپس به یادآوری مرگ و قبر اشاره می‌فرماید که فراموش کردن آن موجب غرق شدن در زرق و برق دنیاست.^۱
- انسان باید به یاد قبر و قیامت و مرگ خود باشد که گریزی از آن نیست و گذار همه انسان‌ها به آنجا می‌افتد. تعبیر به «مَمَر» اشاره به این نکته است که قبر جایگاه نهایی و خانه آخر نیست بلکه گذرگاهی به سوی منزلگاه نهایی است.

مشابه

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ﴾^۲ خدا بر دل هر متکبر جباری این چنین مهر می‌نهد.

﴿مَا لِبَنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ﴾^۳ پسر آدم را چه با فخر و نازیدن که اول او منی و آخر او مردار بدبوست، نه خود را روزی می‌دهد و نه مرگ خویش را دفع می‌کند.

۵.۶. فرستادن توشه برای آخرت

﴿وَ كَمَا تَدِينُ ثُدَانُ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ عَدَا فَاْمَهْدُ لِقَدَمِكَ وَ قَدَّمَ لِيَوْمِكَ﴾^۴

همان‌گونه که عمل می‌کنی جزایت می‌دهند و همان چیزی را که می‌کاری درو خواهی کرد و آنچه امروز پیش می‌فرستی، فردا به‌سویش خواهی رفت؛ پس جای پایت را استوار کن و برای فردایت توشه‌ای بیندوز.

نکته

- تنها مصیبت، مرگ و قبر نیست که انسان را پس از تمام شدن عمر آزار می‌دهد بلکه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۷۳.

۲. غافر، ۳۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۶.

۴. تلخیص: پاداش می‌دهی؛ از ماده «دین» به کسر اول به معنای جزا، طاعت.

ثُدَان: پاداش داده می‌شود.

تَحْصُد: درو می‌کنی.

فَاْمَهْدُ: مهیا کن؛ از ماده «مهد» در اصل به معنای گهواره یا محلی است که برای کودک آماده می‌کنند، سپس به معنای آماده‌سازی به کار رفته است.

ندارد و با کسی که با روش پیامبر ﷺ مخالفت می‌کند و راه دیگری برمی‌گزیند مخالفت نما و او را تنها گذار با آنچه برای خودش پسندیده.

نکته‌ها

- در معنای «إِلَى غَيْرِهِ» دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه جارو مجرور و متعلق به صیغه ماضی «خَالَفَ» باشد، بنابراین جمله به معنای «مخالفت کن با کسی که با سخنان پیامبر مخالفت کرده و به‌سوی غیر آن رفته است»؛ ب. اینکه جارو مجرور و متعلق به صیغه امر «خَالَفَ» باشد و در این صورت معنای جمله می‌شود «کسی که با سخن پیامبر مخالفت کرده و از آن روی گردانیده، تو با وی مخالفت کن و از او به‌سوی غیر او روی گردان».
- «وَ دَعُهُ وَ مَا رَضَى لِنَفْسِهِ»: عرب این مثال را برای کسی به کار می‌برد که دیگر پند و موعظه در او اثر نمی‌گذارد. ارشاد و نهی از منکر لازم است ولی وقتی فایده‌ای ندارد، انسان باید طرف را به حال خود رها کند.

مشابه

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱ اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث کرد تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خود پردازید. اگر شما هدایت یافته‌اید، آنان که گمراه مانده‌اند به شما زبانی نرسانند. بازگشت همه شما نزد خداست تا شما را به آن کارها که می‌کرده‌اید، آگاه گرداند.

۵.۵. پرهیز از فخرفروشی

﴿وَ ضَعُ فَخْرَكَ وَ اخْطُطْ كِبْرَكَ وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرًا﴾^۳

فخرفروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی و به یاد قبرت باش که گذرگاهت به‌سوی عالم آخرت است.

۱. جمعه، ۲.

۲. مانده، ۱۰۵.

۳. ضَعُ: رها کن؛ از ماده «وَضَعَ» به معنای گذاشتن.

فَخْرُ: به خود بالیدن و مباهات کردن.

اخْطُطُ: زیر پا بگذار؛ از ماده «حط» به معنای پایین آمدن و پایین آوردن (لازم و متعدی) هر دو آمده است و در خطبه مزبور به معنای دوم است.

۶. گناهانی که اعمال نیک را بی اثر می کند

۱.۶. توبه نکردن

«إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَلَهَا يَرْصَى وَيَسْخَطُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَاقِيًا رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَثْبُ مِنْهَا»^۱

از جمله احکام حتمی خداوند در قرآن حکیم که بر اساس آن پاداش و کیفر می دهد و به سبب آن خشنود و خشمگین می گردد، آن است که طاعات و عبادات شخص فایده ای به حالش ندارد، هرچند خود را در عبادت به رنج افکنده و در کارهایش اخلاص ورزیده باشد، اگر وقتی از دنیا می رود و خدایش را ملاقات می کند یکی از این گناهان بر گردن او باشد و از آن توبه نکرده باشد.

نکته ها

- منظور امام علی (ع) در این گفتار این است که از جمله نصوص الهی که در قرآن مجید آمده و اعتقاد و عمل به آن ها موجب پاداش های خداوند و خشنودی او می گردد و ترک آن ها باعث کیفر و خشم او می شود، اینکه سودی عاید بنده نیست اگر هنگام بیرون رفتن از دنیا، خداوند را با یکی از صفاتی که در ادامه ذکر می شود، دیدار کند هرچند به خود رنج فراوان داده و عمل خود را خالص کرده باشد.^۲
- عبارت «عَزَائِمِ اللَّهِ» به معنای چیزهایی است که خداوند درباره آن ها تصمیم گرفته و انجام یا ترک آن ها را واجب و لازم الاجرا دانسته است؛ یعنی حکم هایی است قطعی و تردید برنمی دارد و منسوخ شدنی و تأویل پذیر نیست.
- درباره «الذِّكْرِ الْحَكِيمِ» دو احتمال وجود دارد: الف. احتمال اول اینکه منظور قرآن باشد که در اینجا مناسب تر است؛ ب. منظور «ام الكتاب» در نظام تکوین است. برخی عزائم و واجبات و امور قطعی خدا در قرآن یا در «ام الكتاب» وجود دارد که خداوند بر اساس آن ها ثواب و پاداش می دهد یا کیفر می کند.

۱. عَزَائِم: واجبات؛ جمع «عزیمه» به معنای امر قطعی.

یُثِيبُ: ثواب می دهد؛ از ماده «ثَوَّبَ» به معنای ثواب و پاداش.

يُعَاقِبُ: عقاب می کند.

يَسْخَطُ: خشم می کند؛ از ماده «سَخَطَ» به معنای غضب شدید که مقتضی عقوبت است؛ اسخط: به غضب آوردن؛ اَسْخَطَ، إِسْخَاطًا: خشمناک کرد؛ تَسَخَّطَ، تَسْخُطًا: از او راضی نشد و بر او خشم گرفت. أَجْهَدَ نَفْسَهُ: خود را به زحمت انداخت.

لَاقِيًا: ملاقات کردن؛ از ماده «لَقِيَ» به معنای روبه رو شدن با شیء و مصادف شدن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۹۹.

پس از آن مجازات شروع می شود و همان گونه که امروز قدرت داری و دیگران را محکوم و مجازات می کنی یا به زندان می اندازی، روزی هم به حساب تو رسیدگی خواهد شد و خود در آن روز مجازات خواهی شد.

مشابه

- ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۱ و هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است.
- ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ هر نیکی را که پیشاپیش برای خود روانه می دارید نزد خدایش خواهید یافت.
- ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾^۳ قیامت آمدنی است. می خواهم زمان آن را پنهان دارم تا هرکس در مقابل کاری که کرده است سزا ببیند.
- ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۴ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟
- ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۵ جزای هر بدی بدی است همانند آن. پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست، زیرا او ستمکاران را دوست ندارد.

۵.۷. هشدار دوباره بر غفلت زدایی

«فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِيعُ وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ»^۶ ﴿وَلَا يَتَّبِعُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^۷ بترس! بترس! ای آن که سخن مرا می شنوی و بکوش، بکوش، ای آن که در غفلت به سر میبری که «کسی چون خدای آگاه تو را خبر ندهد».

نکته

- «الْحَذَرَ»: ممکن است مفعول مطلق برای فعل محذوف باشد که بر این اساس تقدیر آن «فالحذر الحذر» خواهد بود و ممکن است مفعول به برای فعل محذوف باشد که در این صورت تقدیر آن «خُذْ الْحَذَرَ» است؛ یعنی پرهیز را مانند یک سپر در مقابل خود بگیر.

۱. حشر، ۱۸.

۲. بقره، ۱۱۰.

۳. طه، ۱۵.

۴. الرحمن، ۶۰.

۵. شوری، ۴۰.

۶. فاطر، ۱۲.

۷. الْجِدَّ: سعی و کوشش کرد.

لَا يَتَّبِعُكَ: تو را آگاه نمی سازد.

• «أَخْلَصَ فِعْلُهُ»: مراد این است که در نظر و خیال خودش مخلص است یا اینکه به اعتبار تغلیب است؛ همچنین ممکن است در اعمال غیرعبادی مخلص باشد اما در عبادات ریا نماید.

۲.۶. شرک‌ورزی

«أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ»
در عبادتی که خداوند بر او واجب نموده، شریک برای خدا قرار دهد.

نکته

• خداوند عبادات را خالصانه برای خویش تعیین کرده است و هرکس آن‌ها را تنها برای خدا انجام دهد به هدف تعیین شده برای آن‌ها دست می‌یابد و هرکس برای غیر خدا عبادت کند از یک سو هدف عبادات را ضایع ساخته و از طرف دیگر برای خداوند شریک در نظر گرفته است که از همانند خداوند می‌ترسد و به او چشم امید دارد.^۱

مشابه

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲ هرکس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.

۳.۶. قتل نفس

«أَوْ يَشْفِيَ غَيْظُهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ»^۳
یا خشم خود را با کشتن بی‌گناهی فرونشاند.

مشابه

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۴ و هرکس مؤمنی را به عمد بکشد، کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد.

۴.۶. اتهام به حرام

«أَوْ يَغُرَّ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ»^۵

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲. کهف، ۱۱۰.

۳. يَشْفِي: فرونشاند؛ از ماده «شَفَى» به معنای فرونشاندن، تَشْفَى مِنْ غَيْظِهِ: از خشمی که داشت آرام شد.

۴. نساء، ۹۳.

۵. يَغُرُّ: عیب‌جویی می‌کند؛ از ماده «غَرَّ» یا «غُرَّ» در اصل به معنای بیماری جرب که نوعی عارضه شدید پوستی است؛ سپس به هرگونه ضرر و عیبی که به انسان می‌رسد، اطلاق شده است و در اینجا به معنای عیب‌جویی و تهمت است.

یا کار زشتی که از او سرزده به دیگری نسبت دهد.

نکته

• «غَيْرُهُ» در اینجا مفعول «يَغُرُّ» است و فاعل آن ضمیر مستتر در آن است که به «عبدًا» بازمی‌گردد.

مشابه

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾^۱ و هرکه خود خطا یا گناهی کند آنگاه بی‌گناهی را بدان متهم سازد، هرآینه بار تهمت و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است.

۵.۶. بدعت گذار

«أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ يَظْهَرُ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ»^۲
یا برای به دست آوردن حاجتی که به مردم دارد، بدعتی در دین خدا بگذارد.

نکته

• ممکن است که طلحه و زبیر از مصادیق این عبارت باشند و آنان برای اینکه در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) موقعیتی کسب کنند و با آن حضرت مقابله نمایند، بدعت‌هایی به دین نسبت دادند، البته بدعت در دین تنها به این نیست که انسان آیه یا روایت جدیدی به دروغ بیاورد یا چیزی که از دین نبوده آن را به دین نسبت دهد بلکه ممکن است آیه یا روایت را برخلاف واقع معنا کند تا به نفع خود و به ضرر دشمنش باشد.

مشابه

﴿أَهْلُ الْبَدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ، أَهْلُ الْبَدْعِ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ﴾^۳ بدعت‌گذاران بدترین خلق خدا هستند. اهل بدعت، سگان دوزخیان‌اند.

۶.۶. نفاق

«أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بَوَجهَيْنِ أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ اعْقِلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شَبِهِهِ»^۴
یا با مردم دورویی یا دوزبانی کند. در این‌ها نیک بیندیش؛ زیرا هرچیز را با مثل و ماندنش

۱. نساء، ۱۱۲.

۲. يَسْتَنْجِحُ حَاجَةً: رفع حاجتش را طلب می‌کند؛ از ماده «نَجَحَ» به معنای نجات و موفقیت خواهد.

بِدْعَةٍ: ایجاد، ابتکار.

۳. کنز العمال، حدیث ۱۰۹۵ و ۱۱۲۶.

۴. يَلْقَى: ملاقات می‌کند.

اعْقِلْ: بیندیش؛ از ماده «عقل» به معنای فهم، معرفت، درک.

يَمْشِي: عیب‌جو و سخن‌چین؛ از ماده «مَشَى».

می‌توان شناخت.

نکته‌ها

- افراد دورو در برابر خود فرد به ستایش می‌پردازند و پشت سرشان آن‌ها را نکوهش می‌کنند، چنین شخصی منافق است و عمل زشت غیبت را انجام می‌دهد.^۱
- برخورد با دو چهره یا دو زبان که در این عبارت آمده است، تقریباً به یک معناست و معنای هر دو این است که فرد منافق باشد و ظاهر و باطن او یکی نباشد.

مشابه

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤْنَ﴾^۲ و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خویش خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما مسخره‌شان می‌کنیم.

۷. صفات حیوانی

۱.۷. شکم‌بارگی

﴿إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمَّهَا بُطُونُهَا﴾^۳

چهارپایان تمام همتشان شکم‌هایشان است.

نکته‌ها

- اشاره به این است که انسانی که به دنبال شهوات نفسانی خویش است، از نظر متابعت از قوای شهوانی و اهتمام او به خوردن و آشامیدن و بی‌توجهی به حقایق، به منزله چهارپاست.^۴
- «بهایم» به حیوانات چهارپا گفته می‌شود و به این خاطر به آن‌ها بهیمة گفته می‌شود که از نظر نطق و فهم و تشخیص مبهم و ناشناخته‌اند.

۲.۷. تجاوز و تعدی

﴿وَإِنَّ السَّبَّاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَىٰ غَيْرِهَا﴾^۵

و درندگان تمام همتشان، تجاوز و تعدی به دیگران است.

نکته

- در انسان دو قوه و نیروی مهم و بسیار مؤثر وجود دارد که در صورت کنترل نشدن، انسان را به فساد می‌کشاند: ۱. نیروی شهوت که مربوط به کسانی می‌شود که به دنبال شکم و شهوت هستند؛ ۲. نیروی غضب که مربوط به درندگان است و کسانی که این نیرو را در وجود خود کنترل نکرده باشند مانند درندگان هستند یا بدتر از آن‌ها که از دریدن و کشتن مردم لذت می‌برند.

۸. فکر زنان

﴿وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا﴾

و همه اندیشه زنان زیور زندگی دنیا و فساد در آن است.

نکته

- این فرمایش حضرت درباره همه زنان نیست. اگر زن مؤمن باشد و اگر عقل او بر شهوت و غضبش غالب باشد، این ویژگی‌ها را ندارد ولی با توجه به اینکه حضرت در زمان خود گرفتار طلحه و زبیر و عایشه بود، می‌توان این جمله را کنایه به عایشه دانست.

۹. صفات مؤمن

﴿إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ﴾^۱

مؤمنان مردمی فروتن هستند. مؤمنان مهربان‌اند. مؤمنان از خداوند ترسان‌اند.

مشابه

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾^۲ آنان که از خدای خویش در

نهان می‌ترسند و از روز قیامت هراسناک‌اند.

﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾^۳ پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس

یاد کن.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲. بقره، ۱۴.

۳. الْبَهَائِمُ: چهارپایان اعم از ستوران خشکی یا آبی به‌جز درندگان و پرندگان. هَمُّهَا: همت و تلاش او.

بُطُونُهَا: شکم‌ها؛ جمع «بُطْن» به معنای شکم.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۰۲.

۵. السَّبَّاعُ: درندگان؛ جمع «سَبَّع» به معنای درنده.

۱. مُسْتَكِينُونَ: خاضعان و فروتنان؛ از ماده «سكون» است؛ سپس به خضوع و خشوع نیز اطلاق شده است.

مُشْفِقُونَ: نگران، ترسان؛ از ماده «شفق» به معنای خائف است. اینکه به فرد ناصح نیز شفیق می‌گویند از این باب است که او به‌خاطر محبتی که نسبت به منصوح دارد، نسبت به او بیمناک و به مصلحت او حریص است.

۲. انبیاء، ۴۹.

۳. اعراف، ۲۰۵.



خطبه ۱۵۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: آموزش مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: تبیین مبانی عمل^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۵.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده و پیرامون ارتباط ظاهر و باطن با یکدیگر سخن می‌گوید و بیان می‌کند که برای اصلاح هرچیز باید به ریشه‌های نخستین بازگشت. امام برای بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام نخست سراغ مقدمه‌ای می‌رود و اوصافی از نیکان هدایت یافته و منحرفان گمراه بیان می‌کند.

در درکات جحیم است.^۱

• مراد از واژه «ناظر» در جمله «ناظر قلب اللیب» چشم بصیرت انسان است. انسان راه سعادت خود را با چشم دل می بیند و هدف و مقصدی را که در این راه تعقیب می کند با دیده بصیرت می نگرد.^۲

• منظور از «غور» و «نجد» راه های خیر و شر است؛ چنان که در قول خداوند متعال که فرموده است: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» نجدین به همین دو راه خیر و شر تفسیر شده است.^۳

۲. پیروی از رهبر

«دَاعِ دَعَا وَرَاعِ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي»^۴

دعوت کننده ای [پیامبر اسلام] دعوت کرد و زمامداری زمام کار را در دست گرفت؛ پس دعوت کننده را اجابت کنید و زمامدار را پیروی نمایید.

نکته ها

• منظور از دعوت کننده پیامبر ﷺ است که بنیان اسلام را بنا نهاد و منظور از «راعی» امام علی (ع) است که سرپرستی امت به فرمان خداوند به او داده شد.

• در معنای این جمله دو احتمال وجود دارد: الف. «بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ» را خبر برای «نَاظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ» ندانیم بلکه آن را صفت بدانیم و خبر آن «دَاعِ دَعَا وَ رَاعِ رَعَى» باشد. این جمله به این معناست که بصیرتی در قلب انسان خردمند وجود دارد که به وسیله آن مدت و نهایت زندگی خویش، فرازونشیب آن و خصوصیات زندگی خود را مشاهده می کند؛ دعوت کننده ای است که دعوت خود را انجام داد و رعایت کننده و مدبری است که امور را تدبیر کرد؛ ب. «بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ» خبر «نَاظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ» باشد و «دَاعِ دَعَا» جمله مستقلی به شمار آید که در این صورت جمله به این معناست که چشم دل خردمند به واسطه بصیرت و آگاهی ای که دارد مدت و نهایت زندگی و کار خود را می بیند و پستی و بلندی های زندگی خود را می شناسد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. دَاعِ: دعوت کننده؛ در اصل «داعی» بوده که «یای» آن به سبب تئوین حذف شده است.

رَاعِ: مراعات کننده؛ در اصل «راعی» بوده که «یای» آن حذف شده است که ظاهراً منظور خود امام (ع) است؛ رَعَى: الماشية رعيًا إذا سرحت بنفسها ورعيتهَا وأرعها يستعمل لازماً ومتعدياً فاناً راع، وفي القاموس الراعي كل من ولي أمر قوم و الجمع رعاة ورعاء بالكسر ورعيان و القوم رعية.

وَ نَاظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ. دَاعِ دَعَا وَ رَاعِ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي. قَدْ خَاصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ. نَحْنُ الشَّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا. فِيهِمْ كِرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا. فَلْيَصُدَّقْ رَائِدُ أَهْلِهِ وَ لِيُخْضَرْ عَقْلُهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أَتْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ. فَالْنَاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ. فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ، فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ، وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ؛ فَلْيَنْظُرْ نَاظِرُ أَسَائِرٍ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ. وَ اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ. وَ قَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ (ع) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ، فَمَا طَابَ سَقِيهِ طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَ مَا خَبَثَ سَقِيهِ خَبَثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ.

۱. نگاه بصیرت در انسان عاقل

«وَ نَاظِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ»^۱

خردمند با چشم دل سرانجام کارش را می بیند و پستی و بلندی آن را می شناسد.

نکته ها

• «غور» که عبارت از گودی و مکان پست است، تعبیری مناسب برای افتادن از بلندی

۱. نَاظِرُ: سیاهی چشم که در وسط آن مردمک واقع شده است؛ من المقلَّة السَّوَادُ الْأَصْغَرُ الذی فیهِ انْسان العین. اللَّيْبُ: خردمند؛ از ماده «لَبَّ» به معنای مغز است و «لیب» به کسی گفته می شود که خردمند و عاقل و هوشیار باشد. أَمَدٌ: غایت، انتهای مسیر، امد، ابد و زمان معانی نزدیک به هم دارند با این تفاوت که ابد به مدت زمانی گفته می شود که برای آن حدی نیست و «آمد» به مدت زمانی می گویند که دارای حد است؛ هر چند این حد اگر مطلق بیان شده باشد، مجهول و ناشناخته است و تفاوت زمان و امد هم به این است که «آمد» به اعتبار غایت گفته می شود در حالی که زمان هم در مبدأ و هم در غایت به کار می رود.

غَوْرٌ: عمق، زمین گود؛ غار؛ شکاف در سینه کوه؛ بالفتح قعر کل شیء و المنخفض من الأرض.

نَجْدَةٌ: بلندی، زمین بلند و مرتفع؛ المرتفع منها و الجمع نجود مثل فلس و فلوس.

مشابه

- ♦ ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾^۱ ای قوم ما، این دعوت کننده به خدا را پاسخ گوید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهانتان را ببامرزد.
- ♦ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۲ بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.
- ♦ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگی تان می بخشد، دعوتشان را اجابت کنید.

۳. شاخصه فتنه گران بدعت گذار

«قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذَّبُونَ»^۴

جمعی در دریای فتنه غرق شدند، به بدعت ها چنگ زدند و سنت ها را رها کردند. مؤمنان گوشه ای نشستند و گمراهان و دروغ گویان به زبان آمدند.

نکته ها

- امام به گروهی از مردم اشاره می کند که از شیطان پیروی کرده و شیطان آن ها را از یاد خدا و راه حق دور ساخته است.^۵
- «أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان دهان از سخن بسته و در اثر چیرگی فتنه و فساد و از ترس بدکاران به گوشه عزلت پناه برده اند.^۶

۱. احقاف، ۳۱.

۲. آل عمران، ۳۱.

۳. انفال، ۲۴.

۴. خَاضُوا: فرو رفتند؛ از ماده «خَوَضَ» به معنای داخل شدن در آب؛ اخْتِاضَ، اخْتِاضًا الماءَ: به آب زد، داخل آب شد؛ تَخَوَّضَ، تَخَوَّضًا: به تکلف در آن خوض کرد یا داخل شد.

أَخَذُوا: اخذ کردند.

الضَّالُّونَ: گمراهان؛ از ماده «ضَلَّ» به معنای گمراه شد؛ ضَلَّلَهُ: گمراه کرد او را؛ اسْتَضَلَّ، اسْتِضْلَالًا: از او خواست تا گمراه شود؛ أَضَلَّ، إِضْلَالًا الشَّيْءَ: آن چیز را گم کرد، نابود کرد.

الْبِدْعَ: بدعت ها؛ جمع بدعت.

أَرَزَ: کناره گیری کرد؛ از ماده «ارز» در اصل به معنای جمع شدن و منقبض گردیدن است؛ سپس به معنای گوشه گیری و کنار رفتن از اجتماع استعمال شده است که در جمله یاد شده منظور همین است؛ من باب علم و ضرب انقبض و انجمع.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۸.

۶. همان.

- «خاصوا» به معنای فرو رفتن است و معمولاً این واژه درباره فرو رفتن در اموری است که مذمت شده و در قرآن هم بیشتر در مواردی به کار رفته که فرو رفتن مذموم بوده است.
- به نظر می رسد که این جملات اشاره به خلفا و متصدیان امور قبل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد؛ زیرا رفتار آنان و پیروانشان به این صورت بود که سنت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را رها کردند و به دنبال بدعت ها رفتند. وقتی حکومت حق نباشد و حاکم با زور حکومت کند، سنت های اسلامی کنار گذاشته شده و بدعت ها رواج می یابد.

۴. اهل بیت در های علوم پیامبر

«نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا»^۱

ما اهل بیت همچون پیراهن تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) [به او نزدیک] هستیم. ما یاران و گنجینه های علم و ابواب رسالتیم و به درون خانه جز از درب آن نمی توان درآمد و هرکس از غیر درب وارد شود، او را دزد خوانند.

نکته ها

- منظور از «نحن الشعار» اهل بیت (علیهم السلام) پیامبرند که نزدیک ترین مردم به آن حضرت هستند. آنان در تصدیق پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دیگران پیشی گرفته اند و در راه پیامبری آن حضرت جهاد کردند. آنان گنجینه دار دانش پیامبر بوده و راه شناخت دین و حلال و حرام هستند.^۲
- اینکه طبق عادت جاری که بر وفق حکمت است، باید به خانه ها از در وارد شوند و اینکه هرکس به خانه ها جز از در وارد شود، عرف او را دزد می نامد و آنچه عرف، زشت می شمارد باید ترک شود. مقصود این است که هرکس جوای علم و حکمت و دانستن اسرار شریعت است، باید به ما رجوع کند.^۳

مشابه

♦ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۲ پیامبر خدا

۱. الشُّعَارُ: لباس زیرین؛ از ماده «شعر» به معنای موی؛ اسْتَشْعَرَ، اسْتِشْعَارًا الشُّعَارَ: لباس زیر یا عرق گیر پوشد؛ بالكسر ما ولی الجسد من الثياب.

الْخَزَنَةُ: خزانه داران؛ خَزَنَ: حفظ شیء و ذخیره کردن آن در خزانه؛ جمع خزانه، خزائن است به معنی حفظ و نگهداری آمده که توأم با ذخیره کردن است؛ اخْتَزَنَ، اخْتِزَانًا المالَ: مال را ذخیره کرد.

سَمِيَ: نامیده شد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۸.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴.

۴. صحیفة الإمام الرضا علیه السلام، ص ۵۸.

فرمود: من شهر علم و دانش هستم و علی علیه السلام درب آن شهر است؛ پس هرکس که اراده کسب علم کرده، می باید که از درب شهر وارد شود.

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱ در حالی که تأویل آن را جز خدای و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند، نمی داند.

﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲ و پسندیده نیست که از پشت خانه ها به آن ها داخل شوید ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می کنند و از درها به خانه ها درآید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

﴿عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدَ إِلَيَّ فِي عَهْدِي ﷺ عَهْدًا قُلْتُ يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي قَالَ أَسْمَعُ قُلْتُ قَدْ سَمِعْتُ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا زَايَةُ الْهُدَى وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي وَنُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي﴾^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل درباره علی علیه السلام به من سفارش کرد و گفتم: توضیح بده، فرمود: گوش بده، عرض کردم: گوش دارم، فرمود: به راستی علی علیه السلام پرچم هدایت است، پیشوای دوستانم و نور هرکه مرا اطاعت کند و اوست کلمه که متقیان بدان چسبند. هرکه دوستش دارد، دوستم داشته و هرکه فرمانش برد، فرمانم برده.

استعاره

مستعار: شعار

مستعارله: جامعه زیرین

مستعارمنه: خاندان پیامبر

جامع: واژه «شعار» را برای خود و خاندان پاکش، استعاره فرموده است. وجه مشابهت، پیوستگی و نزدیکی آن ها به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ چنان که «شعار» که به معنای جامعه زیرین است به بدن بستگی و پیوستگی دارد.

۵. ویژگی های اهل بیت

۵. ۱. تجلی آیات قرآن

«فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ»^۴

۱. آل عمران، ۷.

۲. بقره، ۱۸۹.

۳. امالی (صدوق)، ص ۴۷۸.

۴. کَرَامَاتُ الْقُرْآنِ: آیات کریمه قرآن؛ کرامت: جمع «کریمه» است و اشاره به آیات مبارکی است که در شأن اهل بیت نازل شده است. «کریم» هم به معنای سخاوتمند و هم به معنای شیء باارزش و نفیس است که آثار و منافع خوبی در بر دارد.

آیات کریمه قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام است.

۵. ۲. گنجینه های صفات خداوند

«وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ»^۱

آن ها گنجینه های علوم خدای رحمان اند.

۵. ۳. سخن صادق

«إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا»

اگر سخن بگویند، راست می گویند.

۵. ۴. سکوت معنادار

«وَإِنْ صَمَّتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا»^۲

و اگر خاموش باشند، کسی بر آن ها پیشی نمی گیرد.

نکته ها

- تعبیر به «کنوز» اشاره به این است که تعلیمات و احکام گران بهای الهی نزد آن هاست.^۳
- «إِنْ صَمَّتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا» اشاره به این است که سکوت آن ها به معنای ناتوانی در پاسخ گویی نیست بلکه به مقتضای مصلحت و حکمت است.^۴
- «فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْإِيمَانِ»: عالی ترین و نفیس ترین شایستگی ها را از نظر ایمان دارند که مستلزم بالاترین درجات قرب به خداوند متعال است؛ مانند اخلاق فاضله و اعتقادات راستین که مطابق با خواست خداوند است.^۵
- «هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَانِ»: آنان گنجینه های علوم پروردگار و خزاین مکارم اخلاق اند و آنچه خداوند به انجام دادن آن ها فرمان داده، نزد آنان است.^۶
- «كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ» مبتدای مؤخر و «فِيهِمْ» خبر مقدم است. ضمیر در «فِيهِمْ» به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بازمی گردد.
- اهل بیت علیهم السلام اگر سخن بگویند، حقیقت و سخن راست و صحیح می گویند و اگر

۱. كُنُوزُ الرَّحْمَنِ: گنجینه های خدای رحمان.

۲. صَمَّتُوا: سکوت کردند؛ «صمت» به معنای سکوت؛ أَصَمَّتْ، إِصْمَاتًا: ساکت شد یا خاموش ماند؛ الصَّمُوت: آن که بسیار ساکت است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۹۶.

۴. همان، ص ۹۷.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۵.

۶. همان، ص ۶.

۵.۷. فرزندان آخرت

«وَلْيَكُنْ مِنْ أَتْبَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ»^۱

باید از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و به آنجا بازمی‌گردد.

نکته‌ها

• همچنان که کودک از مادر پا به عرصه وجود می‌گذارد و محبت و شفقتی و رجوع او به مادر است؛ همچنین انسان که آفریده دست پروردگار است و در محضر او جای داشته و از آنجا به این جهان پست فرود آمده و به آنجا بازگشت دارد. سزاوار است که فرزند تبار حقیقی و دیار اصلی خود بوده و به آنجا دل‌بستگی و شفقتی داشته باشد و برای وصول به آن مقصد کار و کوشش کند.^۲

• ضمیر در «وَلْيَكُنْ» به همان «رائد» و کسانی برمی‌گردد که در جمله قبل درباره آن سخن گفته شد.

• انسان عاقل ابتدا اندیشه می‌کند که اگر کاری یا سخنی به نفع اوست، آن را می‌گوید و انجام می‌دهد ولی انسان نادان ابتدا کار را انجام می‌دهد یا با زبانش سخنی می‌گوید و بعد متوجه می‌شود که سخن او مصداق غیبت یا تهمت یا سخن چینی بوده است.

مشابه

◊ «أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ»^۳ به هوش باشید! با دنیا چه می‌کند کسی که برای آخرت آفریده شده است.

◊ «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»^۴ شما را از زمین آفریدیم و به آن بازمی‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می‌آوریم.

تشبیه

مشبه: نادان را در کارهایی که انجام می‌دهد

مشبه‌به: کسی که در بیراهه مشغول حرکت است

وجه شبیه: دوری او از مطلوبی که دارد به اندازه دوری او از راه وصول به این مطلوب است. برخلاف این، کسی که از روی دانش و بینش راهی را می‌پیماید هر اندازه

در جایی سکوت کند، هیبت و اهمیت آنان باعث می‌شود که دیگران جرئت نکنند بر آنان سبقت بگیرند و اظهار فضل کرده و سخن بگویند؛ یعنی در مطالب علمی، آنان فصل الخطاب‌اند و حرف آخر را می‌گویند.

مشابه

◊ «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»^۱ بلکه قرآن آیاتی است روشن که در سینه اهل دانش جای دارد.

۵.۵. همراه با صداقت

«فَلْيَصْطَقْ رَأِيْدُ أَهْلِهِ»^۲

پیشوای قوم باید به مردمش راست بگوید.

نکته

• واژه «رائد» به معنای کسی است که در پیشاپیش قافله حرکت می‌کند و برای یافتن آب و چراگاه جست‌وجو می‌نماید. انتخاب این تعبیر امام اشاره به این دارد که اگر من ویژگی‌های اهل بیت را برای شما شرح می‌دهم به منزله کسی هستم که ضروری‌ترین وسیله زندگی را برای پیروانش شرح می‌دهد.^۳

۵.۶. همراه با عقلانیت

«وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ»

و به عقل خویش رجوع نماید.

نکته

• در معنای جمله «فَلْيَصْطَقْ رَأِيْدُ أَهْلِهِ وَ لْيُحْضِرْ عَقْلَهُ» دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه انسان رائد و راهنمای خود باشد و با خود صادقانه رفتار نماید و با توجیهاتی به خود دروغ نگوید. وقتی عقل انسان راهی را خطرناک می‌داند، انسان باید مواظب باشد و تحت تأثیر القانات شیطان قرار نگیرد؛ ب. اینکه انسان وقتی حق را فهمید آن را به دیگران بگوید و از قدرتمندان نه‌راسد و با توجه به اینکه بحث حضرت درباره اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بود، افراد حق طلب باید فضایل و حق امام علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام را به‌طور صریح برای مردم بازگو کنند.

۱. عنکبوت، ۴۹.

۲. رَأِيْدٌ: امام و راهنما؛ از ماده «رود» به معنای تلاش برای انجام دادن چیزی است و همان‌گونه که در متن آمده است معمولاً به کسی می‌گویند که در جست‌وجوی مرتع و چراگاه، پیشاپیش قافله حرکت می‌کند. در گذشته وقتی لشکری از جایی به جایی می‌رفت، عده‌ای را پیشاپیش می‌فرستادند به‌عنوان طالب آب و گیاه پیدا کنند و لشکر در آنجا برای استراحت فرود بیایند؛ المرسل فی طلب الماء و الکلاء.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۹۷.

۱. مِنْهَا: ضمیر به کلمه «آخرت» برمی‌گردد به اعتبار اینکه عالم دیگری غیر از این دنیا است.

يَنْقَلِبُ: برمی‌گردد؛ باب انفعال از ماده «قلب» به معنای دگرگون شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۴. طه، ۵۵.

همچون کسی است که در راه روشن گام برمی دارد.

مشابه

- ❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۱ کسی که ندانسته عملی انجام دهد، خراب کردنش از درست کردنش بیشتر است.
- ❖ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ لَا يَرِيذُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بَعْدًا»^۲ امام صادق ﷺ فرمود: هرکه بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که به بیراهه می رود؛ هرچند شتاب کند از هدف دورتر گردد.

تشبیه

مشبه: افراد نادان، افراد دانا

مشبه به: کسی که از بیراهه می رود، رهروی که در جاده روشن گام برمی دارد

وجه شبه: امام ﷺ افراد نادان را به کسی تشبیه می کند که از بیراهه می رود و چون بدون آگاهی به انجام کار می پردازد، همچون کسی است که از بیراهه می رود و هر چقدر جلوتر می رود از مقصد فاصله بیشتری می گیرد و تلاشش نتیجه معکوس دارد. امام ﷺ افراد دانا را به کسی تشبیه می کند که در جاده روشن و مستقیم گام برمی دارد چون از روی آگاهی عمل می کند، لحظه به لحظه به مقصد نزدیک تر می شود.

۸. ضرورت توجه هدف

«فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَايِرَ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ»^۳

پس هرکس باید بنگرد که آیا پیش می رود یا به عقب بازمی گردد.

نکته

- این تعبیر نشان می دهد که افراد ناآگاه نه تنها با تلاش های خود به مقصد نزدیک نمی شوند بلکه گاهی با تلاش های خود در جهت ضد آن گام برمی دارند.^۴

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. همان.

۳. طاب: پاک شد.

ناظر: نگاه کننده؛ از ماده «نَظَرَ» به معنای نگاه کردن، گاهی مراد از آن تدبیر و تأمل و دقت است.

راجع: رجوع کننده؛ «رجوع» و «رجعی» به معنی برگشتن و برگرداندن؛ اُتِجَعَ، اُتِجَاعاً إِلَى الشَّيْءِ: آن چیز را به من برگردانید.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۹۹.

بیشتر گام برمی دارد، همان قدر به مقصود خود نزدیک تر می گردد.

۶. نشانه انسان بصیر

«فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَصْصِي فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ»^۱

کسی که به چشم دل بنگرد و با بصیرت به کار پردازد، آغاز کارش در این می اندیشد که آیا عملی که می خواهد به جا آورد به زیان اوست یا به سود او، پس اگر به سود او باشد به آن اقدام می کند و اگر به زیانش باشد از انجام آن بازمی ایستد.

نکته ها

- انسان خردمند نشانه هایی دارد که مهم ترین آن ها این است که به هیچ کاری بدون مطالعه دست نمی زند. او ابتدا در هر کاری تدبیر و اندیشه می کند پس اگر آن را کار نیک و خالی از شرّ یافت یا خیر آن بیشتر از شرّش بود به آن دست می زند و اگر به طور کامل شرّ بود یا شرّش از خیرش بیشتر بود از آن دست می کشد.^۲

- حضرت در این عبارت ابتدا دقت با قلب را و بعد عمل با چشم را بیان می فرماید. به نظر می رسد انسان ابتدا با چشم نگاه می کند ولی اگر دقت کنیم تعبیر حضرت در اینجا دقیق است؛ زیرا انسان هر کاری را که می خواهد انجام دهد ابتدا در قلب و اندیشه خود تصور می کند و تصمیم می گیرد و بعد به دنبال آن می رود؛ چراکه اعمال و رفتار انسان از اراده ای که در دلش به وجود می آید، سرچشمه می گیرد.

۷. تفاوت عالم و جاهل

«فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَرِيذُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ»^۳

کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند کسی است که در بیراهه گام برمی دارد که هرچه از راه روشن بیشتر فاصله می گیرد از مقصودش دورتر می شود و آن که از روی آگاهی عمل می کند

۱. مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ: شروع کارش؛ از ماده «بدء» به معنای شروع؛ الابتدائی: آغازین، اَوَّلِي: اِبْتَدَاءً، اِبْتَدَاءُ الشَّيْءِ أَوْ بِهِ: به چیزی یا به کاری آغاز کرد، آن چیز را پیش از دیگران آغاز کرد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۱.

۳. كَالسَّائِرِ: رونده؛ از ماده «سیر» به معنای راه رفتن.

يَرِيذُهُ: افزون کرد او را؛ از ماده «رَادَ» به معنای بیفزود او را؛ تَرَيَّدَ فِي حَدِيثِهِ: افزون کرد در سخن خود؛ اسْتَرَادَهُ: زیادت خواست از او.

بُعْد: دوری؛ اِبْتَعَدَ، اِبْتَعَاداً عَنْهُ: از او دور شد.

۹. تطابق ظاهر و باطن

«وَاعْلَمَنَّ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ»^۱

بدان که هر ظاهری باطنی مانند خود دارد. آنچه ظاهرش پاک است، باطنی پاک دارد و آنچه ظاهرش پلید است، باطنش نیز پلید است.

نکته

• در این عبارت حضرت نظر به اعمال و نیت‌های قلبی انسان‌ها دارد. معمولاً کسی که کار خیری انجام می‌دهد، ظاهرش این است که نیت او هم خیر است؛ یعنی قصد انجام کار خیر دارد و اصل به نیت برمی‌گردد و در حقیقت ظاهر انسان معلول و باطن او علت است.

مشابه

﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾^۲ کینه‌توزی از گفتارشان آشکار است و آن کینه که در دل دارند بیشتر است.

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾^۳ اگر بخواهیم آن‌ها را به تو می‌نمایانیم و تو آن‌ها را به سیمایشان یا از شیوه سخنان خواهی شناخت.

◊ امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ»^۴ کسی چیزی را در دل خود نهان نمی‌کند جز آنکه در سخنان بی‌اندیشه‌اش و در صفحه رخسارش نمایان می‌گردد.

◊ امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ»^۵ کسی که نهان خود را اصلاح کند، خدا آشکار او را نیکو گرداند و کسی که برای دین خود کار کند، خدا دنیای او را کفایت فرماید و کسی که میان خود و خدا را نیکو گرداند، خدا میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.

۱. مِثَالُهُ: (مثل) به معنی مانند، نظیر و شبیه.

خَبَثٌ: آلوده شد؛ به معنای پلید شد، خبیث شد، خُبث: ناپاکی، پلیدی، اخْبَثْتُ، اخْبَثًا: فلانی با بدان و پلیدان دوستی کرد.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

۳. محمد، ۳۰.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۳.

۱۰. حب و بغض خداوند در نگاه پیامبر

«وَ قَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ﷺ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ»^۱ پیامبر راست‌گو ﷺ فرمود: «گاه شود که خداوند بنده را دوست و عملش را دشمن دارد و گاه شود که عمل را دوست و فاعل آن را دشمن دارد».

نکته

• درباره حب و بغض که به خداوند نسبت داده شده است، این دو در مورد خداوند به رضایت و کراهت او برگشت دارد؛ از این رو هرچه خیر محض یا خیر بر وجود او غالب باشد، ذاتاً مطلوب حق تعالی است و آنچه شرّ محض یا شرّ بر وجود او غلبه داشته باشد، اگرچه بالعرض متعلق به اراده اوست لیکن ذاتاً مکروه خداوند متعال است.^۱

۱۱. تشبیه عمل به گیاه

«وَاعْلَمَنَّ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ»^۲

بدان که هر عملی را درختی است [که آن عمل به منزله میوه آن است] و هیچ درختی بی‌نیاز از آب نیست.

نکته

• از ویژگی‌های گیاه این است که معمولاً نمو دارد و آثاری بر آن مترتب است. اعمال انسان نیز همین گونه‌اند؛ به این معنی که نتیجه عمل دنباله‌دار است و رشد می‌کند، بنابراین همه اعمال پس از صادر شدن از انسان رشد و نمو دارند و نتایج و پیامدهایی بر آن‌ها مترتب می‌شود.

۱.۱. تأثیر شور و شیرینی آب بر گیاه

«وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبَثَ سَقْيُهُ خَبَثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۰.

۲. نَبَات: روینده، گیاه، اعم از درخت یا کوچک‌تر؛ در اینجا منظور درخت است.

۳. الْمِيَاهُ: آب‌ها؛ از ماده «موه» به معنای آب؛ لَأْمُوءُ: اسم تفضیل است به معنای پرآب‌تر.

طَابَ: پاکیزه؛ از ماده «طیب» به معنای دل‌چسبی، طبع‌پسندی، پاکیزه.

سَقَى: سیراب کردن، آب دادن، آبیاری؛ الاِسْتِشْقَاءُ: طلب آبیاری؛ سَقَى: مصدر و به معنای آبیاری کردن است و

«سَقَى» به معنای آب‌شخور می‌آید و در اینجا هر دو صحیح است.

غَرْسُهُ: رویدن، کاشتن نهال و تنه درخت.

حَلَّتْ: شیرین شد، از ماده «حلی، یحلو» که آخرش حذف شده است.

أَمَرَتْ: تلخ شد؛ باب افعال از «مَرَّ» به معنای تلخ شد.



و آب‌ها مختلف‌اند. هر آنچه آبیاری‌اش نیکو باشد، نهالش نیکو و میوه‌اش شیرین است و هر آنچه آبیاری‌اش آلوده باشد، نهالش آلوده و میوه‌اش تلخ است.

نکته

• اختلاف آب‌ها از نظر شیرینی و شوری، سبب بروز اختلاف در چگونگی استعداد رویدنی‌ها و خوبی کشتزارها و میوه‌هاست و هرچه از آب پاکیزه‌تری بهره‌مند است، میوه‌اش بهتر و پاکیزه‌تر است و بدی و فساد در آن نیست. اعمال انسان نیز که شبیه رویدنی‌هاست، پاکیزگی ثمرات آن، که همان میوه‌های پاکیزه بهشت و انواع لذت‌های آن است، بستگی به زلال بودن ماده و منشأ این اعمال دارد.^۱

مشابه

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۚ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۚ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۚ﴾^۲ آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است، به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد. خدا برای مردم مثل‌ها می‌آورد، باشد که پند گیرند و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و بر پا نتواند ماند.

تشبیه

مشبه: انسان و اعمالش

مشبه‌به: درختان و میوه‌ها

وجه شبه: امام علیه السلام انسان و اعمالش را به درختان و میوه‌هایش تشبیه می‌کند؛ به این صورت که همان‌گونه که درختان و گیاهان برای رویش از آب بی‌نیاز نیستند، انسان‌ها نیز به تعلیم و تربیت و تبلیغ نیاز دارند. هرکس که از تعلیم و تربیت صحیح برخوردار باشد، اعمالش پاک و آن کس که تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار گیرد، عملی ناپاک خواهد داشت.

خطبه ۱۵۵



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، علمی

ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۲.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از خطبه‌های مهم توحیدی نهج البلاغه است. امام در این خطبه به ستایش ذات پروردگار و اوصاف جمال و جلال او می‌پردازد و قبل از هرچیز به عجز انسان در معرفت کنه ذات خداوند اشاره می‌کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۰.

۲. ابراهیم، ۲۴ تا ۲۶.

«هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ»^۱

او خداوندی است ثابت و آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر از آنچه چشم‌ها می‌بیند.

۱.۳. فراتر از حد و اندازه

«لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا»^۲
دست توانای عقل‌ها نمی‌تواند حدی را برای او بیان کند تا شبیهی برای او یافت شود و اندیشه‌ها هرگز اندازه‌ای برای او تعیین نمی‌کند تا همانندی داشته باشد.

نکته

• «اوهام» به معنای گمان و پندار است. پندار آدمی در نهایت می‌تواند تصویری محدود از خدا بسازد و او را با مفاهیم محدود خویش بسنجد و در این صورت نیز خداوند دارای شبیه و مانند خواهد بود.^۳

مشابه

﴿سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۴ خداوند متعال می‌فرماید به‌زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آن‌ها نشان می‌دهیم.

۱. أَحَقُّ: سزاوارتر.

أَبْيَنُ: آشکارتر.

۲. بِتَحْدِيدٍ: مشخص کردن حدود و اندازه و مشخصات؛ الحدّ: المنع والحاجز بین الشَّيْنِینِ و نهایة الشَّیء و طرفه، و فی عرف المنطقیین التعریف بالذَّاتی.

مُشَبَّه: تشبیه شده؛ از ماده «شَبَّه» به معنای مثل و نظیر؛ همچنین است شبیه. «شَبَّه» آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند.

الْأَوْهَامُ: گمان‌ها؛ از ماده «وَهَم» به معنای در وهم و گمان افتاد؛ أَوْهَمَ، إِيهَامًا: او را به وهم و پندار انداخت.

تَقْدِير: اندازه‌گیری ابعاد که درباره اجسام به کار می‌رود.

مُمَثَّلًا: دارای شکل و صورت؛ از ماده «مَثَلَ» به معنی مانند، نظیر و شبیه است؛ امثالٌ، إمثالًا: فلاناً و به: فلانی را مانند او کرد؛ تمثالٌ، تمائلاً الشَّیْنِین: آن دو چیز با هم شبیه و همسان شدند.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۸.

۴. فصلت، ۵۳.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكَوْتِهِ. هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا. خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ وَلَا مَشُورَةٍ مُشِيرٍ وَلَا مَعُونَةٍ مُعِينٍ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ وَ أَدْعَنَ لَطَاعَتِهِ فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ وَ انْقَادَ وَلَمْ يَنَازِعْ.

۱. اوصاف خداوند

۱.۱. تحبیر عقول از درک کنه ذات پروردگار

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكَوْتِهِ»^۱

ستایش خداوندی را که اوصاف از بیان حقیقت معرفتش در مانده و عظمتش عقل‌ها را پس زده، چندان که راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیابند.

نکته

• مقصود این است که علم ما به آن ذات با عظمت بی‌نهایت از هر نظر تنها علم اجمالی است که می‌توانیم از طریق آثارش به او اشاره کنیم و نه علم تفصیلی.^۲

مشابه

﴿وَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ آیا آن‌ها در حکومت و نظام آسمان‌ها و زمین و آنچه خدا آفریده است، نظر نیفکندند.

۱.۲. خداوند، آشکارترین چیز

۱. انْحَسَرَتْ: متحیر شد؛ از ماده «حَسَر» در اصل به معنای برهنه کردن است؛ سپس به معنای ضعف و ناتوانی به کار رفته؛ زیرا در این حالت، انسان از نیروهای خود برهنه می‌شود؛ حَسَر: حَسُورًا مِنْ بَابِ قَعْدَ كُلِّ لَطُولٍ مَدًى وَ نَحْوِهِ، وَ حَسْرَتُهُ أَنَا يَتَعَدَّى وَ لَا يَتَعَدَّى.

كُنْهِ: اصل و گوهر چیزی و اندازه و کیفیت آن؛ اكْتَنَاهَا الشَّيْءُ: به حقیقت آن چیز پی برد.

رَدَعَتْ: جلوگیری کرد، بازداشت، منع کرد؛ اِزْدَعَا: بازایستاد؛ رَدَعٌ، رَدْعًا عَنْ كَذَا: او را از کاری بازداشت.

مَسَاغٌ: راه چاره؛ در اصل از ماده «سَوَّغ» به معنای آسان خوردن آب یا غذاست؛ سپس به هر مسیر راحت و آسانی اطلاق می‌شود و در خطبه مزبور از همین قبیل است؛ سَاغَ: الشَّرَابُ سَوْغًا سَهْلًا مَدْخُلًا وَ الْمَسَاغُ الْمَسْلُكُ.

مَلَكَوْتِهِ: مالکیت خداوند؛ از ماده «مَلَكَ» به معنای حکومت و مالکیت، گرفته شده است و اضافه واو و تاء، تأکید و مبالغه را می‌رساند و هنگامی که درباره خداوند به کار رود، اشاره به حکومت مطلقه او بر سراسر جهان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۱۰.

۳. اعراف، ۱۸۵.

طَائِعِينَ^۱ سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان‌بردار آمدیم.

۴. ۱. آفرینش بدون نمونه قبلی و مشورت و کمک

«خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمْثِيلٍ وَلَا مَشُورَةٍ مُشِيرٍ وَلَا مَعُونَةٍ مُعِينٍ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِ»^۱
آفریدگان را بدون نمونه قبلی و مشورت با مشاور و بدون یاری کمک‌کاری آفرید و آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد.

نکته

• در این عبارت «امر» همان فرمان خداست که البته این فرمان هم لفظ نیست بلکه همان اراده ربوبی کافی است.

مشابه

◊ «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲ و چون فرمان وجود چیزی را صادر کند، جز این نیست که می‌گوید: «باش» و فوراً موجود می‌شود.
◊ «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»^۳ و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم‌برهم‌زدن.

۵. ۱. همه تسلیم فرمان خداوند

«وَأَذَعْنَ لَطَاعَتِهِ فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ وَانْقَادَ وَلَمْ يُتَنَازَعْ»^۴
همه اطاعتش را پذیرفتند و فرمانش را اجابت نمودند و رد نکردند و رام و تسلیم وی شدند و به مخالفت برخاستند.

مشابه

◊ «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا

۱. مَشُورَةٌ: مشورت؛ از ماده شُور به معنای مشورت کردن؛ اسْتَشَارَ، اسْتِشَارَةٌ فلاناً؛ با فلانی مشورت کرد؛ المشورة: مفعلة من أشار إليه بكذا أى أمره به، و فى بعض النسخ بضم الشين بمعنى الشورى.
مُشِيرٍ: مشاور.

المعونة: یاری کردن؛ از ماده عَوَن به معنای کمک؛ اسم من أعانه و عونیه.
مُعِينٍ: کمک‌کننده.

۲. بقره، ۱۱۷.

۳. قمر، ۵۰.

۴. أذعن: اعتراف کرد؛ از ماده «اذعان» به معنای اقرار کردن و فرمان بردن است.

لَمْ يُدَافِعْ: اعتراض نکرد.

انْقَادَ: اطاعت کرد.

لَمْ يُتَنَازَعْ: سرپیچی نکرد.

از لطیف‌ترین مصنوعات و شگفت‌انگیزترین مخلوقات پروردگار، اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود این شب‌پره‌ها به ما نشان داده شده است؛ همان موجوداتی که روشنایی روز با آنکه همه‌چیز را می‌گشاید، چشمان آن‌ها را می‌بندد و تاریکی که همه موجودات زنده را فشرده می‌کند، چشمان آن‌ها را باز و گسترده می‌سازد.

نکته‌ها

● امام علی (ع) به آنچه مقصود او از خطبه است، می‌پردازد و آن عبارت است از ستایش خداوند به اعتبار برخی لطایف صنوع و شگفتی‌های خلقت او و توجه دادن مردم به رازهای پیچیده‌ای که در آفرینش خفاش وجود دارد و از اختلاف او با دیگر جانوران که روشنایی، چشمان او را فرومی‌بندد، در حالی که چشمان دیگر جانداران را می‌گشاید و گیاه را رویش و گستردگی می‌دهد و تاریکی، چشم‌های او را باز و چشمان دیگر جانداران را می‌بندد، اظهار شگفتی می‌کند.^۱

● «وَيَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ»: چشمان خفاش را روشنی و نوری می‌بندد و قبض می‌کند که بسط‌دهنده و گشاینده دیدگان هر موجود دیگری است و هرچیزی را نمایان می‌سازد. بسط در مقابل قبض است. چشمان خفاش بسیار ضعیف است و تحمل نور خورشید را ندارد. نور خورشید که جمع شد و روز رو به تاریکی رفت، خفاش به انجام کارهای خود می‌پردازد.

مشابه

❖ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾^۲ اوست آن که خورشید را فروغ بخشید و ماه را منور ساخت.

❖ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۳ ستایش از آن خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را بیافرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدیدار کرد.

يَقْبِضُهَا: می‌گیرد، قبض می‌کند؛ از ماده «قَبَضَ» به معنای گرفتن؛ انْقَبَضَ، انْقَبَاضاً الشَّيْءُ: آن چیز تنگ و منقبض شد؛ قَبَضَ، قَبْضاً الشَّيْءُ: آن چیز را گرفت.

الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ: روشنی گشاینده؛ يَبْسُطُهَا: می‌گشاید.

الْبَاسِطُ وَالْقَابِضُ: منظور از «باسط» پخش و پراکنده کردن حیوانات از جای شب آن‌ها و «قابض» جمع‌آوری آن‌ها از جاهای متفرق و برگرداندنشان به لانه‌ها و جاهای شب.

الظَّلَامُ الْقَابِضُ: تاریکی قبض‌کننده.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷.

۲. یونس، ۵.

۳. انعام، ۱.

و مِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ يَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ وَ كَيْفَ عَشَيْتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا وَ تَتَّصِلَ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا وَ رَدَّعَهَا بِتَلَاوُضِيَّاتِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبْحَاتِ إِشْرَاقِهَا وَ أَكْتَنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ اثْتِلَاقِهَا، فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا وَ جَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي الْيَمَاسِ أَرْزَاقِهَا، فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجْنَتِهِ، فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ فَنَاعَهَا وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا وَ دَخَلَ مِنَ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضُّبَابِ فِي وَجَارِهَا أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانُ عَلَى مَا قِيَهَا وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلْمٍ لَيَالِيهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَ مَعَاشًا وَ النَّهَارَ سَكْنًا وَ قَرَارًا. وَ جَعَلَ لَهَا أُجْنَحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ كَأَنَّهَا شَطَايَا الْأَذَانِ غَيْرِ دَوَاتٍ رِيَشٍ وَ لَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْغُرُوقِ بَيِّنَةً أَغْلَامًا، لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرَقَا فَيَنْشَقَّا وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَنْثَقِلَا. تَطِيرُ وَ لَدَهَا لَاصِقٌ بِهَا لَا جِيءَ إِلَيْهَا يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَسْتَدَّ أَرْكَانَهُ وَ يَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ. فَسُبْحَانَ الْبَارِي لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ.

۲. شگفتی‌های آفرینش خفاش

۱.۲. اسرار پیچیده حکیمانه

«و مِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ يَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ»^۱

۱. لطائف: دقایق و ظرایف؛ جمع لطیفه و هی ما صغر و دق.

غَوَامِضُ: پیچیدگی‌ها؛ از ماده «غَمَضَ» به معنای چشم‌پوشی، تساهل؛ جمع غامض به معنای امر مبهم؛ الغامض: خلاف الواضح و کلّ شیء خفی مأخذ.

الْخَفَافِيشُ: خفاش‌ها؛ جمع «خفاش» است و آن نام پرنده‌ای است که در فارسی به آن «شب‌پره» هم گفته‌اند. این کلمه از ماده «خَفَشَ» و «خَفَشَ» به معنای ضعف بصر در اصل خلقت است. موجودی که به اندازه‌ای دیدگانش ضعیف است که نمی‌تواند در مقابل نور خورشید مقاومت کند؛ بنابراین برای انجام کارهای خود صبر می‌کند تا مقداری هوا تاریک شود و از شدت نور خورشید کاسته گردد تا بتواند به فعالیت و رفع احتیاجات خود بپردازد؛ الخفاش: و زان رَمَان طایر معروف جمعه خفافیش مأخوذ من الخفش و هو ضعف فی البصر خلقة أو لعلّه، و الرّجل أخفش و هو الذی يبصر باللیل لا بالنهار أو فی یوم غیم لا فی یوم صحو.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا﴾^۱ اوست که شب را برایتان پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را پدید آورد تا در آن بینید.

۲.۲. ناتوانی چشمان خفاش در نور

«وَ كَيْفَ عَشِيَتْ أَغْيَيْنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا وَ تَتَّصِلَ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا»^۲

چگونه چشمان آن‌ها آن‌قدر ناتوان است که نمی‌تواند از نور خورشید پرفروغ بهره گیرد و به راه‌های خود هدایت شود و در پرتو روشنائی آفتاب، به مقصود شناخته شده خود برسد؟ نوری که با آن راه‌های زندگی خود را بیابد و در پرتو آشکار خورشید خود را به جاهایی رساند که می‌خواهد.

نکته

• مراد از «معارفها» راه‌هایی است که خفاش می‌شناسد و دیگر کارهای مختلف اوست. این حیوان پلک‌های چشم را برهم می‌نهد برای این است که تحلیل نیروی باصره باعث غلبه خواب نیز می‌شود و این بر هم نهادن پلک‌ها نوعی خواب است که در بسیاری از حیوانات ملاحظه می‌گردد.^۳

۳.۲. پنهان شدن خفاش از روشنائی

«وَ رَدَعَهَا بِتَلَالُؤٍ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبْحَاتٍ إِشْرَاقِهَا وَ أَكْنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ

الذَّهَابِ فِي بُلَجٍ اثْتِلَاقِهَا»^۱

روشنی آفتاب، خفاش را از رفتن در تراکم نورهای تابنده‌اش باز می‌دارد و در خلوتگاه‌های تاریک پنهان می‌سازد که از حرکت در نور درخشان ناتوان است.

نکته‌ها

- پس از این علت طبیعی این امر را بیان می‌فرماید که تیرگی چشم و ضعف بینایی این حیوان را مانع شده است که از فروغ تابان خورشید مدد گیرد و در پرتو آن راه جوید. آنچه درباره علت ضعف بینایی این حیوان گفته شده این است که خفاش هنگامی که با گرمی روز برخورد می‌کند، نیروی بینایی او به‌سختی تحلیل می‌رود و بر اثر آن وضعی در او پدید می‌آید که ناگزیر برای جبران نیروی از دست رفته چشمان را می‌بندد و با فرارسیدن شب و سرد شدن هوا و کاهش حرارت، نیروی خود را بازیافته و بینایی را از سر می‌گیرد.^۲
- خفاش در هیچ کدام از این درجات نور خورشید نمی‌تواند به فعالیت خود ادامه بدهد و در آن‌ها عبور نماید.

۴.۲. حرکت خفاش در تاریکی شب

«فَهِیَ مُسْدَلَةٌ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا وَ جَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التِّمَاسِ

۱. رَدَعَهُ عَنْهُ: منع کرد؛ بازداشت او را از وی.

ضِيَائِهَا: نورهای آن؛ از ماده «ضوء» به معنای نور؛ اسْتَضَاءَ، اسْتِضَاءَةً به: از آن روشنائی گرفت.

سُبْحَاتٍ: انوار؛ جمع «سُبحه» به معنای نور و گاه به معنای عظمت می‌آید؛ السُّبْحَاتُ: بضمّتین جمع سبحة و هی التَّور و قبل: سبحات الوجه محاسنه لأنک إذا رأیت الوجه الحسن قلت: سبحان الله.

أَكْنَهَا: پنهان نمود؛ از ماده «كَنَّ» در اصل به معنای ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ یا مستور می‌دارند؛ سپس به تمام وسایلی که سبب مستور شدن است، اطلاق شده است.

مَكَامِنٍ: مخفیگاه‌ها؛ جمع «مکمن» از ماده «كُمُون» به معنای مخفی شدن گرفته شده و «مکمن» به معنای جایگاهی است که در آنجا کسی یا چیزی مخفی می‌شود.

بُلَجٍ: درخشان؛ جمع «بُلَجه» به معنای اولین روشنائی صبح است؛ مصدر بلج کتب تعبا أي ظهر و وضع، و صبح أبلج بین البلج أي مشرق و مضیء، و قبل: البلج جمع بلجة بالضم و هی أول ضوء الصبح.

اثْتِلَاقٍ: نور؛ از ماده «ألقى» به معنای برق؛ «بلج اثتلاق» به معنای نخستین نور و درخشش آفتاب است؛ الاثتلاق: اللّمعان يقال: اتلقت و تألّق إذا التمع.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷.

۱. یونس، ۶۷.

۲. عَشِيَتْ: ضعیف و کم‌سو شد؛ از ماده «عَشَو» به معنای تاریکی گرفته شده است؛ اشاره به اینکه چشمان آن‌ها از دیدن نور آفتاب، تاریک و ناتوان می‌شود؛ اعشى: کسی که چشمش ضعیف و ناتوان است. به انتهای روز یا بخشی از شب هم که «عشاء» می‌گویند، از همین باب است؛ چراکه هوا تاریک می‌شود و دید چشم ضعیف و ناتوان می‌گردد؛ العشاء: بالفتح و القصر سوء البصر بالنهار أو باللیل و النهار أو العمی.

تَسْتَمِدُّ: کمک می‌گیرد؛ از ماده «مد» به معنای مدد و بهره بردن؛ أَمَدٌ، إِمْدَاداً الرَّجُلُ: به داد آن مرد رسید و او را یاری کرد، به او مهلت داد.

مَذَاهِبٍ: راه‌ها.

تَتَّصِلُ: متصل می‌شود؛ از ماده «وَصَلَ» به معنای وصول، رسیدن، متصل کردن؛ اتَّصَلَ، اتصالاً بالشئ: به آن چیز چسبید؛ الاتصال: إلى الشئ الوصول إليه، و فی بعض النسخ متصل بدل تتصل.

عَلَانِيَةً: آشکار شدن؛ از ماده «عَلَنَ» به معنای آشکارا شد؛ أَعْلَنَ الْأَمْرَ: آشکارا کرد کار را؛ اعلان: آشکار کردن.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷.

فی ظلم لیالیها^۱

اما همین که خورشید نقاب از چهره بیندازد و روشنی روز آشکار شود و نورش تا درون لانه سوسمارها وارد گردد، شب‌پره‌ها پلک‌های دیده را روی هم اندازند و از معاش به آنچه در تاریکی شب به دست آورده‌اند، تغذیه کنند.

نکته‌ها

- معروف است که سوسمار علاقه خاصی به طلوع آفتاب دارد و در آن هنگام سر از لانه بیرون می‌کند تا در پرتو نور آفتاب قرار گیرد.^۲
- وضع خفاش به این صورت است که برخلاف موجودات دیگر و از جمله انسان‌ها باید در شب به دنبال روزی و فعالیت باشد و در روز از اندوخته‌های شب استفاده کند و حتی از سوسمار هم در این زمینه کارش مشکل‌تر است برای اینکه سوسمارها در لانه خود

۱. أَلْقَتْ: انداخت.

قَنَاعَهَا: پرده‌ها؛ مقنعه، نقاب.

بَدَتْ: آشکار شد.

أَوْضَاحُ: روشنایی؛ جمع «وضح» به معنای روشنایی است.

الضَّبَابُ: سوسمارها؛ جمع «ضَبَّ» به معنای سوسمار؛ بالكسر جمع الضَّبَّ الدَّابَّةُ المعروفة.

وَجَارُ: لانه‌ها؛ بالكسر جحرها الَّذِي تَأْوِي إِلَيْهِ.

أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانُ: پلک‌ها را بست.

مَاَقِي: گوشه‌های چشم از طرف بینی؛ جمع «مَوْق» به معنای گوشه چشم در طرف بینی است و بعضی آن را به مجرای اشک تفسیر کرده‌اند که در گوشه چشم قرار دارد و در جمله یادشده اشاره به این است که پلک‌های شب‌پره تمام چشم او حتی گوشه‌های آن را می‌پوشاند؛ بفتح المیم و سکون الهمزة و کسر القاف و سکون الباء كما فی أكثر النسخ لغة فی المَوْق بضم المیم و سکون الهمزة أى طرف عینها ممّا یلی الأنف و هو مجرى الذّمع من العین و قيل: مؤخرهما و عن الأزهري أجمع أهل اللغة على أنّ المَوْق و الماق بالضمّ و الفتح طرف العین الَّذی یلی الأنف، و أنّ الَّذی یلی الصدغ یقال له: اللَّحَاط و الماقی لغة فیه، و قال ابن القطاع ما فی العین فعلی و قد غلط فیه جماعة من العلماء فقالوا: هو مفعول و ليس كذلك بل الباء فی آخره للاحاق، و قال الجوهری و ليس هو مفعول لأنّ المیم أصلیة و إنّما زیدت فی آخره الباء للاحاق و لقا كان فعلی بكسر اللام نادرا لا أخت لها الحق بمفعول، و لهذا جمع على ماقی على التّوهم و فی بعض النسخ ماقیها على صیغة الجمع.

تَبَلَّغَتْ: رسید، روی آورد؛ از ماده «تبلغ» به معنای اکتفا کردن به چیزی است.

مَا اكْتَسَبَتْ: آنچه به دست آورد.

الْمَعَاشُ: معاش؛ از ماده «عیش» به معنای زندگی؛ أَعَاشَ: او را سرگرم زندگی کرد؛ تَعَیَّشَ، تَعِیْشًا: برای به دست آوردن وسایل زندگی کوشید؛ المعاش: ما یعاش به و ما یعاش فیه و بمعنی العیش و هو الحیاة، و فی بعض النسخ لیلیها بدل لیالیها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۲۰.

أَرْزَاقَهَا فَلَا يَرُدُّ أَنْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجْنَتِهِ^۱

در روز روشن پلک‌های دیدگانشان را به روی هم می‌اندازند و شب تار را برای خود چراغ روشن قرار داده‌اند که به آن واسطه به دنبال رزق خود می‌روند. تاریکی شب آن‌ها را از دیدن باز نمی‌دارد و آن‌ها نیز در سیاهی شب از حرکت باز نمی‌ایستند.

نکته

- خفاش‌ها در روز روشن پلک‌های خود را بر روی حدقه‌هایشان می‌بندند و آویزان می‌کنند؛ همان‌گونه که پرده، جلوی نور را می‌گیرد، پلک‌های خفاش نیز در روز جلوی نور را می‌گیرد و آن‌ها پلک‌های خود را مانند پرده‌ای، روی چشم خود می‌اندازند؛ یعنی در روز ناچارند چشم‌هایشان را ببندند.

۵.۲. وضع خفاش هنگام طلوع آفتاب

«فَإِذَا أَلْقَتْ الشَّمْسُ قَنَاعَهَا وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضَّبَابِ فِي وَجَارِهَا أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانُ عَلَى مَاقِيهَا وَ تَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ

۱. مُسْدَلَةٌ: انداخته شد؛ از ماده «سَدَل» در اصل به معنای پایین آمدن چیزی از بالاست؛ به گونه‌ای که آن را بپوشاند و در اینجا اشاره به افتادن پلک‌های خفاش به پایین است؛ سدل: الثَّوبُ أسد له أرخاه و أرسله.

الْجُفُونُ: پلک‌ها؛ جمع «جُفَن» به معنای پلک چشم است؛ الجفن: بالفتح غطاء العين من أعلاها و أسفلها، و الجمع جفان و جفون و أجفن.

حِذَاقِي: سیاهی چشم‌ها؛ جمع «حدقه» به معنای سیاهی چشم است؛ الحدقة: محرّكة سواد العين و يجمع على حداق كما فی بعض النسخ و على أحداق كما فی البعض الآخر.

تَسْتَدِلُّ به: طلب راهنمایی می‌کند؛ از ماده «دَلَّ» به معنی دلالت، نشان دادن و ارشاد است.

الْتِمَاسُ: جست‌وجو می‌کند؛ باب افتعال از ماده «لَمَسَ» به معنای جست‌وجو کردن.

إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ: تاریکی شدید شب او؛ از ماده «سَدَف» گرفته شده که گاه به معنای ظلمت و تاریکی و گاه به معنای نور و روشنایی به کار می‌رود و در اینجا به معنای تاریکی است؛ أسدف: اللَّیْلُ اسدافا أى أظلمت، و فی بعض النسخ أسداف بفتح الهمزة جمع سدف كأسباب و سبب و هو الظلمة.

عَسَقِي: تاریکی؛ شدت ظلمت و تاریکی است و از آنجا که شدت تاریکی در نیمه‌شب است به معنای نیمه‌شب نیز به کار رفته است.

دُجْنَتِهِ: فراگیری؛ از ماده «دَجَن» به معنای ابر و باران داشتن، گرفته شده و از آنجا که ابر و باران باعث تاریکی می‌شود، واژه «دجنه» به معنای ظلمت و تاریکی به کار می‌رود و «عسق دجنته» به معنای شدت تاریکی است؛ الدّجنة: بضمّ

الدّال و تشدید التّون و الدّجن و زان عتل الظلمة.

نور خورشید را می بینند و به تکاپو می افتند ولی این ها باید با طلوع خورشید به لانه ها و پناهگاه های خود پناه ببرند و این یکی از عجایب خلقت خداوند است.

استعاره

مستعار: قناع

مستعار له: نقاب

مستعار منه: خورشید

جامع: واژه «قناع» را برای خورشید استعاره آورده است. وجه تناسب این است که شباهت به زنی دارد که نقاب بر چهره انداخته باشد. القاء یا افکندن این نقاب کنایه از پدیدار شدن خورشید از پشت حجاب زمین است.

تشبیه

مشبه: خورشید در دل شب

مشبه به: زنی که مقنعه و نقاب بر سر دارد

وجه شبیه: امام علیه السلام خورشید را در دل شب، به زنی تشبیه کرده که مقنعه و نقاب بر سر و صورت افکنده و به هنگام طلوع، نقاب را کنار می زند و مقنعه را از سر برمی گیرد و نور مثل مادری مهربان بر سراسر زمین که گهواره فرزندان اوست، می تابد.

۶.۲. شب، زمان معاش برای خفاش

«فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَ مَعَاشًا وَ النَّهَارَ سَكْنًا وَ قَرَارًا»

پاک و منزّه است خدایی که شب را برای آن ها روز و زمان تحصیل معاش قرار داده و روز را هنگام آسایش و آرامش.

مشابه

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾ و جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا^۱ و شب را پوشششان قرار دادیم و روز را گاه طلب معیشت.

۷.۲. جنس بال خفاش

«وَ جَعَلَ لَهَا أَجْنَحَهُ مِنْ لَحْمٍهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ»^۲

۱. نبأ، ۱۰ و ۱۱.

۲. أَجْنَحَهُ: بال ها؛ از ماده «جَنَحَ» به معنای بال.

لَحْم: گوشت.

تَعْرُجُ: عروج می کند، بالا می برد.

الطَّيْرَانِ: پرواز کردن؛ از ماده «طیر»، جمع طائر به معنی پرنده است؛ اسْتَطَارَ، اسْتَطَارَةً الطیر: پرنده را پرانید.

نکته

• این جمله ممکن است مستانفه یا عطف به جمله قبل باشد. همه پرندهگان دیگر غیر از خفاش ها پرهایشان از جنس گوشت بدنشان نیست بلکه پرها از دو چیز ترکیب یافته است: یک بخش خود پر است که شیء نازکی است و متصل به چیز دیگری مانند ستون و قَصَب. آن قسمت که نازک است به آن «ریش» گفته می شود و به آن ستون ها و پی ها که مانند پی های انسان است «قَصَب» گفته می شود. تنها پرنده ای که «ریش» و «قَصَب» و یا پر و پی ندارد، خفاش است؛ زیرا بال های خفاش از گوشت خودش است و چون رگ دارند در بال های خود احساس درد نیز می کنند. ظاهراً پر پرندهگان دیگر حیات ندارد و در آن احساس درد نمی کنند ولی خفاش ها در بال های خود نیز احساس درد می کنند.

۸.۲. تشبیه بال خفاش به لاله گوش

«كَأَنَّهَا شَطَايَا الْأَذَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَ لَا قَصَبٍ إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَغْلَامًا لَهَا جَنَاحَانِ»^۱

بال هایش چونان لاله های گوش است که نه پر دارد و نه استخوان، ولی تو جای رگ ها را در بال هایش آشکارا می بینی.

۹.۲. ویژگی بال های خفاش

«لَمَّا يَرِقًا فَيَنْشَقَّا وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيُثْقَلَا»^۲

۱. شَطَايَا: استخوان ها، غضروف ها؛ جمع «شَطِيه» به معنای قطعه ای از چوب یا گوشت یا مانند آن است؛ جمع الشَّطِيه و هی القطعة من الشیء.

الْأَذَانِ: گوش ها؛ اُذُن: گوش؛ اُذُن، اُذْنَاءُ: بر گوش اوزد.

رِيش: پر.

قَصَب: رگ؛ پر درشت پرنده، نئ؛ أَقْصَب، إقْصَاباً المكان: آنجای نیاز شد؛ قَصَب، تَقْصِيْباً الزرع: مزرعه نیاز شد. أَغْلَاماً: آشکار و ظاهر، خطوط؛ جمع «عَلَم» یا عطف بیان یا بدل از «بیّنه» است. در گذشته اطراف لباس ها را با ابریشم می دوختند. عرب ها هم دور لباس خود را به چیزی نشانه می گذاشتند که به آن «عَلَم» گفته می شد؛ جمع علم بالتحریک و هو طراز الثوب و رسم الشیء.

جَنَاح: بال پرنده است.

۲. يَرِقًا: رقیق می شود؛ از ماده «رَقِق» به معنای نازک؛ أَرَقَّ، إِزْقَاقاً الشیء: آن چیز را نازک و رقیق کرد.

يَغْلُظًا: کلفت می شود؛ از ماده «غَلَطَ» به معنای سخت؛ اسْتَغْلَظَ، اسْتَغْلَظًا: آن چیز سخت شد، سخت شد؛ غَلَطَ، غَلْظًا: آن چیز سخت و ستر شد.

فَيَنْشَقَّا: می شکند؛ از ماده «شَقَّ» به معنی شکافتن و شکاف است؛ شَقَاق: جدایی و مخالفت؛ انشقاق: شکافته شدن؛ اشْتَقَّ، اشْتَقَاقاً الشیء: پاره ای یا نیمی از آن چیز را گرفت.

او نیز می‌نشیند و هنگامی که پرواز می‌کند، او نیز بالا می‌رود. از مادرش جدا نمی‌شود تا زمانی که اندامش محکم شود و بال‌هایش برای پرواز آماده گردد و راه تحصیل روزی و مصالح خویش را بداند.

نکته

• خفاش، بچه خود را در زیر همین بالی که جزء بدن اوست به بغل می‌گیرد و هر جا که پرواز کرد، بچه را نیز به دنبال خود می‌برد تا وقتی که بچه به تدریج در زندگی مستقل شود، آنگاه او را به حال خود رها می‌کند؛ درست مانند انسان‌ها و دیگر موجوداتی که زاد و ولد دارند و به فرزند خود شیر می‌دهند، همه این ویژگی‌هایی که در انسان هست در خفاش نیز وجود دارد.

۲.۱۱. آفرینش موجودات بدون الگو

«فَسُبْحَانَ الْبَارِي لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ»^۱

پاک و منزّه است آفریننده همه اشیا که از هیچ نمونه و الگویی که از دیگری به جای مانده باشد، پیروی نکرده است.

نکته

• به نظر می‌رسد که چون در آن زمان در بین مردم زیاد شایع بوده که خفاش مخلوق حضرت عیسی علیه السلام است. حضرت علی علیه السلام در اینجا به طور غیرمستقیم می‌خواهد بفرماید که حضرت عیسی علیه السلام خالق نیست و خفاش را خلق نکرده است بلکه تنها کاری که حضرت عیسی علیه السلام انجام داد این بود که با گل پرنده‌ای را به شکل خفاش درست کرد ولی روح و جان را خدا به او داد و خداست که او را نگه می‌دارد و بنابراین حضرت عیسی علیه السلام به هیچ وجه در عرض خدا و خالق نیست و خلق کردن او به اذن خدا بوده است.

آن‌ها دو بال دارند؛ نه آن قدر نازک که پاره شود و نه آن قدر ضخیم که مانع پرواز گردد.

نکته‌ها

• بال‌های تمام پرندگان از پر تشکیل یافته که در وسط آن چیزی شبیه به نی وجود دارد و به علت سبک بودن آن‌ها به آسانی می‌توانند پرواز کنند ولی خفاش که از پرندگان سریع‌السير است، جنبه کاملاً استثنایی دارد؛ بال‌هایش پرده‌ای از گوشت است که در وسط آن استخوان‌های باریک غضروف‌مانندی وجود دارد. این پرده در عین نازکی، بسیار مقاوم است، هم سبک است و هم پردوام، شبیه لاله گوش آدمی و جالب اینکه اگر در برابر نور آفتاب یا چراغ به آن نگاه کنیم، لوله‌کشی ظریف و گسترده و پیچیده‌ای از رگ‌های خونی که آن را تغذیه می‌کند، مشاهده می‌شود که هنگام پرواز بسیار فعال می‌شوند تا مواد غذایی لازم را به بال‌ها برای حرکت سریع برسانند.^۱

• حرف «لَمَّا» برای گذشته است اما گذشته تا حال؛ بنابراین اگر حضرت تعبیر به «لَا يَرَقًا» می‌فرمود، تصور می‌شد که پس تاکنون نازک نبوده است ولی وقتی تعبیر به «لَمَّا» فرمود، می‌رساند که از همان اول خلقت این بال‌ها نازک نبوده است.

۲.۱۰. پرورش نوزاد خفاش

«تَطِيرُ وَلَدَهَا لَاصِقًا بِهَا لَاجِئٌ إِلَيْهَا يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ وَيَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَيَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ»^۲

در حالی که بچه‌اش به او چسبیده و پناه آورده به پرواز درمی‌آید. هنگامی که مادر می‌نشیند،

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۲۲.

۲. لَاصِقٌ: چسبیده؛ از ماده «لَصَقَ» به معنای چسبید؛ اَلْتَصَقَ، اَلْتَصَقَاً بالشئ: به آن چیز چسبید و پیوست شد؛ اَلْصَقَ، اِلْصَاقاً الشئ بالشئ: آن چیز را به چیزی چسبانید.

لَاجِئٌ: پناه‌برنده.

يَقَعُ: واقع می‌شود.

يَرْتَفِعُ: بالا می‌رود.

يُفَارِقُهَا: جدا می‌شود.

لِلنُّهُوضِ: برخاستن؛ از ماده «نَهَضَ» به معنای برخاست.

تَشْتَدُّ: محکم می‌شود؛ از ماده «شَدَّ» به معنی محکم بستن است؛ شدید: سخت، محکم؛ اَشْتَدَّ، اَشْتَدَّاداً: سخت و استوار شد.

أَرْكَان: اعضا.

مَذَاهِبَ عَيْشٍ: راه زندگی کردن.

يَحْمِلُهُ: حمل می‌کند.

لِلنُّهُوضِ: به پا خاستن.

۱. الْبَارِي: خالق و آفریدگار؛ اسم فاعل از «برا».

خَلَا: گذشت.



خطبه ۱۵۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در بصره سال ۳۶ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: فتح بصره و شرح طغیان بصریان

موضوع: سیاسی، اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: جوهر ایمان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۷.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است که اهل بصره را مخاطب ساخته و از حوادث آینده آن‌ها را با خبر می‌سازد. در این خطبه مسائل گوناگونی مطرح می‌شود که در عین استقلال هر یک از آن‌ها پیوند روشنی با هم دارند. این خطبه بعد از پایان جنگ جمل بیان شد و امام قبل از این جمله‌ها اشاره‌ای به فتنه‌هایی که در پیش است کرده و به مردم هشدار می‌دهد.

اگر از من اطاعت کنید به خواست خدا شما را به‌سوی بهشت خواهیم برد؛ هرچند با سختی و تلخ‌کامی همراه باشد.

نکته‌ها

- مراد از «سبیل الجنّة» همان دین استوار حق است و آشکار است که وارد ساختن آن‌ها به این راه و رسانیدن آنان به بهشت، مشروط به اطاعت از امام علیه السلام است.^۱
- جمله «وَإِنْ كَانَ ذَا مَسَقَّةٍ» اشاره به این می‌فرماید که بهشت و سعادت را ارزان به کسی نمی‌دهند. اگر خواهان آن هستید، باید خود را آماده سازید؛ چراکه مبارزه با هوای نفس همچون مبارزه با دشمن، پرمشقت است.^۲
- هدایتگر باید مردم خود را به راه نجات رهنمون سازد و آنان نیز باید به سخنانش گوش داده و از او فرمان ببرند و هرکس در انجام مسئولیت‌های خویش کوتاهی کند، کیفر آن را می‌بیند.^۳
- حضرت علیه السلام در این فراز به مردم وعده می‌دهند که اگر از او فرمان برند، آنان را به بهشت رهنمون می‌گردد و سعادت‌مند خواهند شد. امام علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و فداکاری‌های زیادی در راه اسلام نمود؛ بنابراین وقتی چنین شخصیتی با این ویژگی‌ها به مردم وعده می‌دهد که آنان را به راه بهشت هدایت می‌کند، باید مردم به او اطمینان پیدا کنند و یقین نمایند.

مشابه

♦ «إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حَقٌّ بِالشَّهَوَاتِ»^۴ بهشت پیچیده به سختی‌ها و دوزخ آمیخته به شهوات است.

۳. دلیل شرکت عایشه در جنگ جمل

«وَ أَمَّا فَلَانَةُ فَأَذْرَكَهَا رَأَى النَّسَاءِ وَ ضِعْنُ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرَجِلِ الْقَيْنِ وَ لَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى»^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۳۲.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۵. فَأَذْرَكَهَا: به او رسیده و او را گرفتار کرده است؛ از ماده «درک».

ضِعْنٌ: کینه؛ اضْطَغَنَّ: اضْطَغَنَّ الْقَوْمُ: آن قوم با هم دشمنی ورزیدند؛ تَصَاغَنَّ الْقَوْمُ: آن قوم به هم کینه ورزیدند؛ ضَاغَنَّ، مُضَاغَنَةٌ: کینه او را به دل گرفت، بر یکدیگر کینه گرفتند.

غَلَا: جوشید؛ به جوشش آمده، به غلیان درآمده.

مِرْجَلٍ: دیگ؛ وزان منبر القدر: قدر من طین أو نحاس يُغلى فيه الماء.

فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَغْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيَفْعَلْ، فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ ذَا مَسَقَّةٍ شَدِيدَةً وَ مَذَاقَةً مَرِيَّةً. وَ أَمَّا فَلَانَةُ فَأَذْرَكَهَا رَأَى النَّسَاءِ وَ ضِعْنُ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرَجِلِ الْقَيْنِ، وَ لَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ؛ وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. سَبِيلُ أَبْلَجِ الْمُنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ، فَإِذَا الْإِيمَانُ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَ بِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ وَ بِالْعِلْمِ يُوهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَ بِالْدُّنْيَا تُحْزَرُ الْآخِرَةُ وَ بِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ وَ تُبَرِّزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، وَ إِنْ الْخُلُقُ لَا مَقْصَرُ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِصْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى.

۱. اطاعت از خداوند در هنگامه فتنه

«فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَغْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيَفْعَلْ»^۱

در هنگام وقوع فتنه هرکس بتواند خود را به اطاعت خداوند عزوجل وادارد، باید چنان کند.

نکته

- مفهوم «يَغْتَقِلَ نَفْسَهُ» به‌معنای آن است که نفس خویش را تنها وقف فرمان خدا کند که بالاترین درجه عبودیت و اطاعت است.^۲
- «عِنْدَ ذَلِكَ»: اشاره به فتنه‌ها و حوادثی است که در آینده رخ می‌دهد یا مقصود همین زمانی است که حضرت در حال سخن گفتن هستند؛ یعنی زمانی که فتنه سران جمل به پایان رسیده است و در هر صورت نشانگر آن است که امام قبل از این عبارت، بیاناتی داشته‌اند که سید رضی آن را نیاورده است.

۲. پیروی از امام در هنگامه فتنه

«فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ ذَا مَسَقَّةٍ شَدِيدَةً وَ مَذَاقَةً مَرِيَّةً»^۳

۱. اسْتَطَاعَ: توانست.

يَغْتَقِلُ: وامی‌دارد؛ از ماده «عَقَلَ» به‌معنای بازداشتن؛ عقال: چیزی است که با آن شترها را می‌بندند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۳۲.

۳. أَطَعْتُمُونِي: مرا اطاعت کردید.

حَامِلٌ: حمل می‌کند.

مَذَاقَةً: از ماده «ذوق» به‌معنای چشیدن.

مَرِيَّةٌ: از ماده «مر» به‌معنای تلخ و ناگوار است.

بود؛ پ. احترام خاص رسول خدا ﷺ به امام علی علیه السلام؛ ت. فرزندان شدن فاطمه علیها السلام و گسترش نسل پیامبر ﷺ از طریق او و علی علیه السلام و بی‌فرزند بودن عایشه؛ ث. بسته شدن تمام درهای خانه‌های اصحاب که به مسجد باز می‌شد، حتی در خانه ابوبکر (پدر عایشه) و باز ماندن در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام.

مشابه

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مَكْنً بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۱ ای زنان پیامبر، هرکس از شما مرتکب کار زشت درخور عقوبت شود، خدا عذاب او را دو برابر می‌کند و این بر خدا آسان است.

تشبیه

مشبه: کینه

مشبه‌به: کوره آهنگران

وجه شبه: امام علی علیه السلام داغ بودن کینه‌های عایشه از امام را به داغی کوره آهنگران تشبیه می‌کند که به جوش و خروش آمده و به او اجازه نمی‌داد که درست به عواقب کار خود بیندیشد.

۴. ایمان، چراغ راه

«سَبِيلُ أَبْلَجِ الْمُنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ»^۲

ایمان، روشن‌ترین راه و تابناک‌ترین چراغ است.

نکته

• این عبارت استعاره است که نوعی تشبیه به حساب می‌آید؛ زیرا «راه» انسان را به مقصد می‌رساند و به ایمان نیز به لحاظ اینکه وسیله‌ای است که انسان را به هدف و مقصد می‌رساند، «سبیل» می‌گویند. سبیل بودن ایمان برای این است که وسیله و راه رسیدن به مقصد است.

۵. آثار ایمان

۱. ۵. انجام عمل صالح

«فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»^۳

به سبب ایمان، انسان به اعمال صالح رهنمون می‌شود و به وسیله اعمال صالح، ایمان

۱. احزاب، ۳۰.

۲. أَبْلَجُ الْمُنْهَاجِ: روشن‌ترین راه؛ از ماده «ولج» به معنای روشن شدن، مخصوصاً روشنائی آغاز صبح است؛ بلج: الصبح بلوجاً من باب قعد أَسْفَر و أُنَار.

۳. يُسْتَدَلُّ: راه یافته می‌شود.

اما فلان زن [عایشه] را اندیشه زنان دامن گیر شد و کینه در سینه او همچون دیگ آهنگران که به جوش می‌آید، جوشیدن گرفت و اگر او را فرامی‌خواندند تا آنچه با من انجام داد با دیگری کند، نمی‌کرد. با این همه حرمت نخستین او باقی است و حسابش با خداوند است.

نکته‌ها

• واژه «فلانة» کنایه از عایشه است که رأی زنانه، او را وادار کرد در جنگ بصره همکاری و کارگردانی کند.^۱

• «وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا» این سخن می‌تواند دلیل خودداری آن حضرت از مجازات عایشه باشد؛ زیرا از نظر امام علی علیه السلام عایشه مستحق تنبیه و مجازات بود و حرمت او به سبب همسری وی با پیامبر خدا ﷺ بوده است.^۲

• «الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ»: امام علی علیه السلام گوشزد می‌کند که اگر چه او در این دنیا با عایشه در برابر کارهایی که از او سر زده با نرمش و گذشت رفتار کرده است اما در آخرت متولی حساب او خداوند متعال است.^۳

• «وَلَوْ دُعِيَتْ لِنَتَّالَ مِنْ غَيْرِي»: حضرت در اینجا با اندوه و تأسف می‌فرماید عایشه کسی است که اگر از او می‌خواستند با دیگری غیر از من جنگ کند، حاضر نمی‌شد ولی به خاطر همان کینه‌هایی که در دل داشت حاضر شد با من جنگ نماید و خون مسلمین ریخته شود و این همه فجایع به بار آید؛ در حقیقت حضرت با این جمله می‌خواهد بفرماید که عایشه در جنگ با من اهداف دینی نداشته بلکه اغراض شخصی و کینه‌های او انگیزه این جنگ و خون‌ریزی بوده است.

• درباره عوامل کینه عایشه با امام علی علیه السلام شارحان نهج البلاغه مطالبی گفته‌اند.

الف. علی علیه السلام همسر فاطمه بود و فاطمه دختر خدیجه بود و حساسیت عایشه نسبت به خدیجه با عنوان یک رقیب حتی بعد از وفات او در تاریخ معروف است؛ ب. احترام فوق‌العاده رسول اکرم ﷺ به فاطمه زهرا علیها السلام که نشانه شخصیت فوق‌العاده فاطمه علیها السلام

الْقَيْن: آهنگر؛ الحداد؛ ثم اطلق على كل صانع والجمع: أقيان وقِيون.

دُعِيَتْ: دعوت شد.

تَنَال: نائل می‌شود؛ انجام می‌دهد.

أَتَتْ: آورد، انجام داد؛ از ماده «اتی».

حُرْمَتُهَا الْأُولَى: احترام پیشین او.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان.

آشکار می‌شود.

نکته‌ها

- مراد از «صالحات» اعمال شایسته از قبیل عبادات و محاسن اخلاق است که از طریق شرع وارد شده است و روشن است که این‌ها از آثار ایمان و ثمرات آن است.^۱
- این عبارت به دو صورت معنا می‌شود: الف. علت درونی اعمال صالحی که انسان انجام می‌دهد، ایمان انسان است؛ به تعبیر روشن‌تر وقتی که انسان به معاد و خدا و پیامبر و احکامی که آن حضرت آورده، ایمان دارد، این ایمان قلبی و درونی باعث می‌شود که کارهای شایسته انجام دهد و اعمال شایسته‌ای که انجام می‌دهد در حقیقت معلول آن ایمان است؛ ب. اگر کسی به خدا و پیغمبر و معاد ایمان داشت، از آن نتیجه می‌گیرد یا کشف می‌کند که پس باید اعمال صالح انجام دهد؛ در حقیقت هرکس معتقد به خدا و پیامبر است، می‌فهمد که وظایفی دارد و این خود انگیزه‌ای می‌شود که وظایفش را انجام دهد.
- ایمان در این جمله ظاهراً ایمان به اصطلاح شرعی یا اصطلاح کلامی نیست بلکه ایمان یعنی همان اعتقاد قلبی و باور. در قرآن نیز ایمان و عمل صالح را جدای از یکدیگر می‌آورد و می‌فرماید ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۲ ولی در اصطلاح شرعی عمل صالح جزء ایمان است.

مشابه

- ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۳ به آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بشارت ده که برایشان بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است.
- ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۴ سخن خوش و پاک به‌سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد.

۲.۵. هراس از مرگ

﴿وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ وَبِالْعِلْمِ يُزْهَبُ الْمَوْتُ﴾^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴.

۲. بقره، ۸۲.

۳. بقره، ۲۵.

۴. فاطر، ۱۰.

۵. يُعْمَرُ: آباد می‌شود.

يُزْهَبُ: ترسانده می‌شود؛ از ماده «زَهَبَ» به معنای ترسیده.

با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می‌شود و به‌وسیله علم، هراس از مرگ حاصل می‌گردد.

نکته‌ها

- «بالعلم يهرب الموت»: برای این است که داشتن معارف الهی و آگاهی به غرضی که در آفرینش انسان است و مقایسه دنیا با آخرت و علم به احوال معاد، همه مستلزم یاد مرگ و پیوسته در اندیشه آن بودن است.^۱

۶. مرگ، پایان دنیا

﴿وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ وَتُبَرَّرُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾^۲

و مرگ دنیای آدمی را به پایان می‌برد و با دنیا آخرت به دست می‌آید و با قیامت بهشت به پرهیزکاران نزدیک و دوزخ برای گمراهان نمایان می‌گردد.

نکته‌ها

- «بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا»: دنیای انسان عبارت از همه اعمال بدنی است که در طول دوران پیش از مرگ انجام می‌دهد و با فرارسیدن مرگ همه آن‌ها پایان می‌یابد.^۳
- «وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ»: در این عبارت حضرت می‌فرماید که صحیح است که دنیای انسان با مرگ به پایان می‌رسد ولی این موجب نمی‌شود که انسان در حالی که زنده است و زندگی می‌کند، فاتحه دنیا را بخواند؛ زیرا اساساً به‌وسیله دنیا است که انسان آخرت را به دست می‌آورد ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۴

مشابه

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۵ هرچه بر روی زمین است

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۶.

۲. تُخْتَمُ: تمام می‌شود؛ از ماده «خَتَم» به معنای خاتمه پیدا کردن، تمام شدن.

تُحْرَزُ: به دست می‌آید؛ احراز می‌شود، به دست آورده می‌شود.

تُزْلَفُ: نزدیک می‌شود؛ از ماده «زَلَفَ» به معنای نزدیک شدن و مقدم گشتن؛ اُزْدَلَفَ: به پیش رفت و نزدیک شد؛ اُزْلَفَ: اُزْلَفَا: او را به خود نزدیک کرد.

تُبَرَّرُ: آشکار می‌شود؛ نمایش داده می‌شود، نشان داده می‌شود؛ از ماده «بَرَّرَ» به معنای نشان دادن.

الْجَحِيمُ: جهنم.

لِلْغَاوِينَ: ستمگران؛ از ماده «غَوَى» به معنای گمراه شد؛ غاوین: اسم فاعل و جمع «غاوی» به معنای گمراهان.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۶.

۴. ملک، ۲.

۵. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توست که باقی می ماند.

﴿وَبَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾^۱ و جهنم را در نظر کافران آشکار کنند.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۲ روزی که هرکس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله ای بزرگ بود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ ای کافران، در آن روز پوزش نخواهید. جز این نیست که برابر کاری که کرده اید کیفر داده شوید.

﴿يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۴ خداوند کردارهایشان را این چنین مایه حسرتشان سازد و آنان از آتش رهایی نیابند.

۷. قیامت تنها اقامتگاه

﴿وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِصْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى﴾^۵
مردم به ناچار با قیامت روبه رو می شوند و در میدان مسابقه آن شتابان به سوی آخرین منزل می تازند.

نکته ها

• اشاره است به اینکه انسان ناگزیر از ورود به عرصه قیامت است. «مِصْمَار» یا میدان آزمایش، همین دوران زندگی دنیاست.

• «إِرْقَال» یا دویدن، کنایه از سیر معنوی انسان ها در مدت عمر خود به سوی آخرت و تندی و شتابی است که زمان در آماده کردن ابدان برای ویرانی و نابودی دارد. مراد از «غایه

۱. شعراء، ۹۱.

۲. آل عمران، ۳۰.

۳. تحریم، ۷.

۴. بقره، ۱۶۷.

۵. مَقْصَر: ایستگاه؛ از ماده «قصر» یکی از معانی آن منع کردن است و از آنجا که توقفگاه، انسان را از حرکت بیشتر باز می دارد، مقصر به عمل توقف اطلاق شده است.

مُرْقِلِينَ: کسانی که با سرعت حرکت می کنند؛ اسم فاعل از ماده «إِرْقَال» به معنای با سرعت رفتن است؛ وقتی که می خواهند اسب زودتر و سریع تر به مقصد برسد، جایی را برای تمرین و ورزش دادن آن در نظر می گیرند و در آنجا اسب را ریاضت می دهند و با تمرین لاغر می کنند تا چابک شود و در مسابقه جلو برود و برنده شود به جایی که برای تمرین این کار در نظر گرفته شده «مِصْمَار» گفته می شود؛ اِرْقَل فی سیره: أسرع.

مِصْمَارِهَا: میدان مسابقه و محل آماده سازی و تربیت حیوان برای مسابقه.

الْغَايَةِ الْقُصْوَى: منزل نهایی؛ مؤنث «اقصى» به معنای دورتر.

القُصْوَى» سعادت یا شقاوت اخروی است.^۱

مشابه

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾^۲ از تو به شتاب عذاب می طلبند و خدا هرگز وعده خود را خلاف نمی کند و یک روز از روزهای پروردگار تو برابر با هزار سال است از آن سان که می شمیرید.

استعاره

مستعار: مِصْمَار

مستعارله: میدان مسابقه

مستعارمنه: دوران زندگی انسان

جامع: واژه «مِصْمَار» استعاره است؛ وجه مشابهت این است که همان گونه که اسبان در میدان برای مسابقه مهیا می شوند، انسان نیز در صحنه دوران زندگی خود برای مسابقه در محضر پروردگار و به دست آوردن درجات آماده می گردد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۶.

۲. حج، ۴۷.

خانه‌ای جایگاه گروهی است که نتوانند آن را ترک گویند و خانه دیگری به جای آن برگزینند.

نکته

- کسی که به بهشت پا می‌گذارد تا ابد در خوشی و لذت‌های آن ماندگار است و کسی که به جهنم پا می‌گذارد در عذاب‌های آن غرق می‌شود و هیچ‌کس جز خدا نمی‌تواند او را برهاند.^۱

مشابه

- ♦ ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا﴾^۲ روزی که شتابان از قبرها به درآیند.
- ♦ ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۳ و نیز قیامت خواهد آمد، شکی در آن نیست و خدا همه کسانی را که در گورها هستند، زنده می‌کند.
- ♦ ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا﴾^۴ بهشتیان، دوزخیان را آواز دهند که ما به حقیقت یافتیم.
- ♦ ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ وَلَٰكِنْ سَعَتُهُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۵ به کافران بگوی: به زودی مغلوب خواهید شد و در جهنم، آن آرامگاه بد، گرد خواهید آمد.

۹. آثار امر به معروف

«وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ»^۶

به‌یقین امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است و عمل به این دو، نه اجل کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد.

نکته‌ها

- امر به معروف حاوی هدایت و رحمت و نصیحت و محبت است؛ از این رو یکی از ویژگی‌های اخلاقی خدا و پیامبران و اولیایش به شمار می‌رود.^۷

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۵۶.

۲. معارج، ۴۳.

۳. حج، ۷.

۴. اعراف، ۴۴.

۵. آل عمران، ۱۲.

۶. خُلُقَان: دو صفت؛ از ماده «خَلَقَ» به معنای صفتی است که از انسان جدا نمی‌شود و جمع آن «اخلاق» است.

لَا يَنْقُصَانِ: کم نمی‌کنند.

۷. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۶.

قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ، لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يَنْقَلُونَ عَنْهَا. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتَّوْرُ الْمُبِينُ وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ وَالرَّئْيُ النَّافِعُ وَالعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالتَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ؛ لَا يَغْوُجُ فَيَقَامُ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ وَلَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ؛ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ. وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَهَلْ سَأَلْتَ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ: ﴿الْم أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي. فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لِي أَنْبِشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟ فَقَالَ لِي إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبِرْتُ إِذَا؟ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ. وَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَيَمُتُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ وَيَأْمَنُونَ سَطَوَتَهُ وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبْيِيزِ وَالسُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ، أِبِمَنْزِلَةِ رَدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ.

۸. ویژگی خانه آخرت

«قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يَنْقَلُونَ عَنْهَا»^۱

مردم [در قیامت] از قرارگاه قبر بیرون آیند و به‌سوی آخرین منزلشان حرکت کنند. در آنجا هر

۱. شَخَّصُوا: بیرون آمدند، خود را نشان دادند؛ از ماده «شَخَّصَ» به معنای خارج شدن از منزل و گاه به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است؛ گویی چشم می‌خواهد از جایگاه خود بیرون آید و در اینجا به معنای خارج شدن است؛ شخص: من بلد کذا رحل و خرج منه.

الْأَجْدَاثِ: قبرها؛ جمع «جَدَث» به معنای قبر؛ الأجداث: القبور جمع جدث بالتحرک کاسباب و سبب.

صَارُوا: حرکت کردند؛ از ماده «صارَ» به معنای برگشته‌اند، منتقل شده‌اند.

مَصَائِرِ: آخرین، جمع «مصیر» به معنای عاقبت و محل برگشت؛ «مَصَائِرِ الْغَايَاتِ» در اینجا اضافه صفت به موصوف است.

۱۰. قرآن و عظمت آن

۱۰.۱. ریسمان محکم

«وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ»^۱

کتاب خدا را محکم بگیرید چراکه رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار.

نکته

- هر کتاب منسوب به خداوند در حقیقت گزارشی است که از زبان پیامبری نقل می‌شود و همانند احادیث نبوی نزد ما هستند و در این بین تنها قرآن است که از آغاز تا پایان آن از نزد خدا آمده و اعجاز آن گواهی حقی بر این مدعاست.^۲

مشابه

- ♦ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳ و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.
- ♦ ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۴ و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است.

تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه‌به: نور

وجه شبیه: قرآن انسان را در طریق سیر الی‌الله به مقاصد حقیقی راهنمایی می‌کند و از ظلمت سرگردانی رهایی می‌دهد.

استعاره

مستعار: حبل

مستعارله: ریسمان

مستعارمنه: قرآن

جامع: واژه «حبل» استعاره است. وجه مناسبت این است که همان‌گونه که ریسمان وسیله نجات برای کسی است که بدان چنگ زند، قرآن نیز برای کسی که بدان تمسک

۱. الْحَبْلُ: ریسمان، منظور ریسمانی است که شخص غریق برای نجات خود به دست می‌گیرد.

الْمَتِينُ: محکم؛ از ماده «متن»، صفت مشبیه به معنای مفعول.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۷.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۴. مائده، ۱۵.

- تمام احکام اسلامی، مشروط به توانایی است. اگر طوری است که یقین دارد امر به معروف و نهی از منکر هیچ اثر مثبتی ندارد، لازم نیست که امر به معروف و نهی از منکر کند اما اگر اثر دارد، هرچند به ضررش تمام شود در امور مهم باید این واجب را انجام دهد.

مشابه

- ♦ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱ شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.
- ♦ ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲ کائوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳ از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داوود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این لعنت پاداش عصیان و تجاوزشان بود؛ از کار زشتی که می‌کردند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند و هرآینه بدکاری می‌کردند.
- ♦ ﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾^۴ هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند.
- ♦ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۵ هیچ جنبنده‌ای روی زمین نیست، جز آنکه روزی او بر عهده خداست.

استعاره

مستعار: خُلق

مستعارله: امر به معروف و نهی از منکر

مستعارمنه: خداوند

جامع: اطلاق واژه «خلق» بر خداوند استعاره است؛ زیرا «خلق» ملکه‌ای نفسانی است که منشأ کارهای خوب و بد انسان است و چون خداوند منزّه از کیفیت و هیئت است، این واژه به‌نحو حقیقت بر او صادق نیست لیکن از آن جایی که امر به معروف و نهی از منکر از اخلاق فاضله و شبیه صفات کمال و جلالی است که برای خداوند اعتبار می‌کنیم، لذا برای آن‌ها واژه اخلاق استعاره و به خداوند نسبت داده شده است.

۱. آل عمران، ۱۱۰.

۲. مائده، ۷۸ و ۷۹.

۳. حجر، ۵.

۴. هود، ۶.

جوید، سبب رهایی از سقوط در درکات دوزخ است.

۱۰. ۲. شفای دردها

«وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ وَالرَّيُّ النَّافِعُ»^۱

قرآن دارویی سودمند و سیراب کننده‌ای فرونشاندۀ عطش است.

نکته

• «رِی النَّافِع» به معنای این است که تشنگان را از آب زندگی جاوید مانند علوم و کمالاتی که باقی و پایدار می ماند، سیراب می گرداند.^۲

مشابه

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می کنیم.

۱۰. ۳. حافظ انسان

«وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ»^۴

قرآن، حافظ تمسک جوین و سبب نجات کسانی است که به دامنش چنگ می زنند.

نکته

• «وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ»: قرآن برای کسانی که به آن آویزان شوند، وسیله نجات است کسی که مثلاً در لب پرتگاهی قرار می گیرد احتیاج به کسی یا چیزی دارد که دستش را بگیرد و یا او با دست خود به آن چیز چنگ زند و نجات یابد. کتاب خدا برای چنین افرادی که به آن آویزان شده و می خواهند خود را از پرتگاه های هلاکت و گمراهی نجات دهند، موجب رهایی و نجات است.

مشابه

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾^۵ پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد.

۱. الرِّی: سیراب شدن؛ اصل آن ها «روی» بوده است.

النَّافِعُ: در اصل به معنای فرورفتن آب است و در اینجا به معنای سیراب شدن کامل است؛ به گونه ای که تشنگی کاملاً فرونشیند؛ از ماده «نفع»؛ الرِّی النَّافِع: بالقاف یقال: ماء نافع أى ينفع الغلة أى يقطعها و يروى منها.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰.

۳. اسراء، ۸۲.

۴. مُتَمَسِّك: چنگ زننده؛ از ماده «مسک» به معنی گرفتن و چنگ زدن است؛ استمساک: چنگ زدن.

۵. بقره، ۲۵۶.

۱۰. ۴. منحرف نمی شود

«لَا يَغْوُجُ فَيَقَامَ وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ»^۱

(قرآن) هرگز کژ نمی شود تا راستش کنند و از حق عدول نمی کند تا به راه حقش بازگردانند.

مشابه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^۲ سپاس خداوندی را که بر بنده خود این کتاب را نازل کرد و هیچ کژی و انحراف در آن نهاد.

۱۰. ۵. رنگ کهنگی نمی گیرد

«وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ»^۳

و هر اندازه خوانده و در گوش شنیده شود کهنه نمی گردد.

نکته

• اشاره به این دارد که کثرت گردش آن بر زبان ها و ورود پیاپی آن به گوش ها آن را کهنه نمی گرداند و این از ویژگی های قرآن کریم است؛ زیرا هر سخنی چه نثر و چه نظم هنگامی که زیاد خوانده شود بر گوش ها سنگین و زشت می آید، جز قرآن کریم که همواره تازگی دارد و در همه ادوار هر اندازه بیشتر خوانده و تکرار شود، دل نشینی و حُسن و زیبایی آن افزون تر می گردد.^۴

۱۰. ۶. تصدیق کننده

«مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ»^۵

آن کس که با قرآن سخن بگوید، راست می گوید و آن کس که به آن عمل کند، پیشی می گیرد.

نکته

• اشاره به اینکه قرآن، معیار حق و باطل و پیروزی و شکست است. آن ها که هماهنگ

۱. لَا يَغْوُجُ: کج نمی شود؛ باب افعال از ماده «عَوَج» به معنای کج نمی شود.

لَا يَزِيغُ: منحرف نمی شود؛ از ماده «زيع» به معنای مایل نمی شود، بر نمی گردد، دور نمی شود، از کسی فاصله نمی گیرد. يُسْتَعْتَبُ: مورد عتاب واقع می شود؛ از ماده «عَتَب» در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب استفعال می رود، به معنای جلب رضایت و خشنودی طرف است؛ گویا از طرف مقابل تقاضای عتاب و سرزنش می کند تا راحتی درونی اش فرونشیند و به راه حق بازگردد.

۲. كهف، ۱.

۳. لَا تُخْلِقُهُ: آن را کهنه نمی کند.

كَثْرَةُ الرَّدِّ: زیاد تکرار کردن قرائت؛ کثرت تردد و تکرار بر زبان ها.

وُلُوجُ السَّمْعِ: داخل شدن در گوش ها یعنی شنیدن بسیار.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۰.

۵. سَبَقَ: تقدّم؛ پیش افتادن؛ استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر.

داشتند ولی پس از رحلت آن حضرت به تدریج حق با کسانی شد که چماق و قدرت داشتند و این جمله که «حق با کسی است که پیروز و غالب شود» در همه جا پذیرفته شده بود و بر اساس آن عمل می شد و خیلی از مذهب ها بر اساس آن قضاوت می کردند.

- در اینجا حضرت از حضور پیامبر در بین امت تعبیر به «بَيِّنَ أَظْهَرْنَا» کرده اند و این اصطلاحی شده برای نشان دادن حضور شخص در بین جمعیت خاص یا در بین مردم.

۱۳. منظور از آزمایش و فتنه بزرگ

«فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهَدَ مِنْ اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لِي أَبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ فَقَالَ لِي إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبْرَكَ إِذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ»^۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای علی بعد از من اتمم در معرض آزمایش قرار می گیرند، عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ مگر در جنگ احد بعد از آنکه جمعی از مسلمانان شهید شدند و من به سعادت شهادت نرسیدم و این بر من سخت آمد به من نفرمودی بشارت باد بر تو که شهادت از پی توست! رسول خدا ﷺ فرمود: مطلب همان گونه است که گفته ام ولی بگو: در آن هنگام چگونه صبر خواهی کرد؟ عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، این از موارد صبر نیست بلکه از موارد بشارت و شکر است.

نکته ها

- امام علی (ع) آرزوی شهادت در راه خدا داشت و از خدا می خواست که زودتر به آن دست یابد؛ از این رو پیامبر به او مژده شهادت داد و چون زمان آن به تأخیر افتاد از پیامبر در این باره پرسید. پیامبر به او فرمود من وعده شهادت را به تو دادم ولی زمان آن را معین نکردم.^۲
- زندگی نزد امام تنها یک وسیله است نه هدف. هدف بزرگ امام دستیابی به خشنودی

۱. اسْتَشْهَدَ: به شهادت رسید.

حِيزَتْ عَنِّي: از من دور شد؛ از ماده «حيازت» است؛ اگر با «الی» متعدی شود به معنای رسیدن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود، مانند خطبه مذکور به معنای نرسیدن به آن است.

فَشَقَّ: سخت شد.

وَرَاءَ: گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو می آید.

مَوَاطِنُ: جمع موطن به معنای جاها.

أَبَشِّرْ: بشارت ده؛ از ماده «بَشَرَ» به معنای بشارت، خبر مسرت بخش است.

مَوَاطِنِ الْبُشْرَى: جایگاه ها و موقعیت های خوشحالی نمودن.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۳۱.

با قرآن، سخن می گویند، گفتارشان عین حقیقت است و آن ها که هماهنگ با آن عمل می کنند، پیروزند. محتوای قرآن، عین واقعیت است و راه هایی که ارائه داده به سر منزل سعادت می رسد؛ چراکه در کلام خدا هیچ خطایی نیست، به همین دلیل هماهنگی با آن در گفتار و کردار انسان را به حقیقت می رساند.^۱

مشابه

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾^۲ و کلام پروردگار تو در راستی و عدالت به حد کمال است. هیچ کس نیست که یارای دگرگون کردن سخن او را داشته باشد.

۱۱. آزمون و فتنه بزرگ

«وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ وَ هَلْ سَأَلْتَ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»
مردی به پا خاست، عرض کرد: ای امیرمؤمنان، ما را از آن فتنه و آزمون بزرگ آگاه ساز و آیا در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال کردی؟

۱۲. سؤال امام از پیامبر درباره فتنه بزرگ

«فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ ﴿الْم أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۳ عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزُلُ بِنَا وَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهَرِنَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا»^۴

امام علی (ع) در پاسخ او چنین فرمود: آری هنگامی که خداوند آیه «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟» را نازل فرمود. من می دانستم آن فتنه و آزمایش بزرگ تا زمانی که رسول خدا ﷺ در بین ماست نازل نمی شود؛ از همین رو عرض کردم: «ای رسول خدا ﷺ، منظور از این آزمایش و فتنه چیست که خدا تو را از آن آگاه ساخته است؟»

نکته ها

- امام علی (ع) از دانش های پیامبر ﷺ آگاه شده بود که وضعیت مسلمانان پس از ایشان دگرگون می شود و آنان در زینت های دنیا غرق می شوند.^۵
- در زمان پیامبر ﷺ حق با قرآن و سخنان پیامبر بود و آن حضرت را همه مسلمانان قبول

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۴۷.

۲. انعام، ۱۱۵.

۳. عنکبوت، ۲.

۴. بَيِّنَ أَظْهَرْنَا: بین پشت های ما، در بین اوساط ما، در جمع ما.

۵. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۳۱.

خداوند است که بسیاری از ذهن‌ها از درک آن ناتوان هستند.^۱

• علی علیه السلام که از شهادت استقبال می‌کند و در آرزوی آن است، وقتی خبر شهادت خود در آینده را می‌شنود آن را از موارد شادی و شکر می‌داند نه اینکه آن را مصیبت به حساب آورد تا نیاز به صبر و استقامت داشته باشد و می‌فرماید: این مسئله از موطن و موارد صبر نیست بلکه از جاهای بشارت و شکر خداست که شهادت را نصیب من کرده است.

مشابه

﴿وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲ و هر که در راه خدا بجنگد، چه کشته شود چه پیروز گردد، مزدی بزرگ به او خواهیم داد.

۱۴. اوصاف امتحان‌شوندگان

۱. ثروت وسیله آزمایش

﴿وَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ﴾^۳

آن حضرت به من فرمود: ای علی، مردم بعد از من با ثروتشان آزمایش می‌شوند.

۲. منت دین‌داری بر خداوند

﴿وَيُفْتَنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ﴾^۴

آنان با دین‌داری خود بر خدا منت می‌گذارند.

مشابه

﴿يُفْتَنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۵ از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند. بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما منت می‌نهد، اگر راست می‌گویید.

۱۴. ۳. گناهکاری و تمنای رحمت

﴿وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ وَيَأْمُنُونَ سَطَوْتَهُ﴾^۶

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. نساء، ۷۴.

۳. سَيُفْتَنُونَ: به‌زودی آزموده می‌شوند.

۴. يُفْتَنُونَ: منت می‌گذارند؛ از ماده «مَن» به معنای منت.

۵. حجرات، ۱۷.

۶. يَتَمَنَّوْنَ: تمنا و آرزو می‌کنند.

يَأْمُنُونَ: ایمن می‌شوند؛ از ماده «أَمَن» به معنای ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن.

سَطَوْتَهُ: غضب و خشم او.

انتظار رحمت از خدا دارند و خود را از خشمش در امان می‌بینند.

نکته

• ﴿وَيَأْمُنُونَ سَطَوْتَهُ﴾: افرادی که دچار فتنه شده‌اند و بر خدا منت می‌گذارند و از او انتظار رحمت دارند، گویا از سطوت و قدرت خداوند ایمن هستند و خود را در امان می‌بینند و نمی‌دانند که ممکن است جنگ یا امتحان دیگری پیش آید و زندگی و هستی آنان را نابود سازد و همین مالی را که در راه خدا نمی‌دهند از بین ببرد.

۱۴. ۴. حلال شمردن حرام خداوند

﴿وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ﴾^۱

حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمردند.

نکته

• پیامبر در این عبارت خطاب به علی علیه السلام می‌فرماید این مردم فتنه‌زده و گرفتار امتحان‌های الهی به وسیله شبهه‌های دروغ و توجیهات خلاف و خواهش‌هایی که موجب غفلت انسان از حق و حقیقت می‌شود، حرام خداوند را حلال می‌کنند.

مشابه

﴿وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَْعْمَلُونَ﴾^۲ می‌بینی بسیاری از ایشان را که به گناه و تجاوز و حرام‌خواری می‌شتابند. چه بد کارهایی می‌کردند.

۱۴. ۵. تغییر دادن احکام خداوند

﴿فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ﴾^۳

شراب را به نام «نبیذ» و رشوه را به نام «هدیه» و ربا را به اسم «تجارت» حلال می‌پندارند.

۱. السَّاهِيَةِ: سهو پذیر، جایز الخطا.

يَسْتَحِلُّونَ: حلال می‌شمارند.

۲. مانند، ۶۲.

۳. خَمْرٌ: پوشاندن؛ به لحاظ اینکه انسان در زمانی که مست می‌شود عقلش پوشیده می‌شود به شراب که موجب پوشیده شدن عقل است «خمر» می‌گویند.

بِالنَّبِيذِ: آب انگور؛ آبی که در آن خرما یا انگور ریخته شود که پس از خیسیدن تا حدی خاصیت خمر پیدا می‌کند و در صورتی که مقدار زیادی نوشیده شود، ممکن است باعث مستی شود.

السُّحْتَ: رشوه؛ در اصل به معنای جدا کردن پوست چیزی است، سپس به هر مال نامشروعی مخصوصاً «رشوه» اطلاق شده است؛ زیرا این گونه اموال، صفا و طراوت و برکت را از انسان دور می‌کند؛ همان گونه که درخت پوست‌کنده پژمرده می‌شود.



نکته

• حلال کردن ربا به وسیله خرید و فروش یا به نام خرید و فروش که در این عبارت آمده است، دو احتمال دارد: الف. معامله‌ای را در ضمن ربا انجام می‌دهد تا آن را حلال گرداند ب. وقتی به آنان گفته می‌شود که ربا حرام است می‌گویند: «بیع با ربا چه تفاوتی می‌کند». ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾^۱

مشابه

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالمَيْسِرِ﴾^۲ شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند.
 ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾^۳ آنان که ربا می‌خورند، در قیامت چون کسانی از قبر برمی‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند. و این به کیفر آن است که گفتند: ربا نیز چون معامله است. در حالی که خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است.

۱۵. فتنه‌گران، مسلمانان خطاکار

«قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْمَنْزِلَةٌ رِدَّةٌ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ فَقَالَ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ»^۴

عرض کردم: ای رسول خدا، در چنین شرایطی این‌گونه افراد را از کدام گروه بدانم؟ از گروه مرتدان یا در فتنه افتادگان؟ فرمود: در فتنه افتادگان.

نکته

• امام علی علیه السلام می‌فرماید: پس از آنکه پیامبر مرا از فتنه‌های پس از خود آگاه ساخت و نمونه‌هایی از کارهای ناپسند آنان را بیان فرمود عرض کردم در این شرایط که آنان دین را ملعبه قرار داده و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند به چه عنوان آنان را بنامم؟ آیا آنان در این شرایط مرتد شده و از اسلام خارج گشته‌اند یا فقط گرفتار فتنه و امتحان الهی شده‌اند؟ پیامبر فرمود: آنان را در این هنگام کسانی بدانید و کسانی بنامید که دچار فتنه شده‌اند و از اسلام به ظاهر بیرون نرفته‌اند.

۱. بقره، ۲۷۵.

۲. مانند، ۹۱.

۳. بقره، ۲۷۵.

۴. رِدَّة: ارتداد؛ یک بار بازگشت از چیزی است و «رده» به معنای ارتداد و بازگشت از دین است. در خطبه مذکور معنای دوم منظور است.



خطبه ۱۵۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: آخرت‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام سخن را با حمد و ثنای الهی شروع کرده و مردم را تشویق و ترغیب به تقوا می‌کند و به عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان توصیه و به پایان زندگی انسان و عالم قبر و مراقبان الهی اشاره می‌کند.

وَعَظَمَتِهِ^۱

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است.

نکته‌ها

- منظور از «فضل» پاداش و ثواب آخرت است که از خدا می‌خواهد آن‌ها را برایش بیفزاید.^۲
- جمله «دَلِيلًا عَلَى آلَايِهِ وَعَظَمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می‌آوریم، هم به نعمت‌های گوناگون او توجه می‌کنیم و هم به مقام عظمتش.^۳
- «ال» در «الحمد» یا برای جنس است یا برای استغراق؛ بنابراین یا باید بگوییم جنس حمد به خداوند اختصاص دارد یا اینکه همه ستایش‌ها از آن خداست. اگر «ال» برای جنس باشد، جنس حمد به خداوند اختصاص می‌یابد؛ زیرا ستایش‌ها همیشه در مقابل کمالات است و همه کمالات نیز به خداوند منتهی می‌شود.

- حضرت در این عبارت حمد را علت و وسیله‌ی زیادی نعمت و فضل خداوند می‌شمارند. در حقیقت مقصود از حمد همان «شکر» است که در قرآن نیز می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ^۴﴾

مشابه

- ♦ ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۵﴾ اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.
- ♦ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا^۶﴾ و اگر بخواهید نعمت‌هایش را بشمارید، نتوانید.

۱. الْحَمْدُ: ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک، اختیاری است و از آنجا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن

نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

مِفْتَاحًا: کلید؛ از ماده «فَتَحَ» به معنای گشودن، باز کردن؛ مفتاح: کلید.

مَزِيدٌ: زیاد شدن؛ مصدر میمی است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۶۵.

۴. ابراهیم، ۷.

۵. ابراهیم، ۷.

۶. ابراهیم، ۳۴.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَايِهِ وَعَظَمَتِهِ. عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِيْنَ، لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ، آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ، فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدَوَ الرَّاجِرِ بِسُؤْلِهِ؛ فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّ بِهَ شَيْطَانِيَّتِهِ فِي طُغْيَانِهِ وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِهِ؛ فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفَرِّطِينَ. اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَ الْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْتَنِعُ أَهْلُهُ وَ لَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ أَلَا وَ بِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا وَ بِالْيَقِينِ تُذَرَكُ الْغَايَةُ الْقُصْوَى. عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْصَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طَرِيقَهُ، فَشِقْوَةُ لَازِمَةٍ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ. فَتَرَوُّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ، قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الرَّادِّ وَ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ حُثِّثْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَ قُوفٍ لَا يَذْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ؛ أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ وَ تَبَقَّى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ وَ حِسَابُهُ. عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَثْرَكٌ وَ لَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ. عِبَادَ اللَّهِ، اخْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَ تَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ. اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حِفَاطَ صَدَقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرْكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يَكُنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رَتَاجٍ. وَ إِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ وَ يَجِيءُ الْعَدُّ لَاحِقًا بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ، فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ وَ مَنْزِلٍ وَحْشَةٍ وَ مُفْرَدٍ غُرْبَةٍ، وَ كَانَ الصَّيْحَةُ قَدْ أَتَتْكُمْ وَ السَّاعَةُ قَدْ غَشِيَتْكُمْ وَ بَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ. قَدْ زَاخَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ وَ اضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ وَ اسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعِظُوا بِالْغَيْرِ وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ وَ اتَّقِعُوا بِالنَّذْرِ.

۱. حمد الهی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَايِهِ

۲. ناپایداری دنیا

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالتَّبَاقِيْنِ كَجَرِّهِ بِالتَّمَاضِيْنِ»^۱

ای بندگان خدا، روزگار بر بازماندگان، آن سان می گذرد که بر پیشینیان گذشت.

نکته‌ها

- این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می‌گوییم تاریخ همواره تکرار می‌شود و حوادث امروز با تفاوت مختصری همچون حوادث دیروز است.^۲
- واژه «دهر» نشانگر مرور زمان و تعداد شب‌ها و روزهاست که ما گذر آن‌ها را احساس نمی‌کنیم.^۳

مشابه

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۴ هرآینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی درخور ذکر نبود.

۳. تکرار همیشگی تاریخ

«لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَلَا يَبْقَى سَرْمَداً مَا فِيهِ آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ»^۵

آنچه رفته بازنگردد و آنچه هست برای همیشه باقی نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ امورش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است.

۱. الدَّهْر: اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع‌تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است، اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می‌رود.

يَجْرِي: ادامه می‌یابد؛ «باء» حرف جر برای تعدیه فعل «يجري» است؛ یعنی مانده‌ها را روانه می‌سازد. بِالتَّبَاقِيْنِ: باقی ماندگان، آیندگان.

التَّمَاضِيْنِ: گذشتگان؛ از ماده «مضى» به معنای رفتن، گذشتن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۶۵.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. انسان، ۱.

۵. لَا يَعُودُ: برنمی‌گردد؛ از ماده «عود» به معنای رجوع و برگشتن.

وَلَّى: پشت کرد.

لَا يَبْقَى: باقی نمی‌ماند.

سَرْمَداً: پیوسته و دائم.

مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ: حوادثش مثل هم هستند.

أَعْلَامُهُ: نشانه‌ها؛ پرچم‌ها، مجازاً به معنای لشکرهاست.

نکته‌ها

- «فعاله كأوله» یعنی آثار و اعمال روزگار شبیه یکدیگر و آنچه در آخر آن خواهد گذشت همانند آغاز آن است؛ بدین معنا که آنچه در یک زمان موجب آبادانی و شکوفایی می‌شود با سپری شدن آن زمان، رونق و آبادانی آن نیز به پایان می‌رسد و احوال روزگار پیوسته بدین گونه و بر یک قانون سپری می‌گردد.^۱
- جمله «متشابهة اموره» اشاره به این است که همان‌گونه که روزگار در گذشته و از نخست، گروهی را به تهی‌دستی و برخی را به توانگری و عده‌ای را به زبونی و بعضی را به سوسی مجد و شرف می‌کشانیده و به دسته‌ای جامه‌هستی پوشانیده و عده دیگر را به دیار نیستی فرستاده است، در آخر نیز چنین است.^۲
- در این عبارت برای کلمه «اعلام» سه معنا احتمال داده می‌شود: الف. اینکه به معنای نشانه‌ها باشد. هر کاری نشانه‌ای دارد. کارهای خوب نشانه‌های خود را دارند و کارهای بد نیز همراه با نشانه‌های خود هستند؛ از این رو حضرت می‌فرماید که نشانه‌های این روزگار پشتیبان و یاری‌رسان یکدیگر هستند؛ ب. جمع «عَلَم» و به معنای پرچم است و اگر به این معنا باشد، کنایه از این است که هر طایفه‌ای پشتیبان طایفه دیگر است؛ زیرا پرچم کنایه از طایفه و قبیله و حتی کشور است. بر اساس این فرض حضرت می‌فرماید: پرچم‌ها و طوایف مختلف پشتیبان یکدیگر هستند؛ ج. به معنای شخصیت فرهیخته و «اعلام» یعنی نخبگان و دانشمندان، لذا حضرت می‌فرماید: اندیشه و تجربه هر شخصیت متکی به شخصیت‌های قبلی است و هر شخصیت از صفر شروع نمی‌کند.

۴. سرعت گذر دنیا

«فَكَانَكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوَكُمْ حَدَوُ الرَّاجِرِ بِشَوْلِهِ»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷.

۲. همان.

۳. تَحْدُوا: سوق‌دهنده؛ از ماده «حدوا» و «حدی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند؛ سپس به هرگونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

الرَّاجِر: راننده با شدت؛ زجر: البعير من باب نصر ساقه.

بِشَوْلٍ: شتر چابک؛ جمع «شائله» به معنای شتری که بچه کوچک ندارد و تند راندن آن مشکلی ندارد؛ شتربان معمولاً برای این نوع شترها دل‌سوزی نمی‌کند و آن‌ها را به‌تندی می‌راند؛ زیرا این‌ها نه آبیستن هستند و نه آماده آبیستن شدن و هیچ‌یک از این ویژگی‌ها را که احیاناً مایه دل‌سوزی و مراعات شتربان نسبت به آن‌ها می‌شود، ندارند؛ بنابراین شتربان در وقت راندن آن‌ها سعی می‌کند با زدن و آواز خواندن بلند آن‌ها را بدواند؛ شول: جمع شائلة علی غیر قیاس و هی من الابل ما آتی علیها من حملها أو وضعها سبعة أشهر فجفت لبنها و جمع الجمع أشوال، و أما الشائل بغیر هاء فهی الناقة تشول و ترفع ذنبها للقاح.

گویا در قیامت حاضر شده‌اید و چون ساربان‌ی که شترهای چابکش را می‌راند، قیامت نیز شما را می‌راند.

تشبیه

مشبه: نزدیک بودن قیامت
مشبه‌به: ساربان‌ی که شتران را به جلو می‌راند
وجه شبه: وجه مشابهت، شتاب و برانگیختن است که به نزدیک بودن رستاخیز اشاره می‌کند که قیامت آن‌ها را با شتاب به پیش می‌راند، مانند ساربان‌ی که شتران را به سرعت به پیش می‌برد.

۵. آثار غفلت از خود

«فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ»

پس هرکس از خود غافل گردد و به چیز دیگری بپردازد:

۱.۵ سرگردانی

«تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ»^۱

در تاریکی‌ها متحیر و سرگردان شود؛

۲.۵ نابودی

«وَأُزْتُبِكَ فِي الْهَلَكَاتِ»^۲

و در مهلکه‌ها گرفتار گردد؛

۳.۵ سرکشی

«وَمَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ»^۳

و شیطان‌های او را به سرکشی وادارند؛

۴.۵ تزیین عمل زشت

«وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِهِ»^۴

۱. تَحَيَّرَ: سرگردان شد؛ از ماده «حیر» به معنای حیران، سرگردان.

۲. أُزْتُبِكَ: گرفتار شد؛ از ماده «ربک» به معنای پریشان و درهم‌شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

الْهَلَكَاتِ: مهلکه‌ها؛ از ماده «هَلَكَ» به معنای هلاک شد، تلف شد، أَهْلَكُهُ: هلاک کردش.

۳. مَدَّتْ بِهِ: او را کشاند.

۴. زَيَّنَتْ: زینت داد.

سَيِّئَاتِ: ناسزا گفتن؛ از ماده «سَوَّءَ» به معنای بدی؛ الإِسَاءَةُ: بدی کردن.

و کارهای بدش را در نظرش بیاریند.

نکته‌ها

- هر انسانی مجموعه‌ای از عیوب و نقصان و نقاط ضعف است و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آن‌هاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا شود ولی کسی که به بیرون خویش، یعنی به انسان‌های دیگر یا مسائلی از قبیل مال و مقام و ثروت و جاه پردازد، سرگردانی و گرفتاری او حتمی است و شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیان‌ش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که آن را نقطه قوت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند، چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.^۱
- در قرآن در چند مورد به تزیین اعمال زشت توسط شیطان اشاره شده است؛ از جمله در مورد امت‌های گنهکار پیشین آمده است که آنان هنگام گرفتار آمدن به بلاها هم به‌سوی خدا تضرع نمی‌کردند؛ زیرا دچار قساوت قلب شده و شیطان اعمال زشت را نزد آنان زینت داده بود. «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲

مشابه

- ◇ «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»^۳ به خود بپردازید. اگر شما هدایت یافته‌اید، آنان که گمراه مانده‌اند به شما زیانی نرسانند.
- ◇ «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»^۴ خدا روشنایی را از آنان بازگرفت و نابینا در تاریکی رهایشان کرد.
- ◇ «فَذَرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۵ و آنان را سرگردان در طغیان‌شان رها می‌سازیم.
- ◇ «فِيَجْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ»^۶ پس آنچه خدا حرام کرده، حلال می‌شمارند. کردار ناپسندشان در نظرشان آراسته گردیده است.
- ◇ «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۷

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۶۷.

۲. انعام، ۴۳.

۳. مانده، ۱۰۵.

۴. بقره، ۱۷.

۵. انعام، ۱۱۰.

۶. توبه، ۳۷.

۷. انعام، ۱۲۲.

بنندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار و فجور و بی تقوایی، حصاری سست و بی دفاع که ساکنانش را [از خطرهای] باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد، حفظ نمی کند.

نکته

• اشاره به اینکه تقوا، یک ملکه نیرومند بازدارنده باطنی است که انسان را از آلودگی به گناهان باز می دارد و همین امر سبب می شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند. به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه های نفس و شیاطین جن و انس نفوذپذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می لغزند و سقوط آنها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می شود.^۱

استعاره

مستعار: حصن ذلیل

مستعار منه: فجور و آلودگی به گناه

مستعار له: تقوا

جامع: وجه استعاره این است که فجور و تبهکاری، مستلزم ارتکاب اعمالی است که ضد تقوا و پرهیزکاری است و چون این واژه در مقابل عفت قرار دارد لازم است در اینجا تقوا به عفت و زهد که جنبه خوب و پسندیده صفت شهوانی انسان است، تفسیر گردد.

استعاره

مستعار: دار حصن

مستعار منه: تقوا

مستعار له: سرای استوار

جامع: هرکس به تقوا تحصن جوید، نیرومند می گردد؛ زیرا تقوا، نفس را در حصار مصونیت خود قرار می دهد. تقوا در دنیا او را از اخلاق ناپسند که باعث پستی و فرومایگی و افتادن در بسیاری از ورطه های هلاکت دنیوی است، حفظ می کند و در آخرت نیز وی را از آثار و ثمرات این صفات زشت و ملکات پست که مستلزم عذاب دردناک الهی است، مصون می دارد.

همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن را نمی داند. اعمال کافران، در نظرشان این چنین آراسته گردیده است.

۶. سرنوشت انسان ها

«فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ»^۱

بهشت سرمنزل پیشتازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیرکاران است.

نکته ها

• منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست که سرمنزل مقصودشان بهشت است.^۲

• بهشت سرنوشت همه کسانی است که مسئولیت خود را در برابر خداوند و جامعه خویش به درستی شناخته و تکالیف خود را به بهترین وجه به انجام رسانده اند.^۳

مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾^۴ کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم که به آنها نیکویی کنیم، از جهنم برکنارند.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۵ بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمان ها و زمین است.

۷. آثار تقوا

۱.۷. در امان بودن

«اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَىٰ دَارٌ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَالْفُجُورَ دَارٌ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُخْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ»^۶

۱. السَّابِقِينَ: پیشتازان؛ سبق: تقدم، پیش افتادن.

المُفْرَطِينَ: کوتاهی کنندگان؛ کسانی که کار لازم را انجام نمی دهند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۶۸.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۱.

۴. انبیاء، ۱۰۱.

۵. آل عمران، ۱۳۳.

۶. حِصْن: دژ؛ قلعه ای که برای حفاظت است.

الْفُجُور: گناه و انحراف از عدالت.

لَا يُخْرِزُ: به دست نمی آورد؛ به معنای حفظ کردن؛ اخْتَرَزَ: اخْتَرَزاً منه: خود را از او در جای امن محافظت کرد.

لَجَأَ: پناه بردن؛ التَّجَاءُ: التَّجَاءُ إِلَى الْحِصْنِ أَوْ غَيْرِهِ: به پناهگاه یا جز آن پناه برد؛ أَلْجَأَ، إِلْجَاءً: او را به زور پناه داد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲.۷. قطع شدن آثار گناه

«أَلَا وَبِالتَّقْوَى تَقْطَعُ حُمَةً الْخَطَايَا وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى»^۱

آگاه باشید با تقوا می‌توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید.

نکته

• آگاهی، سبب پرهیز از غفلت و لغزش می‌شود و هرکس از غفلت و لغزش در هراس باشد، خود را آماده ساخته، برای پرهیز از آن تلاش می‌کند.^۲

مشابه

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۳ و پروردگارت را بپرست تا لحظه مرگت فرارسد.

استعاره

مستعار: حمة

مستعارمنه: خطاها و گناهان

مستعارله: نیش زهرآلود

جامع: واژه «حمة» برای خطاها و گناهان استعاره آورده؛ زیرا همان‌گونه که نیش کژدم یا زهر آن موجب اذیت و آزار است، گناهان نیز در آخرت موجب شکنجه و عذاب است.

۸. لزوم مراقبت از خود

«عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ فِي أَعْرَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكُمْ»^۴

بندگان خدا، خدا را خدا را! در نظر آورید درباره گرامی‌ترین و محبوب‌ترین کس در نزدتان که خودتان هستید.

نکته‌ها

• مقصود این است که شما اگر به هیچ‌کس رحم نمی‌کنید، دست‌کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ‌کس را در نظر نمی‌گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه

۱. تَقْطَعُ: قطع می‌شود.

حُمَةً: نیش زهرآگین؛ گاه «حمة» به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سم آن‌ها اطلاق شده است؛ الحمة: بضمة الحاء و فتح الميم ابرة العقرب و هي محل سُمها، و ربما يطلق على نفس السم، و يروى حمة بالتشديد من حمة الحر و هو معظمة.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۲.

۳. حجر، ۹۹.

۴. أَعْرَ الْأَنْفُسِ: برترین نفس‌ها.

به خویشتن، جزء فطرت شماس.^۱

• منظور از «عزیزترین نفوس» در این عبارت، خود انسان است؛ چراکه حب ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حب ذات است، چراکه آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند.^۲

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی نگه دارید.

۹. آشکار بودن راه حق

«فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ فَشِقْوَةٌ لَزِمَةٌ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ»^۴

خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار یا بدبختی دائمی است یا نیک‌بختی همیشگی.

نکته‌ها

• «شِقْوَةٌ»: یا خبر برای مبتدای محذوف است یا اینکه خبر آن را «عاقبتش» بگیریم که حذف شده باشد؛ بنابراین یا خبر یا مبتدای این عبارت محذوف است.

• انسان تا در دنیاست می‌تواند شقاوت یا سعادت خود را عوض کند و تغییر دهد؛ به این معنا که ممکن است کسی در ابتدای عمر شقی و بدبخت باشد ولی بالاخره سعادت‌مند از دنیا برود یا ممکن است همه عمر را با سعادت گذرانده باشد ولی در پایان عمر خود را بدبخت کند و با کفر و شرک از دنیا برود. انسان تا قبل از مرگ می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد ولی پس از مرگ دیگر تغییر‌پذیر نیست.

مشابه

﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۵ کتاب‌های پیشین را تصدیق

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۷۴.

۳. تحریم، ۶.

۴. أَوْضَحَ: واضح کرد؛ از ماده «وَضَحَ» به معنای آشکار شدن؛ اتَّضَحَ، اتَّضَحَا الأمرُ او الکلامُ: آن کار یا سخن آشکار و ظاهر شد؛ تَوَضَّحَ، تَوَضَّحَا الکلامُ: آن سخن، روشن و آشکار شد.

أَنَارَ: روشن نمود؛ از ماده «نور» به معنای روشنایی؛ اسْتَنَارَ، اسْتَنَارَتْ: روشن شد؛ أَنَارَ، إِنَارَةُ الشَّيْءِ: آن چیز روشن و زیبا شد.

شِقْوَةٌ: شقاوت، بدبختی، خلاف سعادت؛ شَاقٌّ، مُشَاقَّةٌ فلاناً: در رنج و سختی بر او برتری یافت.

۵. احقاف، ۳۰.



می‌کند و به حق و راه راست راه می‌نماید.

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۱ و اگر بر طریقه راست پایداری کنند، از آبی فراوان سیرابشان کنیم.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾^۲ اما بدبختان در آتش اند و مردمان را در آنجا ناله‌ای زار و خروشی سخت بود.

﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ سُقَىٰ وَسَعِيدٌ﴾^۳ روزی که چون بیاید هیچ‌کس جز به فرمان او سخن نگوید و مردمان بعضی بدبخت باشند و بعضی نیک‌بخت.

۱۰. ضرورت توشه‌گیری از دنیا

﴿فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دَلَّيْتُمْ عَلَى الرَّادِ وَأَمِرْتُمْ بِالظُّغَنِ وَحُثِّئْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ﴾^۴

بنابراین در روزگار ناپایدار برای دوران ماندگار توشه فراهم سازید که شما را به توشه برگرفتن هدایت کرده‌اند و به کوچ کردن فرمان داده‌اند و برای طی کردن این راه به شتاب واداشته‌اند.

نکته‌ها

• مراد از «حُثِّئْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ» ترغیب شب و روز است که با از پی هم در آمدن خود عمرها را می‌گذرانند و انسان را به‌سوی مقصد می‌رانند، آن‌ها در این کار با شور و شوق و سرسختی عمل می‌کنند و بر یکدیگر سبقت می‌گیرند؛ ازاین‌رو لازم است با توجه و هشیاری به اینکه شب و روز آنان را به‌سوی آخرت سوق می‌دهد برای آنجا زاد و توشه فراهم کنند.^۵

• حضرت در عبارت «وَأَمِرْتُمْ بِالظُّغَنِ وَحُثِّئْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ» حرکت و سیر اختیاری را بیان می‌فرماید نه حرکت و سیر طبیعی را؛ زیرا که خداوند به ما امر کرده است در حالی که حرکت طبیعی در اختیار ما نیست و آنچه در اختیار و به اراده‌ماست، حرکت اختیاری است

که می‌توانیم انبیا و اولیای الهی را راهنمای خود قرار دهیم و به پیروی آنان راه خود را پیماییم.

مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾^۱ و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.

﴿يَا بَنِيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيبَةُ اللَّيْلِ وَالتَّهَارُ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَإِدْعَا﴾^۲ پسر! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هرچند ظاهراً ساکن است و قطع مسافرت می‌کند، گرچه در جای خود ایستاده و راحت است.

﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۳ و آنچه در نزد خداست برای آن‌ها که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل می‌کنند.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۴ بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش.

۱۱. تشبیه مردم به کاروان متوقف

﴿فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرْكَبٌ وَقُوفٌ لَا يَذْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ﴾^۵

شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می‌شود.

نکته

• منظور از «سیر» در این جمله، سوارانی هستند ایستاده و منتظر که نمی‌دانند در چه زمان به آن‌ها دستور حرکت داده می‌شود، عبارت از کوچ کردن از دنیا به‌سوی آخرت و زایل شدن بدن و پیمودن عقبات و راه‌های دشوار مرگ و قبر است؛ زیرا انسان زمان این‌ها را نمی‌داند.^۶

مشابه

﴿وَقَالَ ﷺ: أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكَبٌ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ﴾^۷ اهل دنیا مانند کاروانی هستند که

۱. بقره، ۱۹۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. شوری، ۳۶.

۴. آل عمران، ۱۳۳.

۵. رُكْب: سواران؛ جمع «راکب» در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می‌رود. لَا يَذْرُونَ: نمی‌دانند.

یُؤْمَرُونَ: امر می‌شوند.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱.

۷. نهج البلاغه، حکمت ۶۳.

۱. جن، ۱۶.

۲. هود، ۱۰۶.

۳. هود، ۱۰۵.

۴. فَتَزَوَّدُوا: زیاد کردند؛ از ماده «زید» به معنی نمو و افزایش و نیز به معنی افزودن است؛ زَايَدٌ، مُزَايَدَةٌ: در فزونی بر او چیره شد؛ زَيْدٌ، تَزَيَّدٌ: آن چیز را افزایش داد، اضافه کرد.

دَلَّيْتُمْ: هدایت گشتید.

بِالظُّغَنِ: کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر.

حُثِّئْتُمْ: ترغیب شدیدی؛ از ماده «حَثَّ» به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱.

ایشان را می‌برند در حالی که خواب‌اند.

تشبیه

مشبه: مردم دنیا

مشبه‌به: کاروانی که در منزلگاه توقف کرده

وجه شبیه: امام علیه السلام مردم را به کاروانی تشبیه می‌کند که در منزلگاه خود متوقف‌اند. در واقع اشاره به این دارد که مردم در غفلت هستند و همچون غافله‌ای هستند که در خواب‌اند و آن‌ها را به پیش می‌رانند و این خواب همان غفلتی است که برای بسیاری از مردم پیش می‌آید.

۱۲. اهل آخرت را با دنیا چه کار

«أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَّبُهُ وَ تَبْقَى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَ حِسَابُهُ!»^۱

به‌راستی کسی که برای آخرت آفریده شده با دنیا چه کار دارد؟! و کسی که به‌زودی اموالش را می‌گیرند و جز پیامد شوم و حسابرسی برایش نمی‌ماند، با ثروت چه می‌کند؟

نکته‌ها

- امام علیه السلام با بیان این نکته که انسان برای دنیا آفریده نشده بلکه برای غیر آن خلق گردیده، به تحقیر دنیا و لزوم دوری جستن از آن پرداخته است؛ زیرا مقتضای عقل این است که انسان برای چیزی که به‌خاطر آن آفریده شده، کار کند.^۲
- انسان درباره مالی نکوهش می‌شود که آن را هدف بداند و به دیگران کمک نکند؛ مانند بسیاری از ثروتمندان که از پرداخت حقوق واجب خود خودداری می‌کنند با اینکه نیازی به این ثروت ندارند.

۱۳. حتمی بودن وعده‌های خدا

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَثْرَكٌ وَ لَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْعَبٌ»^۳

۱. مَا يَصْنَعُ: چه کار دارد.

يُسَلَّبُهُ: از دست می‌دهد؛ از ماده «سلب» به‌معنای گرفتن با قهر.

تَبِعَتُهُ: پیامد بد؛ از ماده «تبع» به‌معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کیفرهایی گفته می‌شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می‌گیرد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۴۱.

۳. مَثْرَكٌ: مجال ترک؛ اسم مکان به‌معنای راه و جواز ترک.

مَرْعَبٌ: مجال رغبت یافتن؛ اسم مکان به‌معنای راه و جواز میل و علاقه.

بندگان خدا، پاداش‌های نیکی که خداوند وعده داده، چنان نیست که ترک شود و شری که از آن نهی فرموده، درخور میل و رغبت نیست.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده، فرد عادی نیست که جای گفت‌وگو و تردید در آن باشد.^۱
- انسان برای دستیابی به خیر و مصلحت خویش تلاش و کوشش می‌کند و نیز برای رهایی از شر و بدی مبارزه می‌کند. خداوند در این راه با اوست و از مادر برایش مهربان‌تر است.^۲

مشابه

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ هرچه پیامبر به شما داد، بستانید و از هرچه شما را منع کرد، اجتناب کنید.

۱۴. توجه به آثار روز قیامت

«عِبَادَ اللَّهِ اخْذَرُوا يَوْمَ تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَ تَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ»^۴

بندگان خدا، بر حذر باشید از روزی که اعمال بندگان را در آن بجویند و نگرانی و دلهره در آن فراوان است و کودکان در آن پیر می‌شوند.

نکته‌ها

- «تفحص از اعمال» عبارت از احاطه لوح محفوظ به اعمال و ظهور آن‌ها در نفس، هنگام جدایی آن از بدن یا نقش بستن آن‌ها در نفوس است.^۵
- «تَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۷۷.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۳.

۳. حشر، ۷.

۴. اخْذَرُوا: بپرهیزید؛ از ماده «حذر» به‌معنای پرهیز؛ تَحَذَّرَ، تَحَذَّرًا مِنْهُ: از او بر حذر شد؛ حَازَرَ، مُحَازَرَةً وَ جَذَارَةً: هریک از دیگری بر حذر شد، از او بر حذر شد و پرهیز کرد.

تُفْحَصُ: جست‌وجو می‌شود؛ از ماده «فحص» به‌معنای جست‌وجو کردن؛ افْتَحَصَ، افْتِحَاصاً عَنْهُ: درباره او بحث و جست‌وجو کرد.

تَشِيبٌ: پیر می‌شود؛ از ماده «شيب» در اصل به‌معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می‌شود و «شيب» جمع «اشيب» به‌معنای پیران یا سپیدمویان است، در مقابل «شباب» و «شبيب» که به‌معنای جوانی است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۴۲.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۷۷.

مشابه

﴿وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَوقَيْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱ و پروردگار تو پاداش اعمال همه را به تمامی خواهد داد و خدا به کارهایی که می‌کنند، آگاه است.

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾^۲ مپندار که خدا وعده‌ای را که به پیامبرانش داده است، خلاف می‌کند. خداوند پیروزمند و انتقام‌گیرنده است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۳ ای مردم، از پروردگارتان بترسید که زلزله قیامت حادثه بزرگی است. آن روز که ببینیدش، هر شیردهنده‌ای شیرخواره‌اش را از یاد ببرد و هر آبستنی بار خود بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی، حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است.

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۴ اگر کافر باشید، در روزی که کودکان را پیر می‌گرداند، چگونه در امان مانید؟

﴿اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُم مِّن مَّלَجٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكَيرٍ﴾^۵ پیش از آنکه روزی بیاید که از جانب خدا بازگشتی ندارد، به پروردگارتان پاسخ قبول دهید. در آن روز نه پناهی خواهید داشت و نه کسی از شما دفاعی تواند کرد.

﴿يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنَّا كُنَّا نَمُوتُ وَأَنَّا حَيٌّ وَنَحْيُكُمْ وَمَا كُنَّا مُنْجِيكُمْ مِنَ الْمَوْتِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نُبَيِّنُ لِقَوْمٍ ذُرِّيَّةٍ مِّن بَنِي إِسْرَءِيلَ مَا هُمْ شَاكِرُونَ﴾^۶ ای پسرک من، اگر عمل به قدر یک دانه خردل در درون صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا به حسابش می‌آورد که او ریزبین و آگاه است.

۱۵. حضور در دادگاه الهی

۱.۱۵. مراقبان از اعمال

«اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رِصْدًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِّنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حَفَاطَ صِدْقٍ

يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ»^۱

بندگان خدا، بدانید خداوند از خودتان مراقبانی بر شما گمارده و اعضای بدنتان را جاسوسان شما قرار داده و نگهبان صادقی بر شما گمارده که کارهایتان و شماره نفس‌هایتان را ثبت و ضبط می‌کنند.

نکته‌ها

• در این عبارت حضرت سه نوع محافظ و نگهبان و ضبط‌کننده اعمال و رفتار و گفتار آدمی را بیان می‌فرماید: الف. وجدان: «رِصْدًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» همان وجدان پاک انسان است که وقتی مرتکب گناه می‌شود، از اعمال قلب خود می‌فهمد که کارش ناشایسته است؛ ب. اعضا و جوارح بدن: «و عُيُونًا مِّنْ جَوَارِحِكُمْ» در روز قیامت وقتی انسان می‌خواهد با زبان و دهان خود عذرتراشی و بهانه‌جویی کند، دهان او را می‌بندند و بر آن مهر می‌نهند. اعضا و جوارح انسان به اراده خداوند به سخن می‌آیند و قرآن در این مورد تعبیر به «تَكَلَّمْنَا» می‌فرماید؛ ج. ناظر الهی: «وَ حَفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ» خداوند فرشتگانی را از طرف راست و چپ انسان مراقب او قرار داده است تا اعمال او را بنویسند.

مشابه

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲ امروز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهمیم و دست‌هایشان با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان شهادت خواهند داد که چه می‌کرده‌اند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳ چون به کنار آتش آیند، گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان به اعمالی که مرتکب شده‌اند بر ضدشان شهادت دهند.

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ﴾^۴ به پوست‌های خود گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید، گویند: آن خدایی که هر چیزی را به سخن می‌آورد و شما را نخستین بار بیافرید و به او بازگشت

۱. رِصْدًا: نگهبان؛ مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن؛ مصدر است که در اینجا در معنای جمع به کار رفته است به معنای مراقب و نگهبان.

عُيُونًا: دیده‌بان‌ها، جاسوس‌ها، مراقبان.

حَفَاطَ: نگهبانان؛ از ماده «حَفَظَ» به معنای نگهداری، مراقبت.

۲. یس، ۶۵.

۳. فصلت، ۲۰.

۴. فصلت، ۲۱.

نکته

- منظور از «فردا» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد در گرداب غفلت فرومی‌رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال و تسویه حساب است.^۱

مشابه

- ♦ ﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ﴾^۲ فردا خواهند دانست که دروغ‌گوی خودخواه کیست.

۱۷. توجه به خانه قبر

«فَكَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ وَ مَنْزِلٍ وَخَشَةٍ وَ مُفْرَدٍ غُرْبَةٍ!»^۳

گویی هریک از شما به سرمنزل تنهایی و حفر گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت.

نکته

- حضرت در این عبارت آنچه نسبت به همه افراد به‌زودی محقق خواهد شد، به تصویر کشیده‌اند و می‌فرمایند گویا هریک از شما را از خانه و کاخ و خانواده جدا کرده‌اند و در قبری گذاشته‌اند که منزل تنهایی شماست.

مشابه

♦ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّودِ، أَنَا الْقَبْرُ، أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^۴ قبر هر روز این سخن را تکرار می‌کند: من خانه غربت، خانه وحشت، خانه حشرات، خانه قبرم. من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخم.

۱۸. توجه به صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی

«وَكَانَ الصَّيْحَةُ قَدْ أَتَتْكُمْ وَ السَّاعَةُ قَدْ غَشِيَتْكُمْ وَ بَرَزْتُمْ لِقَضَاءِ الْقَضَاءِ قَدْ رَاحَتْ عَنْكُمْ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۸۳.

۲. قمر، ۲۶.

۳. مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ: منزل تنهایی‌اش.

مَخَطَّ: گور؛ از ماده «خط» به معنای خط کشیدن و علامت‌گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است به معنای جایگاهی است که خط کشیده‌اند تا برای گور حفر کنند.

حُفْرَتِهِ: حفر: کندن. حُفْرَةٌ: گودال؛ مَخَطَّ حفرته: فی بعض السَّخِجِ بالخاء المعجمة لأنَّ القبر یخَطُّ أولاً ثم یحفر، و فی بعضها بالخاء المهملة من حَطَّ القوم إذا نزلوا.

بَيْتٍ وَحْدَةٍ: منزل تنهایی.

مُفْرَدٍ: محل تنهایی و انفراد؛ اسم مکان از «فَرَدَ».

۴. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۷.

می‌یابید، ما را به سخن آورده است.

♦ ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱ آدمی را فرشتگانی است که پیایی به امر خدا از روبه‌رو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانی‌اش می‌کنند.

♦ ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ روزی که زبان‌شان و دست‌هایشان و پاهایشان به‌زبان‌شان بر کارهایی که می‌کرده‌اند، شهادت دهند.

۱۵. ۲. حضور مراقبان در تمام عرصه‌ها

«لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يَكْنُتُكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ دُورٍ تَاجٍ»^۳

نه تاریکی شب سیاه شما را از دید آنان می‌پوشاند و نه اتاق دربسته شما را از آنان مخفی می‌کند.

نکته

- منظور این است که فرشتگان نگهبان اعمال و همچنین عزرائیل و سایر مأموران الهی از هر دری وارد می‌شوند و تاریکی شب مانع از دیدن و نوشتن اعمال ما توسط آنان نمی‌شود.

مشابه

♦ ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۴ حال آنکه بر شما محافظانی گمارده شده‌اند، کاتبانی بزرگوار که می‌دانند شما چه می‌کنید.

۱۶. توجه به فردای نزدیک

«وَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ وَ يَجِيءُ الْعَدَدُ لَاحِقًا بِهِ»

فردا به امروز نزدیک است. امروز آنچه در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرامی‌رسد.

۱. رعد، ۱۱.

۲. نور، ۲۴.

۳. لَا تَسْتُرُكُمْ: شما را پوشیده نمی‌دارد؛ از ماده «سَتَر» به معنای پوشاندن؛ الإِسْتَارَةُ: پرده و پوشش؛ اسْتَتَرَ، اسْتَتَارًا: خود را پوشانید؛ اسْتَتَرَ، اسْتَتَارًا: خود را پوشانید، پنهان شد.

لَیْلٍ دَاجٍ: شب تاریک؛ از ماده «دَجَو» به معنای تاریک شدن است و «لَیْلٍ دَاجٍ» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

دُورٍ تَاجٍ: «دَو» به معنای صاحب و «رتاج» به معنای درب بزرگی که بند محکمی دارد؛ به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می‌شود؛ رَتَج: الباب أغلقه کارتجه.

لَا يَكْنُتُكُمْ: شما را نمی‌پوشاند؛ از ماده «كَن» در اصل به ظرفی می‌گویند که چیزی را در آن محفوظ می‌دارند سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می‌دارد، اطلاق شده است.

۴. انفطار، ۱۰ تا ۱۲.

الْأَبَاطِيلُ وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا^۱
گویی نفخه صور برایتان فرارسیده و قیامت شما را فراگرفته و برای قضاوت و حسابرسی از
گور بیرون آمده‌اید، در حالی که پندارهای باطل از شما دور شده و بهانه‌هایتان از میان رفته و
حقایق برایتان آشکار گشته و کارهایتان شما را به آنجا که باید، برده است.

نکته‌ها

- «صیحه» در جمله «وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ» اشاره به صیحه رستاخیز است. فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می‌کند و از قبرها بیرون می‌فرستد و آماده حسابرسی می‌کند.^۲
- از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نفخه صور اول» می‌گویند؛ سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است، قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نفخه صور دوم» می‌نامند و آنچه در خطبه بیان شده، اشاره به صیحه دوم است.^۳
- تعبیر به «ساعة» اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آنجا که قیام قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌گیرد، از قیامت به «ساعة» تعبیر شده است.^۴
- «فَضْلُ الْقَضَاءِ» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال اباطیل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذرتراشی‌های بی‌اساس وجود ندارد، هرچه هست حق است و

۱. الصَّيْحَةُ: منظور صیحه برای قیامت است.

عَشِيَّتُكُمْ: شما را فراگرفت؛ «عشی» به معنای پوشاندن و فراگرفتن، غاشیة: فراگیرنده و پوشاننده، استغشاء: پوشاندن. بَرَزْتُمْ: ظاهر شدید.

رَاحَتْ: دور شد؛ برطرف شد.

الْأَبَاطِيلُ: تفکرات باطل؛ از ماده «بَطَلَ» به معنای ناحق، باطل، بیهوده، باطلاً: به ناحق، بیهوده، ملغی شده، غیر مشروع، جمع باطل: دروغ، شیطان، افسوگر.

اضْمَحَلَّتْ: نابود شد؛ از ماده «ضَمَحَ» به معنای متلاشی و نابود شد.

الْعِلَلُ: بهانه‌جویی‌ها.

اسْتَحَقَّتْ: مستحق گشتید؛ از ماده «حَقَّ» به معنای محقق و موجود شده.

صَدَرَتْ بِكُمْ: «باء» حرف جر برای تعدیه فعل لازم است؛ یعنی شما را برگردانده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۸۴.

۳. همان.

۴. همان.

حقیقت است و واقعیت.^۱

• جمله «وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا» اشاره به این است که هرکس به نتیجه اعمال خود می‌رسد و هرچیز جایگاه اصلی خود را در آنجا پیدا می‌کند؛^۲ به عبارت دیگر ما انسان‌ها در قیامت مانند کالاهایی هستیم که به مقصد نهایی رسیده‌ایم، مقصد نهایی ما همان عاقبت کار یا بهشت و جهنم است.

• در اینجا «عِلَل» به معنای علت‌هایی است که مردم برای کارهای بد خود می‌آورند.

مشابه

♦ ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾^۳ جز یک بانگ سهمناک نبود که ناگاه همه بر جای سرد شدند.

♦ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾^۴ و چون قیامت ناگهان فرارسد، گویند: ای حسرتا بر ما به خاطر تقصیری که کردیم.

♦ ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۵ وعده‌گاه همه در روز داوری، قیامت است.

♦ ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۶ روزی که در صور دمیده شود و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بترسند.

♦ ﴿يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾^۷ آن روز که ببینیدش، هر شیردهنده‌ای شیرخواره‌اش را از یاد ببرد.

۱۹. پندگیری از عبرت‌ها

﴿فَاتَّعِظُوا بِالْعَبْرِ وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ وَانْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ﴾^۸

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۸۴.

۲. همان.

۳. یس، ۲۹.

۴. انعام، ۳۱.

۵. دخان، ۴۰.

۶. نمل، ۸۷.

۷. حج، ۲.

۸. فاتَّعِظُوا: عبرت بگیرید؛ از ماده «وعظ» به معنای اندرز دادن؛ «عظة و موعظة» اسم از آن است؛ اتَّعَظَ: وعظ پذیرفت، پند گرفت.

بِالْغَيْرِ: تغییرها؛ جمع «غیره» به معنای تغییر.

بِالنُّذْرِ: تبلیغ‌ها؛ جمع «نذیر» که به معنای انداز است.



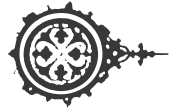
از عبرت‌ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید.

نکته

- «بِالْغَيْرِ» اشاره به انقلاب‌ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت‌ها و نزول بلاهاست.^۱

مشابه

◇ امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَاعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر اینکه آن روز به انسان می‌گوید: ای فرزند آدم من روز تازه‌ای هستم و بر اعمال تو گواهم؛ در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب به جا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم.



خطبه ۱۵۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: بیان حوادث آینده

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: ولایت‌مداری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۹.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن از فضایل پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و عظمت قرآن و سپس از وضع دولت بنی‌امیه سخن می‌گوید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۷۹.

شده و مردم از آن پیروی می کردند و امور آنها بدین سبب منتظم بوده است و منظور از «انتقاض» ویرانی و تباهی این نظام اجتماعی در نتیجه دگرگونی و نابودی شرایع و ادیان مذکور است.^۱

۲. قرآن، تصدیق کننده کتب آسمانی پیشین

«فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُبْتَدَى بِهِ»^۲

در این هنگام پیامبر اسلام ﷺ برای مردم کتابی آورد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کرد و نوری که باید به آن اقتدا شود.

نکته ها

- در شریاتی که مردم در گمراهی به سر می بردند و محکومات ادیان الهی را نقض کرده بودند، پیامبر از جانب خداوند به رسالت مبعوث شد و کتاب های الهی پیش از خود را تصدیق فرمود؛ بنابراین پیامبر تورات و انجیلی را که تحریف نشده بود، تصدیق کرد و قرآن را برای هدایت مردم از جانب خدا آورد.

- مقصود از تصدیق آنچه در پیش روی پیامبر ﷺ بوده، تورات و انجیل است.^۳

مشابه

﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۴ این کتاب را که تصدیق کننده کتاب های پیش از آن است، به حق بر تو نازل کرد.

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۵ پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده ایم، پیروی کردند، رستگاران اند.

﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أُنْزِلْنَا﴾^۶ پس به خدا و پیامبرش و این نور که نازل کرده ایم، ایمان بیاورید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷.

۲. الْمُفْتَدَى: کسی که به آن اقتدا می شود؛ از ماده «قَدَو» به معنای پیروی کردن، اُفْتَدَى، اُفْتَدَاءً بفلان فی کذا: در آن کار از فلانی پیروی و تقلید کرد، القَدَة: پیروی از دیگران، آنچه از دیگری فراگیرند.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷.

۴. آل عمران، ۳.

۵. اعراف، ۱۵۷.

۶. تغابن، ۸.

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبَرَمِ، فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُبْتَدَى بِهِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ، فَاسْتَنْطَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ. أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا وَ أَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً وَ أَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَازِزٌ وَ لَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ، أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ، وَ سَبَيْتُمْ اللَّهَ مِمَّنْ ظَلَمَ مَا كَلَّا بِمَا كَلَّ وَ مَشَرَبًا بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلَقَمِ وَ مَشَارِبِ الصَّبْرِ وَ الْمَقْرِ وَ لِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ وَ دِثَارِ السَّيْفِ، وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَ زَوَامِلُ الْأَثَامِ. فَأَقْسِمُ ثُمَّ أَقْسِمُ لَتَنْخَنِمَنَّهَا أُمِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النَّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَ لَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ.

۱. مبعوث شدن در عصر جاهلیت

«أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبَرَمِ»^۱

خدا او را در زمانی فرستاد که پیامبری نبود و امت ها در خواب غفلت به سر می بردند و رشته استوار دین از هم گسیخته بود.

نکته ها

- منظور از «فترة» فاصله زمانی میان دو پیامبر است.^۲
- عبارت «هَجْعَة من الامم» اشاره است به خوابیدن مردم در خوابگاه طبیعت و غفلت آنها از آنچه به خاطر آن آفریده شده اند در طول زمان فترت.^۳
- مراد از «مبرم» نظام اجتماعی و احکام و دستورهای است که به وسیله ادیان سابق برقرار

۱. أَرْسَلَ: فرستاد.

فَتْرة: زمان بین دو پیامبر؛ برهه ای از یک جریان که آن جریان در آن متوقف شده باشد، رکود؛ بین الرسل انقطاع الوحي والرّسالة.

هَجْعَة: یک بار خوابیدن در شب؛ از ماده «هَجَع» به معنای خواب شبانه است و از آنجا که خواب شبانه عمیق تر است، وضع اقوام جاهلی به آن تشبیه شده است؛ التَّوَمَة من اللَّيْلِ أو من أَوَّلِهِ.

انْتِقَاضِ: شکستن، گسیخته شدن، ویران شدن.

الْمُبَرَم: اصول محکم؛ از ماده «ابرام» به معنای محکم کردن و تابیدن است؛ در اصل به تابیدن ریسمان گفته شده سپس گسترش یافته و به هر کار محکم و متقن اطلاق می شود؛ أبرم: الحبل جعله طاقين ثم فتله وأبرم الأمر أحكمه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷.

۳. همان.

۳. قرآن و برکات آن

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ»^۱

این همان قرآن است. آن را به سخن آرید؛ هرچند هرگز برای شما سخن نمی گوید ولی من از جانب آن به شما خبر می دهم.

نکته

• منظور از جمله «لَنْ يَنْطِقَ» بطون قرآن و اسرار نهفته‌ای است که اضافه بر ظواهر آن دارد که این بطن در اختیار پیامبر ﷺ و جانشینان معصوم اوست.^۲

۴. علم گذشته و آینده در قرآن

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»^۳

بدانید که علم آینده و خبر گذشته و داروی دردتان و نظام زندگی شما در قرآن است.

نکته‌ها

• قرآن از حوادث فراوانی پیش از وقوعشان خبر داده است. هنگامی که قرآن از این رخدادها خبر می داد، هیچ قرینه‌ای بر پیشامد آن‌ها وجود نداشت. قرآن بدین سان انقلابی بزرگ در باورهای بسیاری از مشرکان عرب پدید آورد و بر ایمان مؤمنان افزود و اهل باطل را زیان کار ساخت.

• «دَوَاءَ دَائِكُمْ» اشاره به تعلیمات و معارف و دستوراتی است که داروی انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی است.^۴

• «نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» اشاره به تمام قوانینی است که نظام اجتماع انسانی را حفظ می کند و به بی نظمی‌ها پایان می دهد.^۵

مشابه

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۶ و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می کنیم.

۱. فَاسْتَنْطِقُوهُ: به نطق درآورید؛ از ماده «نطق» به معنی سخن گفتن است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۹۳.

۳. الْحَدِيثُ: سخن.

دَاء: بیماری.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۹۴.

۵. همان.

۶. اسراء، ۸۲.

﴿لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^۱ و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾^۲ این چنین خبرهای گذشته را برای تو حکایت می کنیم و از جانب خود به تو قرآن عطا کردیم.

﴿قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۳ ای مردم، برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماری‌ای که در دل دارید.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾^۴ ما در این قرآن برای مردم هر مثلی را گوناگون بیان کردیم.

۵. فتنه فراگیر بنی امیه

﴿فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بُيُوتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَادَّخَلَ الظُّلُمَةَ تَرْحَةً وَأُولَئِهَا فِيهِ نِقْمَةٌ﴾^۵

در آن هنگام خانه‌ای در شهر و خیمه‌ای در بیابان باقی نمی ماند، جز اینکه ستمگران غم و اندوه را در آن فرومی ریزند و بلا و بدبختی را در آن وارد می کنند.

نکته

• «بیت مدر» و «وبر» اشاره به خانه گلی شهرنشینان و خیمه مویی صحرانشینان است.^۶

مشابه

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^۷ و آنگاه که تو را گفتیم:

۱. انعام، ۵۹.

۲. طه، ۹۹.

۳. یونس، ۵۷.

۴. اسراء، ۸۹.

۵. مدر: گل‌های به هم فشرده و گاه به معنای خشت خام و گاه به معنای آجر و سنگ آمده است و «بیت مدر» معمولاً به خانه‌های شهری گفته می شود.

وَبَر: کرک و پشم؛ «بیت وبر» به خانه‌های بیابانی که به صورت چادرهای پشمی است، اطلاق می شود.

تَرْحَةً: اندوه و حزن؛ الترحه: المرّة من الترح بالتحريك الهمّ والحزن.

أُولَئِهَا: داخل کردند؛ از ماده «وَلَج» به معنی دخول؛ اَتَلَج، اتلجاً اليه و فيه: به آن داخل شد؛ أُولَج، إيلاجاً؛ آن چیز را داخل کرد؛ المَوْلَج: جمع «مَوَالِج» به معنای جای دخول، مدخل.

نِقْمَةٌ: بدبختی، تیره‌روزی، عقوبت، مصیبت؛ اِنْتَقَمَ، اِنْتِقَاماً منه: او را کیفر داد، از او انتقام گرفت.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۹.

۷. اسراء، ۶۰.

۷. انتقام خداوند از ستمگران

«وَسَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ مَا كَلَّا بِمَا كُلَّ وَ مَشْرَبًا بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلَقَمِ وَ مَشَارِبِ الصَّبْرِ وَ الْمَقْرِ وَ لِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ وَ دِثَارِ السَّيْفِ وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَ زَوَامِلُ الْآثَامِ»^۱

و به زودی خداوند از ستمگران انتقام می گیرد. خوردنی به خوردنی و آشامیدنی به آشامیدنی، در برابر هر لقمه لذیذی که خوردند، لقمه ای بس ناگوار و زهرآلود خواهند خورد و در مقابل هر جرعه گوارایی، جامی تلخ و مسموم خواهند نوشید. از درون، وحشت و از برون، شمشیر را بر آنها مسلط خواهد کرد؛ چراکه این گروه مرکب های معاصی و شتران بارکش گناهان اند.

نکته ها

- اشاره به اینکه هر بلایی بر سر مردم آوردند، خداوند بر سر آنها خواهد آورد و در برابر هر لذتی که از مقام بردند، خداوند تلخی ذلت را در کام آنها فرو خواهد ریخت. در حکومت خود مردم را در ترس و وحشت و در زیر برق شمشیرها قرار دادند، خداوند گروهی بر آنها مسلط می کند که همین کار را با آنها خواهند کرد.^۲
- عبارت «لِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ وَ دِثَارِ السَّيْفِ» به این معناست که از درون و در دل همیشه ترس بر ستمگران حاکم می شود و از خارج و بیرون نیز علیه آنان شمشیر کشیده می شود.

۱. يَنْتَقِمُ: انتقام می کشد.

مَا كَلَّا: خوراکی؛ از ماده «اکل» به معنای خوردن؛ خوردنی، خوراکی.

مَشْرَبًا: نوشیدنی؛ از ماده «شرب» به معنای نوشیدن؛ مصدران بمعنی الأكل والشرب و يجوز هنا أن يجعلوا بمعنی المفعول.

مَطَاعِمٍ: خوردنی؛ از ماده «طعم» به معنای طعام خوردن؛ أَطْعَمَ، إِطْعَمَاءً: به او غذا داد، به او غذا خوراند؛ طعام؛ مصدر است به معنای طعام خوردن و نیز به معنای خوردنی است.

الْعَلَقَمُ: بوته ای است که میوه ای بسیار تلخ دارد و به آن «حتظل» نیز گفته می شود.

الصَّبْرِ: جمع «صبر» نام شیره تلخ درختی است که در تلخی ضرب المثل است و گاه به خود آن درخت هم اطلاق می شود.

الْمَقْرِ: زهر؛ گیاهی است سمی و گاه به هرگونه سم نیز گفته می شود؛ كَتَفَ الصَّبْرُ أو شبيه به أو السم كالمقروزان فلس. شِعَارٌ: لباس زیر؛ لباسی که با بدن تماس دارد؛ از ماده «شعر» به معنای مو، به تدریج به هرچیزی که برای انسان اهمیت دارد و به او چسبیده است، شِعَارٌ گفته اند؛ ما يلي الجسد من الثياب.

دِثَارٌ: لباس روپوش؛ لباس روپوش، مانند عبا و ردا که به دور بدن پیچیده می شود؛ الدِّثَارُ: ما فوقه الشعار من الثياب.

مَطَايَا: جمع «مطيه» به معنای مرکب راهوار و سریع السیر است؛ جمع مطية و هي الدابة تمطو أي تجد فی سيرها.

زَوَامِلُ: حیوانات بارکش؛ جمع «زامله» به معنای حیوان باربر است؛ البته «زامله» اعم است و به هر حمال و بارکشی گفته می شود؛ جمع الزاملة و هي التي يحمل عليها من الابل وغيرها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۹۸.

پروردگارت بر همه مردم احاطه دارد و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است، چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را می ترسانیم ولی تنها به کفر و سرکشی شان افزوده می شود.

۶. پذیرفته نشدن هیچ عذری

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعِي لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاقِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ»^۱

نه در آسمان کسی عذرتان را بپذیرد و نه در زمین کسی به یاری تان برخیزد. حکومت را به کسی که اهلش نبود، سپردید و آن را به غیر جایگاهش نشانیدید.

نکته ها

- امام (علیه السلام) خبر می دهد هنگامی که بنی امیه این کارها را مرتکب شدند، مستحق آن می شوند که اوضاع آنها دگرگون و دولتشان سرنگون گردد و در آسمان عذرپذیری و در روی زمین یار و یآوری نداشته باشند.^۲
- منظور از «بِالْأَمْرِ» خلافت است و اهل آن، همان اهل بیتی هستند که خداوند زشتی و ناپاکی را از آنان دور کرده است.^۳
- وقتی انسان با دست خود نااهلان را بر سر کار می آورد، باید منتظر هر بلایی باشد و کسی را جز خود ملامت نکند و این داستان از یک کارگر ساده تا رئیس حکومت مصداق دارد.

مشابه

﴿وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا إِمِيكَائِيلَ وَلَا مَهَاجِرِينَ وَلَا أَنْصَارًا مِيكَائِيلَ وَلَا مَهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ﴾^۴ شما اگر به غیر اسلام پناه برید، کافران با شما نبرد می کنند و بر شما مسلط می شوند سپس نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجران و نه انصار نمی توانند شما را یاری دهند.

۱. عَاقِرٌ: عذرآورنده؛ کسی که عذرشان را بپذیرد.

نَاصِرٌ: یاری کننده، یاور؛ استنصار: طلب یاری است.

أَصْفَيْتُمْ: برگزیدید؛ از ماده «صَفَى» به معنای برگزیدن، انتخاب کردن؛ اصفیتم: برگزیده اید، انتخاب کرده اید؛ یعنی با عمل خود خلافت را در اختیار دیگران گذاشتید؛ اصفیت: فلانا بكذا خصصته به.

أَوْرَدْتُمُوهُ: وارد کردید؛ قرار گرفتن در جا یا کاری است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۹.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

• بنی امیه و دیگر ستمگران به هنگام انتقام الهی غیر از تلخی هایی که احساس می کنند، در دل خود نیز احساس وحشت می کنند و به وسیله شمشیر مجازات می شوند و همه این عذاب ها و شکنجه ها کیفر دنیوی آنان است.

مشابه

﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتِّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱ آن ها بار سنگین [گناهان] خویش را بر دوش می کشند و بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود، و روز قیامت به یقین از تهمت هایی که می بستند سؤال خواهد شد.

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهَا تُمْلَى لَهُمْ خَيْرٌ لَّانْفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمْلَى لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۲ کافران مپندارند که در مهلتی که به آن ها می دهیم خیر آن هاست. به آن ها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آن هاست عذابی خوارکننده.

تشبیه

مشبه: مردم

مشبه به: حیواناتی که بارکش گناهان مردم اند

وجه شبه: امام علیه السلام با تعبیر «إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ» آن ها را به حیواناتی تشبیه می فرماید که از سر نادانی و نداشتن ایمان و عقل و شعور کافی، بارکش گناهان مردم شده اند.

استعاره

مستعار: شعار

مستعار له: جامه زیرین

مستعار منه: ترس

جامع: چیرگی و پیوستگی ترس بر آن هاست؛ همچون جامه زیرین که بر بدن چسبیده و پیوسته است.

۸. سرنوشت بنی امیه

«فَأَقِمْ وَتَنُحْمَتَهَا أُمِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفُظُ النُّحَامَةُ ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعُمُ

بَطْعُمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ»^۱

سوگند یاد می کنم و باز هم سوگند یاد می کنم که بعد از من بنی امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه بیرون می افکنند، سپس هرگز طعم آن را تا ابد نخواهند چشید و از آن بهره نمی گیرند تا آن زمان که شب و روز در پی هم آیند.

نکته ها

- کلمه «ما» در جمله «ما كَرَّ الْجَدِيدَانِ» به معنای مدت است و مراد از «جدیدان» شب و روز است و ذکر این عبارت کنایه از طول مدت است و هم آگاهی دادن است از آنچه در آینده واقع خواهد شد.^۲
- از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت خبر داد که بنی امیه پس از او خلافت را تصاحب خواهند کرد و آن ها را نکوهش فرمود.^۳
- حکومت هایی که سقوط می کنند، ممکن است پس از مدتی دوباره قدرت گرفته و سرکار آیند ولی حضرت با این عبارت به عنوان یک خبر غیبی می فرماید: تا هنگامی که شب و روز به دنبال هم رفت و آمد می کنند و تا وقتی که شب و روز تکرار می شود، بنی امیه دیگر طعم حکومت را نخواهند چشید.

مشابه

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۴ به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.

۱. لَتَنُحْمَتُنَّهَا: قطعاً بیرون می اندازند؛ رها می کنند؛ از ماده «نخامه» گرفته شده و به معنای اخلاطی است که در سر و سینه قرار دارد و بیرون افکنده می شود؛ تنخم: دفع بشیء من أنفه أو صدره.

تُلْفُظُ: بیرون انداخته می شود؛ از ماده «لَفَظَ» به معنای از دهان انداخته می شود. النُّحَامَةُ: اخلاط سر و سینه؛ نَحِمٌ، نَحْمًا: آب بینی یا اخلاط از سینه انداخت؛ تَنَحَّمٌ، تَنَحُّمًا: آن مرد از سینه یا بینی خود چیزی بیرون انداخت؛ النُّحَامَةُ: آنچه از سینه یا بینی انسان خارج شود؛ التَّخَامَةُ: بالضم التَّخَاعَةُ: ما يخرج من الانسان من حلقه من البلغم.

تَذُوقُهَا: نمی چشد؛ از ماده «ذوق» به معنای چشیدن؛ أَذَاقَ، إِذَاقَةً الشیء: آن چیز را به او چشانید؛ اسْتَذَاقَ، اسْتِذَاقَةً: آن چیز را چشید یا آزمود.

ماكَرَ: مادامی که تکرار شد، برگشت، تکرار شد؛ در اینجا معنای آینده را می رساند.

الْجَدِيدَانِ: شب و روز، تنبیه «جدید» که به صورت مفرد در این معنا استعمال نمی شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۵۰.

۳. همان.

۴. روم، ۴۱.

۱. عنکبوت، ۱۳.

۲. آل عمران، ۱۷۸.



تشییه

مشبه: خلافت

مشبه‌به: اخلاط سر و سینه

وجه تشبیه: امام علی (علیه السلام) می‌فرماید که بنی‌امیه حکومت اسلامی را آن‌قدر آلوده و کثیف کرده، با ظلم و فساد آمیخته می‌کنند که همچون اخلاط سر و سینه خواهد شد و کار به جایی خواهد رسید که خود آن‌ها نیز تحمل آن را نخواهند داشت و همانند کسی که اخلاط درون را برون می‌ریزد، حکومت را از دست خواهند داد و چنان مبعوض خواهند شد که هرگز مردم مسلمان به سراغ آن‌ها نخواهند رفت.



خطبه ۱۵۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه، سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: یادآوری فضایل و زحمات خویش

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: خاندان رسالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۶.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) در این خطبه به نکته ظریفی اشاره می‌کند و می‌فرماید: در برابر خوش رفتاری‌های کم و بد رفتاری‌های بسیار شما، من تا آنجا که میسر بود، درباره شما نیکی کردم؛ از ظلم و ذلت رهایی‌تان بخشیدم و در برابر دشمنان درونی و بیرونی از شما پاسداری نمودم.

۳.۱. نجات از ذلت‌ها

«وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رَبِّي الذَّلَّ وَحَلَقِ الضَّيْمِ»^۱

و شما را از بند ذلت و حلقه‌های زنجیر ستم آزاد کردم.

۲. قدرشناسی امام در برابر نیکی اندک

«شُكْرًا مِّنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ وَإِطْرَاقًا عَمَّا أَذْرَكَهُ الْبَصَرُ وَشَهَادَةً الْبَدَنُ مِنَ الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ»^۲

همه این‌ها برای سپاس فراوان من در برابر نیکی اندکی از سوی شما و چشم‌پوشی از بدی‌های فراوانی بود که نسبت به من انجام دادید؛ بدی‌های آشکاری که چشم، آن را می‌دید و بدن، آن را لمس می‌کرد.

نکته‌ها

- «الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ» اشاره به نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها و بی‌وفایی‌های مردم در برابر امام علیه‌السلام است.^۳
- تعبیر «شَهَادَةُ الْبَدَنُ» عطف تفسیری بر «مَا أَذْرَكَهُ الْبَصَرُ» است. منظور امام این است که بسیاری از آزار و اذیت‌های آنان را نادیده گرفته، به روی خود نیاورده است.^۴
- در واقع امام از حق شخصی خود چشم‌پوشی کرده است نه آنکه در برابر کارهای زشت آنان سکوت کرده باشد.^۵

۱. «أَعْتَقْتُكُمْ»: آزاد نمودم؛ از ماده «عَتَقَ» به معنای آزاد کردن، شما را آزاد کردم؛ «أَعْتَقَ، اغْتَقَا الْعَبْدَ: آن بنده را آزاد کرد؛ العاتِق: جمع عَوَاتِقَ و عُتَقَ: آن‌که از بندگی و بردگی آزاد شده باشد.
رَبِّي: زنجیر؛ جمع «رَبَقَه» به معنای طناب که با آن شخص یا چیزی را می‌بندند. بعضی آن را به معنای طنابی که دستگیره‌های متعدد داشته باشد، تفسیر کرده‌اند. این طناب دارای گره‌هایی بود که هرکدام از آن گره‌ها را به گردن فرد یا حیوانی می‌انداختند و به آن «أُربَة» گفته می‌شد؛ بالكسر وزن حمل حبل فيه عدّة عری یشدّ به البهم و كلّ عروۃ ربقة بالكسر و الفتح و یجمع علی ربق كعنب و أرباق كأصحاب و رباق كجبال.

حَلَقَ: حلقه‌ها؛ جمع «حَلَقَه» است؛ همان چیزی که در فارسی نیز به کار می‌رود؛ بالتحریک جمع الحلقۃ بسکون اللّام علی غیر القیاس و ربّما یجمع علی حلق بالسکون کبدره و بدر و علی حلق کقصعة و قصع، و حکى یونس عن أبی عمرو بن العلاء أنّ الحلقۃ بالفتح، و علی هذا فالجمع بحذف الهاء قیاس کقصبة و قصب، قاله الفیومی فی مصباح اللّغة. الضَّيْمِ: ظلم و ستم.

۲. بِرٌّ: نیکی، خوبی.

إِطْرَاقًا: چشم‌پوشی؛ چشم به زیر انداختن و سپس به معنای سکوت و چشم‌پوشی نمودن از مطلبی نقل شده است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۰۷.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵۹.

۵. همان.

وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جَوَارِكُمْ وَأَخْطُتُ بِجَهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رَبِّي الذَّلَّ وَحَلَقِ الضَّيْمِ، شُكْرًا مِّنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ وَإِطْرَاقًا عَمَّا أَذْرَكَهُ الْبَصَرُ وَشَهَادَةً الْبَدَنُ مِنَ الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ.

۱. خوش رفتاری امام با مردم روزگار خویش

۱.۱. بهترین هم‌نشین

«وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جَوَارِكُمْ»^۱

من برای شما هم‌نشین خوبی بودم.

نکته

- منظور از «حسن جوار» این است که انسان در برابر معاشران و دوستان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و توأم با ادب و احترام و خوش رفتاری و تحمل نامالایمات داشته باشد؛ به گونه‌ای که از حضور او در جمعشان احساس آرامش و خوش وقتی کنند.^۲

۲.۱. پاسداری همه‌جانبه

«وَأَخْطُتُ بِجَهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ»^۳

من در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم.

نکته

- اشاره به حفظ و حراست آن حضرت از یارانش است و منظور از آزاد ساختن آن‌ها از بند ذلت و زنجیر ستم، حمایت آن بزرگوار از آنان در برابر دشمنان، و عزت و سربلندی آن‌هاست.^۴

۱. أَحْسَنْتُ: به نیکی انجام دادم.

جَوَارِكُمْ: حق همسایگی شما، از ماده «جار» به معنای همسایه، هم‌جوار؛ الجوار: بالضمّ و قد یکسر المجاورة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۰۵.

۳. أَخْطُتُ: احاطه و حفظ کردم.

بِجَهْدِي: جهد: بکوشید؛ اجْتَهَدَ، اجْتِهَادًا فِی الْأَمْرِ: در آن کار کوشش بسیار نمود.

الذَّلُّ: خوار شد؛ أَذْلَهُ: خوار کردش؛ اسْتَذَلَّهُ: خوار داشت او را.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۵۲.



مشابه

«وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِي»^۱ هرآینه ملل مختلف از ستمکاری زمامدارانشان در هراس اند و من از ستم ملت بر خویش در بیمم.

«لَا تُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زِيْرَجِهِ»^۲ تا وقتی که امور مسلمین سالم بماند، و ستمی در برنامه امت جز بر من روی ندهد، رها می‌کنم به امید پاداش و فضل آن و روی‌گردانی از زر و زیور دنیا که شما درباره آن دچار رقابت شده‌اید.



خطبه ۱۶۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: کوفیان (شایعه‌سازان و تهمت‌زنندگان)

علت ایراد سخن: زمزمه‌های دشمنی و جنگ‌افروزی شامیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: تقوای الهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۱.

پیشگفتار خطبه

این خطبه طولانی و گسترده از مطالب متنوعی بحث می‌کند که در مجموع تعلیمات گران‌بهای درباره معرفت‌الله و خودسازی ارائه می‌دهد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

مخالفتی است.^۱

- «امر خداوند» عبارت از فرمان قدرت اوست و معنای «أمره قضاء» این است که فرمانش روان و برگشت‌ناپذیر است و اینکه امر او حکمت است؛ یعنی بر وفق حکمت الهی و بر طبق نظام اکمل است. رضای خداوند به علم او نسبت به طاعت عبد، برگشت دارد که مطابق اوامر و نواهی او انجام گرفته باشد.^۲

مشابه

- ♦ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳ چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.
- ♦ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»^۴ خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد.
- ♦ «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»^۵ و فرمان ما جز یک بار نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی.
- ♦ «وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۶ از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه مأمورند، انجام می‌دهند.

۱. ۲. رضایت خدا

«وَرِضَاءُ أَمَانٍ وَرَحْمَةٍ»

و رضای او، امان و رحمت است.

نکته

- نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به خدا، جلب خشنودی و رحمت اوست. امان یافتن از خشم و عذاب خداوند انجام دادن اعمال نیک است.^۷

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ، وَرِضَاءُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ، يَقْضِي بِعِلْمٍ وَيَغْفُو بِحِلْمٍ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي وَعَلَى مَا تُعَافِي وَتُبْتَلِي، حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ وَ أَحَبَّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ وَ أَفْضَلَ الْحَمْدِ عِنْدَكَ، حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَيَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ، حَمْدًا لَا يُحْجِبُ عَنْكَ وَلَا يَقْصِرُ دُونَكَ، حَمْدًا لَا يَنْقُطُ عَدَدُهُ وَلَا يَفْنَى مَدَدُهُ. فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، لَمْ يَنْتِهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ أَدْرَكَتِ الْأَبْصَارُ وَ أَحْصَيْتِ الْأَعْمَالُ وَ أَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامُ وَ مَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ نَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَ نَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ وَ مَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَ قَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ وَ انْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ وَ حَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَعْظَمُ. فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا وَ عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمْعُهُ وَالِهًا وَ فِكْرُهُ حَائِرًا. يَدْعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ، مَا بَالُهُ لَا يَتَّبِعِينَ رِجَاؤَهُ فِي عَمَلِهِ، فَكُلُّ مَنْ رَجَا عَرَفَ رِجَاؤَهُ فِي عَمَلِهِ، وَ كُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ، يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ. فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَقْصِرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ، أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رِجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مُوَضِّعًا، وَ كَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَ وَعْدًا؛ وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا.

۱. عظمت پروردگار

۱. ۱. فرمان خدا

«أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ»^۱

فرمان او قطعی و حکیمانه است.

نکته‌ها

- مفهوم «قضاء» به معنای وضع شریعت و محکم ساختن آن بدون وجود هیچ اعتراض و

۱. قَضَاءٌ: حکم، حتم، مقضی: تمام‌شده و حتمی.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۵۵.

۳. یس، ۸۲.

۴. نحل، ۹۰.

۵. قمر، ۵۰.

۶. تحریم، ۶.

۷. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۶۳.

۳.۱. قضاوت خداوند

«يَقْضِي بَعْلَمٍ»^۱

[خداوند] با علم و آگاهی داوری می کند.

نکته

• خداوند بر پایه حق و خیر داوری می کند؛ زیرا او از حقیقت آن دو آگاه است.^۲

۴.۱. عفو الهی

«وَيَعْفُو بِحِلْمٍ»^۳

و با حلم و بردباری عفو می کند.

نکته

• «عفو» عبارت از خشنودی خداوند از طاعت و فرمانبرداری بنده ای است که پیش از این آلوده به گناه شده باشد و آن هنگامی مصداق دارد که عفوکننده قادر بر عقاب و کیفر است و اگر گذشت ناشی از عجز و ناتوانی باشد به آن عفو گفته نمی شود.^۴

۵.۱. حمد الهی

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي وَ عَلَى مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي»^۵

خداوندا! سپاس و ستایش مخصوص توست، در برابر آنچه می گیری و بر آنچه عطا می کنی و بر عافیت و بلایی که می فرستی.

۱. يَقْضِي: حکم می کند؛ رأی دادگاه، داوری.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۶۳.

۳. يَعْفُو: عفو می کند؛ از ماده «عَفَوَ» به معنای گذشت، بخشودن گناه؛ الْعَفْوُ: امری است قانونی که به موجب آن کیفر بخشوده شود؛ عافاه: اللَّهُ محی عنه الأسقام و العافیه اسم منه و هی مصدر جاءت علی فاعلة، و مثله ناشئة اللَّیْل بمعنی نشوء اللَّیْل و الخاتمة بمعنی الختم، و العاقبة بمعنی العقب، و لیس لوقعتها کاذبة.

بِحِلْمٍ: به کسر اول به معنی بردباری؛ حلیم: بردبار.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۵۶.

۵. تُعْطِي: عطا می کنی؛ عطاء و عطیّه هرچند مخصوص به صله و بذل و احسان است ولی در قرآن هم در بذل و هم در مطلق دادن چیزی به کار رفته است؛ الْعَطْوُ: گرفتن و به یکدیگر بخشیدن.

تُعَافِي: بهبود می بخشی؛ باب مفاعله از «عفا، يعفو» به معنای محو کردن اثر چیزی؛ عافیت دهی، شفا دهی؛ قال الفيومي (عافاه) اللَّهُ محی عنه الأسقام و العافیه اسم منه و هی مصدر جاءت علی فاعلة، و مثله ناشئة اللَّیْل بمعنی نشوء اللَّیْل و الخاتمة بمعنی الختم، و العاقبة بمعنی العقب، و لیس لوقعتها کاذبة.

تَبْتَلِي: مبتلا می کنی.

نکته

• اشاره به اینکه در همه حال، تو را حمد و ستایش می کنم؛ چراکه می دانم از ناحیه توست خیر و سعادت. اگر نعمتی می بخشی کرامت است و اگر می گیری عنایت. اگر سلامت و عافیت می دهی، سعادت است و اگر بیماری و گرفتاری می دهی، آن نیز دارای مصلحت است. کاری بدون حکمت نمی کنی و هرچه از سوی توست، رحمت است.^۱

۲. اوصاف هفت گانه حمد

۱.۲. حمد رضایت بخش

«حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ»^۲

سپاسی که در پیشگاهت پسندیده ترین سپاس هاست.

۲.۲. حمد محبوب

«وَ أَحَبَّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ»

سپاسی که نزدت محبوب ترین سپاس هاست.

۳.۲. حمد پرکننده جهان

«وَ أَفْضَلَ الْحَمْدِ عِنْدَكَ حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ»^۳

سپاسی که برترین سپاس باشد. سپاسی که پهنه آفرینشت را پر سازد و به آنجا که تو بخواهی برسد.

۴.۲. حمد بی کم و کاست

«حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ وَ لَا يُقْصَرُ دُونَكَ»^۴

سپاسی که از تو پوشیده نباشد و از رسیدن به پیشگاهت بازماند.

نکته

• این حمد و سپاس، جامع ترین حمدهاست؛ نه زمان محدودی دارد، نه تعداد معین، نه مکان خاصی دارد و نه قصور و حجابی. سراسر زمان و مکان را پر می کند و به پیشگاه حق

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱۴.

۲. أَرْضَى: رضایتمندترین.

۳. يَمْلَأُ: پر می کند؛ از ماده «مِلء» به معنای پر کردن.

يَبْلُغُ: بلوغ و بلاغ، یعنی رسیدن به انتهای مقصد اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین.

۴. لَا يُحْجَبُ: پوشیده نمی شود؛ «حُجِبَ» مصدر و به معنی پنهان کردن؛ حجاب به معنی پرده نیز است؛ اُحْتَجَبَ، اُحْتَجَبًا: از مردم پنهان شد.

لَا يُقْصَرُ: کوتاه نمی آید.

دُونَكَ: غیر، حقیر، ناقص از دیگری؛ در اینجا به معنای پیشگاه، جلو.

نکته‌ها

- وصف خداوند به «حی» نه به معنای حیات ظاهری و مادی است که آثارش نمود و رشد و تولیدمثل و حس و حرکت است، بلکه حیات واقعی است که به معنای «علم» بی پایان و «قدرت» بر همه هستی است.^۱
- «قیوم» کسی است که قائم به ذات و همه چیز قائم به او باشد؛ زیرا او واجب الوجود است و واجب الوجود به چیزی نیاز ندارد و همگان نیازمند او هستند.^۲
- جمله «لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» اشاره به اینکه علم و آگاهی و لطف و عنایت او نسبت به بندگان، دائمی است؛ چنین نیست که گاهی بیدار باشد و بداند و بندگان را مشمول عنایت فرماید و گاه در خواب فرو رود و از آن‌ها غافل شود.^۳

مشابه

- ♦ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۴ خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک او را فرامی‌گیرد و نه خوابی گران.
- ♦ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^۵ و بر آن زنده که نمی‌میرد، توکل کن.

۳.۳. ناتوانی اندیشه‌ها از درک عظمت خداوند

«لَمْ يَنْتَهُ إِلَيْكَ نَظْرٌ وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ أَدْرَكَتْ الْأَبْصَارُ وَأَحْصَيْتِ الْأَعْمَالَ وَ أَخَذَتْ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»^۶

افکار بلندپرواز هرگز به تو نمی‌رسد و چشم‌ها [ی‌تیزبین] تو را نمی‌بیند؛ ولی تو چشم‌ها [و حرکات آن‌ها] را می‌بینی و اعمال و کردار [بندگان] را احصا می‌کنی و زمام همگان به دست توست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۱۶.

۴. بقره، ۲۵۵.

۵. فرقان، ۵۸.

۶. لَمْ يَنْتَهُ: منتهی نمی‌شود.

أَدْرَكَتْ: درک کردی؛ دریافتی.

أَحْصَيْتِ: شمارش کردی؛ حَصَا، احصاء: اتمام شمارش؛ الإحصاء: التحصيل بالعدد. إحصاء الشيء: آن چیز را شمرد؛ الإحصاء: حساب کردن و به دست آوردن چیزی با مقدار.

النَّوَاصِي: موی پیشانی؛ جمع «ناصیه» به معنای موهای جلوی سر، موی پیشانی؛ به دست گرفتن ناصیه و پاها به معنای تسلط کامل است.

الْأَقْدَام: پاها؛ جمع «قدم».

می‌رسد و برترین حمدهاست.^۱

۵.۲. حمد نامحدود

«حَمْدًا لَا يَنْقُطُ عَدَدُهُ»

سپاسی که عددش پایان نپذیرد.

نکته

- خداوند به اندازه نظام وجود بلکه بیشتر از آن مستحق حمد و ستایش است و خودش هم کمک‌کننده بر این ستایش است.

۶.۲. حمد بدون فنا

«وَلَا يَفْتَنِي مَدَدُهُ»^۲

و همچنان تداوم یابد.

۳. خداشناسی

۱.۳. درک عظمت خداوند

«فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ»^۳

ما کُنْه و ژرفای عظمت تو را نمی‌شناسیم.

۲.۳. حی قیوم

«إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۴

جز اینکه می‌دانیم تو زنده و قائم به ذات خود و دیگران قائم به تواند. هیچ‌گاه تو را خواب سبک و سنگین فرامی‌گیرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱۴.

۲. لَا يَفْتَنِي: فانی نمی‌شود؛ فناء: از بین رفتن؛ أَفْنَى، إِفْنَاءُ الشيء: آن چیز را نابود کرد، آن چیز را فنا کرد؛ تَفَانَى، تَفَانِيًا القوم: بعضی از آن قوم بعضی دیگر را نابود کردند.

مَدَدُهُ: امتداد و افزایش؛ مدت، وقت ممتد.

۳. كُنْه: اصل و گوهر چیزی و اندازه و کیفیت آن؛ اَكْتَنَه، اِكْتِنَاهَا الشيء: به حقیقت آن چیز پی برد؛ اَكْنَه، اِكْنَاهَا الشيء: حقیقت آن چیز را دریافت.

۴. قَيُّومٌ: بسیار پاینده؛ صیغه مبالغه از «قائم» که به‌خاطر شدت پایداری و پابندگی همه نظام وجود است. خداوند بسیار عظمت دارد و بزرگوار است و ستایش او تابع عظمت و بزرگواری‌اش است.

سِنَّةٌ: خواب سبک یا چرت یا کسالت قبل از خواب؛ مصدر از مادة «وَسَنَ، يَوْسُنُ».

نَوْمٌ: خواب؛ اسْتَنَامَ، اسْتِنَامَةُ الرجلُ: آن مرد خوابید، خواست که بخوابد.

نکته‌ها

● جمله «لَمْ يَنْتَهُ إِلَيْكَ نَظَرٌ» اشاره به این است که نه علم و دانش انسان احاطه به ذات پاک او پیدا می‌کند؛ چراکه ذاتش نامحدود است و نه چشم ظاهر او را می‌بیند؛ چراکه نه جسم است و نه جهت دارد و نه رنگ ولی او گردش چشم‌ها را می‌بیند و کوچک‌ترین اعمال را حساب می‌کند.^۱

● منظور از «أَخَذْتُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» با توجه به اینکه «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موهای جلوی سر است و «اقدام» جمع «قدم» به معنای پاهاست، قدرت و غلبه خداوند بر همه کس و همه چیز است؛ زیرا هرگاه موی پیش سر انسان یا حیوانی را بگیرند یا پای کسی را ببندند، قدرت به‌طور کامل از او سلب می‌شود.^۲

● برخلاف مخلوقات که نمی‌توانند خداوند را با چشم طبیعی خود مشاهده کنند، خداوند همه دیدگان مخلوقات خود را درک می‌کند و می‌داند که هرکس چه اندازه عمر کرده است و چه اندازه باید عمر کند و چه مقدار از آن باقی مانده است.

مشابه

﴿وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۳ اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است.

﴿وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۴ و بدانچه نزد ایشان است، احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

۴.۳. شگفتی جهان خلقت

«وَمَا الَّذِي تَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَتَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَنَصْفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ»^۵ به‌راستی ما چه اندازه از آفریده‌های تو را می‌بینیم و از قدرتت بر آن به شگفتی می‌آییم و از بزرگی سلطه‌ات توصیف می‌کنیم؟

نکته

● در این دنیا هرکسی به‌اندازه علم و دانش و در حقیقت به‌اندازه بزرگی و تجربه خود از

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲. همان.

۳. انعام، ۱۰۳.

۴. جن، ۲۸.

۵. تَعْجَبُ: تعجب می‌کنیم؛ از ماده عَجَب به معنای شگفت؛ آن حالتی است که از بزرگ شمردن یا انکار چیزی بر شخص عارض می‌شود؛ اسْتَعْجَبَ، اسْتَعْجَاباً منه: از او در شگفت شد؛ أَعْجَبَ، إعْجَاباً: او را به شگفتی واداشت.

نَصَفُ: توصیف می‌کنیم؛ عدل و انصاف؛ الْأَنْصَفُ: با انصاف‌تر، النُّصْفُ: ج انصاف، انصاف و عدالت

شگفتی‌ها و عظمت جهان باخبر می‌شود. کسی که اهل دانش و مطالعه است، آگاهی‌اش از موجودات جهان و عظمت خداوند بیشتر است از کسی که به‌اندازه زندگی محدود خود مشغول است ولی همان دانشمند هم آنچه درک و مشاهده کرده است در مقابل عظمت خداوند بسیار اندک است.

۴. عظمت جهان غیب

«وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَقَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ وَحَالَتْ سُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ»^۱

در حالی که آنچه از ما پنهان و پوشیده است و دیدگان ما از دیدنش ناتوان است و خردهای ما به فهم آن نمی‌رسد و پرده‌های غیب میان ما و آن‌ها مانع شده، بسیار بزرگ‌تر است.

نکته‌ها

● «ما» در عبارت «مَا تَغَيَّبَ» مبتداست و «أَعْظَمُ» که در پایان عبارت می‌آید، خبر آن است «و» در ابتدای عبارت «واو حالیه» است.

● آنچه ما مشاهده نمی‌کنیم و عقل‌های ما از دریافت و فهم آن‌ها عاجز است و بین ما و آن‌ها پرده غیب است، بسیار بزرگ‌تر و شگفت‌آورتر است و نسبت به آنچه ما آن‌ها را مشاهده و درک می‌کنیم، حضرت می‌خواهند عظمت عالم را بیان فرمایند.

مشابه

﴿در حدیثی از امام سجاده علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا»^۲ اگر تمام اهل آسمان و زمین جمع شوند که عظمت خدا را به وصف درآورند، قادر نیستند.

۵. عظمت آفرینش خداوند و مبهوت شدن عقل

«فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَاعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَواتِكَ وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيراً وَ

۱. تَغَيَّبَ: مخفی شد؛ غیب، نهان، نهفته.

قَصُرَتْ: کوتاه شد.

حَالَتْ: فاصله شد؛ انفصال، فاصله.

سُورُ: پرده‌ها؛ از ماده «سَرَّ» به معنای پوشاندن؛ الإِسْتَارَةُ: پرده و پوشش؛ اسْتَرَّ، اسْتِئَاراً: خود را پوشانید؛ اسْتَرَّ، اسْتِئَاراً: خود را پوشانید، پنهان شد.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمْعُهُ وَالْهَاءُ وَ فِكْرُهُ خَائِرًا^۱

پس هرکه دلش را فارغ سازد و اندیشه‌اش را به کار اندازد تا بداند تو چگونه عرش خود را بر پا ساخته‌ای و مخلوقات را آفریده‌ای و چگونه آسمان‌هایت را در فضا معلق نموده‌ای و چسان زمین را بر امواج آب گسترانده‌ای، نگاهش حسرت‌زده و وامانده و عقلش سرگردان و شنوایی‌اش آشفته و اندیشه‌اش حیران می‌گردد.

نکته‌ها

• امام علیه السلام در این تعبیرات زیبا و پرمعنا، انگشت اشاره روی چهار موضوع از عظمت آفرینش نهاده: بر پا کردن عرش، آغاز آفرینش، معلق بودن کرات در آسمان و پیدایش زمین از زیر آب که هر یک از دیگری شگفت‌انگیزتر است و به دنبال آن روی چهارگونه از آثار حیرت و سرگردانی تکیه کرده: خستگی چشم، مبهوت شدن عقل، واله شدن گوش، حیران شدن فکر.^۲

• «هوا» دو معنا یا دو اصطلاح دارد: الف. هوایی که از اکسیژن و ازت درست شده است. هوا به این معنا یکی از عناصر چهارگانه است که اطراف زمین را تا محدوده معینی پر کرده است و فاصله که از این حد بیشتر شود، هوایی وجود ندارد؛ ب. هوا به معنای فضا که همین جو لایتناهی است. در این عبارت مقصود از «الهواء» همین معنای دوم است؛ بنابراین حضرت می‌فرمایند اینکه چگونه آسمان‌ها را در فضا معلق قرار داده‌ای برای ما

۱. فَرَّغَ: خالی کرد؛ فارغ کرد او را؛ تَفَرَّغَ لِلْأَمْرِ: فارغ شد؛ أَفْرَغَ، إِفْرَاقًا الْإِنَاءَ: جام را خالی کرد؛ فارغ کردن قلب به این است که انسان صددرصد توجه خود را به چیزی معطوف نماید.

أَعْمَلَ: به کار انداخت.

أَقَمْتُ: برپا داشتی؛ قیام، برخاستن، ضد نشستن؛ اقامة: بر پا کردن.

عَلَّقْتُ: معلق نمودی؛ عَلَّقَ، تَعَلَّقَ الشَّيْءُ: آن چیز را آویخت.

مَدَّدْتُ: گستراندی.

رَجَعَ: برگشت.

خَائِرًا: حیران؛ سرگردان؛ اسْتَحَارَ، اسْتَحَارَةً: سرگردان شد.

ذَرَأَتْ: خلق نمودی؛ از ماده «ذره» به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است.

مَوْز: موج؛ در لغت به معنای مختلفی آمده از جمله به معنای جریان سریع یا جریان امواج آب است.

طُرْفُهُ: پلک چشم.

حَسِيرًا: ناتوان؛ از ماده «حسر» به معنای خستگی و ضعف است؛ البصر حسوراً من باب قعد کلّ لطول مدی و نحوه فهو حسیر.

مَبْهُورًا: مغلوب، از ماده «بهر» به معنای غلبه کردن و به حیرت افکندن است. اسم مفعول به معنای شکست‌خورده؛ بهره: بهرأ من باب نفع غلبه و منه قيل للقمر الباهر لظهوره علی سایر الكواكب.

وَالْهَاءُ: سرگشته، شنیدا، مدهوش، سراسیمه، سرگردان؛ اله: تحیر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۱۸.

نامفهوم است و ما به علت و چگونگی آن پی نبرده‌ایم.

• عبارت «رَجَعَ طُرْفُهُ» جزای «مَنْ» شرطیه و جمله شرطیه «فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبُهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ» است؛ یعنی اگر کسی دل و فکر خود را کاملاً متوجه خلقت موجودات و چگونگی به پا داشته شدن و معلق بودن آسمان‌ها در فضا نماید، دیدگانش در حالی که خسته و حسرت‌زده است و عقلش در حالی که مغلوب و شنوایی‌اش آشفته است، باز می‌گردد.

مشابه

◊ ﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾^۱ پروردگار آسمان‌ها و زمین [و] پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند، منزّه است.

◊ ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲ بگو: اوست که شما را در زمین پراکنده کرده است.

◊ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا﴾^۳ همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند.

◊ ﴿وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَارًا﴾^۴ و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن، کوه‌ها و رودها نهاد.

◊ ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ... وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^۵ آیا نمی‌نگرند به زمین که چگونه گسترده شده است؟

۶. خوف و رجا

۱.۶. مدعیان دروغین

﴿يَدْعِي بِرْغَمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ﴾^۶

۱. زخرف، ۸۲.

۲. ملک، ۲۴.

۳. فاطر، ۴۱.

۴. رعد، ۳.

۵. غاشیه، ۱۷ و ۲۰.

۶. يَدْعِي: ادعا می‌کند؛ از ماده «دَعَوَ» به معنای ادعا کردن؛ ادْعَى، ادعاء الشئ: آن چیز را تمنا و ادعا کرد، آن چیز را حق خود پنداشت.

بِرْغَمِ: قول باطل، دروغ؛ معمولاً در مواردی به کار می‌رود که انسان می‌داند خلاف واقع می‌گوید و دروغ است البته گاهی نیز در موردی به کار می‌رود که واقعیت دارد؛ مثلثة الزاء قد يطلق علی الظنّ و الاعتقاد الفاسد و قد يطلق علی القول الباطل و الكذب، و ربّما يطلق علی القول الحقّ و المراد هنا الأول.

يَرْجُو: امید دارد؛ از ماده «رَجَو» به معنای امید.

دوست دارد و چون شب فرارسد چشمش را خواب برباید در دوستی و محبت من صادق نیست.

❖ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ وَهُوَ يَجُوعُ إِنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ تَضْمَنُ رِزْقَ النَّهَارِ»^۱ امام صادق علیه السلام رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: کسی که ادعا می کند نماز شب می خواند و روز گرسنگی می کشد، ادعای دروغین کرده است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به عنوان پاداش نماز شب قوت و روزی شخص را در روز تضمین کرده است.

۳.۶. مبدأ اصلی خوف ورجا

«وَكُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ»^۲
هر امیدی جز امید به خدای متعال معیوب است و هر ترسی جز ترس از خدا بی پایه است.

نکته ها

• حضرت می فرماید هر خوفی «محقق» است؛ یعنی هرکس که می ترسد آن ترس ثابت است و آثاری دارد، مگر ترس از خدا که استوار و واقعی نیست و تنها به زبان گفته می شود و در نتیجه آثار آن نیز مشخص و آشکار نمی گردد.^۳

• «محقق» به معنای معلوم و قطعی در جمله بالا صفت برای خوف است و باید مجرور باشد. اشاره به اینکه ترس واقعی تنها از خداست؛ چراکه اوست که بدکاران را کیفر می دهد؛ بنابراین اگر از خدا بترسیم و نافرمانی او نکنیم از هیچ چیز و هیچ کس نخواهیم ترسید ولی بسیاری از شارحان و مترجمان «محقق» را خبر «كُلُّ خَوْفٍ» گرفته اند و در مرجع ضمیر «فَائِنَهُ» و همچنین استثنا و مفهوم مجموع جمله، گرفتار مشکلات زیادی شده اند؛ حال آنکه اگر «محقق» را صفت «خَوْفٍ» بگیرند، مفهوم این جمله کاملاً واضح است. قابل توجه اینکه جمله قبل که درباره «رجا» صحبت می کند، قرینه خوبی بر معنایی است که بیان شد. به تعبیر دیگر، امام علیه السلام می فرماید: هر امیدی جز امید به خدا باطل و هر خوفی جز خوف از خدا نادرست است.^۴

می پندارد و مدعی است که به خدا امید دارد. به خدای بزرگ سوگند که دروغ می گوید.

نکته ها

• تعبیر به «والعظیم» به جای «الله العظیم» به دلیل این است که گاهی حذف موصوف و تکیه بر صفت، تأکید بیشتری نشان می دهد.

• ضمیر در «يَدْعِي بِرَعْمِهِ» ممکن است به فرد خاصی برگردد که در اینجا حذف شده است یا اینکه فرد خاصی منظور نباشد بلکه حضرت درباره طبع انسان ها سخن می گویند که انسان طبعش این گونه است که گمان می کند به خدا امید و توکل دارد.

مشابه

❖ «يَتَّبِعُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ»^۱ به سوی پروردگارشان تقرب می جویند [تا بدانند] کدام یک از آن ها [به او] نزدیک ترند و به رحمت وی امیدوارند.

❖ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ»^۲ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن که به خدا و روز بازپسین امید دارد.

۲.۶. ذکر دلیل دروغ

«مَا بِالْهَ لَا يَتَّبِعِينَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ»^۳

اگر راست می گوید چرا این امیدواری در عملش دیده نمی شود؟ زیرا هرکس به چیزی امید دارد، در عملش مشاهده می شود.

مشابه

❖ به امام صادق علیه السلام عرض کردند: گروهی به سراغ گناه می روند و می گویند: به لطف خدا امیدواریم. امام علیه السلام فرمود: «كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ»^۴ آن ها دروغ می گویند، رجا و امید ندارند. کسی که به چیزی امید دارد به دنبال آن می رود و کسی که از چیزی می ترسد از آن می گریزد.

❖ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي»^۵ هرکس بگوید مرا

۱. اسراء، ۵۷.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. مَا بِالْهَ: چه شده است او را.

لَا يَتَّبِعِينَ: ظاهر نمی شود.

عُرِفَ: نمایان شد، معرفت و عرفان به معنی درک و شناختن است.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸.

۵. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۲۹.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۵۳.

۲. مَدْخُولٌ: معیوب؛ از ماده «دَخَلَ» به معنای فاسد کردن؛ بنابراین مدخول یعنی چیزی که فاسد یا غش در آن است؛ مدخول: مفعول من الدَّخَلِ بالتسكين و هو المكر والخديعة والعيب و مثله الدَّخَلُ محرَّكة.

مُحَقَّقٌ: ثابت و مسلم شده، به معنای معلوم و قطعی.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۴.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۲۲.

مشابه

﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ صَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً﴾^۱ به زبان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست. بگو: اگر خدا برایتان زیانی بخواهد یا سودی بخواهد، چه کسی می‌تواند در برابر خدا آن را دگرگون کند؟

۴.۶. امید به خدا در مسائل بزرگ و کوچک

«فَإِنَّهُ مَعْلُومٌ يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ»^۲

در کار بزرگ به خدا امید دارد و در کارهای کوچک چشم امیدش به مردم است اما آن اندازه که حق بندگان را پاس می‌دارد، حق خداوند را رعایت نمی‌کند.

نکته

• اشاره به نکته مهمی می‌فرماید و آن تضادی است که در اعمال مردم در خصوص موضوع خوف ورجا وجود دارد. هرگاه در مسئله‌ای جزئی به بنده‌ای امید داشته باشند، هزارگونه خضوع و خشوع در مقابل او می‌کنند و هرگاه از موضوع کوچکی بترسند خود را جمع‌وجور می‌کنند؛ در حالی که در مورد امید به خدا در امور مهم و ترس از او در مسائل بزرگ هرگز واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند.^۳

۵.۶. فقط خداوند شایسته امید بستن

«فَمَا يَأْلُ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَقْصُرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِباً أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً»^۴

چه شده که حق خداوند را کمتر از حق بندگان خدا رعایت می‌شود؟ آیا بیم آن داری که در امیدی که به حق بسته‌ای بر خطا باشی یا او را شایسته امید بستن نمی‌بینی؟

نکته‌ها

• «ما يُصْنَعُ»: به الطاف و نعمت‌های خداوند به بندگان اشاره دارد. این بند می‌گوید که چرا در انجام حقوق خداوند کاهلی می‌کنید و احسان و نیکی او را سپاس نمی‌گویید.^۵



• ما اگر ادعای توکل یا امید به خداوند داریم، این سخن توخالی و بدون محتواست؛ زیرا آثار توکل و ترس از خدا و امید به او در رفتار و کردارمان ظاهر نمی‌شود؛ از همین رو درباره خدا نسبت به آنچه برای بندگان انجام می‌دهیم، بسیار کوتاهی می‌کنیم.

۶.۶. خوف از بندگان

«وَكَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ»^۱

اگر از یکی از مردم بترسد چندان از او حساب می‌برد که از خدا حساب نمی‌برد.

نکته

• اگر انسانی از یکی از بندگان خدا بترسد آثاری در رفتار و کردار خود آشکار می‌کند که نسبت به ترس از خداوند چنین نمی‌کند یعنی می‌گوید از خداوند می‌ترسم ولی هیچ اقدامی که حاکی از ترسش از خداوند باشد انجام نمی‌دهد ولی اگر از دیگران بترسد هر اقدامی که بتواند انجام می‌دهد تا خود را نجات بدهد.

۷.۶. خوف واقعی

«فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَاراً وَ وَعْداً»^۲

او ترسش از بندگان را نقد و ترسش از خدا را نسیه و وعده‌ای تحقق نیافته شمرده است.

نکته

• این سخن، سرزنش و سرکوبی است بر کسی که مشمول این اعتراض و مورد این استدلال است؛ زیرا این زشتی و رسوایی است که کسی ترس از فردی مانند خودش را نقد و موجود دانسته و ترس از پروردگارش را وعده و نسیه بداند.^۳

مشابه

♦ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ خَائِفاً رَاجِئاً وَ لَا يَكُونُ خَائِفاً رَاجِئاً حَتَّى يَكُونَ غَامِلاً لِمَا يَخَافُ وَ يَرْجُو»^۴ مؤمن، مؤمن نخواهد بود تا دارای خوف ورجا باشد و خوف ورجا نخواهد داشت مگر اینکه با آنچه می‌ترسد یا امید دارد، هماهنگ عمل کند.

۱. عَبِيد: بندگان؛ از ماده «عَبَد» به معنای بنده؛ عبادت: تَذَلُّلٌ با تقدیس، اطاعت.

۲. ضِمَاراً: وعده‌ای که امیدی به تحققش نیست، وعده دورودراز؛ این واژه به معنای مخفی و پنهان و چیزی که امید چندان به آن نیست، به کار می‌رود؛ الضَمَار: ما لا يرجی من الوعود هكذا قال الشَّارح المعْتزلی وقال الفیروزآبادی: الضَمَار کتَاب من المَال الذی لا يرجی رجوعه، و من العذاب مَا کَانَ ذَا تَسْوِیف و خِلاف العِیَان، و من الدِّین مَا کَانَ بِلَا أَجَل.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۶.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱.

۱. فتح، ۱۱.

۲. مَعْلُومٌ: ناپایدار، علیل، از ماده «عَلَّ، عَلَّ» به معنای نوشیدن آب به صورت متفرق یا از ریشه «علت» به معنای بیماری. يُعْطَى: می‌دهد، از ماده «عَطَى» به معنای دادن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۲۴.

۴. جَلَّ: بزرگی قدر، أَجَلٌ: او را بزرگ داشت.

یُصْنَعُ: انجام می‌شود.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۱.

﴿إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِدْوَانٌ مَّتَفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدُ صَرَّتَانِ﴾^۱ دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت اند و دو راه مختلف، پس کسی که دنیا را دوست داشت و مهرش را به دل جای داد، آخرت را دشمن داشت و با آن دشمنی نمود. دنیا و آخرت به منزله مشرق و مغرب اند و رونده بین آن دو هر مقدار به یکی نزدیک شود از دیگری دور می شود، این دو در ناسازگاری با هم مانند دو زن هستند در نکاح یک همسر.

﴿أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ أَخَوْفُهُمْ مِنْهُ﴾^۱ برترین مردم از نظر مقام در پیشگاه خدا، خائف ترین آن هاست.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَافِئٌ وَ نُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا﴾^۲ هر بنده مؤمنی در قلبش دو نور است: نور خوف و نور رجاء؛ هر یک وزن شود، اضافه بر دیگری نخواهد بود.

۷. بزرگ جلوه کردن دنیا در چشم دنیاپرستان

﴿وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا﴾^۳

همچنین کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه کرده و موقعیت آن در دلش عظیم گشته، دنیا را بر خداوند برگزیده و بر او مقدم داشته و تنها دل به دنیا بسته و بنده آن گشته است.

نکته ها

- اشاره به این حقیقت است که این دنیاپرستان، سرانجام کارشان به جایی می رسد که از عبودیت پروردگار خارج می شوند و به عبودیت دنیا و هوای نفس و شیطان در می آیند. از توحید و خداپرستی عملاً کنار می روند و به شرک و دنیاپرستی روی می آورند.^۴
- در این عبارت سخن از عظمت و بزرگ جلوه دادن دنیاست که هرکس دنیا در نظرش جلوه کند و آن را بزرگ بشمارد، آن را بر خدا و دستورات الهی مقدم می دارد و آن را انتخاب می کند.

مشابه

﴿عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ﴾^۵ خدا در نظر آنان با عظمت جلوه کرده؛ در نتیجه غیر خدا هر چه هست در نظر آن ها کوچک است.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۶ همین کسان هستند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند.

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷.

۳. عَظُمَت: بزرگ شد.

مَوْقِعُهَا: جای وقوع امر؛ از ماده «وَقَعَ» به معنای جایگاه.

آثَرَهَا: برگزیده.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۲۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۶. بقره، ۸۶.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹.

مشابه

- ♦ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱ بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.
- ♦ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲ قطعاً برای شما در رسول خدا ﷺ سرمشقی نیکوست.

۹. برکنار بودن پیامبر از زخارف دنیا

«إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَوُطِّتْ لغيره أَكْتَافُهَا وَفُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا وَزُويَ عَنْ زَخَارِفِهَا»^۳
 زیرا دنیا همه چیزش را از پیامبر گرفت و در اختیار دیگران نهاد. او از پستان دنیا شیر نخورد و از زروزیورش برکنار ماند.

نکته‌ها

- امام ﷺ در برابر دل‌باختگان به دنیا بهترین اسوه و الگو را برگزیده و انگشت اشاره روی زندگانی رسول خدا ﷺ گذاشته است. کسی که در حالاتش می‌خوانیم: بر روی خاک می‌نشست و همچون بردگان می‌زیست و زندگانش همچون زندگی ضعیف‌ترین افراد بود.^۴
- «إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا» اشاره به این دارد که پیامبر ﷺ حاکمیت و مالکیت و سلطنت همچون قیصرها و کسرها نداشت.^۵
- «فُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا» اشاره به این دارد که از چرب و شیرین و غذاهای رنگارنگ بهره نمی‌گرفت.^۶

۱. آل عمران، ۳۱.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. قَبِضَتْ: گرفته شد؛ از ماده «قَبَضَ» به معنای گرفتن شیء است با تمام دست.

أَكْتَافُ: جوانب، اطراف؛ جمع «كنف»: الأطراف؛ و الكنفه: ناحية الشيء و ناحيتا كل شيء كنفاه و الجمع أكتاف. وَوُطِّتْ: هموار شد، صاف شد.

فُطِمَ: بریده شد؛ از ماده «فطام» به معنای از شیر باز گرفتن است.

رَضَاعُهَا: شیر خوردن؛ از ماده «رضع و رضاعة» به معنای شیر خوردن است، اِزْتَصَعَ، اِزْتَصَاعاً الولد أُمَّهُ: آن کودک پستان مادرش را مکید؛ اِزْصَعَ، اِزْصَاعاً؛ او را شیر داد.

زُويَ: برکنار شد؛ از ماده «زى» به معنای جمع کردن و دور بردن است.

زَخَارِفُ: زروزیورها؛ جمع «زخرف» در اصل به معنای هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش‌ونگار است؛ به سخنان بیهوده مزخرف گفته شده به علت زرق‌وبرق و آب و رنگی است که به آن می‌دهند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۰.

۵. همان، ص ۲۳۱.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۱.

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَغَيْبِهَا وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا، إِذْ قَبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَوُطِّتْ لغيره أَكْتَافُهَا وَفُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا وَزُويَ عَنْ زَخَارِفِهَا. وَإِنْ شِئْتَ تَنَبَّيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، حَيْثُ يَقُولُ ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾، وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ لَهُزَالِهِ وَتَشْدُبُ لَحْمِهِ. وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَقَارِيَّ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَيَقُولُ لِجَلَسَائِهِ أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا. وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَيَلْبَسُ الْخَشَنَ وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَفَاكِهَتُهُ وَرِيحَانَتُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَلَا طَمَعٌ يَذِلُّهُ، دَابَّتْهُ رِجْلَاهُ وَخَادِمُهُ يَدَاهُ.

۸. اقتدا به رسول خدا

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَغَيْبِهَا وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا»^۱

در زندگی رسول خدا ﷺ برای تو سرمشق کافی وجود دارد و برای پی بردن به زشتی و عیب دنیا و فراوانی رسوایی‌ها و بدی‌هایش راهنمای خوبی است.

نکته‌ها

- امام ﷺ در اینجا پیامبر اکرم ﷺ را هم «اسوه» می‌شمرد و هم «دلیل».
- «اسوه» اشاره به این می‌کند که ما زندگی خود را با زندگی پیامبر اکرم ﷺ تطبیق دهیم و «دلیل» اشاره به این دارد که او ما را به‌سوی خود فرامی‌خواند.^۲

۱. کَافٍ: کفایت‌کننده؛ کفایت به معنی بی‌نیازی است؛ اسْتَكْفَى، اسْتِكْفَاءً: کفایت کند.

الْأُسْوَةُ: مقتدا، الگو؛ بالكسر و الضم القدوة.

مَخَازِي: رسوایی‌ها؛ از ماده «خزى» به معنای رسوایی؛ جمع «مخزاه»؛ یعنی آنچه باعث خواری و بی‌مقداری شود؛ جمع مخزاة و هی الامر يستحي من ذكره لقبه.

مَسَاوِيهَا: بدی‌ها؛ جمع «مسانه» به معنای کار یا سخن زشت؛ المساوی: العیوب و النقائص.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۰.

• «وَرُؤِيَ عَنْ زَخَارِفَهَا» ناظر به این است که او هرگز از کاخ‌ها و مرکب‌ها و لباس‌های پرزرق‌وبرق بهره نمی‌گرفت.^۱

مشابه

◇ فرشته‌ای نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و کلید خزاین زمین را در دست داشت، عرض کرد: «يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقِصَ شَيْئًا عِنْدِي»^۲ ای محمد این‌ها کلیدهای خزاین زمین است. پروردگارت می‌گوید: هر یک را می‌خواهی بگشا و هر چه می‌خواهی از آن بردار، بی‌آنکه چیزی از مقام تو نزد من کاسته شود. رسول خدا ﷺ فرمود: «الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^۳ دنیا سرای کسی است که از سرای آخرت بی‌بهره است و کسی برای دنیا جمع می‌کند که عقل و خرد ندارد.

۱۰. زندگی زاهدانه پیامبران

۱.۱۰. موسی کلیم الله

۱.۱.۱. زهد حضرت موسی (ع)

«وَإِنْ شِئْتَ تَتَّبِعْ بِمُوسَىٰ كَلِيمِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾»^۴ اگر بخواهی دومین الگورا موسی کلیم‌الله که درود و سلام خدا بر او باد، بیان کنم، آنجا که می‌گوید: «پروردگارا، به خیری که بر من فروفرستی نیازمندم.»

نکته

• در این آیه دو احتمال وجود دارد: الف. «لام» در «لِما» به معنای «الی» باشد؛ چون فقر به «الی» متعدی می‌شود در این صورت چنین معنا می‌شود که به آنچه نازل فرمایی، محتاج هستم؛ ب. «فقیر» را دربردارنده معنای طالب بدانیم، یعنی به آنچه تو نازل کنی و برایم فروفرستی فقیر و نیازمند هستم پس یا «لام» به معنای «الی» است یا «فقیر» به معنای «طالب» است و «لام» معنای خود را دارد.

مشابه

◇ ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^۵ پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی،

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. همان.

۴. قصص، ۲۴.

۵. تَبَيَّنَتْ: مثال دوم را آوردم؛ دو چیز یا دو نفر، عدد دو.

۶. قصص، ۲۴.

سخت نیازمندم.

۱.۱۰. ۲. اوصاف خوب موسی (ع)

«وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بِقَلَّةٍ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تَرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقٍ بَطْنِهِ لَهْزَالِهِ وَتَشْدَبُ لَحْمِهِ»^۱

به خدا سوگند، چیزی جز نانی برای خوردن نخواستہ بود؛ چون موسی [در آن هنگام غذایی در دست نداشت و] گیاه زمین را می‌خورد تا جایی که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدنش سبزی گیاه از پشت پرده شکمش نمایان بود.

۱.۱۰. ۲. ویژگی‌های داوود (ع)

۱.۱۰. ۱. صاحب مزامیر

«وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتَ بِدَاوُدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِيِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲

و اگر بخواهی سومین الگورا داوود که درود و سلام خدا بر او باد، بگویم که صاحب مزامیر و خواننده بهشتیان است.

نکته‌ها

• «مزامیر» جمع «مزمور» به معنای سرودهایی است که با آهنگ مخصوص خوانده می‌شود و «مزامیر» داوود اشعار روحانی، مناجات‌ها و پند و اندرزهایی بود که حضرت داوود علیه‌السلام با صدای زیبایش می‌خواند تا بر دل‌ها بهتر نشیند.^۳

۱. خُبْرٌ: نان.

خُضْرَةٌ: سبز بودن؛ الْأَخْضَرُ: آنچه به رنگ سبز باشد.

بِقَلَّةٍ الْأَرْضِ: سبزی زمین، گیاهان زمین؛ بقال: به معنای سبزی‌فروش و مغازة بقالی نیز به همین مناسبت بوده است. شَفِيفٌ: شفاف؛ از ماده «شفوف» به معنای شفاف شدن چیزی است، به طوری که آنچه در پشت آن قرار گرفته نمایان شود؛ شَفَّ: الثَّوبُ شَفَا وَ شَفِيفًا رَقٌّ فَحَكِي مَا تَحْتَهُ.

صِفَاقٌ: پوست درونی شکم؛ به معنای پوسته زیرین شکم است که زیر پوسته رویین قرار گرفته است. وقتی پوست شکم برطرف و جدا شود، پوست دیگری وجود دارد که معده و چیزهای دیگر درون آن قرار گرفته است؛ كَتَتَابُ الْجِلْدِ الْأَسْفَلِ تَحْتَ الْجِلْدِ الَّذِي عَلَيْهِ الشَّعْرُ.

هَزَالٌ: لاغری؛ بَضَمَ الْهَاءَ نَقِضَ السَّمَنِ.

تَشْدَبُ لَحْمٌ: آب شدن گوشتش؛ متفرق شدن و در اینجا به معنای تکیده شدن گوشت بدن است.

۲. ثَلَّثْتُ: مثال سوم را آوردم.

الْمَزَامِيرُ: نی‌ها؛ جمع «مزمار» به معنای سرود و وسیله نواختن موزیک؛ جمع المزمار و هی الآلة الّتی یزمر فیها من زمر یزمر و یزمر من باب نصر و ضرب زمر و زمیرا غتی فی القصب و نحوه و مزامیر داود ما کان یتغنی به من الزّبور و ضروب الدّعاء.

قَارِيٌّ: از ماده «قرأ» به معنای خواندن.

۳. این واژه گاهی جمع «مزمار» به معنای «نی» نیز نقل شده است.

را بفروشد به اطرافیان خود می‌گفت کدامیک حاضر است بابت آن پولی پرداخت و مرا از فروش آن بی‌نیاز کند؟

۱۰. ۲. ۳. زهد داوود (ع)

«وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا»^۱

و از بهای آن قرص نان جوئی تهیه می‌کرد و تناول می‌نمود.

نکته‌ها

- می‌دانیم که حضرت داوود علیه السلام در عین نبوت از پادشاهان بزرگ بنی‌اسرائیل بود. به مقتضای آیه شریفه «وَسَدَدْنَا مَلَكُوهَ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلَ الْخُطَابَ»^۲ ما حکومت او را استحکام بخشیدیم هم دانش به او دادیم و هم مقام قضاوت.^۳
- عبارت «صاحب المزامیر و قاریء أهل الجنة» اشاره به مقامات برجسته معنوی او در دنیا و آخرت است. خداوند متعال، چنان دانش و معنویتی به او ارزانی کرده بود که «مزامیر» را انشا می‌کرد.^۴

۱۰. ۳. ویژگی‌های عیسی (ع)

۱۰. ۳. ۱. زهد

«وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ»^۵

و اگر بخواهی از عیسی بن‌مریم که درود و سلام خدا بر او باد، می‌گویم که سنگ را بالش خود ساخته بود [و سر بر آن می‌نهاد]. جامه خشن بر تن کرده.

نکته

- حضرت عیسی علیه السلام که ویژگی‌هایش را در اینجا توصیف می‌فرماید نه خانه‌ای داشت و نه زن و بچه‌ای. آن حضرت در بیابان‌ها و این طرف و آن طرف زندگی می‌کرد و هر وقت گرسنه می‌شد، لقمه نانی می‌خورد و بالش خود را سنگ قرار داده بود.

۱. قُرْصَ الشَّعِيرِ: نان جو.

ثَمَن: قیمت؛ آن چیزی است که فروشنده از خریدار می‌گیرد؛ ثَمَنٌ، ثَمْنًا الشَّيْءُ: بهای آن چیز را گرفت.

۲. ص، ۲۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۶.

۴. همان.

۵. يَتَوَسَّدُ: بالش قرار می‌دهد؛ از ماده «توسد» یعنی چیزی را به‌صورت بالش زیر سر نهادن.

الْحَجَرُ: سنگ؛ جمع آن «احجار و حجارة» است؛ اسْتَحْبَرَ، اسْتَحْجَرًا: آن چیز به‌سان سنگ شد.

يَلْبَسُ: می‌پوشد؛ «لبس» در اصل به‌معنی پوشاندن شیء است؛ اَلْبَسَ، اِلْبَاسًا: او را پوشانید و پنهان کرد.

- «مزامیر» داوود علیه السلام که الان جزء کتب عهد عتیق است از پنج کتاب تشکیل شده و در آخر هر قسمت، لفظ «آمین» تکرار شده است و اغلب بر آن‌اند که این لفظ را جمع‌کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده‌اند. باید توجه داشت «مزامیر» فعلی موجود در کتاب مقدس، کلمه «آمین» ندارد.

مشابه

﴿اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ بر هر چه می‌گویند صبر کن و از بنده ما داوود قدرتمند که همواره به درگاه ما توبه می‌کرد، یاد آور.

استعاره

مستعار: مزامیر

مستعارله:

مستعارمنه: صوت داوود

جامع: وجه مناسبت در استعاره، مشترک بودن آواز داوود علیه السلام با نغمه مزار است و این آلتی است که با دمیدن در آن نواخته می‌شود. نقل شده هنگامی که داوود علیه السلام در محراب عبادت، مزامیر می‌خواند، وحوش و پرندگان بر او گرد می‌آمدند تا از لذت آوای خوش و نغمه دلکش او بهره‌مند شوند.

۱۰. ۲. ۲. زنبیل بافی

«فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَيَقُولُ لِحُلَسَائِهِ أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا»^۲

او با دست خویش از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌گفت کدام یک از شما حاضر است این‌ها را برای من بفروشد.

نکته

- حضرت داوود علیه السلام کارش این بود که با دست خود از برگ یا لیف خرما منسوجات درست می‌کرد و شاید چون پیرمرد بود و نمی‌خواست خود به بازار برود و کارهای خود

۱. ص، ۱۷.

۲. سَفَائِفَ: زنبیل‌هایی که از درخت خرما ساخته می‌شوند؛ جمع «سفیفة» به‌معنای چیزی است که از برگ درخت خرما بافته شده است. این واژه معنای مفعولی دارد؛ جمع السَّفِيفَةِ وَهِيَ السَّيِّجَةُ مِنْ سَفَفَتِ الْخُوصِ وَاسْفُفَتْ نَسْجَتَهُ؛ وَفِي نَسْخَةِ الشَّارِحِ الْمُعْتَزَلِيِّ بَعْدَ قَوْلِهِ: وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ: وَهُوَ كَالْجَشِيبِ الْخَشِنِ الْغَلِيزِ الْبَشَعِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ السَّيِّءِ الْمَاكِلِ أَوْ بَلَا أَدَمِ. الْخُوصُ: برگ درخت خرما.

يَكْفِينِي: کفایت می‌کند؛ از ماده «کفی» به‌معنای کفایت، بی‌نیازی.

لِحُلَسَائِهِ: هم‌نشینان و دوستان؛ از ماده «جَلَسَ» به‌معنای نشستن و جمع است.

۱۰. ۳. ۲. نوع غذای عیسی (ع)

«وَيَأْكُلُ الْخَبِيثَ وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعُ»^۱

غذای ناگوار می خورد؛ نان خورش او گرسنگی.

استعاره

مستعار: آدام

مستعارله: نان خورش

مستعارمنه: گرسنگی

جامع: همان گونه که نان خورش موجب قوام بدن است، گرسنگی مایه قوام او بود.

۱۰. ۳. ۳. سرپناه عیسی (ع)

«وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرُ وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا»^۲

چراغ شب هایش ماه بود. مشرق و مغرب زمین، سرپناه او در زمستان بود.

نکته ها

- «ظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ» اشاره به این است که برای رفع سرمای زمستان از تابش آفتاب استفاده می کرد.^۳
- سایه بان حضرت عیسی (ع) مشرق ها و مغرب های زمین بود و سرپناهی نداشت و به جای اینکه اتاق یا سقفی داشته باشد که آن را سایه بان خود قرار دهد، هر جا که زمین خدا بود و هنگام خوابش فرامی رسید، همان جا می خوابید.

استعاره

مستعار: ظلال

مستعارله: سایه

مستعارمنه: مشارق و مغارب زمین

جامع: او همچنان که از گرما به سایه پناه می برد از سرما نیز به مشارق و مغارب زمین، یعنی به این سو و آن سوی زمین رو می آورد.

۱. الْخَبِيثُ: غذای ناگوار؛ خوراک خشک و بدون خورشت.

إِدَامُهُ: خورشت نان، چیزی که با نان خورده می شود.

۲. سِرَاجٌ: چراغ؛ آنچه با فتیله و روغن روشن می شود و از هرچیز نورانی سراج تعبیر می شود.

الشَّتَاءُ: زمستان.

ظِلَالُهُ: سایه بان؛ در اینجا به معنای سرپناه است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۳۸.

۱۰. ۳. ۴. نوع میوه حضرت عیسی (ع)

«وَفَاكِهَتُهُ وَرِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ»^۱

میوه و گل او گیاهانی بود که از زمین برای چهارپایان می رویاند.

۱۰. ۳. ۵. نداشتن همسر و فرزند

«وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ»^۲

نه همسری داشت که عیسی (ع) را شیفته خود سازد، نه فرزندی که اندوهگینش کند.

نکته

- زن جاذبه دارد و همان جاذبه داشتن او برای انسان به یک معنا فتنه است و انسان مفتون و گرفتار او می شود. فتنه بودن مال و فرزند که در قرآن آمده به این معناست که آنان وسیله آزمایش و امتحان هستند. گاهی انسان مشاهده می کند که کسی دین و دنیای خود را برای رضایت زن و فرزند خود می فروشد و برای جلب رضایت آنان حاضر است دست به کاری بزند که این ها امتحان الهی و فتنه است.

۱۰. ۳. ۶. نداشتن اموال

«وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَخَادِمُهُ يَدَاةُ»^۳

نه مالی که سرگرمش سازد و نه طمعی که خوارش نماید. مرکب او دو پایش بود و خدمتکارش دو دستش.

نکته

- برخی از ثروتمندان به مال و ثروت خود بسیار اهمیت می دهند. گاهی فردی به مال خود نیازی هم ندارد ولی به اندازه ای حریص است که اغلب اوقات خود را گرفتار می کند و نه خودش زندگی را به خوشی می گذراند و نه خانواده از او راضی هستند. همه این زحمات

۱. فَاكِهَتُهُ: هرچیز خوردنی سرورآور؛ عده ای «فاکله» را میوه معنی کرده اند؛ الفَاكِهَةُ: جمع فَوَاكِه: مؤنث الفَاكِهَة است، انواع میوه.

رِيحَانُهُ: گیاه خوش بو، خوراک.

۲. تَفْتِنُهُ: تشویش خاطر می آورد؛ او را شیفته و دل باخته کند.

و لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ: مضارع حزن کنصر قال تعالی ﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ﴾ (یوسف، ۱۳) و یقرأ یحزن مضارع أحزنه الشيء.

۳. يَلْفِتُ: به خود مشغول می سازد؛ عن کذا یلفته صرفه و لواء.

دَابَّتُهُ: چهارپا؛ درباره تمام جنبندگان اعم از انسان و حیوان و... به کار رفته است؛ به معنای هر حیوانی است که روی زمین راه رود و اغلب بر چهارپایان سواری و باری اطلاق می شود.

رِجْلَاهُ: پاهایش؛ جمع «رجل» به معنای پا.

برای این است که مالش زیاد شود و مال برایش موضوعیت داشته و هدف است.

استعاره

مستعار: دابه

مستعارله: چهارپا

مستعارمنه: پاها

جامع: استفاده از رستنی‌های زمین برای ذائقه و شامه او همان گوارایی و خوشبویی را داشت که میوه‌ها و گل‌ها برای دیگران گوارایی و لذت دارد.

فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُفْتَتَصُ لِأَثَرِهِ؛ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ لَمْ يُعْزِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كُشْحًا وَ أَحْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا. عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْنَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ. وَ لَقَدْ كَانَ (صلى الله عليه وآله) يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقُعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُزِدُ خَلْفَهُ. وَ يَكُونُ السَّئِرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِأَحَدَى أَرْوَاجِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا. فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ؛ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ. وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ مَا يَذُكُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ. فَتَأَسَّى مُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ افْتَتَصَ أَثَرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلَجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ، خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَضَعْ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مَنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ. وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعَتْ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا، وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى.

۱۱. رسول اعظم (ص)

۱.۱۱. تأسی از پیامبر

«فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ

آن را مُشَبَّع یا سیرکننده می‌نامید با اینکه در این موقع بخش بزرگی از دنیا را در زیر فرمان خود داشت.^۱

• **سؤال:** اگر پیامبر اکرم ﷺ تا این حد از غذا پرهیز می‌کرد که از همه شکمش خالی‌تر بود، چگونه می‌توانست در میدان‌های نبرد و در برابر دشمن آن‌گونه استقامت کند که علی‌علیه السلام می‌گوید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسُ وَلَقِيَ الْقَوْمَ الْقَوْمَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^۲ وقتی جنگ شدت می‌گرفت و دو سپاه به جان هم می‌افتادند، ما خود را در پناه رسول خدا ﷺ قرار می‌دادیم و هیچ‌کس به دشمن نزدیک‌تر از آن حضرت نبود. پاسخ به این سؤال را خود آن حضرت در نامه معروف عثمان بن حنیف بیان فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً وَالزَّوَاتِعَ الْخَصِرَةَ أَرْقُ جُلُوداً وَالنَّائِبَاتِ الْعِدِيَّةَ أَقْوَى وَقُوداً وَأَبْطَأُ خُمُوداً»^۳ آگاه باشید، آن درخت که در بیابان‌ها پرورش یافته، چوبی سخت‌تر دارد و بوته‌های سرسبز و لطیف، پوستی بس نازک. آری، درختان بیابانی را به‌هنگام سوختن، شعله نیرومندتر باشد و آتش بیشتر.^۴

۱۱.۳. حقیر بودن دنیا در نگاه پیامبر

«وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَحَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ»^۵
دانست خداوند چیزی را دشمن داشته پس آن را دشمن داشت و چیزی را ناچیز شمرده پس آن را ناچیز شمرد و چیزی را کوچک دانسته پس آن را کوچک به حساب آورد.

نکته

• اشاره به اینکه او با تمام وجودش تسلیم خواست خدا بود؛ هرچه را خدا دوست می‌داشت او دوست می‌داشت و هرچه را خدا دشمن می‌داشت او هم دشمن می‌داشت.^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۹.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۸.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۴۳.

۵. حقر شیئاً: تحقیر کرد؛ بروی بالتخفيف و التضعيف.

فَصَغَّرَهُ: کوچک دانست؛ فرق بین «صغیر شمردن» و «حقیر شمردن» در این است که حقیر، معمولاً در مورد کیفیت گفته می‌شود، مثلاً انسانی که از علم و دانش و صفات برجسته محروم است، حقیر شمرده می‌شود و صغیر به چیزی می‌گویند که مقدار آن از نظر کمیت کم باشد؛ همانند انسان کم‌سن و سال و مانند آن؛ اشاره به اینکه دنیا هم کم‌ارزش است و هم اندک.

أَبْغَضَ: دشمن داشت.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۴۳.

إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسَّى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِآثَرِهِ»^۱

تو از پیامبر پاکیزه و پاک‌تر خویش پیروی کن که او برای الگوبرگشتن اسوه [ای نیکو] است و برای خواهان انتساب بهترین کس است که به او منتسب شود. محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جای پای او نهد.

۱۱.۲. زهد پیامبر

«قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفاً أَهْضَمَ أَهْلُ الدُّنْيَا كَشْحاً وَأَخْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا»^۲

او به اندازه ضرورت از دنیا بهره گرفت و هرگز تمایلی به آن نشان نداد. پهلوی از همه مردم لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا به وی عرضه شد، ولی آن را نپذیرفت.

نکته‌ها

• عبارت «أَخْمَصَهُمْ بَطْناً» بیانگر این است که شکم و پهلوی آن بزرگوار از همه کس گرسنه‌تر و تهی‌تر و توجه او به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها از همه کمتر بود. از آن حضرت روایت شده است هنگامی که گرسنگی او سخت می‌شد، سنگی بر شکم خود می‌بست و

۱. فَتَأَسَّى: اقتدا کن؛ از ماده «اسا، یأسو» به باب تفعّل رفته و امر است به‌معنای الگو و اسوه قرار بده.

الْأَطْيَبِ: پاکیزه‌ترین.

عَرَاءَ: نسبت و رابطه.

تَعَزَّى: انتساب می‌یابد؛ تسلیت و آرامش بخواد.

الْمُقْتَصِّ: تبعیت؛ از ماده «قَصَّ» به‌معنای قطع کردن و بریدن چیزی است و از آنجا که به‌هنگام چیدن مو و ناخن یکی را بعد از دیگری می‌چیند یا می‌برد، این واژه به‌معنای دنبال کردن اثر چیزی نیز نقل شده است؛ قصه: دنباله‌گیری سرگذشت و داستانی است. «قصاص» نیز از همین معنا گرفته شده است.

۲. قَضَمَ: چیزی را با کنار دندان خورد؛ کنایه از بی‌اعتنایی به دنیاست؛ در اصل جویدن چیزهای خشک است در مقابل «خَضَمَ» جویدن اشیاء تر و بلعیدن و در اینجا «قَضَمَ» به‌معنای بهره‌گیری کم از دنیاست؛ الأكل بأدنى الفم أى بأطراف الأسنان و يروى قضم بالصاد المهملة من القضم و هو القصر.

لَمْ يُعْرِهَا: به دنیا چشم ندوخت؛ عاریه نداد یعنی به‌عنوان عاریه و زودگذر هم به آن نگاه نکرد.

طَرْفاً: گوشه چشم.

أَهْضَمَ: لاغرترین؛ از ماده «هَضَمَ» به‌معنای لاغر شدن پهلوی و فرورفتگی آن است و هَضَمَ غذا را از این نظر هضم می‌گویند که برآمدگی شکم و پهلوی بعد از هضم فرومی‌نشیند؛ الهضم: محرکة انضمام الجنين و خمس البطن.

كَشْحاً: پهلوی؛ الخاصرة: كَشْحُ الْوَلَدِ: أصابه فى خصره فى كشحه.

أَخْمَصَ: خالی‌ترین؛ از ماده «خَصَصَ» به‌معنای فرورفتگی شکم بر اثر گرسنگی است.

عُرِضَتْ: عرضه شد؛ اسْتَعْرَضَ: اسْتَعْرَضَ الشَّيْءَ: خواست که آن چیز بر وی عرضه شود.

فَأَبَى: امتناع نمود؛ خودداری، اَبَى، إِبَاءً وَإِبَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز را نپذیرفت، آن چیز را نخواست، از آن چیز کراهت ورزید.

۱۲. سعادت در گرو پیروی از خدا و رسولش

«وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۱

اگر هیچ عیبی در ما نباشد جز اینکه دوست بداریم آنچه خدا و رسولش دشمن داشته‌اند و بزرگ بدانیم آنچه خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند، برای نشان دادن مخالفت ما با خدا و سرپیچی ما از فرمانش کافی است.

۱۳. سیره رفتاری پیامبر

۱.۱۳. تواضع در نشستن

«وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ»^۲

پیامبر اکرم که درود خدا بر او و خاندانش باد، روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع، همچون بردگان می‌نشست.

نکته‌ها

- جمله «يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ» اشاره به این است که در آن زمان افراد نیازمند فرشی نداشتند که بر آن بنشینند، به‌ناچار روی زمین می‌نشستند. پیامبر اکرم ﷺ نیز همانند آن‌ها زندگی می‌کرد.^۳
- «يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ» اشاره به نشستن متواضعانه پیامبر ﷺ دارد که مانند غلامان می‌نشست نه مانند متکبران.^۴

مشابه

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَعْلَمُ أَنَّهُ عَبْدٌ»^۵ امام صادق علیه السلام فرمود: جدّم رسول خدا ﷺ مانند بردگان غذا می‌خورد و مانند بردگان می‌نشست و می‌دانست که بنده‌ای بیش نیست.

«فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي عَبْدٌ، وَ أَيْ عَبْدٌ أَعْبُدُ مِنِّي؟»^۶ پیامبر ﷺ

۱. شِقَاقًا: جدایی، مخالفت، دشمنی.

مُحَادَّةً: دشمنی، خشم، مخالفت و سرپیچی.

۲. يَجْلِسُ: می‌نشیند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۴۹.

۴. همان.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۱.

۶. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۱.

فرمود: من بنده‌ام و کدام بنده از من بنده‌تر است؟

۱.۱۳. وصله زدن لباس‌ها

«وَيُخَصِّفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ»^۱

با دست خود پارگی کفش خویش را می‌دوخت و با دست خود لباسش را وصله می‌زد.

۳.۱۳. مرکب پیامبر

«وَيَرْكَبُ الْجِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُزِدُّ خَلْفَهُ»^۲

بر الاغ برهنه می‌نشست و حتی کسی را پشت سر خود سوار می‌کرد.

۴.۱۳. دوری از زیورهای دنیا

«وَيَكُونُ السَّيْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِإِخْدَى أَزْوَاجِهِ غَيِّبِي عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارِفَهَا»^۳

پرده‌ای با نقش‌ونگار بر درِ خانه‌اش آویخته بود، به یکی از همسرانش فرمود: «ای فلانی! این پرده را از جلوی چشمم دور کن که هرگاه آن را می‌بینم به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم».

نکته

- اشاره به داستانی است که از عایشه نقل شده که پرده‌ای پرنقش‌ونگار تهیه کرده بود و بر در اتاق آویخته بود و چون جنبه زینتی داشت، پیامبر از آن ناراحت شد و دستور داد که آن را برداشتن؛ چراکه فرمود دیدن آن مرا به یاد زرق‌وبرق دنیا می‌اندازد.^۴

۱. يُخَصِّفُ: وصله می‌زند؛ پینه‌دوزی می‌کند؛ از ماده «خَصَف» به معنای وصله کردن و پارگی را دوختن است. این واژه در اصل معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی است و به همین مناسبت به دوختن کفش و لباس اطلاق شده است.

نَعْلُهُ: کفش؛ النَّعَالُ: کفش، کفش‌دوز.

يَرْقَعُ: وصله می‌زند؛ از ماده «رَقَعَ» به معنای وصله کردن است.

ثَوْبُهُ: لباس و جمع آن «ثياب» است.

۲. الْجِمَارُ الْعَارِيَّ: الاغ بی‌بالان.

يُزِدُّ: قرار می‌دهد؛ از ماده «زَدَف» به معنای قرار گرفتن پشت سر چیزی است؛ لذا به کسی که پشت سر دیگری مرکب سوار می‌شود «زَدِيف» می‌گویند.

خَلْفُ: پس، پشت سر.

۳. التَّصَاوِيرُ: شکل‌ها؛ از ماده «صَوَّرَ» به معنی شکل است. جمع آن «صور» است؛ تصویر: صورت دادن و شکل دادن است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۵۰.

مشابه

﴿ جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا ﴾^۱ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای نهاده شده و کلید آن خانه زهد در دنیا است.

۵.۱۳. روی گردانی از دنیا با تمام وجود

﴿ فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مَقَاماً ﴾^۲

پیامبر ﷺ دل خویش را از دنیا کنده و به آن پشت کرده و خاطره آن را در ذهنش گشته بود و دوست داشت زینت و زیور دنیا از دیده‌اش دور باشد تا از آن جامه فاخر برنگیرد، جایگاه قرار و آرامشش نداند و به ماندن در آن امیدوار نگردد.

نکته

• اشاره به اینکه در قلب انسان، دو محبت با هم نمی‌گنجد. هرگاه مفتون و فریفته دنیا شود، محبت خدا و نعمت‌های جهان دیگر از قلب او بیرون می‌رود و تا محبت زروزیور این جهان را از دل بیرون نکند، جایی برای محبت خدا نیست؛ همچنین اگر دل بسته دنیا و زرق‌وبرق آن شد، آن را قرارگاه همیشگی خود می‌پندارد و جایی برای عشق به خدا و آخرت باقی نمی‌ماند. این معنا درباره همه انسان‌ها صادق است و زندگی پیامبر ﷺ نمونه بارزی از آن محسوب می‌شود.^۳

مشابه

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « مَا لِي وَ لِلدُّنْيَا وَ مَا أَنَا وَ الدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَ مَثَلُهَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَنَامَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا ﴾^۴ رسول خدا ﷺ فرمودند: من با دنیا چه کار

دارم. مثل من و دنیا مانند آن درختی است که در بیابانی واقع شده و سواری از آنجا عبور می‌کند و چند لحظه در سایه آن استراحت می‌کند و بعد هم می‌رود.

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: « حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ﴾^۱ دل‌بستگی به دنیا سرآمد هر گناهی است.

۶.۱۳. بیرون کردن مهر دنیا از دل

﴿ فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ، وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ ﴾^۲

چون دنیا چنین بود، پیامبر ﷺ محبت آن را از جان خود بیرون و از قلب خود دور ساخت و از دیدگانش پنهان نمود. چنین است آن کسی که چیزی را مبغوض می‌دارد و نگاه کردن و یادآوری آن را نیز مبغوض می‌شمرد.

۱۴. چرایی تاسی به پیامبر

﴿ وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يُدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ رُويَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ ﴾^۳

در سیره رسول خدا ﷺ آموزه‌هایی وجود دارد که بدی‌ها و عیب‌های دنیا را به تو نشان می‌دهد، زیرا پیامبر و خانواده‌اش در دنیا گرسنه بودند و با تقرب فراوانش به درگاه احدیت، زینت و زیور دنیا از او دور شده بود.

۱۵. تکریم پیامبر

﴿ فَلْيَنْظُرْ نَازِئاً بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّداً بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

۲. اشخص: دور کرد؛ از ماده «شخص» در اصل به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است که معمولاً نشانه وحشت است؛ سپس به خارج ساختن ناگهانی کسی از مکانی اطلاق شده است. غَیَّبَ: مخفی کرد.

۳. يَدُلُّكَ: تو را راهنمایی می‌کند.

مَسَاوِي: بدی‌ها؛ از ماده «سوء» یعنی بدی.

جَاعَ: گرسنه شد.

خَاصَّتِهِ: نزدیکان انسان؛ «خاصه» را که اسم فاعل است به معنای مصدری تفسیر کرده‌اند یعنی علی‌رغم خصوصیت و ویژگی‌اش در نزد خدا، در دنیا گرسنه بود.

رُويَتْ عَنْهُ: از او گرفته شد؛ از ماده «زی» به معنای دور کردن چیزی است.

عَظِيمِ زُلْفَتِهِ: تقرب خاص او؛ مقام و موقعیت.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. أَمَاتَ: میراند.

أَحَبَّ: دوست داشت.

تَغِيبَ: مخفی می‌شود.

رِيَاشاً: لباس فاخر؛ جمع «ریش» در اصل به معنای پره‌های پرندگان است و از آنجا که پره‌های آن‌ها لباس طبیعی زیبایی است و گاه به رنگ‌های مختلف است این واژه به هرگونه لباس زینتی و نیز به هرگونه زینت اطلاق می‌شود و در اینجا هر دو معنا محتمل است.

قَرَارَ: پایدار.

لَا يَرْجُو: امید ندارد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۵۰.

۴. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۲۶۳.

نکته‌ها

- در این عبارت حضرت با اینکه امر می‌فرمایند ولی از فعل ماضی استفاده کرده‌اند؛ چون جمله خبری در مقام انشاء تأکید بیشتری را می‌رساند.
- عبارت «وَلَجَ مَوْلَجُهُ» به این معناست که همان جایی رفته که پیامبر نیز همان جا رفته است.

۱۷. پیامبر؛ علم قیامت

«فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ»

زیرا خداوند محمد ﷺ را نشانه قیامت و مرزدهنده بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد.

مشابه

- ◊ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا»^۱ [ای پیامبر،] ما تو را [به سیمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده‌ای فرستادیم.
- ◊ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا»^۲ به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت.

۱۸. رحلت پیامبر در حال ایمان

«خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا»^۳

با شکم خالی از دنیا رفت و با سلامت وارد آخرت شد.

نکته

- اشاره به اینکه آن پیامبری که این همه عظمت داشت که نشانه قیامت و بشیر و نذیر الهی شمرده می‌شد، چنان زندگانی ساده و زاهدانه‌ای داشت که با شکم سیر از دنیا رفت و خانه مستحکمی برای خود نساخت.

۱۹. بی‌توجه به دنیا

لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ»^۴

او تا آن زمان که از جهان رخت برپست و دعوت حق را اجابت نمود، سنگی بر روی سنگ نهاد [و کاخی برای خود نساخت].

۱. فتح، ۸.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. حَمِيصًا: شکم خالی و لاغر.

سَلِيمًا: سالم؛ سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی.

۴. لَمْ يَضَعْ: قرار نداد.

لَهُ وَ زَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ»^۱

پس مرد اندیشمند باید با عقل خود نیک بیندیشد: آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشت یا خوار نمود؟ اگر بگویید: خوار نمود، به خدای بزرگ قسم می‌خورم که دروغ گفته و بهتان بزرگی بر خداوند زده و اگر بگویید او را گرامی داشت، باید بداند که خداوند دیگران را که سفره دنیا را برایشان گشوده، خوار نموده و دنیا را از گرامی‌ترین مردم نزد خود دور ساخته است.

مشابه

◊ «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ» ◊ «وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابٌ وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ» ◊ وَ زُخْرَفًا ◊ وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ اگر نه این بود که مواهب مادی سبب می‌شد که همه مردم، راه انحراف را در پیش گیرند، ما برای کافران خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و پلکان‌هایی که از آن بالا بروند و انواع زینت‌ها که از آن بهره گیرند ولی تمام این‌ها متاع حیات دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است.

۱۶. راه سعادت تأسی به پیامبر

«فَتَأْسَى مُتَأَسِّ بِنَبِيِّهِ وَ اقْتَصَصَ أَثَرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلَجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمِنُ الْهَلَكَةَ»^۳

طالب الگو و مقتدا باید از پیامبر خود پیروی کند و گام بر جای پای او نهد و به آنجا درآید که او در آمد، و گر نه از هلاکت ایمن نخواهد بود.

۱. أَكْرَمَ: اکرام نمود.

أَهَانَهُ: اهانت نمود.

بِالْإِفْكِ: بهتان و افتراء؛ دروغ.

بَسَطَ: توسعه داد.

زَوَّاهَا: دور کرد آن را؛ از ماده «زَوَّى» به معنای کناره‌گیری کردن؛ تَزَوَّى: آن چیز درهم کشیده شد، گوشه‌گیر شد؛ الزَّوَايَةُ، زَوَايَا من البيت: گوشه خانه.

۲. زخرف، ۳۳ تا ۳۵.

۳. فتأسی: اقتدا کرد.

مُتَأَسِّ: تأسی‌کننده.

اقْتَصَصَ: پیروی کرد.

وَلَجَ: داخل شد؛ ولوج: دخول؛ ولیج و ولیجة: داخل‌شونده است.

مَوْلَجُهُ: محل ورود؛ اسم مکان از «وَلَجَ» به معنای مدخل و مسیر.

فَلَا يَأْمِنُ: ایمن نمی‌شود.

نکته‌ها

- سنگ در این عبارت به عنوان مثال است؛ زیرا مکه کوهستانی است و معمولاً وقتی که می‌خواستند چیزی بسازند از سنگ استفاده می‌کردند و خشت و آجر کمتر استفاده می‌شد. حضرت علی علیه السلام سنگ را ذکر فرموده ولی شامل دیگر مصالح ساختمانی نیز می‌شود و منظور این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودش در این دنیا کاخ و ساختمانی بنا نکرد.
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجره‌هایی برای همسرانش در کنار مسجد ساخته بود که از گل و شاخه‌های درخت نخل بود و تعبیر به «لَمْ يَصْغُ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ» اشاره به خانه‌های مستحکم ثروتمندان است که آن را با سنگ‌های محکم می‌ساختند.^۱
- در اینکه داعی پروردگار چه کسی است، دو احتمال وجود دارد: الف. خود خدا مقصود باشد، زیرا در حقیقت خداوند داعی است؛ ب. مقصود حضرت عزرائیل باشد، زیرا عزرائیل از جانب خدا دعوت کننده است.

۲۰. مَنّت خدا بر بندگان به واسطه وجود پیامبر

«فَمَا أَكْثَرُ مَنَّةِ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ»^۲
چه بزرگ است مَنّت خدا بر ما که نعمت وجود پیامبر را به ما داد تا پیشتازی باشد که از او پیروی کنیم و پیشوایی باشد که گام بر جای پایش بنهیم.

نکته‌ها

- خداوند معمولاً بر اعطای نعمت‌های خود مَنّت نمی‌گذارد ولی برای اینکه اهمیت فرستادن پیامبر را برای مردم یادآوری کند از آن به مَنّت بر مؤمنین تعبیر کرده است.
- عبارت «وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ» می‌رساند که زمانی که کسی از دیگری کاملاً پیروی کند، مانند این است که پای خود را جای پای او بگذارد، مثل این است که او پاشنه پای خود را بر می‌دارد و ما پایمان را به جای پای او می‌گذاریم.

مشابه

﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ و آنچه فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۵۶.
۲. سَلَفًا: گذشته و سابق.
نَطَأُ عَقِبَهُ: پا جای پای او می‌گذاریم؛ قدم می‌گذاریم؛ از ماده «و ط ء» به معنای پا گذاشتن.
۳. حشر، ۷.

﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...﴾ خدا بر اهل ایمان مَنّت نهاد که فرستاده‌ای از خودشان در میان آن‌ها برانگیخت که بر آنان آیات او را بخواند.

۲۱. زهد امام

«وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرَى»^۱
به خدا سوگند، آن قدر این پیراهن پشمینه خود را وصله زده‌ام که از وصله کننده اش حیا می‌کنم و کسی به من گفت: این لباس کهنه را دور نمی‌اندازی، گفتم: از من کناره گیر که به وقت صبح از رهروان شب تمجید و ستایش می‌شود.

نکته‌ها

- «يَحْمَدُ» به صیغه معلوم صحیح است؛ زیرا «القوم» فاعل و «السرى» مفعول آن است.
- از این تعبیر استفاده می‌شود که گاه، امام علیه السلام پیراهن خود را برای وصله زدن به دیگری می‌داد و آن قدر وصله در کنار وصله روی وصله زده شده بود که امام علیه السلام از وصله کننده شرم داشت و با این حال، حاضر به ترک آن و تهیه لباس جدید نبود.^۲
- «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرَى» این جمله ضرب المثل معروفی است در میان عرب به این معنا که آن‌ها که هنگام شداید و نامالایمات تحمل می‌کنند، هنگامی که به مقصد می‌رسند از کار خود خشنودند و حمد خدا را به جا می‌آورند.^۳

۱. آل عمران، ۱۶۴.

۲. رَفَعْتُ: وصله زدم؛ از ماده «ترقیع» به معنای وصله کردن است و امروز این واژه در خصوص پیوند اعضا نیز به کار می‌رود.

مِذْرَعَتِ: لباس پشمینه است، لباس گشاد، روپوش؛ از ماده «درع» به معنای پوشش بدن است.
اسْتَحْيَيْتُ: حیا کردم.
رَاقِعِهَا: وصله زننده.

أَلَا تَنْبِذُهَا: آیا دور نمی‌اندازی؛ از ماده «نَبَذَ» به معنای انداختن.

السَّرَى: شب‌روی، ره سپردن شبانه، رفتن در شب؛ اسْتَرَى: اسْتَرَاءَ: شب هنگام به راه افتاد، او را در شبانگاه راه برد.
اغْرُبُ: دور شو؛ از ماده «غروب» گرفته شده و در اینجا به معنای دور شدن و پنهان شدن است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۵۸.

۴. همان.



خطبه ۱۶۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۴.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) که در آن از فضایل پیامبر ﷺ و خاندان و پیروان آیین او سخن می‌گوید و در ضمن مردم را به تقوا دعوت می‌فرماید.

هدایتگر خلائق تا دامنه قیامت است.^۱

مشابه

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ﴾^۲ اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند.

﴿مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾^۳ تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۴ ای مردم، یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۵ بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند.

۱.۲. بهترین خاندان و اصالت

«أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ»^۶

خاندانش بهترین خاندان‌ها، شجره فامیل او بهترین شجره‌ها.

نکته‌ها

- «شَجَرَةٍ» اشاره به ریشه اصلی خاندان بنی هاشم یعنی حضرت ابراهیم است.^۷
- مقصود از خاندان و خویشان پیامبر، همه کسانی نیست که با آن حضرت نسبت خانوادگی داشته‌اند بلکه تنها مقصود عترت معصوم آن حضرت، یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند.

۱.۳. برکاتش در دسترس همگان

اِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَ الْكِتَابِ الْهَادِي. أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ، مَوْلَاهُ بِمَكَّةَ وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ، عَلَاهَا ذِكْرُهُ وَ اِمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ، أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَ دَعْوَةٍ مُتَلَفِيَةٍ، أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَ قَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ وَ بَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْضُولَةَ؛ فَ﴿مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا﴾ تَتَحَقَّقُ شَقْوَتُهُ وَ تَنْقُصِمُ غُرُوتُهُ وَ تَعْظُمُ كِبَوْتُهُ وَ يَكُنْ مَآبَهُ إِلَى الْخُزْنِ الطَّوِيلِ وَ الْعَذَابِ الْوَبِيلِ وَ اتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلِ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ اسْتَرْشِدْهُ السَّبِيلَ الْمُوَدِّيَّةَ إِلَى جَنَّتِهِ الْقَاصِدَةَ إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ.

۱. اوصاف و ویژگی‌های پیامبر

۱.۱. نوردهنده و روشنی‌بخش

«اِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَ الْكِتَابِ الْهَادِي»^۱

خداوند او (پیامبر) را با نور روشنی‌بخش و برهان آشکار و طریق واضح و کتاب هدایت‌کننده برانگیخت.

نکته‌ها

- کلام امام (علیه السلام) اشاره به این دارد که ارکان چهارگانه دعوت پیامبر از هر نظر کامل و قوی و سرچشمه آن، نور وحی بود و معجزات مختلف، برهان و دلیل آن و کتاب هدایت‌کننده‌ای همچون قرآن، بیانگر آن و قوانین و احکامش روشن، حساب‌شده و حکیمانه بود.^۲
- منظور از «نور المضيء» همان نور نبوت است که همه‌جا را روشن ساخت و «برهان الجلی» اشاره به معجزات آشکار پیامبر (علیه السلام) است.^۳
- «منهاج البادی» شریعت واضح پیامبر (علیه السلام) را بیان می کند و «کتاب الهادی» قرآن است که

۱. اِبْتَعَثَهُ: مبعوث نمود؛ و ابْتَعَثَ أَرْسَلَهُ فانبعث.

المُضِيء: نوردهنده، روشنی‌بخش؛ به صورت «مُضِيء» هم خوانده شده است که همزه آن قلب به «باء» می گردد. الْجَلِي: آشکار.

الْمِنْهَاج: راه، طریق واضح؛ از ماده «نَهَج».

الْبَادِي: روشن، آشکار؛ از ماده «بَدُو» به معنای آشکار شدن و وضوح کامل است و وصف شریعت پیغمبر به «بادی» اشاره به آن است که دستورات او مورد پذیرش خردمندان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۶.

۳. همان.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۶.

۲. جمعه، ۲.

۳. شوری، ۵۲.

۴. نساء، ۱۷۴.

۵. اسراء، ۹.

۶. أُسْرَتُهُ: خانواده‌اش؛ از ماده «اسر» به معنای قوت و قدرت گرفته شده، در اینجا اشاره به خاندان بنی هاشم و فامیل نزدیک پیامبر است؛ أسرة: الرَّجُلُ بِالضَّمِّ رَهْطُهُ الْأَدْنُون.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۷.

«أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثَمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ»^۱

شاخه‌هایش موزون و میوه‌هایش در دسترس همگان قرار داشت.

نکته‌ها

- «أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ» اشاره به شاخه‌های او همچون عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه، جعفر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام) است که از نظر فضل و کمال و نداشتن اختلاف همچون شاخه‌های هماهنگ یک درخت هستند.^۲
- «ثَمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ» کنایه از دانش و هدایت و اخلاق و پایداری اهل بیت (علیهم السلام) است.^۳ در واقع پیامبر تشبیه به درختی شده که شاخه‌هایی داشته و خاندان و فرزندان او شاخه‌هایش هستند و این شاخه‌ها، میوه‌هایی دارند. میوه‌های این درخت همان علوم و معارفی است که از طریق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به دست مردم رسیده است.

تشبیه

مشبه: فرزندان و نسل پیامبر

مشبه‌به: شاخه‌های درخت

وجه شبیه: حضرت، فرزندان و نسل پیامبر را به شاخه‌های درخت تشبیه کرده است. شاخه‌های درختان دو گونه‌اند: گاهی شاخه‌های درخت با یکدیگر و با خود درخت کاملاً متناسب‌اند و گاهی برعکس متناسب نیستند و مثلاً شاخه‌ای زیاد بلند شده و کج رفته است و باغبان باید آن‌ها را برد و دور بیندازد که بیش از این درخت را خراب نکند. شاخه‌های درخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه معتدل است؛ البته ابولهب، عموی پیامبر و امثال او منحرف بوده‌اند ولی آنان جزء شجره پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حساب نمی‌آیند؛ زیرا مقصود از شاخه‌ها در اینجا اولاد پیامبر به‌ویژه عترت و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند.

۴.۱. زادگاه او، بهترین مکان

«مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ»^۱

زادگاهش مکه و هجرت‌گاهش، مدینه طیبه بود.

نکته‌ها

- «هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ» مدینه پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یثرب نامیده می‌شد. پیامبر آن شهر را «طیبه» به معنای پاک نامید.^۲
- محل تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه و هجرت ایشان به مدینه بوده است. نام مدینه در ابتدا یثرب بود و پیامبر آن را «طیبه» نامید.

۵.۱. گسترش آوازه پیامبر

«عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ اُمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ»^۳

آوازه‌اش از آن شهر برخاست و صدایش از آنجا به همه رسید.

نکته‌ها

- «بِهَا ذِكْرُهُ وَ اُمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ» درهای جدیدی برای گسترش اسلام در مدینه گشوده شد. مردم آن به اسلام گرویدند و این دین از آنجا به سرتاسر شرق و غرب گسترش یافت.^۴
- در واقع پیروزی و موفقیت انسان در سایه امور مختلفی به دست می‌آید. شرافت خانواده و کرامت، اصل و نسب و شخصیت والای بستگان و فرزندان، تولد در مکان باارزش و فعالیت در محیط آماده، هر یک سهمی در پیروزی انسان دارد.^۵

۶.۱. همراه با حجت و دعوت مصلحانه

«أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ»^۶

۱. مَوْلَدُهُ: محل تولد.

طَيْبَةُ: پاک و پاکیزه؛ مراد مدینه منوره است؛ چنین استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این نام را بر آن نهاد، به علت آب و هوای خوب و اشجار فراوان و مردم اینارگر و نهی فرمود که نام «یثرب» را برای آن باقی بگذارند؛ چراکه یثرب در اصل به معنای فساد است؛ بالفتح و التخفیف اسم مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کطابة و الطيبة و کان اسمها یثرب فسمّاها رسول الله صلی الله علیه و آله بطيبة.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۹۰.

۳. عَلَا: بلند نمود.

اُمْتَدَّ: گسترش داد.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۹۰.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۶. مُتَلَافِيَةٍ: درک‌کننده؛ از ماده «تلافی» به معنای جبران کردن گرفته شده و گاه به معنای پیشگیری یا جبران فساد به کار می‌رود و در اینجا منظور همین است؛ التلافی: الاستدراک؛ تلافی الاخطاء: تدارکها.

۱. أَغْصَانُهَا: شاخه‌ها؛ جمع «غُصْن».

مُعْتَدِلَةٌ: موزون؛ از ماده «عدل» به معنای برابری؛ اَلْعِدَالُ: میانه‌روی، اِعْتَدَلَ: اعتدلاً: میانه‌رو شد.

ثَمَارُ: میوه‌ها؛ از ماده «ثمر» به معنای میوه؛ جمع آن ثمرات است؛ اَثْمَرٌ، اِثْمَاراً الشَّجَرُ: درخت، میوه داد.

مُتَهَدِّلَةٌ: در دسترس؛ از ماده «هَدَلَ» به معنای آویزان، یعنی چیدن آن‌ها آسان و در دسترس است؛ التَهْدَلُ: الاسترخاء و التدلّی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۷.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۹۰.

خداوند او را با دلیل کافی و موعظه شفاعت و دعوت اصلاحگرانه به سوی مردم فرستاد.

نکته‌ها

- دعوت پیغمبر اکرم ﷺ از نظر ریشه با حجت و برهان قانع کننده همراه بود و از نظر محتوا، برنامه‌ای شفاعت‌خواه در بر داشت و از نظر نتیجه به اصلاح مفاسد و ترمیم ویرانی‌های فکری و اخلاقی و اجتماعی منتهی شد.^۱
- «و مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ»: در قرآن پندهایی است که شفاعت‌دهنده دردهاست. «موعظه» در اینجا علاوه بر مواعظ قرآنی می‌تواند مواعظ شخصی پیامبر اکرم ﷺ را نیز شامل گردد.
- «أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ» آیاتی است که در سرکوب دشمنان خدا بر پیامبر نازل شده و همچنین موعظه‌ها و رهنمودهای حیات‌بخشی است که قرآن کریم مشتمل بر آن‌هاست و نیز وعده و وعیدها و سنت‌های عالی و حکم و امثال و ذکر سرگذشت ملت‌های گذشته و دستورهای پسندیده‌ای است که قرآن، مردم را به بهترین نحو به سوی پروردگار راهنمایی می‌کند و همین بس که دل‌ها را از بیماری جهل و نادانی شفا می‌بخشد.^۲
- «و دَعْوَةً مُتَلَفِيَةً» برای این است که اسلام نظام اجتماع را که دچار ویرانی و فساد شده بود، ترمیم و اصلاح کرد و تباهی دل‌های آنان را تلافی فرمود و سیاهی پلیدی را از صفحه قلوب آن‌ها زدود.^۳

مشابه

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴ [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگار دعوت کن و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز.

۷.۱. روشن کننده احکام مجهول «أُظْهِرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۶۸.
 ۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۹.
 ۳. همان.
 ۴. نحل، ۱۲۵.
 ۵. الشَّرَائِع: راه‌های آشکار؛ از ماده «شَرَعَ» به معنای راه آشکار؛ به طور استعاره به طریقه‌ی خدایی اطلاق شده است؛ «شَرِيعَةُ فِرَات» به جای مخصوصی که افراد را به آب فرات می‌رساند، گفته می‌شود؛ زیرا آب فرات در گودی قرار دارد و از همه جا نمی‌توان وارد آن شد و چون احکام الهی برای انسان راه رسیدن به کمال و قرب خداوند است به آن احکام «شریعت» می‌گویند.
- الْمَجْهُول: ناشناخته؛ از ماده «جهل» به معنای نادانی، سفیه.

به وسیله او احکام ناشناخته دین را نمایان ساخت.

نکته

- «شَرَائِعَ مَجْهُولَةٍ» عبارت از طرق دین و قوانین شریعت الهی است که تا پیش از ظهور پیامبر اکرم ﷺ دسترسی به آن‌ها ممکن نبود.^۱

۸.۱. پیامبر، ریشه کن کننده بدعت‌ها

«وَقَمَعَ بِهِ الْبِدْعَ الْمَذْخُولَةَ»^۲

و بدعت‌هایی را که به نام دین در شریعت الهی وارد شده بود، ریشه کن کرد.

نکته

- «بدع مذخوله»: آیین‌های اهل جاهلیت و گناه‌ها و تبهکاری‌هایی است که در روی زمین مرتکب می‌شدند.^۳

۹.۱. پیامبر، تبیین کننده احکام

«وَوَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ»^۴

و احکامی را که خداوند مقرر داشته، تبیین نمود.

نکته

- «أَحْكَامَ مَفْصُولَةٍ» عبارت از احکام دین اسلام است که در شرع تفصیل داده شده و بیان گردیده و اگر کسی دینی جز این‌ها بخواهد، از راه راست منحرف شده است.^۵

۲. وظایف ما در برابر پیامبر

۱.۲. انتخاب غیراسلام، نشانه بدبختی

﴿فَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا﴾^۶ تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ وَ تَنْقَصِمَ عِزُّوَتُهُ وَ تَعَظُمَ كِبَوَتُهُ وَ يَكُنْ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۹.
۲. قَمَعَ: ریشه کن نمود، ریشه کن یا سرکوب کرد؛ یقمعه قهره و ذلله و ضربه بالمقمعة و زان مکنته و هی العمود من الحديد أو کالمحجن يضرب به علی رأس الفیل و خشبة يضرب به الانسان علی رأسه.
۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۹.
۴. الْمَفْصُولَةُ: گسیخته شده؛ از ماده «فَصَلَ» در اصل به معنای بریدن یا جدا کردن است؛ سپس به سخن یا داوری صحیح که حق را از باطل جدا می‌سازد، اطلاق شده است. در اینجا هر دو معنا امکان‌پذیر است؛ نخست اینکه احکام شریعت اسلام برای هر موضوعی جداگانه بیان شده، دیگر اینکه حق را از باطل جدا می‌سازد، در صورت اول معنای اسم مفعولی دارد و در صورت دوم، فاعلی.
۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۹.
۶. آل عمران، ۸۵.

مَابَهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ^۱

هرکس جز اسلام دینی بجوید، شقاوتش حتمی، رشته پیوندش با خدا بریده، سقوطش بزرگ و بازگشتش به غصه ای طولانی و عذابی شدید خواهد بود.

نکته ها

- «وَتَنْقُصُ عَزْوَتَهُ»: اگر انسان دست خود را به دستگیره ای بگیرد که پاره شود و به زمین سقوط کند، معلوم می شود که این دستگیره محکم و مطمئن نبوده است و اگر آن دستاویز دینی باشد که انسان برای نجات خود به آن چنگ زده است، معلوم می شود که دین باطلی بوده و نجات بخش او نیست بلکه پاره شده و به جهنم سقوط می کند.
- «وَتَعْظُمُ كِبَوْتُهُ»: سقوط کسی که اسلام را رها کند، بسیار بزرگ است؛ زیرا گاهی انسان از بلندی به زمین سقوط می کند ولی فاصله او تا زمین کوتاه است و آسیب چندانی به شخص نمی رسد اما وقتی کسی دینی غیر از اسلام را برگزیند این فرد تا قعر جهنم سقوط می کند.

مشابه

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲ و هرکه جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیان کاران است.

۲.۲. انتخاب راه درست

«وَأَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلِ الْإِنَابَةِ إِلَيْهِ وَاسْتَرْشِدْهُ السَّبِيلَ الْمُؤَدِّيَةَ إِلَى جَنَّتِهِ الْقَاصِدَةَ إِلَى

مَحَلَّ رَغْبَتِهِ^۱

من به خدا توکل می کنم، توکلی که ثمره اش بازگشت به سوی اوست و از او راه می جویم؛ راهی که به بهشت رسد و به رضا و خشنودی او بینجامد.

نکته ها

- هنگامی بازگشت انسان راستین است که مردد نباشد و با همه دل متوجه خداوند گردد.
- حضرت علی علیه السلام می فرماید من توکل بر خدا می کنم اما نه یک توکل ناقص و ظاهری بلکه همه اطمینانم به خداوند است و به غیر خدا توجه ندارم.
- «الْقَاصِدَةُ» به معنای راه معتدل و جاده مستقیم است. این کلمه با «الی» متعدی شده است؛ زیرا معنای توجه و عنایت در آن وجود دارد، یعنی راهی که انسان را به محل رغبت خدا می رساند.

مشابه

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۲ همانا و به تحقیق رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳ آنان که از این رسول، این پیامبر امی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می یابند، پیروی می کنند، آن که به نیکی فرمانشان می دهد و از ناشایست بازشان می دارد و چیزهای پاکیزه را بر آن ها حلال می کند و چیزهای ناپاک را حرام و بار گرانشان را از دوششان برمی گزیند دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید. پس

۱. أَتَوَكَّلُ: توکل می کنم.

أَسْتَرْشِدُهُ: طلب رشد می کنم؛ از ماده «رشد» به معنای هدایت، نجات، صلاح، رَشَد، رُشْدًا و رَشَادًا: هدایت شد و راست و استوار گردید.

الْمُؤَدِّيَةُ: رساننده؛ از ماده «أدى» به معنای منتهی شدن؛ الأداء: رسانیدن، به جای آوردن، تقریر، روشن خواندن و تلفظ کردن؛ أَدَّى، تأدیه الشیء: آن چیز را پیوند داد.

الْإِنَابَةُ: رجوع کردن؛ مصدر «اناب، يُنِيبُ» به معنای رجوع کردن، توبه کردن.

الْقَاصِدَةُ: منتهی شونده.

۲. توبه، ۱۲۸.

۳. اعراف، ۱۵۷.

۱. شَقْوَتُهُ: بدبختی؛ از ماده «شقی» به معنای شقاوت، بدبختی، خلاف سعادت؛ شَقَا، شَقُوا اللَّهَ فَلَانَا: خداوند او را به سختی و بدبختی افکند.

تَنْقُصُ: قطع می شود؛ از ماده «فَصَم» به معنای شکستن، قطع کردن؛ انْقِصَام: قطع شدن؛ انْقِصَامًا الشیء: آن چیز بریده شد، تَقْصَم، تَقْصُمًا: آن چیز بی آنکه از هم جدا شود، شکسته شد.

عَزْوَتُهُ: رشته پیونددهنده انسان با خدا، دستگیره.

كِبَوْتُهُ: به رو افتادن، سرنگونی؛ کبا: الجواد کبوا عثر فوق إلى الأرض و انكب على وجهه و الاسم الكبوة.

مَابَهُ: بازگشت؛ اسم مکان از ماده «آب» به معنای رَجَعَ، بازگشت.

الْوَبِيل: شدید، سخت، ناگوار.

۲. آل عمران، ۸۵.

کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده ایم پیروی کردند، رستگاران اند.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ هرکس بر خدا توکل کند [بی تردید پیروز می شود]؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

﴿وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۲ و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم [فرمان ها و احکام] او شوید، پیش از آنکه شما را عذاب آید، آنگاه یاری نشوید.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَدًا وَ الْمُنْجَاةُ أَبَدًا، رَهَبٌ فَأَبْلَغَ وَ رَغَبٌ فَأَسْبَغَ وَ وَصَفَ لَكُمْ الدُّنْيَا وَ انْقِطَاعَهَا وَ زَوَالَهَا وَ انْتِقَالَهَا، فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا، أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ أَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، فَعُضُّوا عَنْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ غُمُومَهَا وَ أَشْغَالَهَا لِمَا قَدْ آيَقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا، فَاحْذَرُوا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَ الْمُجِدِّ الْكَادِحِ. وَ اغْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهَا وَ زَالَتْ أَبْصَارُهَا وَ أَسْمَاعُهَا وَ ذَهَبَ شَرَفُهَا وَ عِزُّهَا وَ انْقَطَعَ سُورُهَا وَ نَعِيمُهَا، فَبَدَّلُوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقْدَهَا وَ بِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا، لَا يَتَفَاخَرُونَ وَ لَا يَتَنَاسَلُونَ وَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَ لَا يَتَحَاوَرُونَ. فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ الْمَنَاعِ لَشَهْوَتِهِ النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ، فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ وَ الْعَلَمُ قَائِمٌ وَ الطَّرِيقُ جَدُّ وَ السَّبِيلُ قَصْدٌ.

۳. سفارش به تقوا

﴿أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَدًا وَ الْمُنْجَاةُ أَبَدًا﴾^۱

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی و اطاعت او توصیه می کنم که موجب رستگاری در فردای قیامت و نجات ابدی است.

نکته ها

- واژه «منجاة» به معنای محل است؛ زیرا تقوا همیشه مایه و محل رستگاری است.
- «وصیت» به معنای سفارش است و مخصوص محتضر یا برای زمان مرگ نیست بلکه شامل سفارش های انسان زنده نیز می گردد البته به لحاظ اینکه بیشتر مسلمانان در حال احتضار و برای پس از مرگ وصیت می کنند به نظر می رسد که وصیت فقط مخصوص زمان مرگ است.

مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲ و به نفع خود توشه بگیرید که بهترین توشه پرهیزکاری است.

۱. الْمُنْجَاةُ: جایگاه نجات، نجات دهنده؛ از ماده «نجات» در اینجا اسم مکان و به معنای محل نجات است. این احتمال نیز داده شده است که معنای مصدری داشته باشد. «نجات» به معنای رهایی است و گاه به معنای شتر سریع السیر آمده که سبب رهایی انسان از بیابان های پرخطر است؛ نجا: نجوا و نجاه خلص و قال الشارح المعتزلی: والمنجاة مصدر نجا ینجو و النجاة التافة ینجی علیها.

۲. بقره، ۱۹۷.

۱. انفال، ۴۹.

۲. زمر، ۵۴.

يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا»^۱

و دنیا و ناپایداری اش و نابودی و گذاری اش را برایتان توصیف نمود؛ پس به دنیا و آنچه در آن شما را به شگفتی می آورد، پشت کنید؛ زیرا آنچه از دنیا نصیب شما می شود، اندک است.

مشابه

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرَاهُ مُصْفًى ثُمَّ يَكُونُ خُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲ بدانید که زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و زیاده طلبی در ثروت و فرزندان نیست؛ مانند بارانی که باعث رشد گیاهان می شود و کافران یا کشاورزان را به تعجب وادار می سازد، آنگاه خشک می شود و می بینی که زرد شده و به کاه تبدیل می گردد و در آخرت عذاب سختی هست همراه با بخشش و رضوانی از جانب پروردگار که زندگانی دنیا فریبی بیش نیست.

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۳ و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار.

۶. عواقب توجه به دنیا

«أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ أَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ»^۴

دنیا نزدیک ترین خانه به خشم خدا و دورترین آن از خشنودی خداوند است.

۱. الدُّنْيَا: مؤنث «آدنی» یا از ماده «دنانت» به معنای پستی است یا از ماده «دنو» به معنای نزدیکی است. هر دو معنا می تواند صحیح باشد؛ زیرا دنیا در مقابل آخرت پست و بی ارزش است و هم به معنی نزدیک است، زیرا از نظر زمانی دنیا قبل از آخرت است.

أَعْرِضُوا: اعراض کنید.

يُغْجِبُ: به شگفتی می آورد.

رَوَّالَهَا: زوال و پراکندگی؛ از ماده «رَزَل» به معنای کنار شدن؛ زَائِلٌ، مُرَائِلَةٌ: از او جدا و دور شد؛ زَيْلٌ، تَرْيِيلًا: آن را پراکنده کرد.

يَصْحَبُكُمْ: همراهی می کند؛ از ماده «صَحَب» به معنای رفاقت، ملازمت، صاحب یعنی رفیق ملازم.

۲. حدید، ۲۰.

۳. انعام، ۷۰.

۴. أَقْرَبُ دَارٍ: نزدیک ترین خانه.

سَخَطٌ: غضب شدید که مقتضی عقوبت است؛ اسخَطَ: به غضب آوردن؛ اسَخَطَ، اسَخَاطَةً: او را خشمناک کرد؛ تَسَخَطَ، تَسَخُطًا: از او راضی نشد و بر او خشم گرفت.

﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱ هر کدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است.

۴. تشویق و تذییر

«رَهَبٌ فَأَبْلَغُ وَ رَغَبٌ فَأَسْبَغُ»^۲

[خدای سبحان مردم را] چنان که باید ترسانید و چنان که شاید تشویق کرد.

نکته ها

• بشیر و نذیر بودن که صفت پیامبر است در حقیقت کار خداوند است؛ زیرا خداوند فرمان داده است به پیامبر که بترساند و بشارت بدهد. «فَأَبْلَغُ» این ترساندن را کامل کرده و به نهایت رسانده است؛ چون خداوند درباره حساب و کتاب و قیامت و جهنم بسیار سخن گفته است.

• ضمیر فعل های «رَغَبٌ» و «رَهَبٌ» به خداوند برگشت دارد؛ یعنی مردم را کاملاً از عذاب های خود ترسانید و به ثواب های خود ترغیب کرد و این را به کمال رسانید و دنیا را به گونه ای که موجب اعراض از آن می شود، توصیف فرمود.

مشابه

﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَازْهَبُونِ﴾^۳ جز این نیست که او معبودی یگانه است؛ پس تنها از من بترسید.

۵. چشم پوشی از زرق و برق دنیا

«وَ وَصَفَ لَكُمْ الدُّنْيَا وَ انْقِطَاعَهَا وَ زَوَالَهَا وَ انْتِقَالَهَا فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّ مَا

۱. بقره، ۶۲.

۲. رَهَبٌ: ترسانید؛ از ماده «رهیب» به معنای بیم دادن و ترساندن است.

رَغَبٌ: تشویق و ترغیب نمود.

أَسْبَغَ: تکمیل نمود؛ از ماده «اسبغ» به معنای انجام دادن کاری به طور کامل است و در اصل از «سَبَغَ» بر وزن «صَبَر» به معنای پیراهن یا زره گشاده است؛ سپس به نعمت گسترده و وضوی کامل «اسبغ نعمت» یا «اسبغ الوضوء» اطلاق شده است.

۳. نحل، ۵۱.

الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُوْدَةٍ الْقَرْ، كُلَّمَا ارْزَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا، كَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا^۱ مثال کسی که نسبت به دنیا حریص است، همچون کرم ابریشم است که هر قدر بر خود بیشتر می‌تند از خارج شدن دورتر می‌شود.

۹. عبرت از پیشینیان

«وَأَعْتَبُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَرَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ وَانْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَنَعِيمُهُمْ»^۲ از حوادثی که دیدید بر سر پیشینیان آمد پند گیرید که بندگان اعضایشان از هم گسیخت، و چشم و گوششان نابود شد، و شرافت و عزتشان از بین رفت، و شادی‌ها و نعمت‌هایشان پایان پذیرفت.

نکته

- جمله «تَرَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ» اشاره به متلاشی شدن پیوندهای بدن در زیر خاک است.^۳

مشابه

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ^۴ چه بسیار بوستان‌ها و چشمه‌سارانی که آنان [پس از خود] بر جای گذاشتند و کشتزار و جایگاه‌های نیکو و باارزش و نعمت‌هایی که با آسایش و خوشی از آن برخوردار بودند. چنین بود و ما همه آن‌ها را به قومی دیگر به میراث دادیم پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و [هنگام نزول عذاب هم] مهلت نیافتند.

۱۰. مرگ، پایان رابطه‌ها

«قَبْدُلُوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقَدْهَا وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا لَا يَتَفَاخَرُونَ وَلَا يَتَنَاسَلُونَ وَلَا

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۴۷.

۲. مَصَارِع: محل‌های به خاک افتادن؛ جمع «مصرع» به معنای محل زمین افتادن است و به قتلگاه نیز اطلاق می‌شود. تَرَايَلَتْ: پراکنده شد؛ از ماده «رَیَل» به معنای از هم جدا شده؛ «تزییل» به معنی تفریق و جدا کردن و «تزیل» به معنی جدا شدن است، تَرَيَّلُوا: پراکنده شدند.

أَوْصَالُ: اعضای بدن؛ جمع «وُصَل» به معنای مفصل و رشته‌های اعصاب است که اعضا را به هم پیوند می‌دهد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۷۹.

۴. دخان، ۲۹ تا ۲۵.

۷. چشم‌پوشی از سرگرمی‌های دنیا

«فَغَضُّوا عَنْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ غُمُومَهَا وَأَشْغَالَهَا لِمَا قَدْ آيَقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا»^۱ پس ای بندگان خدا، از غصه‌ها و سرگرمی‌های آن چشم‌پوشید؛ زیرا به جدایی و دگرگونی حالاتش یقین دارید.

نکته

- اشاره به اینکه گرفتاری‌های دنیا فزاینده و غم و اندوه آن، روزافزون است. هرچه انسان به آن نزدیک‌تر شود، گرفتارتر خواهد شد و به جایی خواهد رسید که تمام وجود او را گرفتاری‌ها و اندوه‌ها پر خواهد کرد.^۲

۸. برحذر داشتن از دنیاپرستی

«فَاخْذَرُوهَا حَدَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَالْمُجِدِّ الْكَادِحِ»^۳

همچون دوستی مهربان و اندرزگو و کوشا که برای نجات دوستی تلاش می‌کند خویشتن را از دنیاپرستی برحذر دارید.

نکته

- انسان‌ها نگران دوستان و عزیزان خویش هستند که نیرنگ‌بازان آن‌ها را فریب ندهند و تلاشگران نگران نابودی خویش هستند و برای همین احتیاط به خرج می‌دهند و از نتیجه تلاش خود محافظت می‌کنند.^۴

مشابه

﴿در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر(ع) نقل شده که فرمود: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى

۱. غَضُّوا: چشم‌بندید؛ از ماده «غَضَّ» به معنای کم کردن و فروگرفتن است و «غَضَّ بصر» به این معناست که انسان، خیره به چیزی نگاه نکند، بلکه چشم‌های خود را پایین بیندازد.

غُمُومٌ: اندوه‌ها؛ از ماده «غَمَّ» به معنای پوشاندن؛ انْغَمًا: خود را پوشانید، پوشیده شد؛ غَمٌّ، غَمًّا: او را اندوهگین کرد، پوشانید.

أَشْغَالَ: اشتغالات؛ از ماده «شَغَلَ» به معنای مشغول کرد؛ اشْتَغَلَ: مشغول شد؛ اشْتَغَلَ، اشْتَغَالَ: به کار مشغول شد. آيَقَنْتُمْ: یقین کردید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۷۸.

۳. الشَّفِيقُ: دوست دل‌سوز؛ از ماده «شَفَقَ» به معنای سرخی مغرب پس از غروب آفتاب، اشْفَقَ، اشْفَقًا علیه: بر او مهر و محبت ورزید؛ شَفَقَ، تَشَفُّقًا: او را وادار به مهربانی کرد؛ الشَّفُوقُ: با محبت و مهربانی، نصیحت‌کننده و دل‌سوز. مُجِدِّ: به کسی گفته می‌شود که کوشش و تلاش می‌کند.

کَادِحٍ: تلاشگر؛ از ماده «كَدَحَ» به معنای کوشش توأم با رنج است.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۹۵.



يَتَرَاوُرُونَ وَلَا يَتَحَاوُرُونَ»^۱

نزدیکی فرزندانشان به فقدان آن‌ها و همدمی همسرانشان به جدایی آنان بدل گشت. دیگر نه به هم می‌نازند و نه فرزندان می‌آورند، نه یکدیگر را دیدار می‌کنند و نه به گفت‌وگوی هم می‌نشینند.

نکته

• هم‌نشینی و همدمی با همسر و فرزندان در این دنیا با مرگ انسان‌ها تبدیل به فراق و جدایی از آن‌ها می‌شود و انسان‌ها در عالم قبر یا برزخ از همسر و فرزندان خود که این همه به آن‌ها نزدیک بودند، مفارقت پیدا کرده و تنها به سر می‌برند.

۱۱. پرهیز از نفسانیت و شهوات آن

«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ الْمَانِعِ لَشَهْوَتِهِ النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ وَ الْعِلْمَ قَائِمٌ وَ الطَّرِيقَ جَدُّ وَ السَّبِيلَ قَصْدٌ»^۲

بندگان خدا، پرهیزید! همچون کسی که بر نفس خویش چیره گشته و شهوتش را بازداشته و با دیده عقل در امور می‌نگرد؛ زیرا حقیقت آشکار است و نشانه راه بر پا و مسیر هموار و راه مستقیم است.

نکته

• انسان باید به اندازه ضرورت پاسخ‌گوی شهوت جنسی و سایر شهوات خود باشد و نباید نفس بر انسان مسلط شود. انسان نباید همیشه و همه‌جا به دنبال خواهش‌های نفسانی خود باشد. آن مقدار شهوت و غضبی که با نظر عقل به کار گرفته شود، نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح است و برای زندگی ضرورت دارد.

۱. قَبْدَلُوا: عوض داده شدند؛ از ماده «بَدَل» به معنای تبدیل کردن؛ تَبَدَّلَ: مبدل کرد چیزی را به چیزی؛ اسْتَبَدَّلَ، اسْتَبَدَّلَا: بکذا: چیزی را به جای چیزی دیگر تبدیل کرد.

يَتَفَاخَرُونَ: مفاخرت می‌کنند؛ از ماده «فخر» به معنای بالیدن به مال و جاه؛ تَفَاخَرَ، تَفَاخَرُوا الْقَوْمُ: برخی از آن قوم بر برخی دیگر تفاخر کردند، فَاخَرَ، فَاخَرًا وَ مَفَاخِرَةً: در فخر فروشی بر او چیره شد، فَخَرَ، تَفَخَّرَ عَلَى فلان: او را بر دیگری برتری داد.

لَا يَتَنَاسَلُونَ: زادوولد نمی‌کنند؛ از ماده «نَسَل» به معنای زادوولد کردن؛ تَنَاسَلَ، تَنَاسَلُوا الْقَوْمُ: آن قوم زادوولد کردند؛ نَسَلَ، نَسَلُوا الرَّجُلُ: فرزندان او بسیار شدند.

لَا يَتَرَاوُرُونَ: یکدیگر را زیارت نمی‌کنند؛ از ماده «رَوَرَ» به معنای دیدار کردن؛ أَزَارَ، إِزَارَةً: او را به زیارت واداشت؛ اسْتَزَارَ، اسْتِزَارَةً: خواستار دیدار وی شد؛ تَرَاوَرُوا الْقَوْمُ: آن قوم از یکدیگر بازدید کردند.

لَا يَتَحَاوُرُونَ: با هم گفت‌وگو نمی‌کنند؛ از ماده «محاورة» به معنای رفت‌وآمد و همچنین ردوبدل کردن سخن و بحث است؛ بِالْجِيمِ مِنَ الْمَجَاوِرَةِ وَ يَرُوى بِالْهَاءِ الْمَهْمَلَةِ.

۲. جَدَّدُ: هموار؛ از ماده «جَد» به معنای قطع کردن و همچنین پیمودن زمین‌های صاف و محکم است و به راه صاف و محکم «جاده» گفته می‌شود.

قَصْدُ: معتدل، مستقیم؛ در مقابل اعوجاج و انحراف است.



خطبه ۱۶۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از جنگ در مسیر صفین،
سال ۳۷ هجری

مخاطب: شخصی از طایفه بنی اسد

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۵.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این خطبه را در پاسخ کسی ایراد فرمود که از آن حضرت پرسید: با تمام شایستگی‌هایی که در شما وجود دارد، چرا این قوم، خلافت را به دیگری سپردند؟ امام علیه السلام به علت اصلی این موضوع که همان بخل و انحصارطلبی و دنیاپرستی بود، اشاره می‌فرماید و اینکه گروهی «معاویه» را پذیرفتند و به دنبال او افتادند در حالی که هیچ‌گونه صلاحیتی برای این مقام ندارد و اصلاً درخور قیاس با امام نیست.

بدانی، پس برایت می‌گویم.

نکته‌ها

• تعبیر به «قَلِقُ الْوَضِینَ» با توجه به اینکه «وضین» به معنای همان تنگ یا نوار و طناب کمر بندمانندی است که جهاز یا کجاوه شتر، یا زین اسب را از زیر شکم حیوان با آن می‌بندند و «قلق» به معنای سست است، اگر آن طناب یا نوار سست باشد، زین و جهاز شتر همواره به این سو و آن سو حرکت می‌کند؛ لذا به آدم دستپاچه و مضطرب «قَلِقُ الْوَضِینَ» اطلاق شده است.^۱

• «حَقُّ الْمَسْأَلَةِ» نشان می‌دهد که هرکس حق سؤال از پیشوایش را دارد و پیشوایش هم ملزم به جواب دادن به اوست مگر آنکه مانع خاصی وجود داشته باشد.^۲

• «صهر» به خویشاوندی از راه ازدواج گفته می‌شود. زینب بنت جحش همسر پیامبر اکرم ﷺ از قبیله بنی‌اسد بود.^۳

• منظور مرد اسدی از سؤالش درباره خلافت و پاسخ امام علی (ع) به آن اشاره به داستان سقیفه و تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر در روز رحلت آن حضرت است.^۴

• «تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ»: مقصود از ارسال در این عبارت رها کردن حیوان است. انسان وقتی اسب یا شتر یا حیوان دیگری را سوار می‌شود، باید مواظب باشد که آن را در جای غیر محکم رها نکند تا خرابی به بار نیآورد و تلف نشود و اگر آن را بدون مواظبت کامل رها کند، ممکن است که حیوان در چاه یا دره سقوط کند؛ یعنی زبان را که در اختیار انسان است نباید رها کرد تا بدون حساب باز شود و حرفی زده شود که صلاح نیست.

مشابه

♦ ﴿فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب بپرسید.

♦ ﴿إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ﴾^۶ مردم به این علت هلاک و گمراه می‌شوند که پرسش نمی‌کنند.

♦ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهَّالِ عَهْدًا يَطْلُبِ الْعِلْمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا يَبْذُلِ الْعِلْمَ﴾

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۸۷.

۲. همان.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۰۰.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۴۸.

۵. نحل، ۴۳.

۶. کافی، ج ۱، ص ۴۰.

يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ إِنَّكَ لَقَلِقُ الْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ وَلَكَ بَعْدُ ذِمَامَةٌ الصَّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ وَقَدْ اسْتَغْلَمْتَ فَأَعْلَمْ: أَمَّا الْإِسْتِئْذَانُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَالْأَشَدُّونَ بِالرَّسُولِ ﷺ نَوْطًا، فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ وَالْحَكَمُ لِلَّهِ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَدَعَّ عَنْكَ نَهَبًا صَبِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ، وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ! وَهَلُمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ، وَلَا غَرَوْا لِلَّهِ فَيَا لَهُ خُطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَيُكْثِرُ الْأَوْدَ، حَاوِلِ الْقَوْمَ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ وَسَدِّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ وَجَدِّحُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ شَرِبًا وَبَيْنًا، فَإِنْ تَرْتَفَعْنَا عَنْهُمْ مِخْنُ الْبُلُوَى أَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.

۱. پرسش از چرایی غصب خلافت

«يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ إِنَّكَ لَقَلِقُ الْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ وَلَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصَّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ وَقَدْ اسْتَغْلَمْتَ فَأَعْلَمْ»^۱

ای برادر بنی‌اسدی، تو مردی مضطرب و بی‌قراری که سخن در غیر صواب می‌گویی [و پرسش نابجا می‌کنی]؛ با این حال تو را حرمت خویشاوندی و حق پرسش است. اینک که خواستی

۱. يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ: ای اسدی، عرب‌ها این تعبیر را برای نسبت شخص به خاندانش به کار می‌بردند.

لَقَلِقُ: سست، شل، غیر محکم، مانند طنابی که به دور چیزی پیچیده شود و محکم نباشد؛ قلِق: قلِقًا من باب تعب اضطرب فهو قلِقٌ ككتف.

الْوَضِینَ: تنگ، نوار، طناب کمر بندمانندی که جهاز یا کجاوه شتر یا زین اسب را از زیر شکم حیوان با آن می‌بندند؛ كما عن النّهایة بطان منسوج بعضها على بعض یشدّ به الرّحل على البعير كالحزام للشرح.

تُرْسِلُ: ارسال می‌کنی؛ باب افعال از ماده (رَسَلَ، يُرْسِلُ، رَسَلًا) به معنای شل و آویخته بودن، رها می‌کنی؛ الارسال: الاطلاق و اهمال التّوجیه.

غَيْرِ سَدَدٍ: نادرست؛ به معنای صاف و درست بودن است، ادغام نشده؛ فِي غَيْرِ سَدَدٍ: بدون تقید و بدون ملاحظه وضیعت؛ السّدَد: محرّكة كالسّدَاد الصّواب والاستقامة.

ذِمَامَةٌ: حمایت کردن؛ کفایت نمودن؛ به معنای حق و حرمت است. با کلمه «ذمه» به معنای امان و ضمانت از یک ماده است؛ الذّمَامَةُ: بكسر الدّال المعجمة: الحرمة.

الصَّهْرُ: خویشاوندی بین نزدیکان زن و شوهر؛ قرابت سببی که از ازدواج به وجود می‌آید؛ القرابة قال ابن السكيت: كل من كان من قبل الزوج من أبيه أو أخيه أو أعمامه فهم الأحماء ومن كان من قبل المرأة فهم الأختان، وتجمع الصنفين الأصهار. اسْتَغْلَمْتُ: سؤال کردی.

بخیلانه به خلافت چسبیدند و گروهی [اهل بیت] نیز با سخاوت از آن گذشتند. داور خداوند است و روز قیامت بازگشت همه ما به سوی اوست.

نکته‌ها

- منظور از این گروه، کسانی‌اند که در سقیفه بنی ساعده برای در اختیار گرفتن خلافت اجتماع کردند.^۱
- «وَسَخَتْ عَنْهَا نَفُوسٌ آخَرِينَ» منظور از این جمله این است که ما بنی هاشم هنگامی که اصرار عجیب آن گروه را در تصاحب خلافت دیدیم و مقاومت را سبب به‌هم‌ریختن جامعه اسلامی دانستیم، از آن چشم پوشیدیم.^۲

مشابه

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^۳ هرآینه پروردگار تو در روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردند، میانشان دآوری خواهد کرد.

۳. شاهی از شعر امرؤ القیس

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صِيحٌ فِي حَجَرَاتِهِ
وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ!^۴
داستان این غارتگری را که در جای خود رخ داد واگذار و به یاد بیاور داستان شگفت دزدیدن اسب سواری را.

نکته

- این شعر از امرؤ القیس است که وقتی پدرش کشته شد و به کسی پناه آورده بود، شترانش غارت شدند. کسی که به او پناه داده بود بر شتران سواری او نشست و رفت که شتران او را از غارتگران پس بگیرد ولی او علاوه بر اینکه شتران غارت‌شده را پس نیاورد، شتران سواری او را نیز از دست داد. امرؤ القیس که به او بدگمان شده بود، می‌گوید: داستان شتران غارت‌شده را رها کن و داستان شتران سواری مرا بگو که چه شده است.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۸۸.

۲. همان.

۳. سجده، ۲۵.

۴. دَعَّ: رها کن؛ فعل امر از ماده «وَدَعَّ، يَدَعُّ» که «واو» در مضارع حذف می‌شود، به معنای رها کن.

نَهْبًا: غنیمت، غارت.

صِيحٌ: فریاد زده شد؛ مجهول «صاح».

حَجَرَاتِهِ: ناحیه‌ها، اطراف؛ جمع «حجره» به معنای ناحیه، کرانه، جهت، اطراف؛ التواحي جمع حجرة كجمره و جمرات. الرواحل: گذشتگان.

۵. نهج البلاغه موضوعی، ص ۱۰۸.

لِلْجُهَالِ»^۱ خدا از نادان‌ها پیمانی برای طلب علم نمی‌گیرد تا آنکه از علما پیمان گیرد که به نادانان علم آموزند؛ زیرا که علم بر جهل مقدم است.

﴿الْقُلُوبُ أَقْفَالٌ وَ مَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ﴾^۲ درها قفل شده است و کلید آن سؤال است.

﴿الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَ مَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ تُؤَجَّرُ أَرْبَعَةٌ: السَّائِلُ وَ الْمُتَكَلِّمُ وَ الْمُسْتَمِعُ وَ الْمُجِيبُ لَهُمْ﴾^۳ دانش گنجینه‌هایی است که کلیدهایش پرسش است، پس بپرسید. خداوند شما را رحمت کند؛ زیرا در این پرسش و پاسخ چهار کس اجر و مزد گیرند: پرسشگر، پاسخ‌گو، شنونده و دوستدار آنان.

۲. استبداد و بخل، عامل غصب خلافت

«أَمَّا الْاِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَ الْأَشْدُّونَ بِالرُّسُولِ نَوَاطًا فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً سَخَتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ وَ الْحَكَمُ لِلَّهِ وَ الْمَعُودُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴

آن خودکامگی که دیگران در امر خلافت بر ما تحمیل کردند، با اینکه نسب ما برتر و پیوند خویشاوندی ما با رسول خدا ﷺ استوارتر بود، جز انحصارطلبی چیز دیگری نبود که گروهی

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۱.

۲. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۰۳۹.

۳. همان، ص ۸۰۴۱.

۴. الْاِسْتِبْدَادُ: اینکه انسان چیزی را در اختیار خود بگیرد و دیگری را از آن دور کند؛ از ماده «بَدَّ» به معنای دور کردن و متفرق ساختن؛ استَبَدَّ: فی الامر انفراد به من غیر مشارک له فيه و رجل.

الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا: بالاترها از حیث نسب که منظور خویشاوندی با حضرت رسول ﷺ است.

الْأَشْدُّونَ: شدیدترین؛ از ماده «شَدَّ» به معنی محکم بستن، قوی‌ترین‌ها.

نَوَاطًا: رابطه خویشاوندی، پیوند و ارتباط؛ اینکه می‌گویند مطلب منوط به آن است، یعنی وابسته به آن است؛ التعلق. أَثَرَةٌ: برگزیدن؛ اختیار کردن و اختصاص دادن چیزی به خویش است، انحصارطلبی؛ به عکس ایثار که به معنای مقدم داشتن دیگری بر خویش است؛ یسْتَأْثِرُ: علی أصحابه ای یختار لنفسه أشياء حسنة، و الاسم الأثره محرکة و الأثره بالضم و الکسر و الأثری کالحسنی.

سَخَتْ: بخل ورزید؛ از ماده «سَخَّ» به معنای بخل است. عرب وقتی کلمه «سَخَّ» را به کار می‌برد که بخل به همراه حرص باشد، هم مال خود را به کسی ندهد و هم بخواهد مال و حق دیگران را بخورد.

سَخَتْ: سخاوت نمود؛ از ماده «سَخَى» متضمن معنای اعراض است؛ چون با «عَن» متعدی شده است، یعنی گروه دیگری از آن چشم پوشیدند و دوری کردند.

الْمَعُودُ إِلَيْهِ: محل رجوع و بازگشت؛ اسم مکان یا مصدر میمی است. اگر اسم مکان باشد به معنای محل بازگشت و اگر مصدر میمی باشد به معنای بازگشت به سوی خداست؛ المعود؛ إمّا اسم لمكان العود أو مصدر بمعناه. و فی بعض النسخ يوم القيامة باضافة يوم.

۴. پسر ابوسفیان، دشمن اسلام

«وَهَلُمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَلَقَدْ أَصْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ»^۱

بیا و از ماجرای شگفت فرزند ابوسفیان یاد کن که روزگار، مرا به خنده آورد از آن پس که گریاند.

نکته

• این سخن اشاره به محرومیت آن حضرت از خلافت در گذشته است و خنده آن حضرت پس از سپری شدن آن واقعه، ناشی از شگفتی او از گردش روزگار و وقوع این اوضاع و احوال است.^۲

۵. شگفتی امام از فراوانی انحراف

«وَلَا غَرْوَ وَاللَّهِ فَيَا لَهُ خُطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَيَكْثُرُ الْأَوْدُ»^۳

به خدا قسم، جای تعجب نیست که ماجرا چندان عجیب است که شگفتی را می‌زداید و کثری را فراوان می‌سازد.

نکته

• گاهی انسان از یک مصیبت تعجب می‌کند ولی گاهی مصیبت یا مطلب به قدری بزرگ و گریه‌آور است که دیگر جای تعجب نیست و فوق تعجب است. حضرت در اینجا

۱. هَلَمَّ: بیا؛ ترکیبی از «هائ تنبیه» و «لم» به معنای «جمع کن» است و این واژه معمولاً به صورت یک کلمه و به مفهوم «بیا به سوی ما و در کنار ما قرار بگیر» است؛ عرب وقتی می‌خواهد کسی را به چیزی بخواند و دعوت کند از کلمه «هَلَمَّ» استفاده می‌کند و مفرد و تثنیه و جمع و مذکر آن یکسان است؛ اسم فعل يستعمل بمعنی هات و تعال، فعلی الأول متعد و علی الثانی لازم یستوی فیهِ الواحد و الجمع و المذکر و المؤنث فی لغة أهل الحجاز، و أهل نجد یقولون هلمّا و هلمّوا.

خُطِبَ: حادثه عجیب؛ به معنای کار مهم است و «خطاب» و «مخاطبه» را از این رو «خطاب» و «مخاطبه» گفته‌اند که گفت‌وگوی مهمی در جریان آن است.

أَصْحَكَنِي: مرا خنداند.

دهر: زمان، روزگار.

إِبْكَائِهِ: گریاندن؛ از ماده «بکى» به معنای گریه کردن؛ ابکى، إِبْكَاءُ الرَّجُلِ: آن مرد را به گریه درآورد؛ الباكى: جمع بُكَاءَ: گریه‌کننده که اشک ریزد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۸۹.

۳. غَرْوَ: شگفتی، تعجب.

فَيَا لَهُ خُطْبًا: «یا» حرف ندا و «خطب» به معنای بحران و گرفتاری مهم است؛ یعنی «ای وای چه بحران عجیبی!». يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ: تعجب را به نهایت می‌رساند؛ از ماده «فراغ» در اینجا به معنای بیرون ریختن است و مفهوم جمله «یستفرغ العجب» این است که هرگونه تعجب را بیرون می‌ریزد و جایی برای آن باقی نمی‌گذارد.

أود: اعوجاج؛ از ماده «أود» به معنای کج شدن گرفته شده و «أود» به معنای کجی است؛ الأود: محرّكة الاعوجاج.

می‌فرماید «وَلَا غَرْوَ وَاللَّهِ» به خدا قسم تعجبی نیست.

۶. خاموشی نور اسلام، هدف بنی‌امیه

«حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ وَ سَدَّ قَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ وَ جَدَحُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شِرْبًا وَ بَيْتًا»^۱

آن‌ها کوشیدند تا نور خدا را در چراغش خاموش سازند [خلافت را از خاندان پیامبر ﷺ بیرون برند] و قوران زلال حقیقت را از چشمه آن ببندند [مردم را از علوم اهل بیت محروم کنند] و میان من و خود، آب صاف را و باآلود کردند.

نکته‌ها

• جمله «حَاوَلَ الْقَوْمُ...» اشاره به این است که بنی‌امیه تنها برای رسیدن به مقام و حکومت بر مردم، تلاش نمی‌کردند، بلکه هدفشان خاموش کردن نور اسلام و قرآن بود.^۲

• جمله «وَسَدَّ قَوَارِهِ...» اسلام و قرآن را به چشمه جوشانی تشبیه می‌کند که در کویر جاهلیت عرب آشکار شد و سرزمین دل‌ها را آبیاری کرد و گل‌ها و میوه‌ها بر شاخسارش نمایان گشت. بنی‌امیه می‌کوشیدند راه این چشمه را مسدود کنند و مردم را بار دیگر به همان کویر بازگردانند.^۳

• جمله «وَجَدَحُوا...» این را می‌رساند که آن‌ها آب زلال شریعت اسلام را با سموم کشنده آلوده ساختند تا مزاج فکر و اخلاق مردم را که خواهان اسلام بودند، مسموم کنند؛ زیرا تا

۱. حَاوَلَ: تصمیم گرفت؛ درخواست چیزی از روی مکر و حيله. إِطْفَاءَ: خاموشاندن؛ از ماده «طفئ» به معنای خاموش شدن؛ أَطْفَأَ، إِطْفَاءُ النَّارِ: آتش را خاموش کرد؛ انْطَفَأَ، انْطِفَاءَتِ النَّارُ: شعله آتش خاموش شد.

سَدَّ: بستن و اصلاح کردن، مسدود کردن.

قَوَارٍ: سوراخی که آب از آن قوران می‌کند؛ صیغه مبالغه به معنای کثیر الفوران است و نیز به معنای منبع آب و سوراخی که آب به شدت از آن بیرون می‌آید؛ قَوَارٍ: الينبوع بفتح الفاء و تشديد الواو ثقب البئر و الفوار بالضمّ و التّخفيف ما يفور من حَرّ القدر و بهما قرء و الأول أظهر.

يَنْبُوعٍ: چشمه؛ از ماده «نَبَعَ» به معنای جوشید و به جریان افتاد.

جَدَحُوا: مخلوط کردند؛ از ماده «جدح» به معنای مخلوط کردن و ممزوج نمودن است؛ جدحه: یجدحه من باب منع خلطه و مزجه.

شِرْبًا وَ بَيْتًا: آب و باآور؛ چیزی که و با در آن زیاد است. توجه داشته باشید «و یا» گاهی به مرض خاص مشهور، اطلاق می‌شود و گاه به هرگونه مرض و در خطبه مزبور، معنای دوم، مقصود است؛ الشرب: بالكسر الحظ من الماء؛ الوبیء: ذو الوباء و المرض.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۹۴.

۳. همان.



زمانی که مردم، سالم می‌اندیشیدند و سالم حرکت می‌کردند زیر بار جنایت کاران آلوده‌ای همچون بنی‌امیه و آل ابی‌سفیان نمی‌رفتند.^۱

مشابه

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾^۲ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند.
﴿وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۳ و خدا جز به کمال رساندن نور خود نمی‌خواهد؛ هر چند کافران را خوش نیاید.

۷. تصمیم نهایی امام

«فَإِنْ تَرْتَفِعَ عَنَّا وَ عَنْهُمْ مَحَنُ الْبَلَايِ أَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى، «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمْ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۴
اگر این مشکلات موجود از ما و آن‌ها برطرف گردد، من آن‌ها را به‌سوی حق خالص می‌برم و اگر مسیر حوادث به‌گونه دیگری بود، بر آن‌ها حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است.

نکته‌ها

- این جمله اشاره دارد به اینکه اگر موانع برطرف گردد، من برای برگرداندن جامعه اسلامی به جامعه عصر پیامبر ﷺ آمادگی کامل دارم و تلاش و کوشش خود را در این راه به کار می‌گیرم ولی اگر شرایط اجازه نداد، باز هم مشکلی نیست؛ چراکه ما به وظیفه خود عمل کرده‌ایم و آن‌ها نیز به سزای اعمالشان می‌رسند.^۵
- در اینجا حضرت نمی‌خواهد شکست احتمالی خود را مستقیماً مطرح کند و به زبان بیاورد. این است که می‌فرماید «وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى» و اگر در کار ما احتمال دیگری بود و ما پیروز نشدیم، نباید جان تو به‌خاطر این موضوع حسرت بخورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۹۴.

۲. صف، ۸.

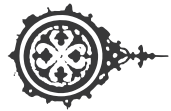
۳. توبه، ۳۲.

۴. مَحَنُ الْبَلَايِ: مشقت‌های فتنه؛ جمع «محنت» است به معنای محنت‌ها و آثار سوء این بلاها. أَحْمِلُهُمْ: آن‌ها را وادار می‌کنم.

مَحْضٌ: خالص.

لَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ: خودت را از بین مبر.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۲۹۵.



خطبه ۱۶۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی، علمی

ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۲.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (ع) است که درباره توحید و از اوصاف جمال و جلال خدا و اسرار آفرینش سخن می‌گوید و انسان را مخاطب ساخته و در عین اینکه ضعف و ناتوانی او را بازگو می‌کند، نشانه‌های قدرت پروردگار را در آفرینش انسان بیان می‌فرماید.

نکته‌ها

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ»: هر ستایشی در مقابل کمال بوده و فرض این است که کمال مطلق خداوند است و دیگر کمالات که به ظاهر در جاهای دیگر وجود دارد، جلوه کمال او هستند؛ در نتیجه دارای کمال است و ستایش نیز فقط در برابر کمال انجام می شود.
- «مُسَيِّلِ الْوُحَاْدِ»: با توجه به اینکه «وهاد» به معنای دره ها و گودال ها است، اشاره به این است که خداوند مناطقی از زمین را به صورت گودال قرار داد تا آب ها در آن جریان یابد و مناطق دیگر در امن و امان باشد.^۱
- «مُخَصِّبِ النَّجَادِ»: اشاره به قدرت نمایی خداوند در سرسبز شدن مناطق مرتفعی است که آب به طور معمول به آن ها نمی رسد.^۲
- «مُخَصِّبِ النَّجَادِ»: هر چند آب در دره ها و زمین های پست جاری می گردد ولی درخت ها و سبزه ها در روی زمین های مرتفع و کوه ها می رویند و سرسبزی آن بر سر کوه ها و زمین های مرتفع آشکار می شود.
- «سَاطِحِ الْمِهَادِ»: مقصود از «مهاد» زمین است.

مشابه

- ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾^۲ آیا ما زمین را بستری نساختمیم؟
 ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾^۳ همان [خدایی] که زمین را برای شما فرش [گسترده]
 قرار داد.
 ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^۴ و هر چیز را بیافریده است و آن را به اندازه آفریده است.
 ﴿وَقَدْ خَلَقْتَكُم مِّن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾^۵ و تو را که پیش از این چیزی نبوده‌ای، بیافریده‌ام.
 ﴿وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^۶ و [بنگر] به زمین که چسان گسترده شده؟
 ﴿أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا﴾^۷ از آسمان آب
 فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد و آب روان، کف بر سر آورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۰۷.

۲. همان.

٣. نبأ، ٦.

٤. بقره، ٢٢.

۵. فرقان، ۲.

۶. مریم، ۹.

۷. غاشیه، ۲۰.

٨. رعد، ١٧.

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِحِ الْمِهَادِ وَ مُسِيلِ الْوَهَادِ وَ مُخْصِبِ
النَّجَادِ، لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَ لَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ وَ الْبَاقِي
بِلَا أَجَلٍ، خَرَّتْ لَهُ الْجَبَابَةُ وَ وَحَدَتْهُ الشَّفَافَةُ، حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ
مِنْ شَبْهِهَا، لَا تُقَدَّرُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتُ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَدَوَاتِ. لَا
يُقَالُ لَهُ مَتَى وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِحَتَّى، الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ مِمَّ وَ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ
فِيمِ، لَا شَبَحٌ فَيَتَقَصَّى وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُخَوِّى، لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالنِّصَاقِ
وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ، وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصٌ لِحُطَّةٍ وَ لَا كُرُورٌ
لِفُطَّةٍ وَ لَا اِزْدِلَافٌ رُبُوعَةٍ وَ لَا انْبِسَاطٌ خُطُوعَةٍ فِى لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا غَسَقٍ سَاجٍ، يَتَفَيَّأُ
عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُتَمَيِّزُ وَ تَقَعُّبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِى الْأَقْوَالِ وَ الْكُرُورِ وَ [تَقْلِيْبِ]
تَقْلِبِ الْأَزْمِنَةِ وَ الدُّهُورِ مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ وَ إِذْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ
وَ مُدَّةٍ وَ كُلِّ إِخْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُّهُ الْمُحَدِّثُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ
وَ نَهَايَاتِ الْأَقْطَارِ وَ تَائِلِ الْمَسَاكِينِ وَ تَمَكِّنِ الْأَمَاكِينِ، فَالْحَدُّ لِحَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَ
إِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ.

۱. صفات خداوند

۱.۱. آفرینش

«الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَسَاطِحِ الْمِهَادِ وَمُسِيلِ الْوَهَادِ وَمُخْصِبِ النَّجَادِ»^١

ستایش مخصوص خداوندی است که آفریدگار بندگان است؛ خداوندی که گستراننده زمین، جاری کننده سیل، در رودخانه ها و رویاننده گیاهان بر کوه ها و تپه ها است.

۱. سَاطِیح: مسطح‌کننده؛ از مادهٔ «سطح» گرفته شده و «ساطح» به کسی می‌گویند که چیزی را مسطح و صاف و گسترده کند.

البَهَاد: زمین؛ در اصل به معنای بستر است و به کره زمین که محل سکونت و استراحت انسان‌هاست نیز اطلاق می‌شود و در اینجا به همین معناست؛ بالکسر الفراء و الجمع مهد کتکتاب و کتب.

مُسَيْل: جاری‌کننده سَیل؛ اسم فاعل از ماده «سَیل»؛ سال: الماء سیلا و سیلانا إذا طغا و جرى و أسلته اسالة أجریته. **الوهاد:** زمین‌های پست و گود؛ جمع «وهده» به‌معنای زمین‌های منخفض و گود است؛ جمع وهده و هی الأرض المنخفضة؛ الوهد: المطمن من الارض و المكان المنخفض كأنه حفرة و الوهد یكون اسما و الجمع أوهد و وهد و وهاه. **مُخَصَّب:** رویاننده گیاهان؛ از ماده «خصب» به‌معنای فراوان شدن گیاه است؛ بنابراین «مخصب» به کسی گفته می‌شود که زمین‌ها را پر گیاه و پر برکت کند.

النَّجَادُ: زمین‌های بلند؛ جمع «نجد» به معنای زمین مرتفع است و مصدر آن «نجدو» است. سرزمین عربستان به همین دلیل «نجد» گفته می‌شود که مرتفع‌تر از دیگر جاها بوده و از سطح دریا بالاتر است؛ النجد: الأرض المرتفعة و الجمع أنجاد و نجاد و نجد.

۲.۱. ازلی و ابدی

«لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ اِبْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ اِنْقِصَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ»^۱
نه اول او آغازی دارد و نه ازلی بودنش را پایانی است. اول و پایدار است و پاینده بی آخر است.

نکته‌ها

- «لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ اِبْتِدَاءٌ»: اینکه بگوییم خداوند اول است بدین معنا نیست که چند میلیون سال پیش بوده است؛ چون تعبیرات زمانی به این صورت برای خداوند غلط است. زمان مقدار حرکت و واحد سنجش حرکت است و حرکت از شئون ماده است و به لحاظ اینکه خداوند ماده نیست بلکه قبل از ماده و برتر از آن است، حرکت و زمان در مورد او معنا ندارد.
- این گفتار اشاره به کمال الوهیت و استحقاق خداوند برای عبادت و بندگی است.^۲

مشابه

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳ اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.

۳.۱. مسجود همه مخلوقات

«خَرَّتْ لَهُ الْجِبَاةُ وَوَحَّدَتْهُ الشَّفَاةُ»^۴

پیشانی‌ها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لب‌ها به یگانگی اش گشوده است.

نکته

- «وَحَّدَتْهُ الشَّفَاةُ»: مقصود لب نیست بلکه مقصود انسان‌ها هستند که به زبان می‌گویند «لا اله الا الله».

۴.۱. بدون همتا

«حَدَّ الْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَهِهَا»^۵

۱. لَمْ يَزَلْ: پیوسته.

بِلَا أَجَلٍ: بدون مدت.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۶، ص ۹۳.

۳. حدید، ۳.

۴. خَرَّتْ: به رو افتاد، سجده کرد.

الْجِبَاةُ: پیشانی‌ها؛ جمع «جبهه» وَوَحَّدَتْهُ: وسط پیشانی و موضع سجده است؛ الْجِبَّةُ: پیشانی انسان و حَدَّتْهُ: به یگانگی او گواهی داد.

الشَّفَاةُ: لب‌ها؛ از ماده «شَفِه» به معنای لب؛ الْأَشْفَه: مردی که لب کلفت دارد.

۵. إِبَانَةٌ: جدا کردن؛ برای تمیز دادن و جدا کردن، مفعول لاجله برای «حَدَّ».

شَبَهِهَا: شبیه؛ مثل و نظیر؛ أَشْبَهَ، إِشْبَاهًا: به سان یا همسان او؛ تَشَابَهَ، تَشَابُهًا الرَّجُلَانِ: آن دو مرد به یکدیگر شبیه شدند؛ تَشَبَّهَ، تَشَبُّهًا بِهِ: همانند و همسان او در کارها شد.

برای هر مخلوقی به هنگام آفرینش، حدی قرار داد تا با وجود مقدسش شباهت نیابد.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه تمام مخلوقات، محدودند و تنها ذات پاک خداست که نامحدود است؛ از این رو خالق از مخلوق به آسانی شناخته می‌شود و از گمراه شدن در وادی شرک پیشگیری می‌کند.^۱
- محدودیت اشیا برای این است که خداوند علت اشیاست و موجودات دیگر معلول. او واجب الوجود است و موجودات دیگر ممکن الوجود و باید بین واجب و ممکن تباین و جدایی باشد.

۵.۱. نامحدود

«لَا تُقَدَّرُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدَوَاتِ»^۲

افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه و حدی برای او تعیین کند.

مشابه

◊ در حدیثی از امام محمدباقر علیه السلام نقل شده است: «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۳ هر چیزی که با فکر خود در دقیق‌ترین معنا و مفهوم تشخیص دهید، مخلوق و مصنوعی همچون شماست و به سوی شما بازمی‌گردد.

◊ از امام سجاد علیه السلام نیز نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظَمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يُحَدُّ»^۴ خداوند به هیچ محدودیتی وصف نمی‌شود (و ذات پاکش هیچ حدی را نمی‌پذیرد) او برتر از چنین توصیفی است و چگونه ممکن است کسی که هیچ حدی ندارد وصف به محدودیت شود.

◊ در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ تُذَرَكَةَ الْأَبْصَارُ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهُمْ أَوْ يَصْبِطُهُ عَقْلٌ»^۵ او برتر از آن است که چشم‌ها او را ببینند و اندیشه به او احاطه پیدا کند و عقل، او را به قید و شرط درآورد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. تُقَدَّرُ: تقدیر و اندازه؛ تَقْدِيرٌ: اندازه‌گیری و تعیین.

الْأَوْهَامُ: اندیشه‌ای که به دل راه یابد، نیروی وهمیه که یکی از حواس باطنی است که محسوسات را درک می‌کند و گاهی همراه با پندار باشد؛ إِيْهَامًا: در وهم و گمان افتاد.

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۵. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۵.

مشابه

♦ امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»^۱ او با همه چیز است اما نه به این صورت که قرین آن‌ها باشد و غیر همه چیز است اما نه به این معنا که بیگانه و جدا از آن‌ها باشد.

♦ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ و ما از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.

۱. ۹. علم الهی

۱. ۹. ۱. خداوند؛ عالم به هر زمان و مکان

«وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصٌ لِحَظَةٍ وَلَا كُرُورٌ لَفْظَةٍ وَلَا اِزْدِلَافٌ رَبْوَةٍ وَلَا اِنْسِاطٌ خُطْوَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ وَلَا غَسَقٍ سَاجٍ»^۳

هیچ چیز از خداوند پنهان نیست؛ نه نگاه خیره‌بندگان، نه تکرار سخن آنان، نه نزدیک شدن به تپه‌ها، نه گام برداشتن در شبی تار و نه در شامگاهی آرام که ماه درخشان بر آن سایه می‌افکند، و خورشید تابان در غروب و طلوع به‌دنبال آن می‌آید، و نه دگرگونی زمان‌ها و روزگاران، از آمدورفت شب و روزی که می‌آید و می‌رود.

نکته

• امام (علیه السلام) برای اینکه مشخص کند پنهان‌ترین حرکات و اشیا از علم خداوند مخفی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. ق، ۱۶.

۳. شُخُوصٌ لِحَظَةٍ: نگاه‌های لحظه‌ای، خیره نگاه کردن به چیزی؛ شخص: الرجل بصره إذا فتح عينيه لا يطرف. كُرُورٌ: تکرار، از ماده «كَرَرَ».

اِزْدِلَافٌ: پناه گرفتن، بالا رفتن، نزدیک شدن و بالا رفتن از نقطه مرتفعی است و «مشعرالحرام» را «مزدلفه» می‌گویند؛ زیرا مردم از آنجا به «منی» نزدیک می‌شوند یا در سایه این عبادت به خدا نزدیک می‌شوند؛ اِزْدِلَفٌ: و تزلّف أى تقدّم و اقتراب و المزدلفة موضع بين عرفات و منى سعى بها لأنه يتقرب فيها إلى الله أو لاقترب الناس إلى منى بعد الافاضة أو لمجيء الناس إليها في زلف من الليل.

رَبْوَةٌ: جای بلند؛ محل مرتفع را گویند؛ بضمّ الزاء و كسرهما و الفتح لغة بنى تميم المكان المرتفع.

اِنْسِاطٌ: گشاده؛ از ماده «بَسَطَ» به معنای گشودن، وسعت دادن، گستردن؛ اِنْسِاطٌ الشئ: آن چیز پخش شد، کشیده شد؛ باسَطَ، مُبَاسَطَةً: با او گشاده‌روی شد؛ البَسَاط: زمین پهن و فراخ.

خُطْوَةٌ: قدم؛ فاصله بین دو پا وقت راه رفتن.

لَيْلٍ دَاجٍ: شب تاریک؛ از ماده «دَجَو» به معنای تاریک شدن شب است و «لَیْلٍ دَاجٍ» به شب تاریک بدون ماه گفته می‌شود. غَسَقٌ: تاریکی اول شب؛ به معنای شدت ظلمت است و از آنجا که نیمه‌شب از هر زمانی تاریک‌تر است، این واژه به آن اطلاق می‌شود؛ محرکة الظلام أو ظلمة أول الليل.

سَاجٍ: آرام؛ به معنای ساکن است و منظور از «غسق ساج» تاریکی طولانی و مستمر است.

۱. ۶. ظاهر و باطن

«لَا يُقَالُ لَهُ مَتَى وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِحَتَّى الظَّاهِرِ لَا يُقَالُ مِمَّ وَالْبَاطِنِ لَا يُقَالُ فِيمَ»^۱ گفته نمی‌شود از کی بوده و تا چه زمان خواهد بود. ظاهری است که نتوان گفت از چه آشکار شده و باطنی است که گفته نمی‌شود در چه چیز پنهان است.

نکته

• پنهان بودن خداوند به این معنا نیست که در چیزی نفوذ کرده باشد بلکه به این معناست که چون خداوند نامتناهی است و ما محدود و متناهی هستیم، نمی‌توانیم نسبت به ذات او احاطه پیدا کنیم پس باطن بودن خداوند از این جهت است که نسبت به ما پنهان است.

۱. ۷. بی‌نیاز از جسم

«لَا شَبَحٌ فَيَتَقَصَّى وَلَا مَحْجُوبٌ فَيُحَوَّى»^۲

او جسم نیست که زوال پذیرد، مستور نیست تا چیزی او را پوشانده باشد.

۱. ۸. دور و نزدیک

«لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ وَلَمْ يَتَعَدَّ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ»^۳

نزدیکی او به موجودات آن‌چنان نیست که به آن‌ها چسبیده باشد و دوری او از آن‌ها آن‌گونه نیست که از آن‌ها جدا گردد.

نکته

• چسبندگی و پیوند از ویژگی‌های اجسام است و خداوند از آن منزّه و به‌دور است. خداوند از راه تدبیر و لطف و عنایت به پدیده‌ها نزدیک می‌شود.^۴

۱. بِحَتَّى: کلمه «حتی» به معنای حد برای بیان مدت او به کار برده نمی‌شود.

۲. شَبَحٌ: کالبد جسمانی؛ به معنای شخص است و گاه به شخصی که از دور نمایان می‌شود و کاملاً واضح نیست نیز اطلاق می‌شود.

يُتَقَصَّى: فانی می‌شود؛ از ماده «قَصَو» به معنای دور شدن گرفته شده و «تقصی» به معنای جست‌وجو کردن و تلاش برای به دست آوردن نهایت چیزی است.

مَحْجُوبٌ: پوشیده و پنهان؛ حجب و حجاب هر دو مصدر و به معنی پنهان کردن؛ تَحَجَّبٌ: پنهان شد.

يُحَوَّى: دربرگرفته می‌شود؛ از ماده «حَوَّاه» به معنای استیلای بر چیزی گرفته شده است.

۳. لَمْ يَقْرُبْ: نزدیک نیست.

التَّصَاقِ: چسبیدن؛ از ماده «لَصَقَ» به معنای چسبیدن، التَّصَقَ، التَّصَاقُ بالشئ: به آن چیز چسبید و پیوست شد؛ اَلْصَقَ، اِلْصَاقاً الشئ بالشئ: آن چیز را به چیزی چسبانید.

افْتِرَاقٍ: جدایی.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۱۰.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه علم خداوند نسبت به موجودات و اعمال انسان‌ها نه تنها در دل شب‌های تاریک وجود دارد، بلکه شامل شب‌های مهتابی و روزهای روشن نیز می‌شود و در یک کلمه، هیچ مکانی در این جهان نیست مگر اینکه در پیشگاه علم خداوند آشکار است.^۱
- خداوند در تاریکی هم اشیا را می‌بیند اما خصوصیت این تاریکی این است که پس از آن روز می‌شود و خورشید روشنی‌بخش می‌آید. تاریکی امری عدمی است و ماه نورانی و خورشید روشنایی‌بخش امری وجودی هستند.

۱. ۹. ۳. علم خداوند به دگرگونی روزگاران

«وَتَقْلُبُ الْأَرْمَنَةَ وَالذُّهْرَ مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ وَإِدْبَارِ نَهَارٍ مُدِيرٍ»^۲

علم او در تغییرات و دگرگونی‌های زمان‌ها و روزگاران از روی آوردن شب و پشت کردن روز نافذ است.

نکته

- «وَتَقْلُبُ الْأَرْمَنَةَ»: زمان‌ها و روزگاران همیشه در حال قلب و انقلاب هستند؛ به این معنا که همیشه شب شده و روز می‌شود یا روز شده و شب می‌گردد و همه این‌ها به وسیله قدرت خداوند است. اقبال شب به این است که روز می‌رود و ادبار روز هم به همین معناست پس هر دو عبارت تقریباً مساوی هستند. حضرت می‌خواهند با عبارت‌های گوناگون و با سجع و قافیه و بلاغت، تحولات روزگار را بیان کنند.

۱. ۹. ۴. آگاهی خداوند از پایان عمر هر موجود

«قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مَدَّةٍ وَ كُلِّ إِحْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ»^۳

پیش از پایان و سرآمد هر چیز و قبل از احصا و شمارش آن‌ها از همه آگاهی دارد و چیزی بر او مخفی و پنهان نیست.

نکته

- شمارش مربوط به زمان است و خداوند فوق زمان است؛ همان‌طور که فوق مکان است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۱۳.

۲. تَقْلِبُ: دگرگونی؛ از ماده «قَلَب» به معنای زیرورو شدن، دگرگون شدن.
الْأَرْمَنَةُ: زمان‌ها؛ از ماده «رَمَنَ» به معنای زمان، وقت؛ أَرْمَنَ، إِزْمَانًا الشَّيْءُ: بر آن چیز زمانی دراز گذشت.
الذُّهْرُ: روزگاران؛ جمع «دهر» به معنای زمان؛ الدَّهْرُ: جمع أَذْهَر و دُهور: مدت محدود، روزگار دراز.

۳. إِحْصَاءٌ: اتمام شمارش؛ أَحْصَى، إِحْصَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز را شمرد.

نمی‌ماند، مسافری را فرض کرده که در شبی تاریک از بیابانی می‌گذرد، چشم‌های او به بیابان خیره شده و زمزمه‌هایی زیر لب دارد، به تپه‌هایی نزدیک می‌شود و از آن‌ها بالا می‌رود و برای رسیدن به مقصد با عجله گام‌های بلند برمی‌دارد و در آن ظلمت و تاریکی به پیش می‌رود. خداوندی که حرکات چشم و لب‌ها و پاهای چنین مسافری بر او مخفی نیست، به یقین اعمال بندگان در روزهای روشن و در شهرها و آبادی‌ها بر او پنهان نمی‌ماند.^۱

مشابه

﴿إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۲ اگر چیزی را آشکار کنید یا مخفی دارید، در هر حال خدا به هر چیزی آگاه است.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳ کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هر چه را که در خشکی و دریاست می‌داند. هیچ برگ از درختی نمی‌افتد مگر آنکه از آن آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.

۱. ۹. ۲. آشکار بودن همه زمان‌ها در پیشگاه علم الهی

«يَتَفَقَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ وَ تَعْقِبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي الْأُفُولِ وَ الْكُرُورِ»^۴

شب‌هایی که ماه درخشان بر آن می‌تابد و به دنبال آن، خورشید نورانی از طلوع تا غروب بر آن می‌گذرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۱۲.

۲. احزاب، ۵۴.

۳. انعام، ۵۹.

۴. يَتَفَقَّأُ: سایه می‌اندازد؛ از ماده «فَقِيَ» به معنای بازگشت گرفته شده و «تَفَقَّأَ» به معنای جابه‌جا شدن و رفت و آمد کردن است. از آنجا که سایه بر نور عارض می‌شود، حضرت از مطلق حرکت نور و آمدن نور جای تاریکی و نیز تاریکی جای نور، تعبیر به «تَفَقَّأَ» فرموده است؛ الظَّلُّ تَقْلَبُ وَ رَجَعَ مِنْ جَانِبٍ إِلَى جَانِبٍ قَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿يَتَفَقَّأُوا ظِلَالُهُ﴾ الْمُنِيرُ: درخشان.

تَعْقِبُهُ: دنبال می‌کند؛ عقب: زیدا عقباً من باب قتل و عقوبا و عقیته بالتشديد جنت بعده، و منه سَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْعَاقِبَ لِأَنَّهُ عَقِبَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَيْ جَاءَ بَعْدَهُمْ، وَ تَعْقِبُهُ الشَّمْسُ مَضَارِعَ عَقَبٍ بِالْتَضْعِيفِ وَ يَرُورُ يَعْقبُهُ مَضَارِعَ عَقَبٍ بِالْتَضْعِيفِ؛ وَ فِي نَسْخَةِ الشَّارِحِ الْمُعْتَزَلِيِّ تَعْقِبُهُ قَالَ الشَّارِحُ أَيْ تَتَعَقَّبُهُ فَحُذِفَ إِحْدَى التَّائِينَ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿الَّذِينَ تَوْفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾.

الْأُفُولِ وَ الْكُرُورِ: غروب و طلوع؛ غروب کردن، ناپدید شدن؛ أَفَلَ، أَفُولًا الْقَمَرُ: ماه غروب کرد.

۱. ۵. محدودیت در آواره ندارد

«تَعَالَى عَمَّا يُنْخَلُهُ الْمُحَدَّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ وَ نِهَاتِ الْأَقْطَارِ وَ تَأْتِلِ الْمَسَاكِينِ وَ تَمَكِّنِ الْأَمَّاكِينَ»^۱

او والاتر از حدود و اندازه‌ها و نهایت قطرها و قرار گرفتن در مسکن‌ها و جای گرفتن در مکان‌هاست که تحدیدکنندگان [و توصیفگرانِ آن ذات پاک] به او نسبت می‌دهند.

۲. محدودیت مخصوص مخلوقات

«فَالْحَدُّ لِحَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَ إِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ»^۲

حد و اندازه برای آفریده او زده شد و مخصوص غیر اوست.

لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَرْلِيَّةٍ وَ لَا مِنْ أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ وَ صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ. لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ وَ لَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ انْتِفَاعٌ. عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى. أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَ الْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ مُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ، بُدِثَتْ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ وَ وُضِعَتْ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ، تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا، لَا تُجِيرُ دُعَاءٌ وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً، ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا. فَمَنْ هَذَاكَ لَا جِتْرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِزَادَتِكَ؟ هَيْهَاتَ، إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهِئَةِ وَ الْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ وَ مِنْ تَنَاولِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ.

۳. خلقتی محدود و در نهایت حسن

«لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَرْلِيَّةٍ وَ لَا مِنْ أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ وَ صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ»^۱

خداوند، اشیا را از موادی که ازلی باشند یا ابدی نیافرید، بلکه آنچه آفرید برای هریک حدی قرار داد و به آنچه صورت بخشید، تصویر زیبایی داد.

نکته

- اشاره به ابداع در خلقت است؛ یعنی آفرینش اشیا مسبوق به هیچ سابقه‌ای نبود. موادی وجود نداشت که خداوند اشیا را از آن مواد ازلی آفریده باشد و نه صورت‌ها و اشکالی وجود داشت که از آن اقتباس کرده باشد بلکه هم مواد، بی سابقه بود و هم صورت‌ها.^۲

مشابه

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾^۳ و شما را بیافریدیم و صورت

۱. تَعَالَى: بلندمرتبه؛ از ماده «علو» به معنای بلندمرتبه است.

يُنْخَلُهُ: نسبت می‌دهد.

الْمُحَدَّدُونَ: نسبت‌دهنده‌ها؛ محدودکنندگان، کسانی که حد و اندازه تعیین می‌کنند، مهندسان.

الْأَقْدَار: اندازه‌ها؛ از ماده «قدر» به معنای اندازه.

نِهَاتِ الْأَقْطَار: نهایت در طول و عرض و ارتفاع؛ جمع «قَطَر» به معنای خطه، ناحیه، اقلیم‌ها، نواحی.

تَأْتِلِ: استقرار یافتن؛ به معنای آباد بودن مسکن است و از ماده «أَثَل» که درخت محکم و معروفی است؛ المال اکتسبه.

تَمَكَّنَ: ثابت ماندن در مکان؛ باب تفعّل از مکان.

۲. مَضْرُوبٌ: معین شده؛ از ماده «ضَرَبَ» به معنای سکه زده شده، قالب‌ریزی شده.

مَنْسُوبٌ: نسبت داده شده.

۱. أُصُولٍ أَرْلِيَّةٍ: ریشه‌های ازلی.

أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ: مبادی اولیه.

فَأَقَامَ حَدَّهُ: حد آن را مشخص نمود.

صَوَّرَ: صورت‌گری کرد؛ صورت به معنی شکل است جمع آن «صُور» است، تصویر: صورت دادن و شکل دادن است.

أَحْسَنَ: نیکو نمود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۲۰.

۳. اعراف، ۱۱.

بخشیدیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۱ اوست که شما را در رحم مادران به هرگونه که خواسته باشد، می‌نگارد.

﴿فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾^۲ و به هر صورتی که خواست اعضای تو را ترکیب کرد.

﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۳ کار خداوند است که هرچیزی را به کمال پدید آورده است.

۴. دایره قدرت الهی

«لَيْسَ لَشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ وَلَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ انْتِفَاعٌ»^۴

چیزی را توانِ نافرمانیِ او نباشد و اطاعت‌ها به او سودی نرساند.

نکته

• هیچ چیزی از قدرت حق یا در مقابل قدرت حق امتناع نمی‌کند؛ یعنی چنین نیست که اگر خدا بخواهد انسان را خلق کند، او بتواند بگوید من خلق نمی‌شوم بلکه هر آنچه اراده حق به آن تعلق گرفته است، محقق می‌شود.

۵. نمونه‌ای از مصادیق علم الهی

«عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى»^۵

علم او به مردگان پیشین همچون علمش به زندگان باقی است و دانشش به آنچه در آسمان‌های بالاست، همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است.

نکته

• اشاره است به اینکه علم خداوند به دست آمده از غیر نیست و در آن هیچ‌گونه دگرگونی و بازیابی حاصل نمی‌شود و چیزی برای او نادانسته نیست تا از نو دانسته شود، بلکه علم

خداوند متعال ازلی و ابدی و همیشگی و سرمدی است و در حد تمام و کمال و دور از کاستی و نقصان است و همه ممکنات و موجودات در پیشگاه علم خداوند مساوی و یکسان هستند.^۱

مشابه

﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲ بر پروردگار تو حتی به مقدار ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها پوشیده نیست و هرچه کوچک‌تر از آن یا بزرگ‌تر از آن باشد، در کتاب مبین نوشته شده است.

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾^۳ هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست که خدا را ناتوان سازد؛ زیرا او دانا و تواناست.

﴿وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُتَّخِذِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُتَّخِذِينَ﴾^۴ و می‌دانیم چه کسانی از شما از این پیش رفته‌اند و چه کسانی واپس مانده‌اند.

۶. مراحل خلقت انسان

۶.۱. دوران جنینی

«أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ»^۵
ای مخلوقی که با اندام متناسب آفریده شده‌ای و در محیط محفوظی در تاریکی رحم‌ها و در پرده‌های تودرتوی متعدد پرورش یافته‌ای.

نکته‌ها

- منظور از «السَّوِيُّ» اشاره به کمال جسمی و روحی آدمی است.
- منظور از «مرعی» آن است که انسان در آغاز پیدایش در شکم مادرش تا آخرین لحظه در سایه عنایت و تدبیر خداوند قرار دارد.
- «وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ»: پرده‌های مضاعف سه پرده است: رحم مادر؛ پوست بدن مادر؛

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۹۶.

۲. یونس، ۶۱.

۳. فاطر، ۴۴.

۴. حجر، ۲۴.

۵. السَّوِيُّ: معتدل؛ از ماده «تسویه» به معنای تنظیم و نظام بخشیدن و رعایت تناسب اجزای شیء است.

الْمُنْشَأُ: ابداع شده.

الْمَرْعِيُّ: حفاظت شده؛ چیزی است که مورد رعایت و حفظ و مراقبت قرار گرفته است.

مُضَاعَفَاتٍ: چندبرابر شده.

الْأَسْتَارِ: پرده‌ها؛ از ماده «ستر» به معنای پوشاندن؛ استتار: اختفا و مخفی شدن است.

۱. آل عمران، ۶.

۲. انفطار، ۸.

۳. نمل، ۸۸.

۴. امْتِنَاعٌ: بازداشتن؛ از ماده «منع».

انْتِفَاعٌ: فایده، بهره؛ از ماده «نفع»؛ اسْتِنْفَاعٌ: اسْتِنْفَاعاً: از آن بهره‌برداری کرد، سود برد؛ انْتِفَاعٌ، انْتِفَاعاً به و منه: از او سودی به دست آورد.

۵. الْمَاضِينَ: گذشتگان؛ از ماده «مضى» به معنای رفتن، گذشتن.

السُّفْلَى: پایینی، پستی؛ از ماده «سفل»؛ سافل: پایین.

«مشیمه» که در رحم قرار دارد.

مشابه

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾^۱ شما را در شکم مادران در چند مرحله در درون تاریکی های سه گانه آفرینش بخشید.

﴿إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةُ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾^۲ و آنگاه که در شکم مادران پنهان بودید.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾^۳ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۴ هر آینه ما انسان را از گِلِ خالص آفریدیم سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم آنگاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان ها آفریدیم و استخوان ها را به گوشت پوشانیدیم؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. درخور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان.

۲.۶. آفرینش انسان از گِل

﴿بَدِئْتُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾^۵

آغازت از عصاره گِل است.

نکته

• مقصود از «گِل» در اینجا خاک است و دو احتمال در این مورد وجود دارد: الف. مواد غذایی امثال گندم و جو و میوه جات و... از خاک به وجود می آید و پدر و مادر آن ها را می خورند و بعد نطفه ایجاد می شود؛ پس منظور از شیره کشیده گِل به همین معناست؛ ب. این عبارت مربوط به خلقت حضرت آدم علیه السلام است که خداوند او را از گِل آفرید.

مشابه

﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۵ و خلقت انسان را از گِل آغاز کرد.

۳.۶. استقرار در رحم مادر

﴿وَوَضَعَتْ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ﴾^۱

و در جایگاه مطمئن و محفوظی تا حد معین و سرآمد مشخصی قرار داده شدی.

نکته

• اشاره به اینکه توقف انسان در رحم مادر، کاملاً حساب شده است؛ از نظر کمیت و کیفیت بدن و از نظر مدت و زمان که امام علیه السلام به یکی با جمله «الی قدر معلوم» اشاره می کند و به دیگری با جمله «و اجل مقسوم»^۲.

مشابه

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾^۳ سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا﴾^۴ اوست که شما را از گِل بیافرید و عمری مقرر کرد: مدتی در نزد او معین.

۴.۶. حرکت جنین در شکم مادر

﴿تَمْوَرُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ دُعَاءً وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً﴾^۵

آنگاه که در شکم مادر حرکت می کردی نه دعوتی را می توانستی پاسخ دهی و نه صدایی را می شنیدی.

۱. وَضَعَتْ: گذاشتن، مثل گذاشتن بار به زمین؛ الْمَوْضِعُ: جای گذاردن چیزی.

قَرَارٍ: محل استقرار؛ از ماده «قَرَّ» به معنای جایگاه و محل استقرار؛ اسْتَقَرَّ، اسْتَقَرَّاراً بِالْمَكَانِ: در آن جای ماندگار شد، اقامت کرد، تَقَرَّرَ، تَقَرَّرًا فِي الْمَكَانِ: در آن مکان ماند و اقامت کرد.

مَقْسُومٌ: قسمت شده، تعیین شده.

مَكِينٍ: مقام و منزلت؛ از ماده «مَكَانَت» گرفته شده و به مفهوم شخص یا چیزی است که صاحب منزلت و دارای استقرار ثبات و استحکام باشد و تمام وسایل کار در اختیار او قرار گیرد.

أَجَلٍ مَقْسُومٌ: مدت قسمت شده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۲۵.

۳. مؤمنون، ۱۳.

۴. انعام، ۲.

۵. تَمْوَرُ: حرکت می کنی؛ از ماده «مور» به معنای جریان سریع است و به معنای رفت و آمد نیز آمده. این تعبیر در مورد جنین به سبب آن است که در درون کیسه مخصوص همواره در حال حرکت است.

جَنِينًا: پوشیده شد، هر چیز پوشیده؛ از ماده «جَنَّ»، بچه در شکم مادر.

تحیر: رفت و آمد در مکان یا در سخن است و محاوره نیز از همین ماده است؛ بنابراین «لا تحیر» در عبارت بالا به این معناست که جنین به هیچ سخنی پاسخ نمی گوید و قادر به بیان نیازهای خود نیست.

۱. زمر، ۶.

۲. نجم، ۳۲.

۳. مؤمنون، ۱۲ تا ۱۴.

۴. بُدِئْتُ: ایجاد شدی؛ آفرینش.

سُلَالَةٍ: عصاره و چکیده؛ از ماده «سل» به معنای عصاره و فشرده و خالص هر چیزی است؛ از همین رو به معنای برگزیده نیز نقل شده است.

طین: گِل؛ تَطَيَّنَ، تَطَيَّنًا: خود را گِل آلود کرد.

۵. سجده، ۷.

نکته‌ها

- این جمله اشاره است به حرکت پی‌درپی جنین در شکم مادر که به صورت شنا کردن در مایع مخصوص پیرامونش است. فرمان حرکت را از درون فطرت و به حکم طبیعت می‌گیرد، بی‌آنکه از کسی چیزی بخواهد یا پاسخ به کسی بدهد.^۱
- «لَا تُحِيرُ دُعَاءً»: در این عبارت حضرت می‌خواهند قدرت خداوند را بیان کنند که وقتی جنین در شکم مادر است هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد و در اختیار قدرت خداوند است ولی وقتی رشد کرده و به دنیا آمد بدون اینکه شیر خوردن را از جایی یاد گرفته باشد، پستان مادر خود را به دهان می‌گیرد و شیر می‌خورد. همه این‌ها نشانه‌های قدرت خداوند است که آن را حفظ کرده و مرحله به مرحله رشد می‌دهد.

۵.۶. مرحله تولد

«ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا»^۲
 آنگاه از جایگاهت به خانه‌ای آورده شدی که قبلاً آن را ندیده بودی و راه‌های منفعتش را نمی‌شناختی.

۶.۶. دوران شیرخوارگی

«فَمَنْ هَذَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرَادَتِكَ»^۳
 چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادر رهنمون شد؟ چه کسی به‌هنگام نیاز آنچه طلب می‌کردی و می‌خواستی به تو شناساند؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۲۵.

۲. دَار: خانه، سرا.

تَشْهَدُ: آگاهی یافت؛ از ماده «شَهِدَ» به معنای حضور و معاینه، مشاهده کردن؛ مشهد: اسم مکان است به معنای محل حضور؛ شَهِدَ، شُهِدَ الْمَجْلِسَ: در آن مجلس حاضر شد.
 سُبُل: راه‌ها؛ جمع «سَبِيل» به معنای راه.

۳. اجْتِرَار: جذب؛ از ماده «جَرَّ» به معنای کشیدن است.

الثَّدْي: پستان؛ جمع «ثَدْيٍ وَ ثَدْيٍ وَ ثَدْيٍ» به معنای پستان زن که با آن کودک خود را شیر دهد. این واژه کاربرد مذکر و مؤنث دارد.

عَرَفَ: معرفی کرد؛ از ماده «عَرَفَ» به معنای معرفی کردن؛ معرفت و عرفان؛ درک و شناختن است؛ عُرِفَ: معروف و شناخته شده.

مَوَاضِع: جایگاه‌ها.

۷. ناتوانی انسان در شناخت صفات خداوند

«هَيْهَاتَ إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَالْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ»^۱

هی‌ها! کسی که از توصیف موجودی که شکل و اعضا و اندام دارد، درمانده است، از توصیف آفریدگارش درمانده‌تر و از اینکه او را از راه حدود و اندازه‌های مخلوقات بشناسد، دورتر است.

۱. هی‌ها: اسم فعل است و دوری را می‌رساند و معنای آن در فارسی معادل «چه دور است».

الْهَيْئَةُ: صورت و شکل و حال و کیفیت؛ از ماده «هیا».

أَعْجَزُ: عاجز‌تر.

تَنَاوُل: دسترسی.

أَبْعَد: دورتر.



خطبه ۱۶۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اواخر حکومت عثمان در مدینه،
سال ۳۴ هجری
مخاطب: عثمان
موضوع: سیاسی، تاریخی
ویژگی: هشدار خالصانه و صادقانه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۹.

پیشگفتار خطبه

هنگامی که مردم نزد امام علیه السلام جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند و از او بخواهد که از خطاها و اشتباهاتش دست بردارد، امام علیه السلام بر عثمان وارد شد و با لحنی مؤدبانه و با احترام این سخنان را ایراد فرمود.

شَيْءٍ فَتُخْبِرَكَ عَنْهُ وَلَا خَلُوتَا بِشَيْءٍ فَتُبَلِّغَهُ»^۱

مردم به سراغ من آمده‌اند و مرا میان خود و تو سفیر قرار داده‌اند. به خدا! نمی‌دانم چه چیز را برای تو بگویم. من مطلبی را که تو از آن بی‌اطلاع باشی سراغ ندارم و نمی‌توانم تو را به امری راهنمایی کنم که از آن آگاه نیستی. آنچه ما می‌دانیم، می‌دانی و ما به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و مطلبی پنهانی نزد ما نیست که به تو ابلاغ کنیم.

نکته‌ها

- منظور امام از این تعبیرات این نیست که عثمان در علم و دانش و آگاهی به پای امام می‌رسید بلکه منظور این است که در مورد حوادثی که روی داده و زشتی ظلم و ستم و رعایت حقوق مردم، عثمان آگاهی داشت.^۲
- انسان نادان در صورتی که حکم پنهان و مخفی از شریعت را نداند، معذور است اما بهانه ندانستن بدیهیات و احکامی که همگان از آن آگاه هستند، پذیرفتنی نیست.^۳
- حضرت در اینجا نمی‌خواهند عثمان را در همه جهات مانند خود بدانند بلکه می‌فرمایند در این جهاتی که مردم به تو اشکال دارند، چیزی نیست که تو آن‌ها را ندانی بلکه تو از روش پیامبر و دستورات اسلام نسبت به بیت‌المال آگاهی داری که نباید بیت‌المال در اختیار کسانی قرار داده شود که آن را اسراف کنند یا شایستگی در اختیار گرفتن بیت‌المال را ندارند و تبعیض در بیت‌المال درست نیست و این‌ها اموری است که تو از زمان پیامبر می‌دانی و من هم می‌دانم.

۱. وَرَائِي: پشت سر من.

اَسْتَسْفِرُونِي: مرا سفیر و واسطه قرار دادند؛ از ماده «سفارت» گرفته شده و «سفیر» به کسی می‌گویند که میان دو کس یا کشور واسطه پیام‌رسانی باشد.

تَجَهَّلٌ: نمی‌دانی.

مَا سَبَقْتَنَا: ما از تو سبقت نگرفتیم؛ از ماده «سَبَقَ» به معنای تقدم، پیش افتادن؛ استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر؛ مسبوق: پیشی گرفته شده؛ اَسْبَقَ، اِسْبَاقًا القَوْمَ الى الامر: آن گروه بر آن کار سبقت گرفتند.

وَلَا خَلُوتَا بِشَيْءٍ: در خلوت چیزی نداشته‌ایم.

فَتُبَلِّغَهُ: به تو ابلاغ می‌کنیم؛ از ماده «بَلَغَ» به معنای رساندن، که آن را به تو برسانیم.

صَحِيبَتٌ: مصاحبت نمودی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۳۵.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۷.

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَاللَّهُ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْتَنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخْبِرَكَ عَنْهُ وَلَا خَلُوتَا بِشَيْءٍ فَتُبَلِّغَهُ، وَقَدْ رَأَيْتُ كَمَا رَأَيْنَا وَسَمِعْتُ كَمَا سَمِعْنَا وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا صَحَبْنَا، وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَيْجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا وَقَدْ نِلْتُ مِنْ صُحْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا. قَالَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمِّي وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ. فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَهَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بِدْعَةَ مَجْهُولَةٍ، وَإِنَّ السُّنَنَ لَتَنْبِيءٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُودَةٍ وَأَحْيَا بِدْعَةَ مَثْرُوكَةٍ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أَنُشَدُّكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ أُمُورُهَا عَلَيْهَا وَيَبُتُّ الْفِتْنُ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يَمْوُجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْزُجُونَ فِيهَا مَرْجًا. فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّفَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْضَى الْعُمُرُ. فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ كَلِمَ النَّاسِ فِي أَنْ يَوْجَلُونِي حَتَّى أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ. فَقَالَ ﷺ مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وَصُورُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.

۱. اتمام حجت امام با عثمان

۱.۱. مرحله اول: آگاهی عثمان به احکام اسلامی

«إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ وَاللَّهُ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْتَنَاكَ إِلَى

۲.۱. مرحله دوم: بیان سوابق عثمان

«وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا صَحَبْنَا»^۱
آنچه ما دیده ایم تو نیز دیده ای و آنچه ما شنیده ایم همانند ما شنیده ای و همان گونه که ما با پیامبر ﷺ هم نشین بودیم تو نیز هم نشین بوده ای.

نکته

• اشاره به این دارد که عثمان سال ها با پیامبر ﷺ بوده و حقایق اسلام و احکام آن را از پیامبر ﷺ شنیده است؛ بنابراین نباید مسائلی به این روشنی در باب بیت المال و حق الناس کنار گذاشته شود.^۲

۳.۱. مرحله سوم: مقایسه با خلفای قبلی

«وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ شَيْخَةِ رَحِمٍ مِنْهُمَا وَ قَدْ نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا»^۳
[علاوه بر این] فرزند ابی قحافه (ابوبکر) و پسر خطاب (عمر) در انجام دادن اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند؛ چراکه تو به رسول خدا ﷺ از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیک تری. تو به افتخار دامادی پیامبر ﷺ نائل شدی که آن ها نشدند.

نکته ها

- «وشیجه» به معنای ریشه درخت یا طنابی که از لیف خرما درست می کنند سپس به پیوند نزدیک خویشاوندی اطلاق شده است. امام به عثمان گوشزد می کند که تو رابطه خویشاوندی با پیامبر داری؛ زیرا عثمان در جدّ نزدیک تر به پیغمبر است.^۴
- «قَدْ نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ»: عثمان، داماد حضرت رسول ﷺ بود که با دو دختر او یکی بعد از فوت دیگری ازدواج کرد.^۵
- «مِنْهُمَا»: متعلق به «أَقْرَبُ» و افعّل تفضیل است و افعّل تفضیل یا به «مِنْ» یا به «اضافه»

۱. رَأَيْنَا: دیدیم؛ از ماده «رَأَى» به معنای دیدن، دانستن، نگاه کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۳۶.

۳. وَ شَيْخَةِ رَحِمٍ: پیوند خویشاوندی و قرابت؛ از ماده «وَشَجَّ» به معنای بافتن نخ و طناب و مانند آن؛ صفت مشبیه که در اینجا به معنای مفعول به کار رفته است به معنای رگ و ریشه خویشاوندی؛ عرق الشجرة و الواشجة الرَّحِمُ المشتبكة و قد وشجت بك قرابة فلان، و الاسم الوشيج كما عن الصحاح.

نِلْتُ: نائل شدی؛ مفرد مخاطب از ماده «نِيلَ» به معنای نائل و بهره مند شده ای.

صَهْرُهُ: دامادی، خویشی سببی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۳۷.

۵. همان.

یا به «لام» تمام می شود که در اینجا به «مِنْ» تمام شده است.

۴.۱. مرحله پایانی: روشن بودن راه حق و عدالت

«فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمَى وَ لَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ وَ إِنَّ الطَّرْقَ لَوَاضِحَةٌ وَ إِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ»^۱

پس خدا را در نظر بگیر. خدا را درباره جانت که به خدا قسم تو کور نیستی تا بینایت کنند و نادان نیستی تا به تو بیاموزند. راه ها روشن است و نشانه های دین برافراشته است.

نکته

- عبارت «وَلَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ» به این معناست که تو نادان نیستی که ما بخواهیم تو را دانا و عالم کنیم ما تنها به تو تذکر و هشدار می دهیم.

۲. نشانه های پیشوایان عادل

۱.۲. هدایتگری

«فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى»

بدان، برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می کند.

نکته

- اگر امام و پیشوا عادل باشد، علاوه بر اینکه خود به راه حق می رود، دیگران را نیز به راه حق راهنمایی می کند و رهبر دیگران است؛ بنابراین چنین شخصی فضیلت بیشتری دارد نسبت به کسانی که فقط خود را اداره می کنند.

مشابه

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲

آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند، سزاوارتر است تا از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟

۱. تُبْصِرُ مِنْ عَمَى: ناآگاه نیستی که به تو آگاهی داده شود، «عمی» در اینجا به معنای جهل است.

مَا تُبْصِرُ: بینا نمی شوی.

عَمَى: کوری.

لَوَاضِحَةٌ: آشکار و روشن؛ از ماده «وَضَحَّ» به معنای آشکار شدن، أَوْضَحَ، إِيضاحاً الأمرُ: آن امر آشکار و نمایان شد؛

وَضَحَّ، تَوَضَّحاً الأمرُ: امر را روشن و آشکار کرد.

۲. یونس، ۳۵.

۲.۲. برپاکننده سنت‌ها و ازبین برنده بدعت‌ها

«فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدْعَةٍ مَجْهُولَةٍ وَ إِنَّ السُّنَنَ لَتَيِّرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لَظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ»^۱

سنت‌های شناخته‌شده را بر پا می‌دارد و بدعت‌های ناشناخته را می‌میراند؛ چراکه سنت‌ها روشن و نورانی‌اند و نشانه‌های مشخص دارند و بدعت‌ها آشکارند و علامت‌هایی دارند.

نکته‌ها

• ممکن است در اینجا مقصود از «سنت» معنای اصطلاحی یا روش پیامبر ﷺ به تنهایی نباشد بلکه همان معنای لغوی آن منظور است که در نتیجه شامل کتاب خدا هم می‌شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه «سنت» در مقابل بدعت آمده است و لذا معنای لغوی آن مناسب‌تر است.

• «سنت معلوم» در مقابل «بدعت مجهول» است پس بدعت مجهول یعنی چیز نوظهوری که شک داریم حق است یا حق نیست. امام عادل باید این‌ها را کنار گذاشته و از سنت و روش معلوم پیروی کند. در حقیقت قرآن هم به اعتبار اینکه پیامبر به آن عمل کرده، سنت است.

۳. نشانه‌های پیشوایان ستمگر

«وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَحْيَا بِدْعَةً مَثْرُوكَةً»^۲

بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که هم خود گمراه است و هم مردم به وسیله او گمراه می‌شوند؛ کسی که سنت‌های مقبول را از میان برده و بدعت‌های متروک را زنده کرده است.

نکته

• زمانی پایه‌های عدالت در جامعه محکم می‌شود که سنن الهی که ضامن خیر و سعادت انسان‌هاست، زنده شود و بدعت‌هایی که مردم را به فساد و تباهی و ظلم و تبعیض می‌کشاند، متروک شود. پیشوایی که عکس این کار را انجام می‌دهد، به‌طور طبیعی غرق ظلم و فساد و تباهی خواهد شد و بدترین خلق خداست؛ چراکه نه تنها خود را تیره‌بخت می‌کند، بلکه جامعه‌ای را به بدبختی می‌کشاند.^۳

۱. بِدْعَةٍ مَجْهُولَةٍ: روش جدید پذیرفته نشده.

تَیِّرَةٌ: روشن؛ از ماده «نار» به معنای روشن شدن؛ اسْتَبَارَ، اسْتَبَارَةً الْبَيْتُ: خانه روشن شد؛ أَنْزَرَ، إِنْزَارَةُ الشَّيْءِ: آن چیز روشن و زیبا شد.

۲. إِمَامٌ جَائِرٌ: پیشوای ستمگر؛ جور به معنای انحراف است؛ امامی که از راه راست متمایل و منحرف شده است.

ضَلَّ بِهِ: به واسطه او گمراهی ایجاد شد؛ با او گمراهی به وجود آمده است؛ ضلل: ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است؛ اضلال: منحرف کردن، گمراه نمودن؛ تضلیل: منحرف کردن، گمراه و ضایع نمودن. سُنَّةٌ مَأْخُودَةٌ: سنت گرفته شده؛ از ماده «أَخَذَ» به معنای گرفتن، مأخوذ: اخذ شده، پذیرفته شده.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴۵.

۴. استناد به کلام پیامبر در معرفی امام جائر

«وَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْحَاجِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَاذِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا»^۱

من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت پیشوای ستمکار را حاضر می‌کنند در حالی که نه یابری با اوست و نه عذرخواهی، سپس او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آن به گردش در می‌آید، آنگاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می‌کشند.

نکته

• «وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَاذِرٌ» اشاره به این است که او در دنیا افرادی داشت که در مشکلات او را یاری می‌کردند و در خطاها و ظلم‌ها برای او عذرتراشی می‌نمودند و او نیز برای حفظ آنان سرمایه‌های فراوانی هزینه می‌کرد ولی در آن روز اثری از آنان نیست.^۲

۵. هشدار درباره آینده عثمان

«وَ إِنِّي أَنشُدُكَ اللَّهَ [أَنْ] أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَ الْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳

تو را به خدا سوگند می‌دهم، مبدا تو همان پیشوای مقتول این امت باشی! چراکه گفته می‌شد (پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمود): در این امت پیشوایی به قتل می‌رسد که بعد از آن درهای کشتار و جنگ به روی این امت تا قیامت گشوده خواهد شد.

نکته

• وقتی حضرت می‌فرماید «يُقَالُ» این نیست که آن حضرت سخن هر فردی را نقل کند و به آن بها بدهد، بلکه پیامبر چنین فرموده است و حضرت نخواست است که در اینجا نام پیامبر را ذکر کند.

۱. يُؤْتَى: آورده می‌شود.

عَاذِرٌ: پوزش طلب.

فَيُلْقَى: انداخته می‌شود.

يَدُورُ: دور می‌زند.

الرَّحَى: سنگ آسیاب.

يَرْتَبُطُ: بسته می‌شود؛ باب افتعال؛ آید و عن بعض النسخ يرتبك بدلها آید ینشب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴۵.

۳. أَنشُدُكَ اللَّهَ: تو را به خدا سوگند می‌دهم؛ به صورت ثلاثی مجرد است بر وزن «اقتل» از ماده «نشد» به معنای یادآوری نمودن و تقاضا کردن است و «انشاد ضاله» به معنای اطلاع گرفتن از مردم درباره گم شده است.

مشابه

◊ از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَنِمَّةَ الْمُضِلِّينَ وَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَا يُرْفَعُ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ من درباره امتم از پیشوایان گمراه می ترسم؛ زیرا هنگامی که شمشیر در امت من گذارده شود تا روز قیامت برداشته نخواهد شد.

◊ «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^۲ و هرکس که به ستم کشته شود، به طلب کننده خون او قدرتی داده ایم.

۶. شرح کلام پیامبر در معرفی امام جائر

«وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهِمَا وَيَبْثُ الْفِتْنَ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا»^۳

امور این امت را بر آن‌ها مشتبه می کند؛ فتنه و فساد را در میان آن‌ها گسترش می دهد؛ به گونه ای که حق را از باطل تمیز نمی دهند و به سختی در آن فتنه غوطه ور می شوند و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند شد.

نکته ها

• «يَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهِمَا» اشاره به این است که سیاست بازان حرفه ای امور را بر مردم مشتبه می کنند و ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم معرفی می کنند.^۴

۱. سنن ابن داود، ج ۴، ص ۴۲۵۲.

۲. اسراء، ۳۳.

۳. يَلْبِسُ: مشتبه می کند؛ از ماده «لَبَسَ» به معنای پوشاندن، روی واقعیات پرده می کشد؛ امورها من التلبیس و فی بعض التسخ تلبس امورها من اللبس بالضّم و هو الاشكال.

يَبْثُ: برمی انگیزد؛ از ماده «بَثَّ» به معنای پراکندن، منتشر کردن؛ ابْثُ، ابْثَانًا؛ پخش شد، پراکنده شد، برانگیخته شد.

الْفِتْن: امتحان، «فاتن» اسم فاعل است یعنی آزمایشگر؛ فتن، فتنًا و فتُونًا؛ او را به شگفتی انداخت، از او دل جویی کرد، او را سرگردان کرد، او را به وسوسه انداخت، الفِتنَة: جمع «فتن» اختلاف مردم در عقاید و آرا و آنچه باعث جنگ میان آنان شود، آزمایش، گرفتاری، عبرت گرفتن.

لَا يُبْصِرُونَ: نمی بینند؛ تشخیص نمی دهند.

يَمُوجُونَ: به اضطراب می افتند؛ از ماده «موج» در اصل به معنای حرکت و چین خوردگی سطح آب بر اثر وزش باد و امثال آن است و به معنای کنایی در کثرت و اضطراب و آشفتگی نیز به کار می رود.

يَمْرُجُونَ: در هم می آمیزند؛ از ماده «مرج» به معنای مخلوط کردن یا فرستادن و رها کردن است و از آنجا که اختلاط و به هم ریختگی و رها کردن چیزی به حال خود، سبب فساد می شود، این واژه به معنای فاسد شدن نیز به کار می رود؛ مرج: امره اختلط و اضطرب و منه الهرج والمرج.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴۷.

• «يَبْثُ الْفِتْنَ فِيهَا» اشاره به گسترش فتنه ها در امت است.^۱

• تفاوت «يَمُوجُونَ» و «يَمْرُجُونَ» در این است که اولی اشاره به درگیری توده های عظیم مردم در فتنه هاست و دومی اشاره به اختلاط گروه های حق و باطل در جامعه است.^۲

• عبارت «يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا» به این معناست که فتنه در دل آنان باقی نمانده بلکه آشکار شده و مانند دریایی می شود که موج می زند و مردم در آن شناور هستند.

۷. عامل انحراف عثمان

«فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْصِي الْعُمَرِ»^۳

مبادا مرکب راهوار مروان شوی [وزمام خود را به دست او بسپاری] تا تو را هرجا می خواهد ببرد؛ آن هم بعد از این سن و سال و گذراندن عمر.

نکته

• وقتی افسار حیوان غارت شده ای را می گیری و می بری، تعبیر به «سَيِّقَةً» می شود. این هشدار حضرت به عثمان به خاطر این است که مروان واقعاً همین گونه با عثمان برخورد می کرد؛ یعنی با اینکه شخص خبیثی بود و پیامبر او را از خود رانده بود اما چون داماد عثمان و مشاور و وزیر او بود، عثمان را به هرکجا که می خواست، سوق می داد.

۸. واکنش عثمان

«فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ كَلِمَ النَّاسِ فِي أَنْ يُوجَلُونِي حَتَّى أُخْرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ»^۴

عثمان در پاسخ حضرت گفت: «از مردم بنخواه به من مهلت دهند تا ستم های رفته بر آنان را برطرف کنم.»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴۷.

۲. همان.

۳. سَيِّقَةً: چهارپای بی اختیار؛ صفت مشبهه از ماده «سوق» گرفته شده به معنای حیوان راهواری است که آن را به هر طرف می برند و گاه به معنای حیواناتی است که به دست دشمن می افتد و آن را با خود می برد؛ بتشديد الباء المكسورة ما استاقه العدو من الدواب.

يَسُوقُ: می راند.

جَلَالِ السَّنِّ: کهولت سن؛ به معنای بزرگی است؛ جلّ: یجلّ جلاله و جلالاً اسنّ.

تَقْصِي: به پایان رسیدن.

۴. کَلِمَ: گفت و گو کن؛ تکلیم و تکلّم هر دو به معنی سخن گفتن است.

يُوجَلُونِي: مرا مهلت می دهند؛ از ماده «أجل» به معنای مدت معین و آخر مدت؛ اسْتَأْجَلَ، اسْتِجْلًا؛ درخواست مهلت کرد؛ تَأَجَّلَ، تَأَجَّلًا الی: به تأخیر افتاد، عقب افتاد؛ التَّأَجُّلُ: تأخیر، عقب افتادن.

مَظَالِمِهِمْ: ناقص کردن حق یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش؛ از ماده «ظلم».



۹. تسلیم شدن عثمان

«فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وَصُولُ أَمْرِكِ إِلَيْهِ»^۱

امام علیه السلام فرمود: آنچه مربوط به مدینه است، مهلتی در آن نیست و آنچه مربوط به بیرون مدینه است، مهلتش رسیدن تو به آن‌هاست.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه مهلت در این‌گونه موارد که مخصوصاً جنبه حاد دارد و ممکن است منشأ شورش‌های عظیمی گردد، معنا ندارد؛ علاوه بر اینکه مهلت گرفتن، معمولاً برای تهیه مقدمات است و برای بازگرداندن حقوق مردم به آن‌ها مقدماتی لازم نیست. آنچه در مدینه است، دستور آن فوراً صادر می‌شود که از ظالمان بگیرند و به مظلومان بدهند و آنچه در نقاط دوردست است کافی است که دستور آن صادر شود و با پیک سریع فرستاده شود.^۲
- امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از آنکه اعتراضات مردم به اوج خود برسد، بهترین نصایح و اندرزها را به عثمان کرد و به او شدیداً هشدار داد که هرچه زودتر از این راه بازگردد و اشتباهات خود را اصلاح کند و او قول داد به آن عمل کند اما یا نخواست یا اطرافیان او نگذاشتند که در برابر خواسته‌های بحق مردم تسلیم شود.^۳

خطبه ۱۶۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، علمی
ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۲.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن از شگفتی‌های آفرینش طاووس پرده برداشته است. امام علیه السلام در این خطبه، شگفتی‌های آفرینش را که از وجود خدا، علم و قدرت بی‌پایان او حکایت می‌کند، بیان می‌فرماید. بخش مهمی از عجایب خلقت پرندگان را بیان می‌کند و هدف نهایی این خطبه شناخت خداوند است. به‌طور مسلم اگر پایه‌های معرفت و عشق به خدا محکم شود، اعمال و رفتار انسان اصلاح می‌شود.

۱. غَاب: نهان، نهفته، هر آنچه از دیده یا از علم نهان است.

وُصُول: رسیدن؛ اتَّصَلَ، اتصالاً بالشیء: به آن چیز چسبید؛ اتَّصَلَ: به هم پیوستگی و اتحاد اشیاست.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۴۹.

۳. همان.

نمونه‌هایی از شواهد آشکار بر صنعت دقیق و قدرت عظیمش را اقامه کرد.

۳. آفرینش موجودات، دلیل یگانگی خداوند

«مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَ مَسْلَمَةً لَهُ وَ نَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَالُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ»^۱
آن‌گونه که عقل‌ها مطیع و معترف و تسلیم او گشتند و دلایل یگانگی او در گوش‌های ما طنین انداز شد.

نکته‌ها

- در حقیقت اگر انسان عقل داشته باشد در گوش خود، طنین دلایل خدا بر یگانگی‌اش را می‌شنود.
- خداوند موجوداتی را که بر لطافت صنعت و عظمت قدرت‌ش دلالت دارند، به پا داشت؛ به‌گونه‌ای که همه عقل‌ها در مقابل آن‌ها خاضع و معترف هستند.

مشابه

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ این‌گونه، خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می‌گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید.

۴. اشکال گوناگون پرندگان

«وَ مَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُورِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا الْأَرْضَ وَ خُرُوقِ فِجَاجِهَا وَ رَوَاسِي أَعْلَامِهَا»^۳

۱. انْقَادَتْ: مطیع و تسلیم شد.

مَسْلَمَةً: تسلیم شده؛ از ماده «سَلَمَ» به معنای انقیاد و تسلیم شدن.

نَعَقَتْ: صدا کرد؛ از ماده «نَعَقَ» در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آن‌ها گفته می‌شود، اطلاق شده است؛ بغنمه من بابی ضرب و منع نَعَقًا و نَعِيقًا و نَعَاقًا صاح بها و زجرها هكذا فی القاموس، و فی مصباح اللغة للفيومي من باب ضرب إلا أنَّ الموجود فيما رأته من نسخ النهج نعت بكسر العين. أَسْمَاع: گوش‌ها.

۲. بقره، ۲۱۹.

۳. ذَرَأَ: آفرید؛ از ماده «ذَرَأَ» به معنای آفرینش و ایجاد و اظهار است؛ درباره اعراب «ما ذَرَأَ» بعضی احتمال داده‌اند که عطف بر «ما انقادت» باشد و گاه احتمال داده‌اند، عطف بر ضمیر «دلالت» یا خود «دلالت» باشد. این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که مبتدایی باشد با خبر محذوف و مفهوم آن چنین است: «و ما ذَرَأَ... من آثار صنعه و عظمت». الْأَطْيَار: پرندگان؛ جمع «طیر» به معنای پرنده.

أَحَادِيدَ: شکاف‌ها؛ جمع «أخدود» به معنای شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است و به گودال‌ها و خندق‌های بزرگ در دره‌ها نیز اطلاق می‌شود.

خُرُوقَ: شکاف‌ها؛ جمع «خرق» به معنای بیابان‌های وسیع و گسترده است.

فِجَاجِهَا: در اصل به معنای دره‌های وسیعی است که در میان کوه‌ها وجود دارد و در مسیر عبور کاروان‌ها بوده است؛

ابْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانَ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَ مَسْلَمَةً لَهُ وَ نَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَالُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ، وَ مَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُورِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَحَادِيدَ الْأَرْضِ وَ خُرُوقِ فِجَاجِهَا وَ رَوَاسِي أَعْلَامِهَا مِنْ ذَاتِ أَجْنَحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ هَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ وَ مَرْفُفَةٍ بِأَجْنَحَتِهَا فِي مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُتَنَفِّسِ وَ الْفَضَاءِ الْمُتَفَرِّجِ، كَوْنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُورِ ظَاهِرَةٍ وَ رَكَبَتَا فِي حَقَاقِ مَفَاصِلِ مُحْتَاجَةٍ وَ مَنَعَ بَعْضُهَا بَعْثَالَةَ خَلْقِهِ أَنْ يَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفًا وَ جَعَلَهُ يَدْفُ دَفِيفًا وَ نَسَقَهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِغِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ وَ دَقِيقِ صُنْعَتِهِ، فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالِبٍ لَوْنٌ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنٍ مَا غَمِسَ فِيهِ وَ مِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنٍ صَبِغٍ قَدْ طَوَّقَ بِخِلَافٍ مَا صَبِغَ بِهِ.

۱. ابداع موجودی عجیب

«ابْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانَ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ»^۱

خداوند، آفریدگانی شگفت‌انگیز از حیوان و جماد، ساکن و متحرک، ابداع کرد.

نکته

- منظور از «موات» جمادات است؛ همچون زمین و آسمان، ستاره‌ها و ماه و خورشید که بعضی ساکن‌اند و بعضی حرکت‌دار و منظور از «ابداع» آفرینش بدون سابقه است.^۲

مشابه

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ﴾^۳ و خدا هر جنبه‌ای را از آب بیافرید. بعضی از آن‌ها بر شکم می‌روند و بعضی بر دو پا می‌روند و بعضی بر چهارپا می‌روند.

۲. اقامه شواهد قدرت الهی

«وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ»^۴

۱. ابْتَدَعَهُمْ: آن‌ها را ابداع نمود؛ از ماده «بَدَعَ» به معنای ایجاد ابتکاری؛ الابتداع: به وجود آوردن چیزی نو، ابتکار، نیروی خلاق؛ خداوند مبدع موجودات است به این معنا که آن‌ها را از کتم عدم به عرصه وجود آورده است.
حَيَوَانَ: حیوان، جانور، جاندار؛ از ماده «حَیَ»؛ الْحَيَوَانِی: آنچه ویژگی حیوان داشته باشد؛ الْحَيَوَانِيَّة: طبیعت حیوان؛ محرکة جنس الحی أصله حیوان و قد تكون بمعنى الحياة و المراد هنا الأول.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۵۷.

۳. نور، ۴۵.

۴. شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ: دلایل روشن؛ از باب اضافه صفت به موصوف است یعنی بینایی که گواه است.



زمام همه به دست خداست. پرندگانی که با بال‌های خود در آسمان گسترده و فضای گشوده پرواز می‌کنند.

نکته‌ها

- وقتی پرندگان روی زمین پروبال خود را پهن می‌کنند، برای این است که می‌خواهند تخم‌گذاری کرده و جوجه‌های خود را در پناه خود بگیرند، همین پرندگان در آسمان و در حال پرواز هم بال‌های خود را پهن می‌کنند و علاوه بر پهن کردن بال‌ها، آن‌ها را به هم می‌زنند تا حرکت کرده و به پیش بروند.
- مقصود از اینکه می‌فرماید خدا پرندگان را در آسمان نگاه می‌دارد، این است که خدا با همین بال‌هایی که به آن‌ها داده است تا پرواز و سیر کنند آن‌ها را از سقوط کردن نگاه می‌دارد و چون این قدرت را خداوند به آن‌ها داده است در حقیقت خداوند آن‌ها را نگاه داشته است.

مشابه

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱ آیا به‌سوی پرندگانی که در فضای آسمان، رام شده‌اند ننگریسته‌اند؟ جز خدا کسی آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. راستی در این [قدرت‌نمایی] برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است.

۷. صورت‌های مختلف پرندگان

﴿كَوْنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُورٍ ظَاهِرَةٍ وَرَكَّبَهَا فِي حِقَاقٍ مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَةٍ﴾^۲ خداوند آن‌ها را با اشکال شگفت‌آوری از نظر صورت ظاهر پدید آورد و پیکرشان را با استخوان‌های به‌هم‌پیوسته که پوشیده [از گوشت] شده ترکیب نمود.

۱. نحل، ۷۹.

۲. کَوَّنَ: ایجاد کرد.

رَكَّبَ: ترکیب نمود.

حِقَاقٍ: محل پیوند دو مفصل؛ جمع «حَقٌّ» به‌معنای محل پیوند دو استخوان مفصل است. سر زانو یا استخوان ساق با استخوان زانو که در یک‌جا با هم جمع می‌شوند، به آن محل اجتماع «حَقٌّ» گفته می‌شود؛ حِقَاقِ المفاصل: بکسر الحاء جمع حَقٍّ بالضم رأس الورك الذي فيه عظم الفخذ و رأس العنق الذي فيه الوابله قال الشارح المعتزلي: هو مجمع المفصلين من الأعضاء فيكون أعم.

مُحْتَجِبَةٍ: پوشیده شده؛ از ماده «حُجِبَ» به‌معنای پوشیدن، پوشیده شده با گوشت و ماهیچه و پوست.

و [از نشانه‌های یگانگی اوست] پرندگان گوناگونی که آفرید، پرندگانی که در شکاف‌های زمین و فاصله میان کوه‌ها و بر فراز قله‌های بلند مسکن داد.

مشابه

﴿وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾^۱ و [همچنین] آنچه در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما پدید آورد.

﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲ و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد و به‌سوی اوست که گرد آورده خواهید شد.

۵. چگونگی بال‌های پرندگان

﴿مِنْ ذَاتِ أَجْنَحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ مُصَرَّفَةٍ﴾^۳ آن‌ها بال‌های مختلف و شکل‌های گوناگون دارند.

۶. پرواز پرندگان

﴿فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ وَ مُرْفَرِفَةٍ بِأَجْنَحَتَيْهَا فِي مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُتَفَسِّحِ وَالْفَضَاءِ الْمُتَفَرِّجِ﴾^۴

ادامه از صفحه قبل:

جمع «فَجَّ» به‌معنای جاده وسیع.

رَوَّاسِي: قله‌های بلند؛ جمع «راسیه» در اصل به‌معنای ثابت و پابرجاست؛ سپس به‌معنای کوه‌های سخت و پابرجاست. أَغْلَامٌ: بلند؛ جمع «عَلَمٌ»؛ در اصل به‌معنای علامتی است که از چیزی خبر می‌دهد و به کوه‌ها و قله‌های آن‌ها اطلاق شده است.

۱. نحل، ۱۳.

۲. مؤمنون، ۷۹.

۳. أَجْنَحَةٍ: جناح، بال پرنده.

هيئة: صورت و شکل و حال و کیفیت؛ از ماده «هيا».

مُتَبَايِنَةٍ: مختلف و گوناگون.

مُصَرَّفَةٍ: تحت تدبیر قرار گرفته؛ از ماده «صرف» به‌معنای تغییر دادن و «مصرفه» به‌معنای انواع و اشکال متنوع می‌آید.

۴. التَّسْخِيرِ: وادار کردن به عمل با قهر و اجبار.

مُرْفَرِفَةٍ: پروازکننده؛ از ماده «رفره» به‌معنای بال‌پر زدن است و «مرفره» به‌معنای پارچه‌های زیبا و رنگارنگ نیز ذکر شده است و در اینجا به همان معنای اول است؛ رُفَرَفَ: الطائر بسط جناحيه عند السقوط على الشيء يحوم عليه لتقع فوقه.

مَخَارِقِ: فاصله‌ها؛ جمع «مَخَرَقٌ» به‌معنای قلات و بیابان گسترده است.

الْمُتَفَسِّحِ: گسترده؛ از ماده «فَسَحَ» به‌معنای گستردن است.

الْمُتَفَرِّجِ: گشوده؛ از ماده «فَرَجَ» به‌معنای باز شدن؛ انْفَرَجَ، انْفَرَجًا: باز شد، وسعت یافت؛ التَّفَارِيجِ: گشادگی میان انگشتان؛ فَرَجَ، فَرَجًا الشيء: آن چیز را باز کرد.

- خداوند پرندگان را به وسیله فرو بردن در رنگ‌ها رنگ‌آمیزی نمی‌کند ولی چون انسان‌ها وقتی می‌خواهند چیزی را رنگ کنند معمولاً آن را در یک ظرف رنگی فرو می‌برند، حضرت تشبیه کرده است که خداوند پرندگان را در رنگ فرو برده است.

۴.۷. طوقی بر گردن

وَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنٍ صَبِغَ قَدْ طَوَّقَ بِخِلَافٍ مَا صَبِغَ بِهِ^۱
 برخی دیگر سراسر بدنشان یک رنگ دارد، جز گردنشان که طوقی از رنگ دیگر دارد.

۱.۷. پرواز نکردن

«وَمَنْعَ بَعْضَهَا بِعَبَالَةٍ خَلْفِهِ أَنْ يَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفًا وَجَعَلَهُ يَدِفٌ دَفِيفًا»^۱
 بعضی را به سبب سنگینی جسمشان از اینکه به آسانی در هوا پرواز کنند، بازداشت و چنان قرار داد که بتوانند بال‌وپر بزنند.

۲.۷. تنوع رنگ‌های گوناگون

«وَتَسَقَّهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِغِ بِلطيفٍ قُدْرَتِهِ وَدَقِيقِ صَنْعَتِهِ»^۲
 با قدرت لطیف و خلقت دقیق خود پرندگان را به رنگ‌های گوناگون در آورد.

۳.۷. تک‌رنگ بودن

«فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالِبٍ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنٍ مَا غُمِسَ فِيهِ»^۳
 بعضی از آن‌ها یک رنگ دارند که رنگ دیگری با آن در نیامیخته است.

نکته‌ها

- پرندگان از نظر رنگ دو نوع هستند: بعضی از آن‌ها تک‌رنگ و بعضی دیگر دو یا چند رنگ هستند و اینکه حضرت تعبیر به «مَغْمُوسٌ فِي قَالِبٍ» فرموده در حقیقت کار خداوند را به انسان‌هایی تشبیه کرده است که می‌خواهد چیزی را رنگ کنند و گویی خداوند پرنده‌ای را در یک قالب رنگ سفید فرو کرده و رنگ آن پرنده سفید شده است.

۱. عَبَالَةٌ: درشتی، سنگینی.

یَسْمُو: اوج می‌گیرد، بالا می‌رود، پرواز می‌کند.

خُفُوفًا: سرعت و سبکی؛ غالباً لازم و ملزوم یکدیگرند.

دَفِيف: از نزدیک زمین پرواز کردن؛ به معنای بال زدن است و از آنجا که پرندگان، نزدیک زمین بیشتر بال می‌زنند، گاهی این واژه به پرواز کردن در نزدیک زمین نیز گفته شده است؛ اصل معنای «دَفَّ» جانب و پهلو است و به لحاظ اینکه پرندگان به پهلو خود بال می‌زنند «دَفِيف» گفته شده است.

۲. تَسَقَّ: مرتب کرد؛ از ماده «تَسَقَّ» به معنای منظم ساختن خواه درباره صفوف باشد یا عبارات و کلمات یا غیر آن. الْأَصَابِغُ: رنگ‌ها؛ جمع «أصبغ» و «أصبغ» جمع «صبغ» به معنای رنگ است.

۳. مَغْمُوسٌ: غوطه‌ور؛ از ماده «غمس» در اصل به معنای فرورفتن چیزی در آب است؛ سپس به معنای غایب و پنهان شدن نیز گفته شده است و در جمله مزبور امام علیه السلام یک‌رنگ بودن گروهی از پرندگان را تشبیه کرده است که گویی آن را در خم رنگ‌رزی فرو کرده و بیرون آورده‌اند.

قَالِبٍ: همان چیزی است که در فارسی، «قالب» گفته می‌شود و به معنای ظروفی است که فلزات گداخته یا اشیای دیگر را در آن می‌ریزند و به شکل مطلوب در می‌آورند.

لَوْنٍ: رنگ؛ تَلَوَّنَ، تَلَوَّنَا: رنگارنگ شد؛ لَوْنٌ، تَلَوَّنَا الشَّيْءَ: چیزی را رنگ کرد.

يَشُوبُهُ: درمی‌آمیزد؛ از ماده «شوب» به معنای آمیختن، اِشْتَابَ، اِشْتَبَا: درهم آمیخته شد، اِشْتَابَ، اِشْتَبَا: آمیخته شد.

۱. صَبِغَ: به فتح اول به معنای رنگ کردن و به کسر آن به معنی رنگ شده است، الصَّبَاغُ جمع أَصْبَغَةٍ: رنگ، ماده رنگی.

یکی از عجیب‌ترین آن‌ها از نظر آفرینش، طاووس است.

۸.۱. موزون‌ترین شکل آفرینش

«الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ»^۱

خداوند آن را در موزون‌ترین شکل آفرید.

۸.۲. رنگ‌آمیزی طاووس

«وَنَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ»^۲

و با رنگ‌های مختلف به بهترین صورت رنگ‌آمیزی نمود.

نکته

- طاووس، رنگ‌های مختلفی دارد. خداوند رنگ‌های گوناگون آن را در زیباترین و بهترین نظم قرار داده است.

۸.۳. چگونگی بال و دم طاووس

«بِجَنَاحٍ أَسْرَجَ قَصَبَهُ وَذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ»^۳

با بال‌وپرهایی که شهرهای آن بر روی یکدیگر قرار گرفته و به هم آمیخته و دمی که دامنه آن گسترده و بر زمین می‌کشد.

نکته‌ها

- نخستین چیزی که در طاووس جلب توجه می‌کند، رنگ‌آمیزی عجیب بال‌ها و دامنه‌دار بودن قسمت دم اوست که به‌هنگام راه رفتن بر زمین کشیده می‌شود و همچون عروسی زیبا خودنمایی می‌کند.^۴
- مراد از «قصب» پره‌های دم و دو بال طاووس است و مقصود از «إشراج» به هم پیوند دادن

۱. تَعْدِيلٌ: چیزی که متناسب خلق شده باشد؛ تعبیر به «سوی» درباره انسان هم به همین معناست که انسان به‌صورت معتدل آفریده شده و چشم و گوش و دیگر اعضای او بجا و متناسب بوده و هرچه لازم دارد برای او فراهم است.

۲. نَضَّدَ: نظم و ترتیب؛ از ماده «تنضید» به‌معنای ترکیب‌اشیایی با یکدیگر و تنظیم آن‌هاست.

۳. أَسْرَجَ: داخل نمود؛ از ماده «إشراج» به‌معنای آمیختن‌اشیایی با یکدیگر یا داخل کردن طناب‌ها و ریسمان‌های یک کیسه یا یک صندوق در یکدیگر و در آن را محکم بستن است.

قَصَبُهُ: شاخه‌هایش؛ «نی» و ساقه‌های توخالی گیاهان و مانند آن است.

ذَنَبٌ: گناه؛ به‌معنی دم حیوان و... است و «ذنب» در اصل به‌معنی گرفتن دم حیوان.

أَطَالَ: طولانی نمود؛ از ماده «طول» به‌معنای بلندی، درازی؛ طولی: آنچه یا آن‌که دارای طول است؛ اسْتَطَالَ، اسْتَطَالَ: آن چیز بلند شد، دراز شد.

مَسْحَبُهُ: کشش آن؛ از ماده «سحب» به‌معنای کشیدن یا کشیدن بر روی زمین است و «مَسْحَب» در اینجا معنای مصدری یا اسم مصدری دارد؛ سحبه: علی الأرض سحبا من باب منع جرّه علیها فانسحب.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۶۹.

و مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي [أَحْسَنِ] أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ وَ نَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ بِجَنَاحٍ أَسْرَجَ قَصَبَهُ وَ ذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْثَى نَشَرَهُ مِنْ طِيَّهِ وَ سَمَّا بِهِ مُطَلًّا عَلَى رَأْسِهِ كَأَنَّهُ قَلْعٌ دَارِيٌّ عَنَجَهُ نُؤْيْبُهُ يَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ وَ يَمِيسُ بِزَيْفَانِهِ، يُفْضِي كَإِفْضَاءِ الدَّيْكََةِ وَ يُؤَرُّ بِمَلَاحِقِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُغْتَلِمَةِ لِلضَّرَابِ؛ أَحِيلَكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مُعَايَنَةِ لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفٍ إِسْنَادُهُ وَ لَوْ كَانَ كَرْعُمُ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ فَتَقِفُ فِي صَفَّتِي جُفُونِهِ وَ أَنَّ أَثْنَاءَهُ تَطْعَمُ ذَلِكَ ثُمَّ تَبْيِضُ لَا مِنْ لِقَاحٍ فَحَلَ سَوَى الدَّمْعِ الْمُتَبَجِّسِ، لَمَّا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبٍ مِنْ مُطَاعَمَةِ الْعُرَابِ. تَخَالُ قَصَبَهُ مَدَارِي مِنْ فَضَّةٍ وَ مَا أُنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبٍ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خَالِصَ الْعُقَيَّانِ وَ فَلَذَ الرَّبَّزَجِدِ، فَإِنْ شَبَّهْتُهُ بِمَا أُنْبِتَتْ الْأَرْضُ قُلْتَ [جَنَى] جَنَى مِنْ زَهْرَةٍ كُلِّ رَبِيعٍ، وَ إِنْ ضَاهَيْتُهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشَى الْحُلِّ أَوْ كَمُونِقٍ عَصَبِ الْيَمَنِ، وَ إِنْ شَاكَلْتُهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُضُوصِ ذَاتِ أَلْوَانٍ قَدْ نَطَقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمُكَلَّلِ. يَمْشِي مَشَى الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ وَ يَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَ جَنَاحِيهِ فَيَهْفُهُ ضَاحِكًا لِحِمَالِ سِزْبَالِهِ وَ أَصَابِغِ وَشَاحِيهِ، فَإِذَا رَمَى بِبَصَرِهِ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا مُغَوِّلًا بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبِينُ عَنْ اسْتِغَاثَتِهِ وَ يَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ كَقَوَائِمِ الدَّيْكََةِ الْخِلَاسِيَّةِ وَ قَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنُوبٍ سَاقِهِ صَبِصِيَّةٌ خَفِيَّةٌ. وَ لَهُ فِي مَوْضِعِ الْعُرْفِ قَنْزَعَةٌ خَضْرَاءُ مُوْشَاةٌ وَ مَخْرُجٌ عُنُقِهِ كَالْإِبْرِيْقِ وَ مَغْرَزُهَا إِلَى حَيْثُ بَطْنُهُ كَصِنْعِ الْوَسِمَةِ الْيَمَانِيَّةِ أَوْ كَحَرِيرَةِ مُلْبَسَةِ مِرَاةٍ ذَاتِ صَقَالٍ وَ كَأَنَّهُ مُتَلَفَعٌ بِمِعْجَرٍ أَسْحَمٍ، إِلَّا أَنَّهُ يُخَيَّلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ وَ شِدَّةِ بَرِيقِهِ أَنَّ الْخَضِرَةَ النَّاصِرَةَ مُمْتَرِجَةً بِهِ وَ مَعَ فَتْقِ سَمْعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِي لَوْنِ الْأَفْحَوَانِ أَبْيَضُ يَقْقُ فَهُوَ بَيَاضُهُ فِي سَوَادِ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ وَ قَلٌّ صَبْغٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقَسْطٍ وَ عَلَاهُ بِكَثْرَةِ صَقَالِهِ وَ بَرِيقِهِ وَ بَصِيصِ دِيْبَاجِهِ وَ رُؤْفَتِهِ، فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ الْمَبْثُوثَةِ لَمْ تُرَبِّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ وَ لَا شُمُوسُ قَيْظٍ وَ قَدْ يَنْحَسِرُ مِنْ رَيْشِهِ وَ يَعْرِى مِنْ لِبَاسِهِ فَيَسْقُطُ تَثْرَى وَ يَنْبُثُ تَبَاعًا فَيَنْحَثُ مِنْ قَصَبِهِ انْجَتَاتٍ أَوْ رَاقِي الْأَغْصَانِ ثُمَّ يَتَلَاخَقُ نَاصِيًا حَتَّى يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ لَا يَخَالِفُ سَالِفَ أَلْوَانِهِ وَ لَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ، وَ إِذَا تَصَفَّحَتْ شَعْرَةً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرْتَكَ حُمْرَةً وَرْدِيَّةً وَ تَارَةً خَضِرَةً زَبْرَجْدِيَّةً وَ أَحْيَانًا صَفْرَةً عَسْجَدِيَّةً.

۸. طاووس، عجیب‌ترین پرنده جهان

«و مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُوسُ»

نکته

- در عبارت «کأنه قلع داری» واژه «داری» را ذکر فرموده برای این است که این کلمه نام بندری بوده که در زمان آن حضرت آباد بوده است.^۱

تشبیه

مشبه: طاووس

مشبه به: بادبان کشتی

وجه شبه: به هنگام حرکت، بادبان را می‌گشایند و این زیبایی خاصی به کشتی می‌دهد. طاووس نیز به هنگام حرکت برای جفت‌گیری چتر خود را می‌گشاید تا با زیبایی هایش توجه جفت خود را جلب کند.

۸.۶. حرکات متکبرانه

«يَحْتَالُ بِالْوَانِهِ وَيَمِيسُ بِرِيفَانِهِ»^۲

به رنگ‌هایش می‌نازد و به جلوه‌گری‌های دُمش می‌خرامد.

۸.۷. جفت‌گیری طاووس

«يُقْضَى كَافَضَاءِ الدِّيَكَةِ وَيُؤَرُّ بِمَلَاقِحِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُغْتَلِمَةِ لِلضَّرَابِ»^۳

المنسوب إلى دارين قال البحراني: و هي جزيرة من سواحل القطيف من بلاد البحرين يقال إن الطيب كان يجلب إليها من الهند و هي الآن خراب لا عمارة بها و لا سكنى، وفيها آثار قديمة و في القاموس الدارين موضع بالشام.

عَنْج: بالا برد؛ از ماده «عنج» به معنای کشیدن و بستن است.

نُوتِي: ملاح و ملوان؛ به معنای ناخدا و کشتی‌بان است و در اصل از ماده «نوت» به معنای این طرف و آن طرف حرکت کردن است و اطلاق این واژه بر ناخدا به سبب آن است که کشتی را به هر طرف که بخواهد متمایل می‌سازد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۲.

۲. يَحْتَالُ: تکبر می‌کند؛ از ماده «اختيال» به معنای تکبر و غرور است که معمولاً از خیال و پندار برتری بر دیگران پیدا می‌شود.

يَمِيسُ: با تکبر راه می‌رود؛ از ماده «ميس» به معنای حرکت کردن متکبرانه است؛ ماس: فی مشیه تبختر.

رِيفَان: خرامیدن؛ به معنای راه رفتن متکبرانه است و تأکیدی است بر جمله التبختر فی المشی.

۳. يُقْضَى: جماع می‌کند؛ از ماده «افضاء» کنایه از آمیزش جنسی است و در اصل به معنای توسعه دادن است.

الدِّيَكَةُ: خروس.

يُؤَرُّ: آمیزش می‌کند؛ از ماده «أَرَّ» به معنای آمیزش است.

الْفُحُول: حیوانات نر؛ از ماده «فحل» به معنای جانور نر، الْفُحُولَةُ: حالت مردی، نری؛ الْفَحَالَةُ: حالت مردی، صفت جنس نر برخلاف ماده.

مَلَاقِحِهِ: آلت تناسلی؛ جمع «ملحقة» و در اصل از ماده «لقاح» به معنای باردار کردن گرفته شده است؛ الملاقحة:

مفاعلة من ألقح الفحل الناقة أى أحبلها، و فی بعض النسخ؛ بملاقحه: بصيغة الجمع مضافا إلى الضمير أى بالالتناسل والأعضاء

و پیوسته کردن بن و ریشه آن‌ها به اعصاب و استخوان‌های این حیوان و درآوردن آن‌ها در یکدیگر است.^۱

۸.۴. جلوه‌نمایی جنس نر برای ماده

«إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْثَى نَشَرَهُ مِنْ طِيَّهِ وَ سَمَّا بِهِ مُطَلًّا عَلَى رَأْسِهِ»^۲

هنگامی که طاووس به سوی جفت خود حرکت می‌کند، دم خود را می‌گشاید و همچون چتری بسیار زیبا بر سر خود سایبان می‌سازد.

تشبیه

مشبه: هنگام آمیزش طاووس نر با ماده

مشبه به: کشتی بانان

وجه شبه: امام علیه السلام طاووس را در هنگامی که برای آمیزش با ماده‌اش می‌خرامد و با عشوه و ناز دُمش را می‌گشاید و به هر سو می‌گرداند به کشتی‌بانان و کاری که در گشودن و گردانیدن بادبان کشتی می‌کنند، تشبیه کرده است.

۸.۵. تشبیه طاووس

«كَأَنَّهُ قُلْعٌ دَارِيٌّ عَنَجَهُ نُوتِيَّةٌ»^۳

و چونان بادبان‌های کشتی «دارین» گردد که ملاحان آن را برمی‌گردانند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۱.

۲. دَرَج: حرکت نمود؛ از ماده «درج» به معنای راه افتادن به سوی مقصد یا از پله بالا رفتن است و در اینجا معنای اول را دارد؛ به حرکت آهسته کودک نیز اطلاق می‌شود.

نَشَر: گسترده شدن؛ اَنْشَار: گسترده شدن و پراکنده شدن.

طِيَّ: در هم جمع شدن؛ به معنای تا کردن و پیچیدن است. «من طیه» در خطبه مزبور به معنای «بعد طیه» است. اشاره به اینکه طاووس، بال‌های خود را که پیچیده است، از هم باز می‌کند. در اصل «طوی» بوده و به معنای درهم‌پیچیدن است؛ طوی: الصَّحِيفَةُ بطورها طيًا؛ قال سبحانه ﴿نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ و انه لحسن الطية بالكسر و فی بعض النسخ من طیه بالكسر.

سَمَّا بِهِ: آن را بالا برد، «باء» حرف جر و برای تعدیه است.

مُطَلًّا: مشرف؛ از ماده «طل» به معنای مشرف شدن و از بالا نگریستن است و در اینجا به معنای اول است.

۳. قُلْعٌ: بادبان کشتی.

دَارِيٌّ: کشتی منسوب به بندر دارین؛ منسوب به «دارین» محلی در «بحرین» بوده که مرکز تجارت مُشک محسوب می‌شده و مفهوم جمله یاد شده این است که طاووس چتر خود را بر سرش بلند می‌کند؛ گویی بادبان کشتی است که از سرزمین دارین، مُشک با خود آورده است؛ قلع داری: قال الفيومي: القلاع شراع السفينة، و الجمع قلع، مثل کتاب و کتب، و القلع مثله، و الجمع قلعو مثل حمل و حمول، و فی القاموس القلع بالكسر الشراع كالقلاعة ككتابة، و الداری

اگر آنچه دیگران خیال می‌کنند که آمیزش طاووس به آن است که اشکی از چشم‌هایش سرازیر می‌شود و در اطراف پلک‌هایش جمع می‌گردد و ماده آن اشک را به منقار برمی‌دارد و می‌خورد، سپس تخم‌گذاری می‌کند و نطفه نر به‌جز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی‌پایه، شگفت‌آورتر از این نیست که مردم بر این گمان‌اند که آمیزش کلاغ با قرار دادن منقار در منقار است.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که نباید از چنین خرافه‌ای درباره طاووس تعجب کرد؛ زیرا عجیب‌تر از آن را درباره کلاغ گفته‌اند که آمیزش جنسی ندارد و وقتی که می‌خواهد جنس ماده را باردار کند، منقار خود را در منقار او می‌گذارد و کمی آب در آن می‌ریزد و باردار می‌شود.^۱
- ممکن است این سؤال مطرح شود که در سرزمین حجاز، طاووس وجود نداشت که امام لقاح جنس نر و ماده آن را دیده باشد. در پاسخ این سؤال گفته شده است که این خطبه را امام در کوفه خوانده است که همه چیز از همه جا به آنجا آورده می‌شد.^۲
- حضرت می‌فرماید که اگر به فرض محال، عمل لقاح طاووس و کلاغ همان‌طور باشد که افراد می‌گویند، باز هم بسیار مهم است برای اینکه اگر جنس ماده با خوردن مقداری اشک یا مقداری آب از چینه‌دان، تخم بگذارد و بچه‌دار شود، خیلی مهم است ولی این‌طور نیست؛ زیرا طاووس و کلاغ واقعاً عمل جنسی انجام می‌دهند.

۱۱. تشبیه پرهای طاووس

۱.۱۱. تشبیه به طلا و زبرجد

«تَحَالُ قَصَبُهُ مَدَارِي مِنْ فُضَّةٍ وَ مَا أُنبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبٍ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خَالِصَ

ادامه از صفحه قبل:

صَفْتَي: ساحل دریا یا نهر و در اینجا پلک‌ها تشبیه به ساحل نهر شده است.

جُفُون: پلک‌هایش؛ جمع «جُفْن» به معنای پلک چشم است.

أَنْشَاء: جنس ماده.

تَبْيِضُ: تخم می‌گذارد؛ باض، بَيْضاً الطَّائِرُ: پرندۀ تخم افکنده؛ الْبَيَاضَةُ: مرغ یا پرندۀ ای که بسیار تخم گذارد. الْمُنْبَجِسُ: خارج شدن از چشم؛ از ماده «انبعجس» از ریشه «بجس» به معنای بیرون ریختن آب به‌صورت خفیف و ملایم است؛ بجس: الماء تبجيسا فجره فتبجس و انبعجس، و فی بعض النسخ المنبعجس من باب الانفعال. مُطَاعِمَةٌ: آمیزش؛ از ماده «طعم» به معنای غذا خوردن یا یکدیگر است و سپس به کار حیواناتی که منقارهای خود را در یکدیگر داخل می‌کنند، گفته شده است؛ گویا هر یک به دیگری غذا می‌دهد؛ تطعم: علی صیغة التفعّل بحذف إحدى التائین. الْغَرَاب: کلاغ.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۷۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۷۲.

همچون خروس با جفت خود می‌آمیزد و همانند حیوانات نر که از طغیان شهوت به هیجان آمده‌اند با او در آمیخته باردارش می‌کند.

نکته‌ها

- طبع طاووس این است که با تکبر حرکت کرده و از رنگ‌های مختلف خود و تاجش که بالا می‌رود، خوشش می‌آید. این ویژگی مربوط به طاووس نر است نه ماده؛ زیرا برخلاف دیگر حیوانات، زیبایی و ناز کردن در طاووس نر است و طاووس ماده نمی‌تواند دم خود را بالا ببرد و بخرامد.
- «يُفْضِي كَافِضَاءَ الدِّيَكَةِ»: برخی معتقدند که طاووس عمل جنسی ندارد ولی حضرت در اینجا می‌فرماید که طاووس هم مانند خروس عمل جنسی دارد.
- «أَرَّ الْفُحُولِ» مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی عمل جنسی طاووس مانند عمل جنسی و نکاح نرهایی است که شهوت بر آن‌ها غالب شده است و هرگاه شهوت جنسی بر حیوان یا انسان غالب شود، بی‌طاقت می‌گردد.

۹. سخنان امام بر اساس سند معتبر

«أَحْيَلَك مِنْ ذَلِكَ عَلَى مُعَايَنَةِ لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفٍ إِسْنَادُهُ»^۱

تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می‌دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف حواله می‌دهد.

۱۰. ابطال بعضی خرافات

«وَلَوْ كَانَ كَزَعِمٍ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ فَتَقِفُ فِي صَفْتَي جُفُونِهِ وَ أَنَّ أَنْشَاءَهُ تَطْعَمُ ذَلِكَ ثُمَّ تَبْيِضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلِ سَوَى الدَّمْعِ الْمُنْبَجِسِ لَمَا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعِمَةِ الْغَرَابِ»^۲

حیوانات نری است که از شدت شهوت به هیجان آمده‌اند؛ غلم: کفرح غلما و غلمة بالضم و اغتلم غلب شهوة، و غلم البعير و اغتلم أي هاج من شهوة الضراب، فهو غلم و غلیم و الاثنی غلمة و غلیمة و مغتلمة. لِلضَّرَابِ: آمیزش نر با ماده؛ به معنای جفت‌گیری و آمیزش جنسی است.

۱. يُحِيلُ: حواله کردن.

۲. يَزْعُمُ: قول باطل، پندار.

يُلْقِحُ: آمیزش می‌کند؛ از ماده «لَقَح» به معنای باردار کردن.

دَمْعَةٌ: اشک؛ از ماده «دمع» به معنای اشک چشم، جاری شدن اشک.

تَسْفَحُ: اشک می‌ریزد؛ از ماده «سَفَح» به معنای جریان خون یا اشک است و «سَفَاح» به معنای خون‌ریز است؛ سَفَحَتِ: الدَّمُ أي أَرَقَتْهُ وَ الدَّمْعُ أَسْلَتْهُ وَ فِي بعض النسخ تشجها بدل تسفحها مضارع نشج من باب ضرب يقال نشج القدر أي غلا ما فيه حتى سمع له صوت قال العلامة المجلسي: ولعل الأول أوضح، فإن الفعل ليس متعديا بنفسه على ما في كتب اللغة.

مَدَامِعُ: اشک‌ها؛ جمع «مدمع» به معنای مجرای اشک است و «دمع» به اشک گفته می‌شود.



الْعُقَيَانِ وَ فَلَذَ الرَّبْرِجِدِ^۱

گمان می‌کنی که نی‌های وسط پرهای او همچون نشانه‌هایی است که از نقره ساخته شده و آنچه بر آن از حلقه‌ها و هاله‌های عجیب خورشیدمانند روییده، طلای خالص و قطعات زبرجد است.

نکته

• در «تَخَالُ قَصَبَةُ مَدَارِي» امام به رویش پرهای پرندگان اشاره دارد که این پرها از روزنه‌های کوچکی بر روی پوستشان می‌روید که به صورت نقطه‌های سفید بر روی پوست است.^۲

تشبیه

مشبه: پر طاووس

مشبه‌به: طلا و زبرجد

وجه شبه: رنگ آمیزی پر طاووس فوق‌العاده زیباست و انواع رنگ‌ها به صورت شفاف در آن دیده می‌شود ولی از میان رنگ‌هایش دو رنگ بیشتر جلب توجه می‌کند: رنگ زرد که همچون طلای خالص می‌درخشد و رنگ سبز که همانند قطعات زبرجد است. امام بر روی این دو رنگ مخصوص تکیه دارد که بر سایر رنگ‌های پر طاووس غلبه دارد و زیبایی فوق‌العاده‌ای به آن بخشیده است. تمام ریشه‌های زیبای پر او بر نی سفید رنگی روییده‌اند که امام آن را به نقره تشبیه فرموده است.

۱۱. ۲. تشبیه به دسته گل بهاری

«فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَتْبَتَتِ الْأَرْضُ قُلْتَ جَنَى جُنَى مِنْ زَهْرَةٍ كُلِّ رَبِيعٍ»^۱

هرگاه بخواهی آن را به آنچه زمین می‌رویاند تشبیه کنی، می‌گویی دسته‌گلی است که از شکوفه‌های گل‌های بهاری چیده شده است.

تشبیه

مشبه: پر طاووس

مشبه‌به: دسته گل بهاری

وجه شبه: اگر گل‌های زیبای بهاری و شکوفه‌ها را به صورت زیبایی در کنار هم بچیند، شبیه بال‌وپر طاووس می‌شود.

۱۱. ۳. تشبیه به پارچه رنگارنگ

«وَإِنْ صَاهَيْتُهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشَى الْخُلَلِ أَوْ كَمُونِقِ عَصَبِ الْيَمَنِ»^۲

هرگاه بخواهی آن را به لباس‌ها تشبیه کنی، همچون پارچه‌های زیبای پرنقش و نگار یا پرده‌های رنگارنگ یمنی است.

۱. شَبَّهْتُ: تشبیه کردی.

جَنَى: گل‌های تازه چیده شده؛ به معنای چیده شده و نیز به معنای دسته گل ذکر شده است؛ میوه‌ای که در زمان مناسب چیده شود؛ جنیت: الثمرة والزهرة واجتنتها و الجنى فعيل منه، و فى بعض النسخ جنى كحصى و هو ما يجنى من الشجر ما دام غصنا بمعنى فعيل و لفظة الفعل المجهول ليست فى بعض النسخ.

زَهْرَةٍ: شکوفه، گل؛ زهر: الثبات بالفتح نوره، و الواحدة زهرة كتمر و ثمرة قالوا و لا يسمى زهرا حتى تفتح.

۲. صَاهَيْتُهُ: تشبیه کردی؛ از ماده «مضاهاه» به معنای شباهت است.

مَوْشَى: آراسته؛ به معنای پرنقش و نگار است. از ماده «وشى» به معنای نقاشی کردن پارچه است و به معنای دروغ گفتن و سخن چینی نیز به کار می‌رود؛ وشيت: الثوب وشيا من باب رمى نقشته فهو موشى وزان مرمى أى منقش، و الأصل على مفعول.

الْخُلَلِ: حله‌ها؛ جمع «حَلَّة» به معنای طاقه پارچه، پیراهن؛ الحلل: كصرد جمع حلة بالضم و هى إزار و رداء من برد أو غيره فلا تكون حلة إلا من ثوبين أو ثوب له بطانة.

مُونِقٍ: زیبا و شگفت‌انگیز؛ از ماده «انق» به معنای زیبا شدن شده است؛ آن چیزی است که دارنده آن را خشنود و شادمان می‌کند.

عَصَبٍ: عمامه، دستار، پارچه‌ای که به دور سر پیچیده می‌شود؛ وزان فلس قال الفيومى برد يصنع غزله ثم ينسج، و لا يثنى و لا يجمع وإنما يثنى و يجمع ما يضاف إليه فيقال: برد عصب و برود عصب، و الاضافة للتخصيص، و يجوز أن يجعل وصفا فيقال: شريت ثوبا عصبا، و قال السهلى: العصب صبغ لا يثبت إلا باليمن.

۱. تَخَالُ قَصَبَةُ: نی‌های مخصوصی که در لابه‌لای پرها قرار دارد؛ قصب به پی‌ها و استخوان‌بندی بال گفته می‌شود. مَدَارِي: شانه‌ها؛ جمع «مَدْرِي» به معنای شانه؛ وسیله‌ای بوده که زن‌ها در گذشته فرق سر خود را با آن باز می‌کردند؛ بالدال المهملة جمع المدرى قال ابن الأثير: المدرى و المدرة شىء من حديد أو خشب على شكل سنّ من أسنان المشط و أطول منه يسرح به الشعر الملبّد و يستعمله من لا مشط له؛ و فى نسخ الشارح البحرانى بالدال المعجمة قال: و هى خشبة ذات أطراف كأصابع الكفّ ينقى بها الطعام.

عَجِيبٌ دَارَاتِهِ: دایره‌های شگفت‌آور؛ جمع «داره» به معنای حلقه یا هاله اطراف ماه است؛ جمع الدارة دارة القمر و غيره سميت بذلك لاستدارتها.

شُمُوبِيه: نوعی گردن‌بند؛ جمع «شمس» یعنی نوعی شانه.

خَالِصُ الْعُقَيَانِ: طلای خالص؛ بالكسر كما فى القاموس و قال العلامة المجلسى بالضم: الذهب الخالص أو الذهب النابت من الأرض.

فَلَذَ: قطعه‌ها؛ جمع «فلذه» به معنای قطعه است.

الرَّبْرِجِدِ: زبرجد؛ از سنگ‌های زینتی و گران‌قیمت است و رنگ‌های مختلفی دارد و از همه مشهورتر رنگ سبز آن است؛ لذا هر چیز سبز خوش‌رنگی را به «زبرجد» تشبیه می‌کنند.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۷.

تشبیه

مشبه: پر طاووس

مشبه به: پارچه رنگارنگ

وجه شبه: امام علی (ع) رنگارنگ بودن پره‌های طاووس را به پارچه‌های متنوع و گوناگون تشبیه کرده است.

۱۱. ۴. تشبیه به نوار نقره‌ای

«وَإِنْ شَاكَتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُضُوصِ ذَاتِ أَلْوَانٍ قَدْ نَطَقَتْ بِاللَّجِينِ الْمُكَلَّلِ»^۱

و اگر آن را با زیورها مقایسه کنی، همچون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهرات، زینت یافته در تاجی قرار گرفته است.

تشبیه

مشبه: پر طاووس

مشبه به: نوار نقره‌ای

وجه شبه: شاهان سابقاً تاج‌های پرنقش و نگار و مملو از جواهر داشتند که جواهرات را بر روی نواری نصب می‌کردند یا به وسیله نخ‌ها و سیم‌های باریکی به آن‌ها نظام می‌بخشیدند و تاج خود را با آن زینت می‌دادند. نی‌هایی که در وسط بال‌های طاووس قرار دارد، کاملاً سفید و همچون نقره است و پرهایی که در دو طرف آن روییده‌اند گویی جواهراتی است که بر آن نصب شده است.

۱۲. کیفیت راه رفتن طاووس

«يَمْشِي مَشْيَ الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ وَيَتَصَفَّحُ ذَنْبَهُ وَجَنَاحِيهِ فَيَقْهَقُهُ صَاحِكًا لِحِمَالِ سِرْبَالِهِ وَ أَصَابِيغٍ وَشَاحِهِ فَإِذَا رَمَى بَصَرَهُ إِلَى قَوَائِمِهِ رَقَا مُعَوَّلًا بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبَيِّنُ عَنْ اسْتِغَاثَتِهِ

۱. الْحُلِيُّ: زیورآلاتی که از سنگ‌های قیمتی ساخته می‌شود؛ جمع «حلی».

فُضُوصِ ذَاتِ أَلْوَانٍ: نگین‌های رنگارنگ؛ جمع «فص» به معنای نگین است؛ جمع فصّ کفلس و فلوس قال ابن السکیت: کسر الفاء ردی، و کذا قال الفارابی، و فی القاموس الفص الخاتم مثله و الکسر غیر لحن. نَطَقَتْ: احاطه شد؛ مانند کمر بند یا دامن به دور او بسته شده؛ «نطاق» به معنای کمر بندی است که به دور کمر خود می‌بستند.

اللَّجِينِ: نقره؛ استفاده از نقره برای ساخت دست‌بندهایی مزین به جواهرآلات.

الْمُكَلَّلِ: مزین؛ به معنای تاج‌دار از ماده «اکلیل» به معنای تاج گرفته شده است و گاه بر چیزی که به جواهرات تزیین شده، اطلاق شده است؛ کلل: فلانا أى ألبس الاکلیل و هو بالکسر التاج و شبه عصابة زین بالجواهر.

وَيَشْهَدُ بِصَادِقٍ»^۱

او همچون کسی که به خود می‌بالد با عشوه و ناز گام برمی‌دارد. گاه سر را برمی‌گرداند و به دُم و دو بالش می‌نگرد. ناگهان از زیبایی فوق‌العاده‌ای که پروبالش به او بخشیده و رنگ‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم درآمخته، قهقهه سر می‌دهد اما همین که به پاهای خود نظر می‌افکند آن‌چنان با گریه فریاد می‌کشد، فریادی که استغاثه جانکاهش از آن آشکار است و گواه صادق دردی است که در درون دارد.

نکته‌ها

- امام علی (ع) در این بیان به نکته لطیفی اشاره کرده است که خداوند در کنار آن همه زیبایی طاووس، نقطه ضعفی در آن قرار داده و آن پاهایش است. در حقیقت این نمونه‌ای از جهان آفرینش است که خداوند برای جلوگیری از غرور ناشی از قدرت و قوت، کاستی‌هایی قرار داده است تا تعادل برقرار گردد.^۲
- «لِحِمَالِ سِرْبَالِهِ»: مقصود از پیراهن، همان بدن یا پروبال طاووس است که چون آن‌ها را می‌بیند به خود می‌بالد و خوشحال می‌شود.

مشابه

- ◇ «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»^۳ و در [روی] زمین به نخوت گام برمدار.
- ◇ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴ خداوند، خودپسندِ لاف‌زن را دوست ندارد.

۱. يَمْشِي: راه می‌رود.

مَشْيًى: راه رفتن با اراده؛ اَمْشَى، اِمْشَاءُ الرَّجُلِ: آن مرد را راه برد؛ مَشَى، مَشْيًا و تَمْشَاءً: راه رفت.

الْمَرْحِ: فرحناک، شادمان؛ مست نعمت و قدرت است و از ماده «مرح» به معنای شدت خوشحالی گرفته شده است؛ به اصطلاح به افراد خیلی از خودراضی «مَرِح» می‌گویند.

يَتَصَفَّحُ: می‌گشاید، دقت و بررسی می‌کند، به آن نگاه می‌کند.

فَيَقْهَقُهُ: قهقهه می‌زند، خنده می‌کند.

سِرْبَالِ: لباس، پیراهن و گاهی به هرگونه لباس نیز گفته شده است.

أَصَابِيغٍ: رنگ‌ها؛ جمع «اصباغ» و اصباغ جمع «صبغ» به معنای رنگ است.

وَشَاحِهِ: رنگ‌آمیزهای میان‌بند خود؛ نوار پهن زیبایی است که بر دوش می‌افکنند و حمایل می‌کنند؛ الوشاح: کتکتاب

شیء ینسج من اديم و یرصع شبه القلادة تلبسه النساء و رجل.

رَمَى بِبَصَرِهِ: چشمش را دوخت؛ انداختن؛ تَرَامَى، تَرَامِي الْقَوْمُ: آن قوم به هم تیراندازی کردند.

رَقَا: فریاد زد؛ رَقَى، رَقِيًا الطائرُ: پرندۀ آواز داد؛ از ماده «رقو» به معنای فریاد کشیدن است.

مُعَوَّلًا: کسی که صدا را به گریه بلند می‌کند و از «عویل» گرفته شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۸۰.

۳. اسراء، ۳۷.

۴. لقمان، ۱۸.

او در محل یال خود، کاکلی دارد، سبزرنگ و پرنقش و نگار.

نکته‌ها

- یال حیوان که عرب به آن «عُرف» می‌گویند موهای بلندی است که از بالای شانه و پشت گردن تا پشت سر ادامه دارد و به میان دو گوش منتهی می‌شود و به صورت کاکل و تاجی در می‌آید.^۱
- کاکل طاووس عبارت از پرهای اندک و درازی است که در میان پرهای سر طاووس به رنگ سبز و پرنقش و نگار تقریباً در قسمت ثلث عقب سر آن ظاهر می‌گردد.^۲

۱۵. رنگ زیبای انتهای گردن

«وَمَخْرُجُ عُنُقِهِ كَالْإِبْرِيقِ وَمَعْرِزُهَا إِلَى حَيْثُ بَطْنُهُ كَصَبْغِ الْوَسْمَةِ الِيمَانِيَّةِ أَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ مِرْآةَ ذَاتِ صِقَالٍ»^۳

و انتهای گردنش همچون ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ وسمه یمانی و گاه همچون حریری است که در بر کرده و مانند آینه صیقلی شده، می‌درخشد.

نکته‌ها

- «مَخْرُجُ عُنُقِهِ»: به جایی از گردن گفته می‌شود که محل اتصال آن به بدن است و در واقع جایی است که گردن از آنجا آغاز می‌شود.
- حضرت در اینجا گردن را به میله‌ای تشبیه فرموده‌اند که در چیزی فرو می‌رود و گویا گردن هم مانند یک میله در سینه و شکم فرو رفته است.
- «أَوْ كَحَرِيرَةٍ مُلْبَسَةٍ»: حضرت در اینجا محل فرورفتگی گردن طاووس را در بدنش به رنگ وسمه یمانی تشبیه کرده که در عین حالی که رنگ زده شده است، از زیر آن برق می‌زند

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۸۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۴.

۳. عُنُقُهُ: گردن.

الْإِبْرِيقُ: آفتابه مخصوصی است که معمولاً برای شستن دست و دهان قبل و بعد از غذا خوردن یا برای ریختن گلاب در مهمانی‌ها به کار می‌رود و لوله و گردن آن با انحنای خاصی به شکلی زیبا ساخته شده است. از ریشه فارسی «آبریز» گرفته شده.

مَعْرِزُهُ: جایگاه گردن؛ محل قرار گرفتن یا محل فرو رفتن چیزی است.

الْوَسْمَةُ: رنگ خاصی بوده که ابرو یا محاسن را با آن رنگ می‌کردند و بهترین آن همان وسمه یمانی است؛ الوسمة: بکسر السین کما فی بعض النسخ و هی لغة الحجاز و أفصح من السکون، و أنکر الأزهری السکون، و بالسکون کما فی بعضها.

مِرْآةَ: آینه.

۱۳. پاهای طاووس

«تَوَجُّعِهِ لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ وَ قَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنْبُوبٍ سَاقِهِ صَيْصِيَّةٌ خَفِيَّةٌ»^۱

چه اینکه پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی باریک و [تیره‌رنگ و زشت] است و در گوشه‌ای از ساق پایش ناخن مخفی رویده است.

نکته

- «لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ»: این جمله بیان علت و سبب ناراحتی طاووس از نگاه کردن به پاهایش است؛ چون پاهای طاووس باریک و زشت است.

تشبیه

مشبه: پای طاووس

مشبه‌به: خروس خلاسی

وجه شبیه: وجه شباهت پای طاووس به خروس خلاسی در باریکی و درازی و ناهمواری و برآمدگی پشت پای آن است.

۱۴. موهای بلند و زیبا

«وَلَهُ فِي مَوْضِعِ الْعُرْفِ قُنْرَعَةٌ خَضْرَاءُ مُوشَاةٌ»^۲

۱. تَوَجُّعِهِ: دردناک شد؛ «وَجَعٌ»: دردمند شد؛ أَوْجَعَهُ: به درد آوردش.

حُمُشٌ: شخص یا چیزی است که ساق او باریک باشد و گاه به معنی تیره‌رنگ نیز آمده است؛ جمع «احمش»؛ احمش: الساقین ای أدقهما.

قَوَائِمٌ: پا یا چیزی است که بر روی آن می‌ایستند؛ جمع «قائمة».

الدِّيَكَةُ الْخِلَاسِيَّةُ: خروس دورگه‌ای است که ترکیبی از خروس‌های هندی و فارسی است و رنگ آن تیره و در واقع، حد وسط سیاه و سفید است. از ماده «خلس» به معنای گندمگون و تیره‌رنگ ذکر شده است؛ الخلاسی: بکسر الخاء المعجمة الدیک بین دجاعتین هندیة و فارسیة، و الولد بین أبوین أبيض و أسود.

نَجَمَتْ: پیدا شد؛ از ماده «نجم» به معنای رویدن و ظاهر شدن است.

ظُنْبُوبٌ سَاقِهِ: استخوان ساق پایش؛ به معنای انحراف و کجی به سمت جلو است؛ الظنوب: حرف العظم الیابس من قدم الساق.

صَيْصِيَّةٌ: ناخنک پشت پای خروس؛ خاری که در پای مرغان است و گاه به معنای شانه‌ای که تاروپود پارچه را قبل از بافتن با آن مرتب می‌کنند.

خَفِيَّةٌ: خفا، پنهانی، نهانی.

۲. الْعُرْفُ: یال اسب، تاج خروس، جای مرتفع.

قُنْرَعَةٌ: کاکل؛ مویی که بعد از تراشیدن دور سر در وسط سر می‌ماند.

مُوشَاةٌ: منقوش؛ پرنقش و نگار؛ نقاشی شده؛ اسم مفعول در باب تفعیل از ماده «وَشَى».



به طوری که گویا پارچه حریری روی آن پوشانده و داخل آن آینه ای صیقلی گذاشته باشند.

۱۶. شادابی اطراف گردن

«وَكَانَهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعْجَرٍ أَسْحَمَ إِلَّا أَنَّهُ يُحْيِلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ وَشِدَّةِ بَرِّيقِهِ أَنَّ الْخُضْرَةَ النَّاصِرَةَ مُمْتَرِجَةٌ بِهِ»^۱

گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می رسد که رنگ سبز پرتاوتی با آن آمیخته شده.

نکته

• «أَنَّ الْخُضْرَةَ النَّاصِرَةَ مُمْتَرِجَةٌ بِهِ»: رنگ سبز تروتازه ای با آن آمیخته شده است در عین حالی که سیاه است ولی از بس درخشندگی دارد به خیال انسان می اندازد که سبزی زیبایی مخلوط و ممزوج با آن سیاهی شده است.

۱۷. خط باریک سفید در کنار گوش

«وَ مَعَ فَتَقٍ سَمْعِهِ خَطٌ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِي لَوْنِ الْأَفْحْوَانِ أَيْبَضُ يَقْقُ فَهُوَ بَيَاضُهُ فِي سَوَادٍ مَا هُنَالِكَ يَأْتَلِقُ»^۲

۱. مُتَلَفِّعٌ: پوشاننده، پیچیده شده؛ از ماده «لَفَع» به معنای فراگرفتن و گرداگرد چیزی را پوشاندن است؛ اللفَاع: کتاب الملحفة أو الکساء أو کما تَلَفَّعَ به المرأة، و تَلَفَعَ الرَّجُلُ بالثوب إذا اشتمل به و تَغَطَّى، و فی بعض النسخ متَقَنَّعٌ من القناع.

مِعْجَرٍ: روسری و مقنعه.

أَسْحَمٌ: سیاه.

لِكَثْرَةِ مَائِهِ: شدت طراوتش.

بَرِّيقِهِ: درخشیدن، راقی، رَیْقاً الشیء: آن چیز درخشید.

الْناَصِرَةُ: سبزی؛ از ماده «نَصَرَ»: نصر و نصارت به معنی طراوت و زیبایی است؛ اسْتَنْصَرَ، اسْتِنْصَاراً الشیء: آن چیز را تروتازه یافت یا شمرد؛ انْصَرَ، انْصَاراً: آن چیز تروتازه و زیبا شد؛ لَانْصَرَ: خرم و زیبا.

مُمْتَرِجَةٌ: مخلوط؛ از ماده «مزج» به معنای آمیختن.

۲. فَتَقٍ: پارگی، منظور شکاف گوش است.

مُسْتَدَقٌّ: باریکه؛ از ماده «دَقَّ» گرفته شده است.

أَفْحْوَانٍ: گل بابونه، بابونه سفید.

يَقْقُ: بسیار سفید؛ از ماده «یَقَوْه» گرفته شده است.

أَبْيَضٌ: سفیدی، اَبْيَضٌ، اَبْیاضاً: سفید شد؛ بَايَضٌ، مُبَايَضَةٌ: در سفیدی بر او غلبه کرد؛ اَبْيَضُ يَقْقُ: بالتحریک و بالکسر اَبْیاضاً وزان کتف شدید البیاض.

سَوَادٍ: سیاهی.

يَأْتَلِقُ: می درخشد؛ از ماده «أَلَقَ» گرفته شده است.



در شکاف گوشش خطی مانند سر قلم است؛ بسیار سفید همچون گل بابونه و آن سفیدی در میان رنگ سیاه اطرافش خوش می درخشد.

نکته ها

• «مُسْتَدَقُّ الْقَلَمِ»: به معنای قلم نازکی است که یا خود قلم نازک باشد یا آن را نازک تراشیده باشند.

• «فَهُوَ بَيَاضُهُ»: در عین حالی که سیاه است یک خط سفید در آنجا در لابه لای آن وجود دارد. این خط سفید را حضرت می فرماید در کنار گوش طاووس است.

۱۸. تنوع رنگ ها

«وَ قَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقَسْطٍ وَ عَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَ بَرِّيقِهِ وَ بَصِیصٍ دِيْبَاجِهِ وَ رَوْثِقِهِ فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ الْمَبْثُوثَةِ لَمْ تُرْبَّهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ وَ لَا شُمُوسُ قَيْظٍ»^۱

کمتر رنگی را می توان یافت که نمونه ای از آن در اندام طاووس نباشد و آن را با شفافیت و صیقل فراوان و زرق و برق جامه اش جلوه بهتری نبخشیده باشد؛ همچون شکوفه های پراکنده است، نه باران های بهاری اش پروریده و نه آفتاب گرم تابستان دیده.

نکته ها

• نه تنها طاووس انواع و اقسام رنگ ها را دارد بلکه این رنگ ها دارای درخشندگی نیز می باشند و در حقیقت مانند آینه و نور است.

• در معنای عبارت «وَ بَصِیصٍ دِيْبَاجِهِ وَ رَوْثِقِهِ»: دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود

۱. قِسْطٌ: سهم.

عَلَاهُ: بر او برتری یافت.

صِقَالِهِ: صیقل دادن؛ صَقَلَ، صَقْلًا و صِقَالاً الشیء: آن چیز را روشن و براق و تیز کرد؛ صَقَلَ، صَقْلًا: آن چیز براق شد. أَزَاهِيرٍ: شکوفه درخت؛ أَزْهَر، إِزْهَاراً النَّبَاتُ: شکوفه گیاه شکفته شد؛ الرَّهْرُ: جمع أَزْهَر و أَزَاهِيرٍ: غنچه گل.

بَرِّيقٍ: شفافیت؛ درخشندگی؛ از ماده «برق» گرفته شده است.

بَصِیصٍ: درخشش و تالُلُو.

دِيْبَاجٍ: به لباسی گفته می شود که از حریر خالص باشد؛ «دِیبا» پارچه ای است که تار و پودش از ابریشم بوده و عربی آن «دِیباچ» است، البته به رخساره هم «دِیباچ» گفته می شود.

رَوْثِقٍ: زیبایی؛ از ماده «رنق».

الْمَبْثُوثَةُ: پراکنده؛ از ماده «بَثَّ» به معنای پراکندن، منتشر کردن؛ اَثْبَثَ، اَثْبَاتًا: پخش شد، پراکنده شد، برانگیخته شد و به هیجان آمد، بَثَّ، بَثًا الشیء: آن چیز را پخش کرد، پراکنده کرد.

لَمْ تُرْبَّ: پرورش نیافت؛ از ماده «رَبَّ» به معنای تربیت کردن، پرورش دادن.

أَمْطَارٌ: باران ها؛ از ماده «مطر» به معنای باران.

قَيْظٌ: گرم؛ به معنای چله تابستان و شدت حرارت است.

نکته‌ها

- پر طاووس پس از مدتی از رشد باز می‌ایستد و سست گشته و فرو می‌ریزد و سپس به جای آن پر جدیدی می‌روید؛ گویا لباس کهنه به لباس جدید تبدیل می‌شود. لباس دوم پرنده دقیقاً مانند لباس اول او می‌روید.^۱
- «انْحَتَات» مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی همان‌گونه که برگ‌های درختان در پاییز می‌ریزد، پرهاى طاووس هم از بدنش جدا گشته و می‌ریزد.

۲۰. جلوه‌های متنوع رنگ‌ها

«وَ إِذَا تَصَفَّحَتْ شَعْرَةً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرْتَكَ حُمْرَةً وَزِدِيَّةً وَ تَارَةً خُضْرَةً زَبْرَجْدِيَّةً وَ أَحْيَانًا صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً»^۲

اگر تازی از تارهای پر او را بررسی کنی، گاه سرخ گل‌رخ را به تو نشان می‌دهند و گاه رنگ سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی.

نکته

- از آنجا که روی پرهاى طاووس، دایره‌های زیبایی به رنگ‌های مختلف است، این رنگ‌ها روی هر تازی از پوش‌ها تقسیم شده؛ به‌طوری که هر تازی از آن، رنگ‌های گوناگونی دارد و این از شگفتی‌های جهان آفرینش است. معمولاً در حیوانات، تار موها اگر به رنگ‌های مختلف باشد، هر تار به یک رنگ است ولی در طاووس قسمت پایین تار به رنگی، وسط آن به رنگی و بالای آن نیز به رنگی دیگر است و چنان با تارهای دیگر هماهنگ شده که دوایری زیبا با رنگ‌های بسیار متنوع و جذاب به وجود می‌آورد؛ از این گذشته، تابش نور از زاویه‌های مختلف نیز به آن انعکاس متفاوت می‌دهد.^۳

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۹.

۲. تَصَفَّحَتْ: با دقت نگریستی.

شَعْرَةً: موی.

حُمْرَةً: سرخی؛ از ماده «حُمِر» به معنای سرخی؛ احْمَرًا، احْمِرَارًا: سرخی آن به تدریج زیادت‌تر شد؛ احْمَرًا: آن چیز سرخ‌رنگ شد.

صُفْرَةً: زردی، صفراء: زردرنگ؛ مؤنث «اصفر» است.

خُضْرَةً زَبْرَجْدِيَّةً: سبز زبرجدی.

عَسْجَدِيَّةً: طلایی؛ از «عَسَجِد» به معنای طلا گرفته شده است؛ العسجد: کج‌جگر الذهب.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۸۸.

صورت و شکل طاووس و زیبایی‌اش است؛ ب. مقصود لباس شبیه به ابریشم طاووس و زیبایی‌اش است که احتمال دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

- «وَلَا شُمُوسٌ قَيِّظٌ»: هرچند تنها یک خورشید نسبت به زمین ما وجود دارد ولی به لحاظ تابش‌های زیادی که وجود دارد و هر تابشی را می‌توان خورشیدی نامید، حضرت از این تابش‌ها تعبیر به «شموس» فرموده‌اند.

۱۹. ریزش و رویش پرها

«وَ قَدْ يَنْحَسِرُ مِنْ رِيشِهِ وَيَعْرِى مِنْ لِبَاسِهِ فَيَسْقُطُ تَثَرَى وَيَثْبُتُ تَبَاعاً فَيَنْحَتُّ مِنْ قَصَبِهِ انْحِتَاتٍ أَوْزَاقِ الْأَغْصَانِ ثُمَّ يَتَلَاحَقُ نَآمِيًا حَتَّى يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ لَا يَخَالِفُ سَالِفَ أَلْوَانِهِ وَلَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ»^۱

گاه او از پرهایش بیرون می‌آید و لباسش را از تن خارج می‌کند. پرها پشت سر هم می‌ریزند و به دنبال هم پی‌درپی می‌رویند. پویش پرها، از نی‌ها، همچون ریزش برگ‌ها از شاخه‌ها فرو می‌ریزد، سپس رشد و نمو می‌کند تا بار دیگر به شکل نخست درآید. با رنگ‌های سابق هیچ تفاوتی پیدا نمی‌کنند و رنگی به جای رنگ دیگر نمی‌نشیند.

۱. يَنْحَسِرُ: می‌ریزد؛ برهنه می‌شود و مکشوف می‌گردد؛ از ماده «حَصَرَ» به معنای برهنه شدن گرفته شده است؛ يَتَحَسَّرُ: فی بعض النسخ مضارع تفعل يقال: تحسّر البعير أى سقط من الاعياء، و فی بعض النسخ تنحسر على صيغة الانفعال تقول: حسره كضربه فانحسر أى كشفه فانكشف.

رِيشِهِ: پر که ویژه پرندگان است؛ الرِّيشَةُ: جمع «رِيشَات» به معنای یک دانه پر مرغ.

يَعْرِى: برهنه می‌شود؛ از ماده «عَرَى» به معنای عریان کردن؛ تَعْرِى، تَعْرِيًا من ثيابه: جامه‌های خود را به در آورد، برهنه شد؛ العارى: جمع «عَرَاة» به معنای لخت، آن که لباس‌های خود را درآورده باشد.

فَيَسْقُطُ: می‌ریزد؛ از ماده «سَقَطَ» به معنای سقوط، افتادن؛ اسْقَاطُ، اسْقَاطاً الشئ: آن چیز پی‌اپی فرود آمد.

تَثَرَى: پی‌درپی؛ از ماده «وَتَرَ» به معنای یکتا شدن گرفته شده و «تَثَرَى» یعنی یکی پشت سر دیگری در می‌آید.

تَبَاعاً: دوباره؛ مصدر باب مفاعله به معنای پشت‌سرهم.

يَنْحَتُّ: می‌ریزد؛ فرومی‌ریزد؛ از ماده «نَحَت» به معنای تراشیدن گرفته شده است؛ «انْحِتَات» به معنای ساقط شدن و ریختن است.

يَتَلَاحَقُ: ملحق می‌شود؛ از ماده «لَاحَقَ و لَاحَقَ» به معنای ادراک و رسیدن است؛ «لِاحِق» به معنی ملازمت و «لِاحَق» به معنی ادراک مناسب است.

الْأَغْصَانُ: شاخه‌ها؛ از ماده «عَصَنَ» به معنای شاخه درخت؛ عَصْنًا الغصن: شاخه درخت را کشید و برید؛ الغُصَّة: شاخه کوچک درخت.

نَآمِيًا: رشد می‌کند؛ از ماده «نَمَوَ» به معنای رشد و نمو.

سَالِفَ: سابق، گذشته، اسلاف: گذراندن و پیش فرستادن؛ سالف ألوانه: فی بعض النسخ بدلها سائر ألوانه و الأول أظهر. لَا يَقَعُ: واقع نمی‌شود.

پاک و منزّه است خداوندی که خردها را از توصیف پدیده‌ای مقهور و ناتوان نمود که آشکارا در برابر دیدگان جلوه‌گر است و آن را محدود و مخلوق و ترکیب یافته از اجزا و رنگ‌ها شناخته‌اند و [این‌گونه خداوند] زبان‌ها را از توصیف آن در مانده ساخته و از ادای وصفش به عجز کشانده.

نکته‌ها

- منصوب بودن «سبحان» به خاطر این است که مفعول مطلق برای فعل محذوف است که در حقیقت «سبحتُ سبحانه» بوده است که حذف فعل آن در این موارد و امثال آن واجب است.
- «مُولَفًا مَلُونًا»: ما تنها مشاهده می‌کنیم که طاووس رنگارنگ و نقاشی شده است ولی نمی‌دانیم که علت آن چیست و چرا قسمتی از آن سبز و قسمت دیگرش سفید یا سیاه شده است در حالی که خلقت عالم، تصادفی و بی‌نظم نیست؛ بنابراین دقایق و عللی باعث شده که طاووس این ویژگی‌ها را پیدا کرده و هر قسمت از آن به رنگی درآمده است ولی ما علل آن را نمی‌دانیم.

۲۳. مخلوقات ریز

۱.۲۳. شگفتی‌های دیگر جانداران

«وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَمَجَةَ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحَيَاتَانِ وَالْفِيلَةِ»^۱
پاک و منزّه است آن کس که برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد، دست‌وپا قرار داد و بالاتر از آن‌ها ماهیان بزرگ و فیل را آفرید.

نکته‌ها

- امام علی (ع) در این عبارت کوتاه به دو جاندار از کوچک‌ترین جانداران یعنی مورچه و پشه‌های ریز و به دو حیوان بزرگ که عظیم‌ترین جانداران روی زمین‌اند، اشاره می‌کند: نهنگ در دریاها و فیل در خشکی. مخصوصاً توجه مخاطبان خود را به دست و پای مورچگان و پشه‌ها جلب می‌کند؛ دست و پای که تمام ویژگی‌های دست و پای فیل را

ادامه از صفحه قبل:

تَأْدِيَّةٌ: ادا؛ از ماده «أَدَاء» یعنی دادن حق تمام در یک دفعه؛ أَدَى، تأدیه الشیء: آن چیز را پیوند داد، به او رسانید، آن را تأدیه و پرداخت کرد.

نَعْتَهُ: وصف کرد او را.

۱. أَدْمَجَ: استوار نمود؛ از ماده «دمج» به معنای استحکام بخشیدن گرفته شده است.

قَوَائِمُ: پاهای مورچه؛ جمع «قائمة» به معنای ستون در اینجا اشاره به دست و پاهاست که ستون‌های بدن محسوب می‌شود.

الذَّرَّةُ: مورچه کوچک و به معنای ذرات گردوغبار.

الْهَمَجَةُ: مگس ریز؛ پشه کوچک و جمع آن «هَمَج» است؛ محرکة واحدة الهمج بالتحريك أيضا و هو ذباب صغير

کالبعوض يسقط على وجوه الغنم والحمير و النعاج الهرمة.

الْحَيَاتَانِ: ماهی‌ها؛ جمع «حوت» به معنای ماهی.

فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقِ الْفِطَنِ أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ أَوْ تَسْتَظِلُّهُ وَصْفُهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ وَأَقْلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامُ أَنْ تُدْرِكَهُ وَالْأَلْسِنَةُ أَنْ تَصِفَهُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَاءِ لِلْعُيُونِ فَأَذْرَكَتُهُ مَحْدُودًا مَكُونًا وَمُولَفًا مَلُونًا وَ أَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ. وَ سُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَمَجَةَ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحَيَاتَانِ وَالْفِيلَةِ وَ أَى عَلَى نَفْسِهِ أَلَّا يَضْطَرِبَ شَيْخٌ مِمَّا أُولِجَ فِيهِ الرُّوحُ إِلَّا وَ جَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَةً وَ الْفَنَاءَ غَايَةً.

۲۱. سرگردانی عقل‌ها در این موجود

«فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقِ الْفِطَنِ أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ أَوْ تَسْتَظِلُّهُ وَصْفُهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ وَأَقْلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامُ أَنْ تُدْرِكَهُ وَالْأَلْسِنَةُ أَنْ تَصِفَهُ»^۱

پس اندیشه‌های ژرف‌نگر چگونه می‌توانند این همه زیبایی را توصیف کنند یا خردمندان باذوق به حقیقت آن برسند؟! او چسان گفتار توصیف‌گران و صفش را به نظم آورد با آنکه کوچک‌ترین اجزایش اندیشه‌ها را از درک ناتوان ساخته و زبان توصیف‌گران را به عجز آورده؟

نکته

- «قَرَائِحُ الْعُقُولِ»: وقتی درمورد کسی می‌گویند که او خوش‌قریحه است؛ به معنای این است که درک و استعدادش خوب است.

۲۲. ناتوانی عقل از درک قدرت خداوند

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَاءِ لِلْعُيُونِ فَأَذْرَكَتُهُ مَحْدُودًا مَكُونًا وَمُولَفًا مَلُونًا وَ أَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ»^۲

۱. عَمَائِقُ: نیروهای عمیق؛ جمع «عمیق» به معنای دقیق و عمیق است؛ العمق: بالضم و الفتح قعر البئر و نحوها. الْفِطَنُ: هشیاری‌ها؛ فکر، هوش، عقل؛ الفطن: كعنب جمع فطنة بالكسر و هی الحذق و العلم بوجوه الامور.

قَرَائِحُ الْعُقُولِ: فهم‌های عقول؛ جمع «قریحه» به معنای ذهن و هوشی است که خدا در سرشت او قرار داده است. تَسْتَظِلُّهُ وَصْفُهُ: توصیفش می‌کند؛ از ماده «نظم» به معنای به نظم درآوردن، منظم کردن.

۲. بَهَرَ: غلبه کرد؛ از ماده «بهر» به معنای غلبه یافتن و چیره شدن گرفته شده است.

جَلَاءُ: آن را آشکار نمود؛ از ماده «جلاء» گرفته شده است؛ بالتشديد و التخفيف على اختلاف التسخ أى كشفه. أَذْرَكَتْ: درک کرد.

مَكُونٌ: تکوین یافته.

مُلُونٌ: رنگ‌آمیزی شده.

أَعْجَزَ: عاجز نمود.

تَلْخِيصٌ: شرح دادن؛ خلاصه کردن و در اینجا به معنای اول است.

قَعَدَ بِهَا: عاجز شد؛ آن را نشان داد و بازداشت، فعل لازم است که با «باء» جر متعدی شده است.

دارد: خم و راست می شود و از مغز فرمان می گیرد و به جوانب مختلف انعطاف می یابد.^۱

- یکی از خصوصیات و ویژگی های مورچه این است که می تواند باری بیش از وزن خود ببرد. این بسیار مهم است که خداوند، جهان را به گونه ای خلق کرده که همه امکانات و نیازهای ضروری موجودات کوچک و بزرگ را در آن فراهم کرده است.

۲.۲۳. سرنوشت حتمی همه جانداران

«وَأَيُّ عَلَى نَفْسِهِ إِلَّا يَضْطَرُّ شَيْخٌ مِمَّا أُولَجَ فِيهِ الرُّوحُ إِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ وَ الْفَنَاءَ غَايَتَهُ»^۲

و بر خود لازم دانسته که آنچه در آن روح دمیده است از هم نگسلد، جز آنکه مرگ را موعد آن قرار داد و نیستی را پایان آن.

نکته

- در مورد علم طاووس شناسی حضرت علی (علیه السلام) باید گفت: امام به طور قطعی با عالم غیب ارتباط داشته و همچنین یکی از معجزات پیامبر، تربیت افرادی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) بوده است. امام (علیه السلام) با همه فداکاری ها و علمومی که دارد، خود را پرورش یافته مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می داند و وقتی مشاهده می کنیم که حضرت مسائل فلسفی را چنان با دقت و عمیق بیان می کند، به این نتیجه می رسیم که بخشی از علوم آن حضرت علم لدنی است و بخشی هم علمومی است که از پیامبر فراگرفته است.

مشابه

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾^۳ هر چه بر [زمین] است فانی شونده است و ذاتِ باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۹۲.

۲. وَأَيُّ: وعده داد؛ از ماده «وَأَيُّ» به معنای وعده دادن.

لا يَضْطَرُّ: متغیر نمی شود، حرکت نمی کند، نمی جنبید.

شَيْخٌ: موجود؛ به معنای شخص و هر چیزی که در برابر انسان آشکار می شود و حس آن را درک می کند.

أُولَجَ: وارد نمود؛ از ماده «وَلَجَ» به معنای دخول، دمیدن؛ اَتَلَجَ، اَتَلَجَا اليه و فيه: به آن داخل شد.

الْحِمَامَ: مرگ.

۳. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَائِهَا وَ زَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا وَ لَذَهْلَتْ بِالْفِكْرِ فِي [اصْطِفَافِ] اصْطِفَافِ أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُزُوقُهَا فِي كُتُبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاجِلِ أَنْهَارِهَا وَ فِي تَغْلِيْقِ كِبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيحِهَا وَ أَفْنَانِهَا وَ طُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةٍ فِي غُلْفِ أَكْمَامِهَا تُجَنِّي مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ فَتَأْتِي عَلَى مُنْيَةٍ مُجْتَنِبِهَا وَ يُطَافُ عَلَى نَزَائِلِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ، قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتِمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ. فَلَوْ شَعَلَتْ قَلْبُكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِيعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُوَنِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَلَتْ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ.

۲.۲۴. توصیف بهشت

۱.۲۴. درخت های بهشتی

«فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَائِهَا وَ زَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا وَ لَذَهْلَتْ بِالْفِكْرِ فِي اصْطِفَافِ أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُزُوقُهَا فِي كُتُبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاجِلِ أَنْهَارِهَا»^۱

هرگاه با چشم دل به آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بنگری، روح از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذاتش و زینت ها و زیورهای خیره کننده اش صرف نظر

۱. نَحْوُ: سمت و سو.

عَرَفْتُ: بی میل شد؛ از ماده «عَرَفَ» به معنای ترک کردن و انصراف از چیزی گرفته شده و به معنای لهُو و سرگرمی نیز آمده است؛ بالعین المهملة و الزاء المعجمة أى زهدت و انصرفت.

زَخَارِفِ: زینت ها، زیورها.

لَذَهْلَتْ: متحیر ماند؛ از ماده «ذَهَلَ» به معنای غفلت کردن و ترک گفتن چیزی و به فراموشی سپردن آن است.

اصْطِفَافِ أَشْجَارٍ: جنبش درختان؛ به هم خوردن چیزی است که صدایی از آن برخیزد؛ مانند کف زدن یا به هم خوردن شاخه های درختان؛ الأشجار اضطرابها من الصَّفَقِ وَ هُوَ الصَّرْبُ يَسْمَعُ لَهُ صَوْتُ يَقَالُ: صَفَقَ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ صَفَقَةً أَوْ ضَرْبَهَا عَلَيْهَا، وَ ذَلِكْ عِنْدَ وَجُوبِ الْبَيْعِ، وَ فِي بَعْضِ النُّسخِ اصْطِفَافِ أَشْجَارٍ أَيْ انْتِظَامُهَا صَفًّا، وَ فِي بَعْضِهَا اصْطِفَافِ أَغْصَانِ بَدَلِ أَشْجَارٍ.

غُيِّبَتْ: مخفی شد.

عُزُوقُ: ریشه ها.

كُتُبَانِ: تپه ها؛ جمع «كُتَيْبٍ» به معنای تل شن است؛ از ماده «كُتِبَ» به معنای جمع کردن گرفته شده است.

الْمِسْكِ: مُسْك؛ عطر مخصوصی است گرفته شده از آهو.

سَوَاجِلِ أَنْهَارِهَا: کرانه چشمه سارها.

با خوشه‌هایی از مروارید تر که از شاخه‌های کوچک و بزرگ آن درختان آویزان است و میوه‌های گوناگون که در غلاف‌های خود جای گرفته و بی‌هیچ زحمتی چیده می‌شود و همان‌گونه که چیننده می‌خواهد در دستش قرار می‌گیرد.

نکته

• یکی از مشکلات درختان میوه در دنیا، چیدن میوه آن‌هاست که گاه با دردهای فراوان همراه است ولی در بهشت همه‌چیز بر وفق مراد است؛ میوه‌های درختانش در دسترس همگان است، در همه حال در حال ایستاده و نشسته حتی در بعضی از روایات آمده که بهشتیان هر زمان اراده چیدن میوه‌ای کنند، شاخه درخت به‌سوی آن‌ها خم می‌شود و در دسترس آن‌ها قرار می‌گیرد.^۱

مشابه

﴿قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾^۲ که میوه‌هایش در دسترس باشد.

۲۴.۳. میزبانان بهشتی

«وَيُطَافُ عَلَى نُرَالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ وَالْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ»^۳
برای بهشتیان عسل‌های پاک و شراب صافی در قصرهایشان می‌چرخاند [تا هرکه بخواهد از آن بنوشد].

نکته

• در بهشت علاوه بر میوه‌های گوناگون که در اختیار بهشتیان است، عسل‌ها و شراب‌های صاف شده به‌وسیله «حورالعین» یا «غلمان» در آستانه ورود و درون قصرهایشان گردش داده شده و آنان هرگاه خواستند از آن استفاده می‌کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۳۹۹.

۲. حاقه، ۲۳.

۳. يُطَافُ: دور زده می‌شود؛ از ماده «طَوَفَ» به‌معنای دور زدن؛ تَطَيَّفَ: طواف بسیار کرد؛ تطوفُ: از باب تفعّل نیز طواف کردن است؛ در اینجا یعنی گردش می‌کند و پذیرایی می‌کند.

نُرَالِهَا: ساکنان؛ جمع «نازل» به‌معنای واردشونده.

أَفْنِيَّة: قصرها؛ جمع «فناء» به‌معنای حیاط و جلوی خانه است؛ فناء: البيت ما اتسع من أمامه و الجمع أفنية.

بِالْأَعْسَالِ: عسل‌ها.

الْمُصَفَّقَةِ: تصفیه شده؛ از ماده «تصفیق» به‌معنای جابه‌جا کردن مایعات از ظرفی به ظرف دیگر برای تصفیه آن است؛

التصفیق: تحويل الشراب من إناء إلى إناء ممزوجاً ليصفو

الْخُمُورِ: شراب‌ها؛ از ماده «خَمَر» به‌معنای مست‌کننده؛ «خمر» در اصل به‌معنای پوشاندن است و به شراب از آن جهت «خمر» گویند که عقل را می‌پوشاند و زایل می‌کند.

الْمُرَوَّقَةِ: تصفیه‌شده، از ماده «روق» به‌معنای صاف شدن است؛ الرّواق: الصّافی من الماء و غیره و المعجب.

خواهد کرد و فکرت در میان درخت‌هایی که پیوسته شاخه‌هایش به هم می‌خورد و ریشه‌هایش در دل تپه‌هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، حیران و شگفت‌زده می‌شود.

نکته

• اگر با دیده بصیرت بنگری و در معنای آنچه از لذت‌ها و خوشی‌های بهشت برایت تعریف و توصیف می‌شود، بیندیشی، بهره‌ها و خوشی‌های دنیا را هرچه هم زیبا و شگرف باشد، با کامیابی‌ها و لذت‌های بهشت درخور مقایسه و برابری ندیده و در میان آن‌ها جز نیستی که زائیده وهم و خیال است، نمی‌یابی و در این هنگام می‌بینی که نفس تو از دنیا بیزار و از متاع آن و آنچه در آن خوشی و لذت شمرده می‌شود، روگردان است و اندیشه‌ات سرتاسر متوجه به هم خوردن برگ‌ها و خم شدن شاخه‌های پر بار درختان بهشت است.^۱

مشابه

﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^۲ آن نهرهایی است از آب‌هایی تغییرناپذیر و نهرهایی از شیری که طعمش دگرگون نمی‌شود و نهرهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می‌برند و نهرهایی از عسل مصفا و در آنجا هرگونه میوه که بخواهند هست و نیز آمرزش پروردگارشان.

۲۴.۲. میوه‌های بهشتی

«وَفِي تَغْلِيْقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيحِهَا وَأَفْنَانِهَا وَطُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلْفٍ أَكْمَامِهَا تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكْلُفٍ فَتَأْتِي عَلَى مُنِيَّةٍ مُجْتَنِيَهَا»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲. محمد، ۱۵.

۳. تَغْلِيْقٍ: آویخته شدن؛ عطف به «فی اصطفاق» است؛ یعنی فکر شما به آویزان بودن خوشه‌ها متوجه می‌شود و مظاهر و نعمت‌های دنیا را فراموش خواهد کرد.

كَبَائِسٍ: خوشه‌ها؛ جمع «کباسه» به‌معنای خوشه میوه و مانند آن است؛ الکباسة: العذق التام بشماریخه و رطبه.

عَسَالِيحٍ: شاخه‌های بزرگ؛ جمع «عسلوج» به‌معنای شاخه درخت است.

أَفْنَانِهَا: شاخه‌های کوچک؛ جمع «فن» و «فثن» به‌معنای شاخه تازه و پررنگ است و شاخه‌های مختلف علم و صنعت و هنر و مانند آن را نیز فنون می‌گویند.

غُلْفٍ: غلاف‌هایش؛ جمع «غلاف» از ماده «غلف» به‌معنای پوشاندن گرفته شده است.

أَكْمَامٍ: غلافی است که روی میوه را می‌پوشاند؛ کالأكمة و الکمام جمع کم و کمامه بالكسر فیهما و هو وعاء الطلع و غطاء الثور.

تُجْنَى: چیده می‌شود؛ از ماده «جَنَى» به‌معنای چیدن میوه.

تَكْلُفٍ: زحمت.

فَتَأْتِي: می‌آید.

مُجْتَنِيَهَا: چینه‌ده؛ از ماده «جَنَى» به‌معنای چید، «مجتنی» اسم فاعل در باب افتعال به‌معنای چینه‌ده آن‌ها.

مشابه

﴿يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ قدح‌های زرین و سبوها را در میانشان به گردش می‌آورند. در آنجاست هرچه نفس آرزو کند و دیده از آن لذت ببرد و در آنجا جاودانه خواهید بود.

﴿لَا يَصْدَعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ﴾^۲ از نوشیدنش نه سردرد گیرند و نه بیهوش شوند.

﴿وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾^۳ یتنارعون^۴ فيها كأساً لا لغو فيها ولا تأثيم^۵ وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ غُلَامَانُ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ^۶ با [هر نوع] میوه و گوشتی که دلخواه آن‌هاست، آنان را مدد می‌کنیم. در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند که در آن نه یاهو‌گویی است و نه گناه و برای [خدمت] آنان پسرانی است که بر گردشان همی‌گردند؛ انگاری آن‌ها مرواریدی‌اند که [در صدف] نهفته است.

۴. ۲۴. ساکنان بهشت

«قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتِمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ وَأَمِنُوا ثِقْلَةَ الْأَسْفَارِ»^۱
ساکنان بهشت مردمی هستند که کرامت الهی پی‌درپی به آنان می‌رسید تا سرانجام به خانه جاودانی درآمدند و از رنج سفر آسوده گشتند.

نکته‌ها

- در اینجا حضرت به‌عنوان یک جمله مستقل، توضیح می‌دهد که بهشتی‌ها و کسانی که از نعمت‌های بهشتی استفاده می‌کنند چه کسانی هستند.
- «حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ»: در این دنیا انسان باید همیشه از جایی به جای دیگر منتقل شود؛ به این معنا که اگر زندگی مرفهی هم داشته باشد بالاخره باید از این دنیا به عالم برزخ و از آنجا هم به عالم قیامت برود ولی وقتی که در بهشت قرار گرفت دیگر جابه‌جا نمی‌شود و از انتقال یافتن و رنج سفر در امان است.

مشابه

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾^۱ ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾^۲ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ^۳ كَذَلِكَ وَرَوْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ^۴ همانا پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند و آنان در میان باغ‌ها و چشمه‌ها هستند. آن پرهیزکاران لباس‌هایی از حریر نازک و ستبر می‌پوشند و در مقابل یکدیگر می‌نشینند. این چنین هستند بهشتیان و آن‌ها را با حورالعین تزویج می‌کنیم. آن بهشتیان هر نوع میوه را بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد و در نهایت امنیت به سر می‌برند.

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۵ این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می‌دهیم.

۵. ۲۴. شوق دیدار پروردگار

«فَلَوْ شِغَلَتْ قَلْبَكَ أَتَيْهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَظَرِ الْمُؤَنِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقاً إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَلَتْ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالاً بِهَا»^۱

ای شنونده! اگر دل خویش را به مناظر زیبا و شگفت‌آوری که در بهشت به تو رو می‌آورد مشغول داری، روح با اشتیاق فراوان به آن دیار پرواز خواهد کرد و برای هرچه زودتر

۱. اسراء، ۷۰.

۲. دخان، ۵۱ تا ۵۶.

۳. مریم، ۶۳.

۴. شِغَلَتْ: مشغول کردی؛ اسْتَمِعَ: اشتغالاً: به کار مشغول شد.

يَهْجُمُ: هجوم می‌آورد؛ از ماده «هَجَمَ» به معنای هجوم بردن؛ أَهْجَمَ: إِهْجَاماً عَلَيْهِم: او را به حمله بر آن‌ها واداشت؛ تَهَاجَمَ: تَهَاجُماً الرِّجَالُ: آن دو مرد بر یکدیگر حمله کردند، تَهَاجَمَ، تَهَاجُماً عَلَى الشَّيْءِ: وادار به حمله بر آن شد.

مُجَاوَرَةِ: همسایه؛ از ماده «جَوَر»، اجْتَوَرَا الْقَوْمُ: آن قوم با یکدیگر همسایه شدند.

اسْتِعْجَال: عجله کردن؛ از ماده «عَجَلَ» به معنی شتاب؛ استعجال: خواستن با عجله است؛ اسْتِعْجَلَ، اسْتِعْجَالاً: به او تأکید کرد تا در کار شتاب کند، بر او سبقت و پیشی گرفت.

الْمُؤَنِقَةُ: شگفت‌آور؛ از ماده «انق» به معنای اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است.

زَهَقَتْ: خارج شد؛ از ماده «زهق» به معنای هلاکت گرفته شده است.

۱. زخرف، ۷۱.

۲. واقعه، ۱۹.

۳. طور، ۲۲ تا ۲۴.

۴. لَمْ تَزَلْ: پیوسته.

تَتِمَادَى بِهِمْ: برایشان ادامه می‌یابد؛ باب تفاعل از ماده «مَدَى» به معنای مهلت دادن؛ آن‌ها را می‌کشاند، به پیش می‌برد. حَلُّوا: جای گرفتند.

ثِقْلَةُ: به معنای جابه‌جایی است؛ لذا گاه به معنای سخن‌چینی نیز آمده است؛ الثَّقَلَةُ: بالضم الانتقال.

الْأَسْفَارِ: سفرها؛ جمع سفر.



رسیدن به آن، از مجلس من به همسایگی مردگان خواهی رفت.

نکته

• امام علیه السلام با این سخن می‌خواهد بر این حقیقت تأکید کند که عظمت و زیبایی نعمت‌های بهشتی فراتر از آن است که در بیان بگنجد و اگر انسان، درست به آن بیندیشد، چنان آتش شوق در دلش زبانه می‌کشد که گویی می‌خواهد بی‌اختیار به‌سوی آن پرواز کند.^۱

مشابه

﴿فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ إِلَيْهَا أَنْفُسُهُمْ شَوْقًا﴾^۲ هرگاه پرهیزکاران به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه فراوان به آن روی بیاورند و روح و جان‌شان با شوق بسیار به آن می‌نگرد.

۲۵. دعای امام برای رسیدن به منازل ابرار

«جَعَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ»

خداوند با رحمت خویش ما و شما را در زمره کسانی قرار دهد که از عمق دل برای رسیدن به منازل نیکان می‌کوشند.

نکته

• امام علیه السلام سخنانش را با دعا برای خود و شنوندگان پایان می‌دهد و از خداوند متعال می‌خواهد آنان را برای سلوک در راه او و سپردن مراحل که آنان را به سر منزل پاکان و نیکوکاران که همان درجات و مقامات بهشت است، برساند.^۳

خطبه ۱۶۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: ابتدای حکومت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: سیاسی، تاریخی
ویژگی: ولایت‌مداری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۱.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه مردم را به احترام متقابل یکدیگر تشویق می‌کند؛ سپس از آینده بنی‌امیه خبر می‌دهد که بر همه چیز مسلط می‌شوند؛ چراکه مسلمین دچار تفرقه شده‌اند و از اصل خویش دور مانده‌اند و از علل شکست مسلمین در آخرالزمان خبر می‌دهد که عمدتاً یاری نکردن حق و سستی در مبارزه با باطل و تنها گذاشتن پیشوایان عادل است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۰۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۲۰.

نکته‌ها

- بزرگسالان باید ضعف‌های کودکان را جبران کنند و تجربیات خود را به آن‌ها منتقل سازند و از خطاهای آنان تا آنجا که ممکن است چشم‌پوشی نمایند.^۱
- مقصود از «صغیر» بچه‌ای نیست که تکلیف ندارد، بلکه منظور افراد عادی هستند که در اجتماع و در عرف وقتی با بزرگان مقایسه می‌شوند، کوچک به شمار می‌آیند.

۱. ۳. سنگدل نبودن

«وَلَا تَكُونُوا كَجَفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ»^۲
همچون سنگ‌دلان دوران جاهلیت نباشند که نه آگاهی از دین داشتند و نه به دستورات الهی می‌اندیشیدند.

نکته‌ها

- افراد نادان که نه تربیت دینی یافته‌اند و نه عقل و خرد خویش را به کار گرفته‌اند، مردمی خشن و بی‌انصاف و بی‌ادب و در مجموع برای جامعه مشکل‌آفرین هستند؛ نه به صغیر رحم می‌کنند و نه از کبیر پند می‌پذیرند.^۳
- «تفقه» در دین به دو معناست: الف، اینکه کسی متوغل و عمیق در فهم دین باشد؛ ب، اهل فقه و فهم مسائل دین نباشد ولی آن را ادعا کند و به دروغ به خود ببندد البته در اینجا مقصود معنای اول است.

مشابه

♦ ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۴ تا در دین آگاهی پیدا کنند.

۲. تشبیه منافق به تخم افعی

«كَفَيْضٍ بَيْضٍ فِي أَدَاخٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وَزُرًّا وَيُخْرِجُ حِصَانَهَا شَرًّا»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۰.
۲. جَفَاةٌ: ستمکاران؛ جمع «جافی» از ماده «جفا» به معنای خشونت گرفته شده است و به افراد خشن «جافی» می‌گویند.
۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۰.
۴. توبه، ۱۲۲.
۵. قَيْضٌ: پوست تخم‌مرغ و نیز به معنای شکافته شدن و ترکیدن (پوست تخم‌مرغ) نیز آمده است. این واژه معناهای مختلفی دارد: تخم شترمرغ یا جای تخم‌گذاری شترمرغ، شکست؛ در اینجا به معنای پوست بیرونی تخم‌مرغ است. بَيْضٌ: تخم‌ها؛ جمع «ابيض» به معنای تخم؛ قَيْضُ البَيْضِ: بالفتح قشرة البَيْضِ العليا اليابسة و قيل التي خرج ما فيها من فرخ. و قال الشارح البحراني تبعاً للشارح المعتزلي: قَيْضُ البَيْضِ، كسره تقول قضت البَيْضَةُ كسرتها.

لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرُكُمْ وَلِيُزَافَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرُكُمْ، وَلَا تَكُونُوا كَجَفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ، كَقَيْضٍ بَيْضٍ فِي أَدَاخٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وَزُرًّا وَيُخْرِجُ حِصَانَهَا شَرًّا افْتَرَقُوا بَعْدَ الْفَتْهِمْ وَتَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ، فَمِنْهُمْ أَخَذَ بَغْضَنٍ إِنَّمَا مَالٌ مَعَهُ، عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِيَبْنِيَ أُمِّيَّةً كَمَا تَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ، يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَّامًا كَرُكَّامِ السَّحَابِ ثُمَّ يَفْتَحُ [اللَّهُ] لَهُمْ أَبْوَابًا، يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسِيلِ الْجَنَّتَيْنِ حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ وَلَمْ يَرِدَّ سَنَنُهُ رِصٌّ طَوْدٍ وَلَا حِدَابٌ أَرْضٍ، يَذْعِدُهُمُ اللَّهُ فِي بَطُونٍ أَوْدِيَّتِهِ ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حَقُوقَ قَوْمٍ وَيُمْكِنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ، وَإِيمُ اللَّهُ لِيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالتَّمَكُّينِ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ. أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَلَمْ تَهْنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلُكُمْ وَلَمْ يَقُوْ مِنْ قُوَى عَلَيْكُمْ، لَكِنَّكُمْ تَهْتُمُ مَتَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَلَعَمْرِي لِيُضَعَّفَنَّ لَكُمْ التَّيَّةُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا بِمَا خَلَقْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنَى وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ وَكُفَيْتُمْ مَثْوَنَةُ الْإِعْتِسَافِ وَتَبَدَّدَتْ الثَّقَلُ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ.

۱. سه دستور مهم اخلاقی

۱. ۱. اهمیت احترام و پیروی کوچک از بزرگ

«لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرُكُمْ»^۱

باید خردسالان شما به بزرگسالان تاسی جویند و از آنان پیروی کنند.

نکته

- بزرگسالان، تجربیات بیشتری دارند. آن‌ها دوران پرشور و شور جوانی را پشت سر گذاشته و آرامش و آرایش اخلاقی بیشتری پیدا کرده‌اند.^۲

۲. ۱. مهربانی بزرگان به کودکان

«وَلِيُزَافَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرُكُمْ»^۳

و بزرگسالان نیز باید با کودکان تان مهربان باشند.

۱. لِيَتَأَسَّ: باید پیروی کند؛ از ماده «اسوه» به معنای پیروی کردن از دیگری است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۰.

۳. لِيُزَافَ: باید محبت کند؛ از ماده «رافت» به معنای مهربانی گرفته شده است.

مملو از شرّ و فساد است؛ همچون تخم‌هایی که صورتش تخم‌پرندگان است و درونش افعی خطرناک. امام در این تشبیه مشکلات زندگی با افراد منافق را ترسیم می‌کند.

۳. یاران امام

۱.۳. پراکندگی یاران امام

«افْتَرَقُوا بَعْدَ الْفَتْهِمْ وَ تَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ»^۱

مسلمانان با هم الفت داشتند و اکنون جدا از یکدیگرند و از ریشه و اصل خویش پراکنده گشته‌اند.

نکته‌ها

- مرجع ضمیرهای این جمله مشخص نیست البته به قرینه جمله‌های بعد یا به پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) برمی‌گردد یا به ایرانیانی که باعث سرنگونی بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس شدند.^۲
- در زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) همه آن‌ها که به حضرت الفت و انس داشتند پیرامون آن حضرت جمع بودند ولی پس از شهادت حضرت، گروهی از آنان از این مسیر جدا شده و بسیاری از افرادی که در کربلا، امام حسین (علیه‌السلام) را به شهادت رساندند، مانند شب‌بن‌ربعی و محمدبن‌اشعث در ابتدا از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بودند. این افراد از مذهب راستین خود جدا می‌شوند و یکنواخت در مسیر حق نمی‌مانند.

۲.۳. باقی ماندن گروهی بر راه حق

«فَمِنْهُمْ أَخَذَ بَعْضُنَا أَيْتِمًا مَالَ مَعَةٍ»^۳

بعضی از آن‌ها به شاخه محکمی چنگ زدند و به هر جا آن شاخه تمایل یافت، همراه او به آن سو رفتند.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه گروهی بر اعتقاد خود به قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) باقی ماندند و در مسیر الهی حرکت کردند.^۴

۱. افْتَرَقُوا: متفرق شدند.

تَشَتَّتُوا: پراکنده شدند؛ از ماده «شَتَّ، شَتَات و شَيْت» به معنای پراکنده کردن و پراکنده شدن.

أَصْلِهِمْ: احتمالاً منظور از «اصل» در اینجا خود امام (علیه‌السلام) باشد.

۲. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۸۹.

۳. بَعْضُنَا: شاخه‌ای از درخت که در اینجا اشاره به یک فرقه مذهبی است.

مَالٌ: میل کرد، رو کرد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۴.

مبادا همانند تخم افعی در لانه پرنده‌گان که شکستن آن گناه و ننگه داشتنش شرّ و زیان‌بار است.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که نکند در عین اینکه ظاهر شما مسلمان است، باطنتان همچون «جفات» و سنگ‌دلان دوران جاهلیت باشد و افراد صالح در طرز برخورد با شما گرفتار شک و تردید شوند؛ همچون تخم‌هایی که صورتش تخم‌پرندگان است و درونش افعی خطرناک.^۱
- پیامبر و حضرت علی (علیه‌السلام) و دیگران وظیفه دارند که افراد به‌ظاهر مسلمان را احترام کنند و خونشان را محفوظ نگه دارند در صورتی که ممکن است واقعاً از کفار هم خطرناک‌تر باشند؛ مانند ابوسفیان و معاویه که در شرایطی به‌ظاهر مسلمان شدند و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم مأمور به ظاهر بود و نمی‌توانست با همه آن‌ها به‌عنوان اینکه در آینده ایجاد شرّ و ایجاد خطر می‌کنند، برخورد کند به همین جهت وقتی این گروه به‌ظاهر مسلمان و در واقع منکر اسلام شهادتین را بر زبان خود جاری کردند، پیامبر حکم اسلام را نسبت به آنان جاری ساخت ولی درون خراب آنان در جامعه جنایت به بار آورد.

تشبیه

مشبه: منافق

مشبه‌به: تخم افعی

وجه شبیه: سنگ‌خواره و شتر مرغ و افعی‌ها و مارها در رمل‌های بیابان تخم می‌گذارند؛ از این رو هنگامی که انسان با چنین تخم‌هایی در بیابان روبه‌رو می‌شود نمی‌داند که تخم افعی است یا تخم شتر مرغ و در طرز رفتار با آن‌ها دچار شک و تردید می‌شود. در واقع به این معناست که انسان خشن و سنگ‌دل صورتش صورت انسان است و درونش

آداج: جایگاه تخم‌گذاری؛ جمع «ادحی»: محل‌هایی که شتر مرغ در آن تخم‌گذاری می‌کند و از ماده «دحو» به معنای گسترش گرفته شده است؛ «دحو الارض» به معنای گسترش و منبسط شدن زمین می‌آید؛ «ادحی» به معنای جایی است که شتر مرغ برای تخم‌گذاری خود آن را گسترش داده و پهن می‌کند و وقتی انسان به این جاها می‌رسد که برای تخم‌گذاری شتر مرغ پهن و آماده شده، تخم‌هایی را می‌بیند و تصور می‌کند که آن‌ها بارزش بوده و تخم شتر مرغ است در صورتی که ممکن است تخم اژدها و افعی باشد؛ مخفف اداحی جمع اداحی بالصمّ مثل خرطوم و خراطیم، و عرقوب و عراقیب، و قد یکسر و هو الموضع الذی تبيض فيه النعام و تفرخ، و هو افعول من دحوت لانها تدحوه برجلها ای تبسطه ثم تبيض فيه و ليس للنعام عش.

گسّر: شکستن؛ اَکْثَرَ، اَکْثَرًا الشیء: آن چیز را شکست؛ اَنْکَسَرَ، اَنْكَسَارًا: شکسته شد.

وُزْرًا: گناه؛ اَنْزَرَ، اَنْزَارًا: گناه کرد؛ المَوْزُور: گناهکار.

حِصَانٌ: آنچه در درون تخم است؛ تخمی است که زیر شکم پرنده برای جوجه شدن قرار گرفته است؛ از ماده «حِصَان» به معنای زیر بال و پر گرفتن گرفته شده است؛ حِصْن: الطائر یبيضه حصنا و حصانا یکسرهما صمّه تحت جناحه فهی حاضن لآته وصف مختصّ و حکى؛ حاضنة: علی الأصل.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۰.

۵.۳. سیل خروشان یاران امام در برابر بنی امیه

«يَسِيلُونَ مِنْ مَسْتَنَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ وَلَمْ تَتُبْتُ عَلَيْهِ أَكْمَةً وَلَمْ يَرُدَّ سَنَنُهُ رَضٌ طُودٍ وَلَا حِدَابٌ أَرْضٍ»^۱

سپس برای آنان درهائی بگشاید تا مانند سیل در محل خیزششان جاری شوند، همچون سیل دو باغ مردم سبأ که هیچ زمینی از آن سالم نماند و هیچ تپه‌ای در برابرش مقاومت نکرد و کوه‌های استوار و زمین‌های مرتفع [راه آن را نیست و] جریان آن را بازنگرداند.

نکته‌ها

- سیل «عَرَم» به اندازه‌ای نیرومند و قوی بود که کوه‌های کوچک به زیر سیل رفتند و هیچ کدام از آن‌ها مانع پیشروی سیل نشد و تپه‌های خاکی نیز در مقابل آن ثابت نماند و سیل همه آن‌ها را با خود برد.
- حضرت می‌فرماید قیام مردم علیه بنی امیه مانند سیل عَرَم بود که همه‌جا را فراگرفت و حتی بلندی‌های زمین، سریان و جریان آن را مانع نشد؛ زیرا کسانی که علیه بنی امیه قیام کردند از روی علاقه و انگیزه خاص و هدف مشترکی بود که گرد هم آمده و به‌صورت بسیج عمومی درآمدند و هیچ چیز نتوانست جلوی گسترش و پیشروی آن‌ها را بگیرد.

مشابه

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ۚ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾^۲ مردم سبأ را در مساکنشان عبرتی بود: دو بوستان داشتند، یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ. از آنچه

۱. يَسِيلُونَ: به حرکت در می‌آیند.

مَسْتَنَارٍ: جایگاه تراکم؛ به معنای محل فوران و بیرون ریختن چیزی است؛ اسم مکان و از ماده «ثور» به معنای هیجان است؛ المستنار: موضع الثوران و الهیجان.

الْجَنَّتَيْنِ: آن دو باغ، ال و لام آن برای عهد ذهنی و اشاره به دو باغ قوم سبأ است.

قَارَةٌ: کوه کوچک است؛ القارة: بالقاف الجبل الصغیر.

أَكْمَةٌ: تل و تپه.

سَنَنٌ: مسیر جریان سیل؛ به معنای طریقه و مسیر مادی یا معنوی است.

رَضٌ: اتصال؛ به معنای محکم از «رصاص» به معنای سرب گرفته شده است. «بنیان مرصوص» به معنای بنیانی است که چسبیده به هم و محکم و استوار باشد.

طُودٌ: کوه بزرگ.

حِدَابٌ: برآمدگی‌های بلند و محکم؛ جمع «حَدَب» به معنای تپه و محل مرتفع است؛ بالكسر جمع حدبة و هی كالحدب محرکة ما ارتفع من الأرض.

۲. سبأ، ۱۵ و ۱۶.

- مقصود از «شاخه» در اینجا راه حق است. گروهی پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنبال دیگر ائمه می‌روند و هرطرفی که آن شاخه بگردد، آن‌ها هم می‌گردند؛ یعنی از ائمه (علیهم السلام) جدا نمی‌شوند.

۳.۳. اتحاد یاران امام

«عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةٍ كَمَا تَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ»^۱
خداوند اینان را همان‌گونه که پاره‌های ابر در فصل پاییز به هم می‌پیوندد به‌زودی گرد می‌آورد تا بنی امیه را به بدترین روزشان بنشانند.

نکته‌ها

- امام (علیه السلام) از دوران سقوط بنی امیه سخن می‌گوید که مسلمانان پس از سال‌ها تفرقه، گرد هم آمده و یکپارچه در برابر رژیم بنی امیه ایستادند.
- این فرمایش حضرت وقتی محقق شد که حکومت بنی امیه ۸۳ سال طول کشید و بعد گروهی مانند ابومسلم خراسانی به‌عنوان حمایت از آل پیامبر قیام کردند و بر بنی امیه پیروز شدند. همه قیام‌کنندگان علیه بنی امیه کسانی نبودند که به بنی عباس اعتقاد داشته باشند بلکه آنان در مخالفت با بنی امیه متحد بودند.

۴.۳. پیروزی یاران امام

«يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَّامًا كَرَّكَامِ السَّحَابِ ثُمَّ يَفْتَحُ [اللَّهُ] لَهُمُ ابْوَابًا»^۲
خداوند همه آن‌ها را گرد می‌آورد و در میان آنان الفت برقرار می‌سازد؛ سپس آنان را همچون ابرهای متراکم به هم می‌پیوندد و به دنبال آن، درهای پیروزی را به رویشان گشاید.

نکته

- خداوند در میان مردمی که علیه بنی امیه قیام کردند، انس و الفت برقرار می‌کند سپس آن‌ها را به هم فشرده قرار می‌دهد؛ مانند متراکم شدن ابرها، پس همان‌طور که خداوند ابرهای پراکنده و تکه‌تکه را جمع و به هم فشرده می‌سازد، مخالفان بنی امیه را هم جمع‌آوری کرده و متراکم می‌سازد تا لشکری قدرتمند شوند و بنی امیه را ساقط سازند.

۱. سَيَجْمَعُهُمْ: به‌زودی جمع می‌کند؛ از ماده «جمع» به معنای گرد آوردن؛ یکپارچه خواهند شد.

قَرْعٌ: ابرها؛ جمع «قَرَع» به معنای قطعه‌های ابر است و گاه به چیزهای دیگری که دارای قطعات پراکنده است، اطلاق می‌شود؛ القزع: القطع من السحاب المتفرقة والواحدة قزعة مثل قصب وقصبه.

الْخَرِيفُ: پاییزی، فصل پاییز.

۲. يُؤَلَّفُ: متشکل می‌سازد؛ از ماده «إلف» به معنای پیوند؛ جمع شدن با میل و رغبت.

رُكَّامٌ: ابرهای متراکم؛ از ماده «رکم» به معنای اشیایی که روی هم متراکم می‌شوند؛ بالضم ما تراکم من السحاب و کثف منها و بالفتح جمع شیء فوق آخر و الموجود فی النسخ بالضم.

مخالفان بنی امیه و انقلابیون ابتدا علاقه به اهل بیت پیامبر و دشمنی با بنی امیه و دیگر اهداف خود را در دل های خود پنهان نگاه می دارند و با تبلیغات لازم آن اهداف را در دل های دیگران نیز رسوخ می دهند و پس از آنکه دل ها آماده شد و خودشان نیز مجهز شدند، ناگهان قیام می کنند و اهداف خود را آشکار می سازند.

● منظور این است که پس از انقراض بنی امیه، کاخ ها و خانه ها و سرزمین هایی که در اختیار و تحت تسلط آن ها بود در اختیار عده دیگری درآمد که به قدرت و حکومت رسیدند. دنیا همیشه در حال دگرگونی و تحول است و حکومت برای کسی پایدار نیست و دست به دست می گردد.

تشبیه

مشبه: یاران امام

مشبه به: آب هایی که در زمین پنهان می شود

وجه شبه: امام علیه السلام یاران خود را به آب هایی که در زمین پنهان می شود، تشبیه می کند که به صورت چشمه سارهایی از قسمت های مختلف زمین بیرون می آید، آنگاه به کمک آن ها حق مظلومان را از ظالمان می گیرد و باعث عمران و آبادی می شود.

۴. سرنوشت بنی امیه

«وَإِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَرْزُقُ الْكَافِرِينَ هُوَ الَّذِي لَا يَرْزُقُ الْكَافِرِينَ هُوَ الَّذِي لَا يَرْزُقُ الْكَافِرِينَ»

به خدا سوگند، آن ها بعد از تسلط و پیروزی، همه آنچه در دست دارند، از دست می دهند؛ آن گونه که چربی بر روی آتش آب می شود.

نکته

● بعضی از افراد بنی امیه پس از اینکه قدرت را از دست دادند، عاقبت به جایی رسیدند که به گدایی افتاده و حتی برخی از زنان شان کلفتی دیگران را می کردند و خانمی که قبلاً خودش کنیز داشت به گدایی افتاد.

تشبیه

مشبه: از دست دادن اموال بنی امیه

مشبه به: آب شدن چربی بر روی آتش

وجه شبه: بنی امیه گرچه در دوران حکومت خود چاق و فربه می شوند ولی دشمنان

۱. إِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ هُوَ اللَّهُ: قسم به خدا.

لَيَذُوبَنَّ: ذوب می شود، از بین می رود.

الْأَلْيَةُ: دنبه و چربی؛ بفتح الهمزة و جمعها ألبات بالتحريك و التثنية ألبان بغير تاء.

پروردگارتان به شما روزی داده است، بخورید و شکر او به جای آورید. شهری خوش و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. آن ها اعراض کردند. ما نیز سیل ویرانگر را بر آن ها فرستادیم.

تشبیه

مشبه: یاران امام

مشبه به: سیل خروشان

وجه شبه: قوم سبا در سرزمین یمن زندگی می کردند و سد عظیمی به نام «سد مارب» در میان دو کوه ساختند. سیلاب ها را مهار کردند و با آن آب، دو باغ عظیم و طولانی در دو طرف نهری که از آن جاری می شد به وجود آوردند و زندگانی آن ها در نهایت رفاه می گذشت ولی طغیان غرور و ناسپاسی ها سبب مجازات الهی شد. شب هنگام سد شکست و سیل عظیمی تمام مزارع و باغ ها و عمارت های آن ها را با خود برد. پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز همچون سیلاب، زندگی ستمگران بنی امیه را در هم می کوبند.

۳. ۶. چشمه های جوشان پیروان اهل بیت

«يَذْعُرُهُمُ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَّتِهِ ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَتَابِيعَ فِي الْأَرْضِ يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُفُوقٍ قَوْمٌ وَيُمْكِنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ»^۱

خداوند آن ها را مانند آب در درون دره ها پراکنده می سازد سپس همچون چشمه سارهایی از قسمت های مختلف زمین بیرون می آورد؛ آنگاه به کمک آنان حق گروهی را از گروه دیگر می گیرد و جمعی را در سرزمین دیگران اقامت می بخشد.

نکته ها

● ضمیر جمع در «يَذْعُرُهُمُ» به امویان بازمی گردد و منظور آن است که خداوند آنان را از هر سو می پراکند و آنان خود را از چشم مردم پنهان ساخته، فرار می کنند.

● در توضیح و تفسیر عبارت «ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَتَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» دو احتمال وجود دارد: الف. احتمال اول معنای تشبیهی آن است، یعنی همان طور که خداوند آب را در دره ها به جریان می اندازد و بعد به صورت چشمه ها از زمین می جوشد و به صورت سیل در می آید، مردم انقلابی و مخالف حکومت ها نیز در اطراف و اکناف پراکنده می شوند و در مخفی گاه های خود آموزش می بینند و متشکل می شوند و مانند سیل بنیان کن حرکت می کنند؛ ب. احتمال دوم اینکه همان گونه که باران در زمین فرو می رود و بعد به صورت چشمه از زمین می جوشد

۱. يَذْعُرُهُمُ: پراکنده می کند؛ از مادة «ذعزع» به معنای پراکندن و متفرق ساختن است.

يَتَابِيعَ: چشمه ها.

أَوْدِيَّتِهِ: دره و محل جریان سیلاب؛ جمع «وادی».

يُمْكِنُ: تمکن و قدرت می دهد.

آن‌ها همچون شعله‌های آتش، آنان را ذوب می‌کنند و می‌سوزانند؛ همان‌گونه که یک قطعه چربی روی آتش، نخست ذوب می‌شود و سپس می‌سوزد و کمترین اثری از آن باقی نمی‌ماند.

۵. تفرقه، دلیل عقب ماندگی اهل حق

«أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَلَمْ تَهْتُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَلَمْ يَقْوِ مِنْ قَوَىٰ عَلَيْكُمْ»^۱

ای مردم، اگر از یاری حق دست نمی‌کشیدید و در خوار کردنِ باطل سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه آنان که هم‌پایه شما نبودند در شما طمع نمی‌کردند و آن‌که بر شما چیره شد، نیرومند نمی‌گشت.

نکته‌ها

- حضرت در این عبارت، علل تسلط یافتن امثال بنی‌امیه و بنی‌عباس را این‌گونه بیان می‌کنند که این همه ظلم و ستم‌هایی که انجام می‌شود به‌علت بی‌غیرتی شما مردم است؛ زیرا اگر شما مردم به‌دنبال حق بودید و از حق حمایت می‌کردید هیچ‌کس جرئت نداشت به شما و دیگران ظلم و ستم کند ولی وقتی که مردم حق‌جو کنار می‌روند، زمینه خالی می‌شود و ستمگران بر سر کار می‌آیند و سرنوشت مردم را به دست می‌گیرند.
- حضرت به یک مطلب کلی اشاره می‌کنند که علت روی کار آمدن باطل این است که اهل حق ضعف و سستی نشان می‌دهند و انجام وظیفه نمی‌کنند؛ بنابراین معلوم می‌شود که انسان نمی‌تواند یا نباید در مقابل باطل سکوت کند بلکه وظیفه دارد که از حق حمایت و باطل را ناتوان و ضعیف کند.

۶. سستی در راه حق و سرگردانی

«لَكِنَّكُمْ تَهْتُمُ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَعَمْرِي لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمْ التَّيَهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا بِمَا خَلَقْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنَىٰ وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ»^۲

شما چون بنی‌اسرائیل سرگردان شدید. به جانم سوگند، پس از آنکه مرا از دست دادید

۱. لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا: خذلان نکرده بودید، یکدیگر را به یاری تشویق نکرده بودید.
لَمْ يَطْمَعْ: طمع نکرد.

۲. تَهْتُمُ مَتَاهَ: گمراه گشتید؛ متاه: گمراهی؛ هر دو از ماده «تیه» است که در اصل به‌معنای تکریر آمده؛ سپس به‌معنای گم کردن راه و سرگردان شدن استعمال شده و در جمله مزبور اشاره به همین است؛ یعنی شما همچون بنی‌اسرائیل سرگردان شدید؛ مصدر میمی به‌معنی التیه.

أَضْعَافًا: دو برابر؛ جمع «ضعف» به‌معنای دو برابر یا چندبرابر است.

خَلَقْتُمُ: پشت سر گذاشتید؛ از ماده «خلف» به‌معنای پس، پشت سر.

مِنْهُاجَ: راه؛ از ماده «نَهَجَ» به‌معنای روش و راه روشن.

مَثُونَةً: دشواری، سختی، سنگینی.

سرگردانی شما چندبرابر می‌شود؛ چون حق را پشت سر گذاشتید و از نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بریدید و به دورترین شخص متصل شدید.

نکته

- حضرت امیر علیه‌السلام به مردم سست‌عنصر و ناپایدار در راه حق هشدار می‌دهد که شما از بنی‌اسرائیل هم بدتر می‌شوید؛ زیرا بنی‌اسرائیل وقتی که در بیابان آواره شدند حداقل کسی کاری به کار آن‌ها نداشت و تحت تعقیب و شکنجه نبودند ولی مردمی که مخاطب حضرت هستند، بیشتر از بنی‌اسرائیل تحت فشار قرار می‌گیرند.

مشابه

﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۱
خدا گفت: ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند. پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش.

تشبیه

مشبه: گروهی که از حق دوری کردند

مشبه‌به: سرگردانی بنی‌اسرائیل

وجه شبه: امام علیه‌السلام این گروه را به بنی‌اسرائیل تشبیه می‌کند که بر اثر لجاجت و تسلیم نشدن در برابر فرمان موسی علیه‌السلام در خصوص جهاد در برابر غاصبان بیت‌المقدس در تیه (بخشی از بیابان صحرای سینا) سرگردان شدند. یاران امام نیز به‌خاطر دوری از حق سرگردان شدند و امام علیه‌السلام می‌فرماید که بعد از من سرگردانی شما چندبرابر می‌شود.

۷. راه نجات یاران امام

«وَ اَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ وَ كَفَيْتُمْ مَثُونَةَ الْاِعْتِسَافِ وَ تَبَذَلْتُمُ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ»^۲

۱. مانده، ۲۶.

۲. اتَّبَعْتُمُ: پیروی کنید؛ تبع و اتِّباع: به‌معنی پیروی است.

الْاِعْتِسَافِ: گمراهی؛ از ماده «عَسَف» به همین معناست.

تَبَذَلْتُمُ: انداختید؛ از ماده «تَبَذَلَ» به‌معنای انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی است؛ اتِّبَاز: اعتزال و کنار کشیدن؛ گویی شخص خویش را دور می‌اندازد.

الثَّقْلُ: سنگین؛ ثقیل: سنگینی.

الْفَادِحَ: بار؛ به‌معنای سنگین و شاق و کمرشکن و در اینجا تأکیدی است بر کلمه «ثقل» که امام علیه‌السلام فرموده است؛ فلدحه: الدین أثقله.

الْأَعْنَاقِ: گردن‌ها؛ جمع «عُنُق» به‌معنای گردن.



آگاه باشید، اگر از امام خود پیروی می‌کردید، شما را به راه پیامبر خدا می‌برد و از رنج بیراهه رفتن، آسوده می‌گشتید و بار سنگین دشواری‌ها را از دوش خود وامی‌نهادید.

نکته

• عبارت «تَبَذُّتُمُ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ» به این معناست که اگر پیرو حق می‌شدید دیگر لازم نبود مشقت‌ها را تحمل کنید و بارهای سنگین را بر گردن‌های خود بگذارید بلکه آن‌ها را دور می‌انداختید و خود را نجات می‌دادید و گرفتار تحیر نمی‌شدید.

مشابه

﴿اللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْخُذَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ﴾^۱ به خدا قسم باید پیروی کنید و گرنه خداوند حکومت اسلام را از شما خواهد گرفت و آن را تا به دیگری منتقل نکند به دست شما نخواهد داد.



خطبه ۱۶۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: از نخستین سخنرانی‌های امام
پس از بیعت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: جوهر دین‌داری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۲.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آغاز خلافتش ایراد فرمود و مشتمل بر اندرزها و تذکرات مهمی است که تصور می‌شود پیوندی میان بخش‌های خطبه نیست ولی ممکن است که سید رضی این خطبه را از خطبه مشروح‌تری گلچین کرده که امام علی علیه السلام در اوایل خلافتش ایراد کرده بود.

مقصود از «تَهْتَدُوا» رسیدن به مطلوب است که معنای دوم هدایت است؛ یعنی قرآن و دستورها و معارف آن را سرمشق خود در همه عرصه‌های زندگی قرار دهید تا به سعادت و رستگاری برسید.

مشابه

- ♦ ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱ اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکمت‌اند، این آیه‌ها أم‌الکتاب‌اند.
- ♦ ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲ این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزکاران را راهنماست.
- ♦ ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۳ ما در این قرآن برای مردم هرگونه مثلی آوردیم، شاید پند گیرند.

۲. اهتمام به واجبات

﴿الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَذُوهَا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ﴾^۴

واجبات! واجبات! در انجام دادن آن‌ها برای خدا کوتاهی نکنید که شما را به‌سوی بهشت می‌برد.

نکته

- اشاره به اینکه خیراتی که قرآن به آن دعوت کرده بر دو گونه است: واجبات؛ غیر واجبات (مستحبات و فضایل). شما باید قبل از هرچیز نیروی خود را صرف ادای واجبات کنید. هرگاه نیروی افزون بر آن داشتید به سراغ مستحبات و فضایل بروید؛ زیرا قبل از هرچیز انجام واجبات انسان را به‌سوی بهشت می‌برد.^۵

۳. مصالح و مفاسد احکام شرع

﴿إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ﴾^۶

خداوند حرام‌هایی قرار داده که [فلسفه‌اش] بر کسی پوشیده نیست و اموری را حلال کرده است که در آن عیبی وجود ندارد.

۱. آل عمران، ۷.

۲. بقره، ۱۷۹.

۳. زمر، ۲۷.

۴. آذوها: ادا کنید؛ از ماده «ادی» به معنای انجام داد، دادن حق تمام در یک دفعه. تَوَدُّكُمْ: شما را می‌رساند.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۲۸.

۶. مَدْخُول: نقص، معیوب؛ از ماده «دخل» به معنای فاسد شدن چیزی از درون است. این واژه معنای دیگری هم دارد، از جمله دخول به معنای داخل شدن در محلی است؛ دخل: علیه بالبناء علی المفعول إذا سبق و همه إلى شيء فغلط فيه من حيث لا يشعر.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيَّنَّ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَ اصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا. الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ، أَذُوهَا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ؛ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا. فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَ لَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ. بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَ إِنَّ السَّاعَةَ تَخْذُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلَحُّقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَكُمْ آخِرُكُمْ. اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ. [وَ] أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

۱. قرآن و عمل به دستورهای آن

﴿إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيَّنَّ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَ اصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا﴾^۱

خداوند سبحان، کتابی هدایتگر فرستاده که نیکی‌ها و بدی‌ها را در آن تبیین فرموده است؛ بنابراین راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید و از شر و بدی روی گردانید تا در طریق مستقیم قرار گیرید.

نکته‌ها

- این سخن دلالت بر این دارد که تمام نیکی‌ها و بدی‌ها و واجبات و محرمات و فضایل و ردایل در قرآن وجود دارد و در واقع قرآن «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ است.
- مقصود از «فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ» معنای اول هدایت است که به معنای راهنمایی می‌آید و

۱. خُذُوا: بگیرید.

نَهَج: راه روشن؛ از ماده «نَهَج» به معنای واضح شدن است.

اصْدِفُوا: اعراض کنید؛ از ماده «صَدَف» به معنای اعراض کردن و صرف نظر نمودن است؛ صدف: عنه اصْدَف من باب ضرب أعرضت.

تَقْصِدُوا: در راه ثواب قدم برمی‌دارید؛ از ماده «قَصَد» به معنی راست و متوسط و مستقیم؛ علم اقتصاد هم که گفته می‌شود به معنای علم میانه‌روی در زندگی است؛ چراکه در زندگی و در مسیر پول درآوردن و خرج کردن آن مطلوب این است که انسان میانه‌رو باشد نه بخل بورزد و نه اسراف و تبذیر کند؛ از این رو حضرت می‌فرماید از راه شر روی برگردانید تا معتدل شوید؛ قصد: فی الأمر قصداً من باب ضرب أيضاً توسط و طلب الأسد و لم یجاوز الحد و هو علی قصد ای رصد و طریق قصد ای سهل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۲۸.

نکته‌ها

- این تعبیر اشاره است به مصالح و مفاسد احکام شرع که خداوند حکیم آن‌ها را در واجبات و محرماتش رعایت فرموده است؛ به تعبیری دیگر، گرچه باید فرمان خدا را در اجرای واجبات و ترک محرمات اطاعت کرد ولی این اطاعت کورکورانه نیست؛ چراکه همه واجبات، مصالح مهمی را در بر دارد و همه محرمات، مفاسدی دارد که به خود آن‌ها بازمی‌گردد.^۱
- خداوند چیزهایی را حلال کرده که در آن‌ها عیب و نقصی وجود ندارد. حلال بودن حلال‌های خداوند آشکار است و دیگر نباید نسبت به آن‌ها چون و چرا کرد و مقدس‌بازی درآورد.

مشابه

- ♦ ﴿يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ﴾^۲ اشیای پاکیزه را برای شما حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند.

۴. حفظ احترام مسلمانان

﴿وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا﴾^۳

خداوند احترام مسلمان را از تمام آنچه محترم است، برتر شمرده و حفظ حقوق مسلمین را با اخلاص و توحید پیوند زده و تضمین کرده است.

نکته

- تعبیر امام علیه السلام به «شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان موحد و مخلص، کسی است که حقوق مسلمین را رعایت کند. این احتمال نیز داده شده که هر مسلمانی به دلیل اخلاص و توحیدی که دارد باید حقوقش محترم شمرده شود (در تفسیر اول، اخلاص و توحید صفت محافظین است و در تفسیر دوم، صفت حفظ‌شدگان). احتمال سومی نیز وجود دارد: منظور این است که احترام حقوق مسلمین، هم‌سنگ و هم‌تراز اخلاص و توحید است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۲۹.

۲. اعراف، ۱۵۷.

۳. فَضَّلَ: برتری.

الْحُرْمُ: حرمت‌ها؛ به فتح «راء»، جمع «حرمت» به معنای احترام است و «حُرْم» (به ضم راء) جمع «حرام» به معنای ممنوع است و «احرام» جمع «حَرَم» به معنای ناحیه ممنوعه است. شَدَّ: گره زد، بست، محکم، قوی؛ در اینجا به معنای تضمین کردن. مَعَاقِدِ: مواضع؛ جمع «معقد» به معنای محل بستن چیزی است؛ همچون کمر که کمر بند بر آن می‌بندند و در جمله یاد شده اشاره به پیوند حقوق مسلمانان با اخلاص و توحید است.

مشابه

- ♦ امام کاظم علیه السلام در مقابل کعبه ایستاد و فرمود: «مَا أَعْظَمَ حَقَّكَ يَا كَعْبَةُ وَوَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لَأَعْظَمُ مِنْ حَقِّكَ»^۱ چه بزرگ است حق تو ای کعبه و به خدا سوگند حق مؤمن از حق تو هم عظیم‌تر است.

۵. توصیف مسلمان

﴿قَالَ مُسْلِمٌ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ﴾^۲ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند؛ جز در آنکه حق اقتضا می‌کند. آزار دادن مسلمان روا نیست جز به آن مقدار که [به حکم خدا] واجب می‌شود.

نکته

- در این جمله یک بار «إِلَّا بِالْحَقِّ» آمده و یک بار «إِلَّا بِمَا يَجِبُ» که تفاوت در تعبیر وجود دارد و به این خاطر است که اولی اشاره به این دارد که تا مجوزی برای آزار مسلمان وجود نداشته باشد، آزار دادن او جایز نیست و در دومی اشاره به اینکه در فرض جواز باید به آن مقدار از نظر کیفیت و کمیت که خداوند اجازه داده اکتفا شود.^۳

مشابه

♦ «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَمَرَ قَنْبَرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا فَعَلَّظَ قَنْبَرٌ فَرَادَةً ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ فَأَقَادَهُ عَلِيٌّ ع مِنْ قَنْبَرٍ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ»^۴ امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر امر کرد که مردی را حد بزند. بر اثر سهل‌انگاری به‌هنگام اجرای حکم، سه تازیانه اضافه زد. امام فرمود باید قنبر به مقدار این سه تازیانه قصاص شود.

۶. توجه به مرگ

﴿بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ﴾^۵

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۷.

۲. سَلِمَ: سالم ماند.

أَدَى: آزار و اذیت.

لَا يَحِلُّ: حلال نیست.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۳۰.

۴. کافی، ج ۷، ص ۲۶۰.

۵. بَادِرُوا: بشتابید؛ آماده شدن، مبادرت ورزیدن.

أَمْرُ الْعَامَةِ: امر فراگیر.

أَمَامَكُمْ: مقابل شما.

تَحْدُوكُمْ: شما را به‌سوی خود می‌راند؛ از ماده «حَدَو» و «حَدَى» (بر وزن حذف و جدا) به معنای راندن شتر یا آواز مخصوصی است که ساربان‌ها می‌خوانند، سپس بر معنای وسیع‌تری (راندن و سوق دادن) اطلاق شده است.

به سوی مرگ بشتابید که امری همگانی است و یکایک شما را فرا خواهد گرفت. مردم پیشاپیش شما آیند [و می بینید که چگونه می میرند] و قیامت از پشت سر شما را می خواند.

نکته ها

- منظور امام از تعبیر عام و خاص، فراگیر بودن مرگ همگان است.
- در معنای عبارت «أَمْرُ الْعَامَّةِ وَ خَاصَّةٌ أَحَدِكُمْ» دو احتمال ذکر شده است: الف. اینکه منظور از هر دو مرگ است؛ یعنی مرگی که فراگیر است و شامل همه حیوانات و جانداران می شود پس امر عامه و خاصه هر دو به مرگ تفسیر می شود؛ ب. لازم نیست که «امر عامه» را مرگ بدانیم بلکه مقصود امور اجتماعی یا وظیفی است که در زندگی به عهده انسان گذاشته شده است؛ بنابراین حضرت می فرماید که امور اجتماعی که بر عهده شماست، آن ها را مواظبت کنید و انجام دهید و از طرف دیگر در اندیشه مرگ هم باشید.
- در معنا و توضیح عبارت «فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ» دو احتمال وجود دارد: الف. مردم را پیش روی خود می بینید که همه آنان دچار مرگ می شوند؛ ب. بسیاری از مردم پیش از شما رفتند و مُردند، بنابراین از مرگ گذشتگان خود پند بگیرید.

۷. سبک باری در زندگی

«تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ»^۱

سبک بار شوید تا به قافله برسید؛ چراکه پیشینیان را در انتظار رسیدن بازماندگان نگه داشته اند.

نکته

- سفر آخرت، سفری است بسیار پرفرازونشیب و دارای گردنه های صعب العبور، تنها سبک باران می توانند از این راه بگذرند؛ همان کسانی که در زندگی دنیا به حداقل قناعت کردند و از ثروت اندوزی و زندگی پرزرق و برق و سرشار از تجملات چشم پوشیدند؛ همچون مسافری که حداقل آب و غذای لازم را برای سفر با خود می برد و از فرازونشیب ها به آسانی می گذرد، نه همچون کسانی که بر اثر خیالات خام، بارهای سنگینی بر دوش گرفته اند که در همان گردنه اول و دوم می مانند و از قافله جدا می شوند و تلف می گردند.^۲

۸. دعوت به تقوا

۱. تَخَفُّوْا: سبک شوید؛ از ماده «خَفَّ وَ خِفَّتْ» (بکسر اول و فتح آن) به معنی سبکی است؛ خفیف در مقابل ثقیل است؛ تخفیف به معنی سبک کردن است.

تَلْحَقُوْا: ملحق شوید؛ از ماده «لَحِقَ» به معنی ادراک و رسیدن است؛ «لحوق» به معنی ملازمت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۳۵.

«اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»^۱

در مورد بندگان خدا و شهرهایش تقوای الهی را رعایت کنید؛ زیرا شما حتی نسبت به زمین ها و حیوانات نیز مسئول هستید.

مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۲ و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است.

♦ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجَالِسَ يَتَخَدَّثُ عَلَيْهَا وَ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ لَا يَسْمُهَا فِي وَجْهِهَا وَ لَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءُ إِذَا مَرَّ بِهِ»^۳ چهارپا بر صاحبش شش حق دارد اینکه پیش از طاقتش بر آن بار نکند و پشت آن را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد و هنگامی که در منزلگاه پیاده می شود، نخست آذوقه او را آماده کند و بدن او را داغ نکند و به صورتش شلاق نزند؛ چراکه تسبیح خدا می گوید و هر زمان که از کنار آب می گذرد، آب را بر او عرضه کند.

۹. لزوم اطاعت از پروردگار

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ»^۴

خدا را اطاعت کنید و از عصیان او پرهیزید. هنگامی که امر نیکی را مشاهده کردید، آن را در اختیار بگیرید و هنگامی که شر و بدی را یافتید، از آن روی گردان شوید.

۱. الْبَقَاع: اراضی؛ جمع «بقعه» به معنای قسمتی از زمین است که از اطراف آن متمایز باشد و در اینجا به معنای هرگونه آبادی است؛ البقعة: من الأرض القطعة و تضم الباء فی الأكثر فتجمع علی بقع مثل غرفة و غرف و تفتح فتجمع علی بقاع بالكسر مثل كلبه و كلاب.

الْبَهَائِم: چهارپایان؛ جمع «بهیمه» به معنای حیوانات چهارپاست و درندگان و پرندگان را شامل نمی شود.

۲. بقره، ۱۹۷.

۳. اصول کافی، ج ۶، ص ۵۳۷.

۴. لَا تَعْصُوهُ: معصیت نکنید؛ از ماده «عَصَى» به معنای عصیان و نافرمانی؛ تَعْصَى، تَعْصِيّاً علیه: از او نافرمانی کرد. رَأَيْتُمْ: دیدید.

فَأَعْرِضُوا: روی گردان شدن؛ از ماده «عَرَضَ» به معنای روی برگرداندن.



خطبه ۱۶۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از بیعت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: برخی از اصحاب
موضوع: سیاسی، نظامی
ویژگی: حفظ آرامش در شرایط ویژه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۳.

پیشگفتار خطبه

جمعی پس از بیعت با امام علیه السلام در امر خلافت از آن حضرت خواستند کسانی را که ضد عثمان شوریده بودند و او را کشتند مجازات کند ولی حضرت با توضیحات روشنی آن‌ها را قانع ساخت که اکنون زمان این کار نیست.

تسلطی نداریم.

۳.۱. خطر دشمن داخلی

«وَهَا هُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ نَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ وَالتَّفَّتْ إِلَيْهِمْ أَغْرَابُكُمْ وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاءُوا»^۱

این‌ها جمعیتی هستند که بردگان شما نیز با جوش و خروش به آنان پیوسته‌اند و اعراب بادیه‌نشین نیز به آن‌ها ملحق شده‌اند. در میان شما قرار دارند و هر بلایی را که بخواهند می‌توانند بر سر شما بیاورند.

نکته

• معمولاً حکومت‌ها و زمامداران ستمگر برای اینکه قدرت و حکومت خود را حفظ کنند، عده‌ای از صاحبان قدرت و ثروت را اطراف خود گرد می‌آورند و دیگر اقشار جامعه را به‌زور اسلحه و فشار مطیع خود می‌سازند و اتفاقاً عثمان هم از این روش استفاده کرده بود. گروهی را اطراف خود گرد آورده بود و از بیت‌المال به آنان می‌بخشید و دیگران را به حال فقر و بیچارگی رها کرده بود؛ در نتیجه وقتی انقلاب و نهضتی شروع می‌شود، اولین گروهی که به آن می‌پیوندد همین فقرا و پابرهنگان هستند.

۴.۱. قدرت، لازمه عمل

«وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعًا لِقُدْرَةٍ عَلَى شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ»^۲

آیا با این حال شما قدرتی بر اجرای خواسته‌های خود دارید؟

نکته

- اشاره به این دارد که در شرایط فعلی نه شما می‌توانید دست به چنین برنامه‌ای بزنید و نه من.^۳
- منظور حضرت این است که حرکت علیه عثمان یک شورش و قیام عمومی بود و پس از

۱. نَارَتْ: شورش کرده‌اند، «ثوره» به معنای انقلاب از همین ماده است.

عِبْدَانُكُمْ: بردگان شما؛ بالكسر جمع «عبد» مثل جحش و جحشان و الضمّ أيضا مثل تمر و تمران و الأشهر فی جمعه أعبد و عبید و عباد.

التَّفَّتْ إِلَيْهِمْ: به آن‌ها گرایش یافته‌اند؛ باب افتعال از ماده «لَفَّ» به معنای پیچیدن، به دور آن‌ها جمع شده‌اند.

خِلَالَكُمْ: گشادگی میان دو چیز؛ از ماده «خلل».

يَسُومُونَكُمْ: بر شما تکلیف می‌کنند؛ از ماده «سوم» به معنای جست‌وجو کردن و دنبال چیزی رفتن و نیز به معنای تحمیل کردن کاری بر دیگران آمده است؛ سام: فلانا الأمر إذا كلفه إياه، أكثر ما يستعمل فی العذاب والشر قال سبحانه ﴿يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾.

۲. هَلْ تَرَوْنَ: آیا می‌بینید.

تُرِيدُونَ: اراده می‌کنید.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۴۶.

يَا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ، وَهَا هُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ نَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ وَالتَّفَّتْ إِلَيْهِمْ أَغْرَابُكُمْ وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاءُوا، وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعًا لِقُدْرَةٍ عَلَى شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ؟ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٌ وَإِنَّ لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمَ مَادَّةً، إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِذَا حُرِّكَ عَلَى أُمُورٍ فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرُونَ وَفِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرُونَ وَفِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَلَا ذَاكَ، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسَ وَتَقَعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا وَتُؤْخَذَ الْحُقُوقُ مُسْمَحَةً، فَاهْدُوا عَنِّي وَانْظُرُوا مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي وَلَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تُضْعِضُ قُوَّةً وَتُسْقِطُ مَنَّةً وَتُورِثُ وَهْنًا وَذِلَّةً وَسَامْسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكْتُ، وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بَدَأَ فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيَّ.

۱. علل تأخیر در مجازات قاتلان عثمان

۱.۱. آگاهی امام از وضعیت موجود

«يَا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ»^۱

ای برادران، من از آنچه شما می‌دانید بی‌خبر نیستم، اما با کدام نیرو؟

نکته

- «إِخْوَتَاهُ» در اصل «اخوتی» بوده است البته «اخوتی» به معنای یک نفر نیست بلکه «یاء» متکلم به «اخوة» که جمع «أخ» است، اضافه و «یاء» متکلم قلب به «الف» شده و «هاء» آن نیز «هائ سکت» است.

۲.۱. تشریح وضعیت اجتماعی

«وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ»^۲

در حالی که شورشگران هنوز همان شوکت و نیرو را با خود دارند و بر ما چیره‌اند و ما بر آنان

۱. يَا إِخْوَتَاهُ: ای برادران من، در اصل «اخوتی» بوده، «اخوة» جمع أخ و الف و هاء آخر معنای خاصی ندارد.

لَسْتُ أَجْهَلُ: جاهل نیستم.

۲. الْمُجْلِبُونَ: مردم را شوراندند؛ از ماده «جلب» در اصل به معنای سوق دادن و به پیش راندن است و به افرادی که به آسانی تغییر موضع می‌دهند، «جلب» می‌گویند. «جلب» و «اجلاب» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن آمده است و «مجلبون» در اینجا اشاره به شورش‌یانی است که مردم را برای مخالفت با عثمان جمع کرده بودند؛ أجليوا: علیه أي تألبوا واجتمعوا.

شَوْكَتِهِمْ: قدرت و شوکت آن‌ها.

حَدٌّ: نهایت چیزی؛ منتهی الشیء، و من كلّ شیء حدّته.

يَمْلِكُونَنَا: بر ما تسلط دارند.

لَا نَمْلِكُهُمْ: ما تسلط بر آن‌ها نداریم.

حال که چنین است صبر کنید تا مردم آرام گیرند و دل‌ها از تب‌وتاب بیفتند و حقوق به‌آسانی گرفته شود.

نکته

• در این عبارت می‌فرماید در شرایطی که بحرانی است و عثمان تازه کشته شده و معاویه می‌خواهد معرکه بگیرد و به بهانه کشته شدن عثمان، پیراهن او را عَلم کند، باید صبر کرد تا دل‌ها آرامش یابد. این نکته می‌فهماند که شورش‌ها و قیام‌های کور، غلط است بلکه نهضت باید از روی اندیشه و برنامه و هماهنگی و رهبری باشد و مردم نیز عموماً با آن موافق باشند تا جای خود را در دل‌ها باز کند و اگر اختلافی وجود دارد، برطرف شود.

۵. مهلت دادن به رهبر جامعه

«فَاهْدُؤْا عَنِّي وَ انْظُرُوا مَا ذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي وَلَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تَضْعُضُ قُوَّةً وَ تُسْقِطُ مَنَّةً وَ تُورِثُ وَهْنًا وَ ذِلَّةً»^۱

مرا آسوده بگذارید و به من فشار نیاورید و ببینید چه دستوری از سوی من برای شما می‌آید. کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و شوکت ما را فرو ریزد و سستی و ذلت به بار آورد.

نکته

• اشاره به اینکه در مسائل اجتماعی، شتاب بیجا نتیجه منفی دارد. نباید پیش از فراهم شدن شرایط و زمینه‌ها، اقدام به امری کرد؛ چراکه ناکامی در آن سبب سستی و ذلت و شکست است.^۲

ادامه از صفحه قبل:

کردن است و در اینجا به معنای اول به کار رفته است؛ سمح: سماحة جاد و أعطى أو وافق ما ارید منه و أسمح بالالف لغة و قال الأصمعی سمح ثلاثياً بماله و أسمح بقیاده.

۱. اَهْدُؤْا عَنِّي: از صحبت با من خودداری کنید، مرا تحت فشار نگذارید؛ هَذَا: القوم و الصوت یهدأ من باب منع سکن. انْظُرُوا: منتظر باشید.

تَضْعُضُ: ویران می‌کند؛ از ماده «ضعضعه» به معنای کوبیدن و ویران کردن و ناتوان نمودن است. مَنَّةٌ: قوت؛ المنة: بالضم كالقوة لفظاً و معنى.

تُورِثُ: به بار می‌آورد.

وَهْنًا: سستی؛ ضعف، ناتوانی؛ أَوْهَنَ، إِيْهَانًا: او را سست و ناتوان کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۶۸.

آنکه شورش فروکش کرد، نمی‌توان همه را دستگیر و مجازات یا زندان نمود و حضرت با زندانی کردن افراد موافق نبود.

۲. شورش علیه عثمان، کار جاهلی

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٌ وَإِنَّ لَهُوْلَاءِ الْقَوْمَ مَادَّةٌ»^۱

این کار، کار دوران جاهلیت بود و این گروه پشتیبان‌هایی دارند.

نکته‌ها

• اشاره به این دارد که اگر بنا بود که عثمان برای تصرف در بیت‌المال محاکمه شود، باید به طریق صحیح و در نزد قضات انجام شود ولی نتیجه شورش‌های حساب‌نشده شبیه حرکت‌های دوران جاهلیت است.^۲

• «إِنَّ لَهُوْلَاءِ الْقَوْمَ مَادَّةٌ» این جمله اشاره دارد که این گروه تنها نیستند بلکه بردگان، اعراب بیابانی و سیاست‌بازان حرفه‌ای که در پی رسیدن به مقاماتی هستند، آن‌ها را تقویت می‌کنند؛ بنابراین درگیر شدن با آن‌ها مصلحت نیست.^۳

۳. درگیر شدن با قاتلان عثمان سبب تفرقه

«إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِذَا حُرِّكَ عَلَى أُمُورٍ فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرُونَ وَ فِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرُونَ وَ فِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَ لَا [هَذَا] ذَاكَ»^۴

و اگر حرکتی [برای مجازات قاتلان] صورت گیرد، مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی همان را می‌خواهند که شما می‌خواهید و گروهی رأیشان برخلاف رأی شماست و گروه سومی نه با شما هستند نه با آن‌ها.

۴. صبر بر انتقام

«فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسُ وَ تَقَعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا وَ تُوْخِذَ الْحَقُوقُ مُسْمَحَةً»^۵

۱. مَادَّةٌ: کمک و یاور؛ اسم فاعل از ماده «مَدَّ، يَمُدُّ» به معنای مدد، پشتیبان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۴۶.

۳. همان.

۴. حُرِّكَ: به حرکت و جوشش افتاد؛ حرکت، ضد سکون.

فِرْقَةٌ: گروه.

۵. یهدأ: آرام می‌شود؛ از ماده «هدوء» به معنای آرام گرفتن است؛ هَذَا: القوم و الصوت یهدأ من باب منع سکن.

تَقَعَ: واقع می‌شود؛ از ماده «وَقَعَ» به معنای افتادن، انداختن؛ اَوْقَعَ، اِيْقَاعًا: او را به افتادن انداخت.

مَوَاقِعَ: جایگاه‌ها.

تُوْخِذَ: گرفته می‌شود.

مُسْمَحَةً: به آسانی؛ از ماده «سماح» و «سماحه» به معنای سهولت و آسانی و گاه به معنای سخاوت و بخشش یا موافقت



۶. صبوری امام تا حد امکان

«وَسَامُيْكَ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَأَخِزِ الدَّوَاءَ الْكَيَّ»^۱

تا آنجا که ممکن باشد این ماجرا را بدون شعله‌ور ساختن آتش جنگ حل می‌کنم و اگر چاره‌ای نیابم [با آنان خواهم جنگید؛ زیرا] آخرین دوا، داغ نهادن است.

نکته‌ها

• «فَأَخِزِ الدَّوَاءَ الْكَيَّ» این یک ضرب‌المثل است؛ یعنی برخورد خشن، آخرین راه‌حل مشکل است.^۲

• «وَسَامُيْكَ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ»: به این معنا که کاری می‌کنم و روشی را انتخاب می‌نمایم که کارها با آرامش و بدون درگیری و بحران پیش برود و وقتی که چاره‌ای نباشد و گروهی از آن‌ها مانند طلحه و زبیر و عایشه قیام کنند و در بصره دست به کشتار مردم بزنند، دیگر نمی‌توان ساکت نشست و باید با آنان جنگ نمود.

خطبه ۱۶۹



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جنگ جمل در مسیر
بصره، سال ۳۶ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: امام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (علیه السلام) به هنگام حرکت به سوی بصره ایراد فرموده است و از دو بخش تشکیل شده: بعد از دعوت به پیروی از قرآن مجید و ترک بدعت‌های گمراه‌کننده، مردم را به پیروی از حکومت الهی خود دعوت می‌کند و بیان می‌دارد که دشمنان حق با تمام اختلافاتی که با هم دارند دست به دست هم داده‌اند تا در برابر من قیام کنند. من تا آنجا که مجبور نشوم صبر خواهم کرد ولی اگر آن‌ها بر هدف شوم خود که از هم گسیختن نظام جامعه اسلامی است اصرار ورزیدند، در برابر آنان خواهم ایستاد. هدف امام از ایراد این خطبه، آماده ساختن مردم برای مقابله با این یاعیان بود.

۱. اُمُيْكَ: خودداری می‌کنم، در دست خود نگه می‌دارم.

مَا اسْتَمْسَكَ: مادامی که قابل حفظ و نگهداری باشد.

جَدَّ: تلاش و کوشش کردن؛ بالجیم المکسورة اسم من جَدَّ فی الأمر من باب ضرب و قتل اذا اجتهد و سعی فيه، و منه يقال فلان محسن جدًّا ای نهایی و مبالغه.
بُدًّا: چاره.

الْکَيَّ: داغ نهادن؛ به معنای داغ کردن و سوزاندن بدن انسان یا حیوانی به وسیله آهن داغ و مانند آن است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۴۸.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است.

﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ﴾^۲ و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید.

۲. هشدار درباره بدعت‌های مهلک

﴿وَإِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهِلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا﴾^۳

بدعت‌هایی که به رنگ حق درآمده، گمراه‌کننده است؛ مگر اینکه خداوند حفظ کند.

نکته

- اشاره به این دارد که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فتنه‌جویان سعی دارند اهداف ضد اسلامی خود را به رنگ اسلام در بیاورند، مثلاً پیمان‌شکنی در لباس خون‌خواهی عثمان. مردم باید به‌هوش باشند و فریب ظواهر دروغین را نخورند.^۴

۳. توصیه به اطاعت از حکومت اسلامی

﴿وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِّأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِرَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ﴾^۵

۱. رعد، ۷.

۲. مؤمنون، ۶۲.

۳. الْمُبْتَدِعَاتِ: بدعت‌ها؛ از ماده «بَدَعَ» به معنای به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است و در اصطلاح شریعت به کارهایی که برخلاف کتاب و سنت است، گفته می‌شود؛ بنابراین «مبتدعات» به معنای کارها و روش‌هایی است که آن را برخلاف کتاب و سنت پدید آورده‌اند.

الْمُشَبَّهَاتِ: اموری که ظاهراً از دین هستند؛ در اینجا اشاره به بدعت‌هایی است که رنگ دین دارد و موجب گمراهی می‌شود؛ الْمُشَبَّهَاتِ: فی بعض النسخ بصيغة المفعول و فی بعضها بصيغة الفاعل و فی بعضها «المشبهات» بدلها يقال شبهت الشيء بالشيء أي جعلته شبيهاً به فهو مشبه بالفتح و شبهته عليه تشبيهاً مثل لبسته تلبساً وزناً و معنى فأنا مشبه بالكسر و اشتبهت الامور و تشابهت التبتس فلم تتميز و لم تظهر قال سبحانه: ﴿إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا﴾ و قال: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.

الْمُهْلِكَاتُ: گمراه‌کننده؛ از ماده «هَلَكَ» به معنای ضایع شدن و تباه گشتن است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۵۴.

۵. عِصْمَةٌ: انسجام؛ از ماده «عَصَمَ» به معنای حفظ و مصونیت.

أَعْطُوهُ: بدهید؛ از ماده «عَطَوْ» به معنای دادن؛ أَعْطَى، إِعْطَاءٌ هُ الشَّيْءُ: آن چیز را به او داد.

غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ: بدون سرزنش؛ از ماده «لَوَمَ» گرفته شده است؛ غیر ملومه: فی بعض النسخ بالتخفيف من لام بلوم و فی بعضها بالتضعیف للمبالغة، و فی بعضها؛ ملویة: بدلها أى غیر معوجة من لَوِيت العود إذا عطفته.

مُسْتَكْرَهٍ: اکراه؛ از ماده «كَرِهَ» به معنای ناپسند داشتن و امتناع، اکراه شده، مجبور شده؛ اسْتَكْرَهَ، اسْتِكْرَاهًا الشَّيْءُ: آن چیز را زشت و مکروه شمرد.

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ، وَ إِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهِلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا، وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِّأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا؛ وَ اللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِرَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ. إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَثُوا عَلَى سَخَطَةِ إِمَارَتِي وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ، فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَى فَيَالَةِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَذْيَارِهَا. وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.

۱. لزوم تمسک به قرآن

﴿إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ﴾^۱

خداوند پیامبری هدایت‌گر با کتابی گویا و دینی استوار برانگیخت و کسی از آن منحرف و دچار هلاکت نگردد مگر تبه‌کاران.

نکته

- باء در «بِكِتَابٍ» برای مصاحبت است؛ یعنی آن پیامبر مصاحب و همراه بود با کتابی سخن‌گو البته کتاب که ظاهراً ناطق و سخن‌گو نیست، بنابراین منظور از کتاب ناطق این است که قرآن کریم معما و مشکل نیست بلکه روان و قابل فهم و قابل استفاده است البته قرآن بطن‌ها و دقایقی دارد که چه بسا ما بعضی از آن‌ها را درک نمی‌کنیم ولی ظاهر قرآن واضح و روشن و فصیح و قابل استفاده برای همگان است.

مشابه

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۲ خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد.

۱. نَاطِقٍ: سخن‌گو؛ نطق و منطق به معنای سخن گفتن.

لَا يَهْلِكُ: نابود نمی‌شود.

هَالِكٌ: نابودکننده؛ از ماده «هَلَكَ» در اصل به معنای مرگ و نابودی و فناست؛ ولی گاه به معنای هلاکت معنوی که گمراهی و شقاوت و بدبختی است نیز به کار می‌رود و مقصود در جمله مزبور، همین هلاکت معنوی است؛ بنابراین جمله «لا یهْلِكُ عنه الا هالک» به این معناست که تنها کسانی گمراه می‌شوند که برای پذیرش آن آمادگی دارند.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

بدانید پیروی از حکومت الهی، حافظ امور شماسست؛ بنابراین زمام اطاعت خود را بی آنکه نفاق ورزید یا ذره‌ای اکراه داشته باشید به دست آن بسپارید. به خدا سوگند، باید چنین کنید وگرنه خداوند، حکومت اسلامی را از شما خواهد گرفت؛ سپس به شما باز نخواهد گردانید و به غیر شما برمی‌گردد.

نکته

• سلطنت و قدرت خداوند دو نوع است: الف. سلطنت ذاتی و تکوینی خداوند که همان قدرتی است که به آن مالکیت تکوینی هم گفته می‌شود و در اینجا این سلطنت مقصود نیست؛ ب. سلطنت تشریعی که همان حکومت خدایی است؛ یعنی قوانین و حکومتی است که خداوند آن را تأیید می‌کند؛ بنابراین به لحاظ اینکه ما پیامبر و ائمه را منصوب از جانب خداوند می‌دانیم حکومت آنان را نیز حکومت خدایی به شمار می‌آوریم.

مشابه

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱ اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.

۴. یکدست شدن فتنه‌جویان

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَى سَخَطَةِ إِمَارَتِي﴾^۲

اینان [عهدشکنانِ جمل] به خاطر ناخشنودی از حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند.

نکته‌ها

• اشاره به اینکه آن‌ها گروه‌های مختلفی‌اند: از منافقان گرفته تا بعضی از صحابه حسود و

ادامه از صفحه قبل:

لَتَفْعَلَنَّ: حتماً چنین کنید.

لَيَنْقُلَنَّ: حتماً خداوند انتقال می‌دهد.

يَأْرُزُ: بازگشت می‌کند؛ برمی‌گردد؛ از ماده «أَرَزَ» به معنای جمع شدن است؛ أَرَزَ: یأرز من باب ضرب انقبض و اجتماع و أَرَزْتُ الْحَيَّةَ أَيْ لَأَذَتْ بِجَحْرِهَا وَ رَجَعَتْ إِلَيْهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ الْإِسْلَامَ لِيَأْرُزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا يَأْرُزُ الْحَيَّةُ عَلَى جَحْرِهَا.

الْأُمُورُ: کلمه «امر» در تمام این جملات به معنای امر خلافت و حکومت است.

۱. ابراهیم، ۷.

۲. تَمَالَّوْا: متحد شدند؛ از ماده «مَلَّاهُ» به معنای مساعدت بر کاری گرفته شده، بنابراین «تَمَالَّوْا» به معنای این است که آن‌ها دست به دست هم داده‌اند و به کمک هم برخاسته‌اند؛ تَمَالَّوْا: علی الأمر تعاونوا.

سَخَطَةُ: نارضایتی؛ خشم و غضب.

إِمَارَتِي: حکومت من.

تنگ‌نظر مانند طلحه و زبیر که قدر مشترکی جز مخالفت با من ندارند.^۱

• امام علی (ع) موضع خود را در برابر طلحه و زبیر و معاویه مشخص می‌کند که آن‌ها را نادیده خواهد گرفت و به آن‌ها آسیبی نمی‌رساند تا زمانی که حقوق جامعه اسلامی به خطر نیفتد.^۲

۵. تحمل امام در برابر مخالفان

﴿وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ﴾

و تا وقتی وحدت اجتماعی شما را در خطر زوال نبینم، شکیبایی می‌ورزم.

۶. هشدار درباره از هم گسیختگی جامعه اسلامی

﴿فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُّوا عَلَى قِيَالَةِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳

زیرا اگر آنان بخواهند اندیشه شوم خود را [برهم‌زدن بیعت امام و سپردن کار به شورایی دیگر] به انجام رسانند، نظام امور مسلمانان از هم گسیخته خواهد شد.

نکته

• مقصود از «نظام» در اینجا نظام اجتماعی مسلمانان است نه صرف نظام و حاکمیت اسلامی و نظام در اصل به آن نخی گفته می‌شود که دانه‌های تسبیح را به هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را منظم و مرتب می‌سازد؛ به طوری که اگر این نخ پاره شود این دانه‌ها هرکدام به طرفی پراکنده می‌شوند بنابراین وقتی اجتماع و اتحادی در کار نباشد در حقیقت رشته و نظام مسلمانان گسسته و پاره شده است.

۷. دشمنی از روی حسد

﴿وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَقَاءَ هَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَذْبَارِهَا﴾^۴

اینان به خاطر حسادت بر کسی که خداوند حکومت به او بخشیده، طالب دنیا گشتند و خواستند وضع گذشته را بازگردانند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۵۸.

۲. همان.

۳. ان تَمَمُّوا: اگر اصرار کردند؛ از ماده «تَمَّ» به معنای تمام کنند، به پایان برسانند، به هدف خود برسند.

قِيَالَةُ: سستی نظر؛ سستی فکر و اندیشه؛ قال: رأيه يفيل قيلولة و فيلة أخطأ و ضعف كتفيل و رجل فيل الرأى بالكسر و الفتح ككيس و فالة و فاء له و فاءل من غير اضافة ضعيفة جمعه أفيال و في رواية بدل قِيَالَةُ.

انْقَطَعَ: از هم باشید؛ از بین رفت.

۴. أَقَاءَ هَا: اختصاص داد؛ باب افعال از ماده «فَاء، يَفِيءُ» به معنای برگردانده است.

أَذْبَارُ: حالت قبل؛ حالت پیشین.



نکته‌ها

- این سخن اشاره به این دارد که پیامبر اکرم ﷺ آمد و حکومت را از صورت دنیوی و مادی به صورت حکومت الهی درآورد که در آن نیکان و پاکان نقش داشته باشند.^۱
- جمله «حَسَدًا لِّمَنْ أَفَاءَهَا» با توجه به اینکه «افاء» از ماده «فیئ» به معنای بازگشت است، اشاره به این نکته است که حکومت در عصر پیامبر ﷺ در خاندان بنی هاشم بود و اکنون نیز به همان خاندان بازگشته است؛ هرچند حسودان تلاش می‌کنند که آن را بازگیرند و بار دیگر سنت‌های جاهلی را در محیط اسلام زنده کنند.^۲

مشابه

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳ یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته، حسد می‌برند؟

۸. حقوق مردم بر حکومت

«وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ»^۴

حقّی که شما بر گردن ما دارید: عمل به کتاب خدا و سیره و روش رسول الله ﷺ و قیام بحق او و بر پا داشتن سنت اوست.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه اگر ما بر شما حق داریم، شما هم بر ما حق دارید که همان احیای کتاب خدا و سنت پیغمبر و تعالی و پیشرفت آن است؛ چراکه حق، همواره دو طرفی است و حق یک‌سویه وجود ندارد.^۵
- منظور از «النّعش» برپا کردن و بلند کردن سنت پیامبر ﷺ است.^۶

خطبه ۱۷۰



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جنگ جمل در مدینه،
سال ۳۶ هجری
مخاطب: کُلیب جرمی (پیکری از سوی اهالی بصره)
موضوع: سیاسی، تاریخی
ویژگی: روش هدایتگری امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۷.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علی علیه السلام برای بعضی از اعراب که فرستاده مردم بصره بودند، بیان فرمود. در آن هنگام که امام علی علیه السلام نزدیک بصره رسید، آن‌ها کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت را جویا شود که با اصحاب جمل چگونه رفتار خواهد کرد تا شک و شبهه برطرف شود و امام چگونگی رفتار خود را به گونه‌ای بیان فرمود که حقانیت آن حضرت روشن شود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۵۸.

۲. همان.

۳. نساء، ۵۴.

۴. النّعش: ترفیع، بالا بردن؛ به معنای برداشتن و بر پا نمودن است و اینکه به جسد مردگان «نعش» می‌گویند به دلیل این است که آن را روی دست بلند می‌کنند و به سوی قبرستان می‌برند.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۵۹.

۶. همان.

بگو ببینم اگر آن‌ها تو را پیش‌گام قافله فرستاده بودند که محل نزول باران را برای آنان بیابی سپس به‌سوی آن‌ها باز می‌گشتی و از مکان آب و گیاه آگاهشان می‌کردی ولی آن‌ها با تو مخالفت می‌کردند و به‌سوی سرزمین‌های بی‌آب و علف روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟

۲. پاسخ فرستاده

«قَالَ كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَ مُخَالَفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ»^۱

آن مرد در جواب گفت: آن‌ها را رها می‌ساختم و به جایی که آب و گیاه بود، می‌رفتم.

۳. بیعت فرستاده با امام

«فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاُمْدُ إِذَا يَدَكَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنَعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَى فَبَايَعْتُهُ»^۲

امام علیه السلام فرمود: پس دستت را باز کن. آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند، با روشن شدن حق بر من در خود توانایی امتناع نیافتم و با آن حضرت بیعت کردم.

۴. نام فرستاده

وَالرَّجُلُ يُعْرِفُ بِكَلِيبِ الْجَرْمِيِّ.

[این مرد را کلیب جرمی می‌گفتند.]

وَقَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ لَمَّا قَرَّبَ عليه السلام مِنْهَا لِيَعْلَمَ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةُ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِيَتَزَوَّلَ الشُّبْهَةُ مِنْ نَفْسِهِمْ، فَبَيَّنَ لَهُ عليه السلام مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ. ثُمَّ قَالَ لَهُ بَايِعْ، فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ وَلَا أَحَدٌ حَدَّثًا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ. فَقَالَ عليه السلام: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِدًا تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ فَخَالَفُوا إِلَى تَبْتَغِي الْمَعَاطِشِ وَالْمَجَادِبِ، مَا كُنْتُ صَانِعًا؟ قَالَ كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَ مُخَالَفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ؛ فَقَالَ عليه السلام فَاُمْدُ إِذَا يَدَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنَعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَى فَبَايَعْتُهُ عليه السلام؛ وَ الرَّجُلُ يُعْرِفُ بِكَلِيبِ الْجَرْمِيِّ.

وَقَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ لَمَّا قَرَّبَ عليه السلام مِنْهَا لِيَعْلَمَ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةُ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِيَتَزَوَّلَ الشُّبْهَةُ مِنْ نَفْسِهِمْ، فَبَيَّنَ لَهُ عليه السلام مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ. ثُمَّ قَالَ لَهُ بَايِعْ، فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ وَلَا أَحَدٌ حَدَّثًا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ. فَقَالَ عليه السلام:

در آستانه جنگ بصره، در سال ۳۶ هجری، گروهی از اعراب، کلیب جرمی را جهت آگاهی از حقیقت و دانستن علل مبارزه امام علیه السلام با ناکثین به نمایندگی نزد حضرت علیه السلام فرستادند. امام به‌گونه‌ای با آن شخص صحبت فرمود که حقیقت را دریافت. آنگاه به او فرمود: بیعت کن. وی گفت: من نماینده گروهی هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم. امام فرمود:

۱. سؤال امام از فرستاده اهالی بصره

«أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِدًا تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاطِشِ وَالْمَجَادِبِ مَا كُنْتُ صَانِعًا»^۱

۱. أَرَأَيْتَ: ببینم، به من بگو؛ همزه استفهام است که با «رأيت» آمده است. بَعَثُوكَ: تو را فرستادند.

رَائِدًا: طلایه‌دار، رهبر؛ از ماده «رود» به‌معنای ملاقات گرفته شده و به کسی می‌گویند که در پیشاپیش لشکر یا قافله حرکت می‌کند و محلی را که از نظر آب و گیاه برای منزل کردن مناسب است، مشخص می‌کند؛ الرائد: المرسل فی طلب الکلاء. تَبْتَغِي: انتخاب کنی، طلب کنی، بجویی.

الْغَيْثُ: باران.

الْكَلَاءُ: گیاهان، گیاهان بلند؛ بالهمز العشب رطبا کان أو یابسا نقله الفیومی عن ابن فارس و غیره و الجمع أكلاء مثل سبب و أسباب. وقال الشارح المعزلی الکلاء النبت إذا طال و أمکن أن یرعی و أول ما یظهر یسمی الرطب فاذا طال قليلا فهو الخلاء فاذا طال شيئا آخر فهو الکلاء فاذا بیس فهو الحشیش.

الْمَعَاطِشُ: محلی که انسان در آن تشنه می‌شود؛ جمع «معطش».

الْمَجَادِبُ: محلی است که باران بر آن نباریده و خشک و بی‌گیاه است؛ جمع «مجدب».

۱. تَارِكُهُمْ: رها کردن، ترک کردن؛ از ماده «تَرَكَ».

۲. فَاُمْدُ: دراز کن؛ از ماده «مَدَد» به‌معنای گسترده شد، دراز شد؛ اُمْتَدَّ، اُمْتَدَّادًا: کشیده و پهن شد، آن چیز دراز شد. اسْتَطَعْتُ: توانستم؛ از ماده «طَوَعَ» به‌معنای توانایی؛ اسْتَطَاعَةَ الْأَمْرِ: توانایی آن کار را داشت، آن کار را توانست انجام دهد.

بَايَعْتُ: بیعت کردم.



خطبه ۱۷۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین (در آستانه حرکت)
در کوفه، هفتم صفر سال ۳۷ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، علمی، نظامی
ویژگی: نبرد در راه حق^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۲.

پیشگفتار خطبه

این سخن یک دعای پرمعناست که خدا را با اوصافی می‌ستاید. امام علی (ع) در آستانه جنگ با قاسطین، یعنی معاویه و یارانش در ماه صفر سال ۳۷ هجری ایراد فرمود و در پایان آن اصحاب خود را به جهاد دعوت نمود.

بر روی زمین است و این موجب پنهان شدن شب و از ادامه حرکات زمین و جنبش خورشید نیز روز ناپدید می شود؛ به همین سبب آسمان همچون نهانگاه شب و روز است.^۱

• با واژه «مَغِيضًا» به این واقعیت اشاره کرده است که شب و روز هر دو در زمان واحد حضور دارند. «مغیض» به گرد هم آمدن در مکان گفته می شود که در اینجا به کنایه برای گرد هم آمدن در یک زمان استفاده شده است.^۲

• واژه «مَكْفُوف» به این واقعیت اشاره دارد که جرم های آسمانی بر پایه قانون مشخص حرکت می کنند و خداوند با نیروی جاذبه آن ها را در جای خود نگه داشته و مانع سقوطشان می شود و این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۳ به این موضوع اشاره دارد.^۴

• «السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» محل ستارگان عالم بالا که از پایین به صورت سقفی در نظر زمینیان مجسم می شود.^۵

• «مُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ» اشاره به تمام ستارگان آسمان است که در فضا در رفت و آمد هستند.^۶

مشابه

﴿إِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ﴾^۷ پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگار تو هستند، شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند.

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾^۸ و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه های آن اعراض می کنند.

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۹ و خورشید به [سوی] قرارگاه

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۷.

۳. فاطر، ۴۱.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۷.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۷۵.

۶. همان.

۷. فصلت، ۳۸.

۸. انبیاء، ۳۲.

۹. یس، ۳۸.

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَجْرَى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سَبْطًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَرَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَارًا لِلْأَنَامِ وَمَدْرَجًا لِلْهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ وَمَا لَا يُحْصَى مِمَّا يُرَى وَمَا لَا يُرَى، وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أُوتَادًا وَلِلْخَلْقِ اعْتِمَادًا، إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَسَدَّدْنَا لِلْحَقِّ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَاعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ. أَيْنَ الْمَانِعِ لِلذَّمَارِ وَالْغَائِزِ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاطِ، الْعَارِ وَرَاءَ كُمْ وَالْجَنَّةِ أَمَامَكُمْ.

۱. اشاره به آسمان

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَجْرَى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سَبْطًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ»^۱

بار الها، ای پروردگار آسمان برافراشته و فضای نگاه داشته که آن را جایگاه فروشدن شب و روز قرار دادی و مسیر حرکت خورشید و مکان آمدو شد ستارگان ساختی و جماعتی از فرشتگان را در آن ساکن کردی که از عبادت تو خسته نمی شوند.

نکته ها

• آسمان محل پیدا و پنهان شدن شب و روز است؛ زیرا جنبش افلاک مستلزم حرکت خورشید
۱. السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ: سقف برافراشته شده؛ مقصود آسمان است؛ از ماده «رَفَعَ» به معنای بالا بردن؛ رفیع؛ بالا برنده.
الْجَوِّ: آسمان، فضا و هوا.
الْمَكْفُوفِ: به هم پیوسته؛ به معنای متراکم و نیز به معنای بازداشته شده آمده است و از ماده «كَفَّ» به معنای جمع یا منع است.

مَغِيضًا: محل فرورفتن آب؛ گویا فضا نیز مانند زمین است که شب و روز را در سینه خود فرو می برد. این واژه از ماده «غیض» به معنای فرونشستن آب در عمق زمین است؛ غاض: الماء یغیض غیضا و مغاضا قَلَّ و نقص.
مَجْرَى: محل جریان؛ از ماده «جَرَى» به معنای روان شدن، جریان.
مُخْتَلَفًا: محل رفت و آمد؛ اسم مکان باب افتعال از ماده «خَلَفَ» به معنای محل آمدو شد.
نُجُوم: ستارگان؛ اصل «نجم» به معنی طلوع، ستاره را از بدان جهت «نجم» گویند که طلوع می کند.
سُكَّانَهُ: آرامش و محل آرامش، مسکن؛ از ماده «سکن».
سَبْطًا: طایفه، قبیله؛ در اصل به معنای توسعه و گسترش چیزی به آسانی است و از آنجا که طوایف، گسترش می یابند، این واژه بر آن ها اطلاق شده است؛ القبیلة.

لَا يَسْأَمُونَ: خسته نمی شوند؛ از ماده «سأَم» به معنای خستگی از ادامه کار است.

مشابه

- ♦ ﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا﴾^۱ [آیا شریکانی که می‌پندارند بهتر است] یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد.
- ♦ ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲ و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهید بود.

۳. اشاره به کوه

﴿وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيَ الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَادًا وَلِلْخَلْقِ اعْتِمَادًا﴾^۳
و ای پروردگار کوه‌های محکم و استوار که آن‌ها را برای زمین به منزله میخ‌های محکم و برای خلق، تکیه‌گاه مطمئنی ساختی.

مشابه

- ♦ ﴿وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۴ و در زمین، کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نجنبانند و رودها و راه‌ها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید.
- ♦ ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ﴾^۵ و کوه‌های بلند در آن نهادیم.
- ♦ ﴿وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا﴾^۶ و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [نگذاشتیم]؟

۴. زمینه‌سازی جهاد

﴿إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوَّنَا فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدَدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ﴾^۷

۱. نمل، ۶۱.

۲. بقره، ۳۶.

۳. الرَّوَاسِيَ: محکم؛ جمع «راسیه» به معنای استوار و پابرجاست.

أَوْتَادًا: میخ‌ها؛ جمع «وتد» به معنای میخ است و از ماده «وتد» به معنای ثابت ساختن چیزی گرفته شده است. اعْتِمَادًا: تکیه‌گاه، پناهگاه.

۴. نحل، ۱۵.

۵. مرسلات، ۲۷.

۶. نبا، ۷.

۷. أَظْهَرْتَنَا: ما را پیروز نمودی.

فَجَنَّبْنَا: ما را دور بدار؛ از ماده «جَنَّب» به معنای پهلوی، کنار، طرف.

سَدَدْنَا: ما را ثابت بدار، به راه راست و محکم هدایت کن، از اشتباه بازدار.

أَظْهَرْتَهُمْ: آن‌ها را پیروز نمودی.

اعْصِمْنَا: ما را محفوظ بدار.

ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.

- ♦ ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^۱ و برای ماه منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد.

۲. اشاره به زمین و موجودات زنده آن

﴿وَرَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَارًا لِلْأَنَامِ وَ مَدْرَجًا لِلْهَوَامِّ وَ الْأَنْعَامِ وَ مَا لَا يُحْصَىٰ مِمَّا يُرَىٰ وَ مَا لَا يُرَىٰ﴾^۲

و ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه آدمیان و جولانگاه خزندگان و چهارپایان و موجودات دیدنی و غیردیدنی نمودی که از کثرت در شمارش نمی‌آیند.

نکته‌ها

- این عبارت نشانه احاطه علمی امام به تمام جانداران که شامل انسان‌ها و انواع حیوانات اهلی و غیراهلی و جانداران ریز می‌شود.^۳
- در مورد انسان‌ها تعبیر به محل استقرار و اقامت شده و در مورد حیوانات تعبیر به «مدرج» آمده است و این تعبیر نشان می‌دهد که جنب‌وجوش و حرکت در حیوانات بیش از انسان‌هاست.^۴
- انسان‌ها و حیوانات و پرندگان و حشرات و همه آفریده‌های دیگر از خاک زمین ساخته شده‌اند و همگی بر روی آن زندگی می‌کنند و سپس درونش به خاک سپرده می‌شوند تا آنکه خداوند زمین را دگرگون سازد.^۵

۱. یس، ۳۹.

۲. قَرَارًا: ثبات و محل استقرار؛ از ماده «قَرَر»؛ اسْتَقَرَّار: ثابت شدن؛ مُسْتَقَرٌّ: محل قرار گرفتن.

لِلْأَنَامِ: مخلوقات روی زمین.

مَدْرَجًا: جایگاه؛ از ماده «دروج» به معنای پیمودن راه است و «مدرج» به محل پیمودن راه گفته می‌شود؛ این واژه همچون «مختلفا» به معنای رفت‌وآمد است با این تفاوت که در «مدرجا» تدریج هم وجود دارد برای اینکه «درج» به معنای از پله بالا رفتن می‌آید که در آن معنای تدریج هم نهفته است و «مدرج» هم اسم مکان آن است که به معنای محل سیر این پله‌ها یا درجه‌هاست. حضرت درباره ستارگان و سیارات تعبیر به «مختلفا» دارند و در مورد چهارپایان دارای سُم و خزندگان «مدرجا» تعبیر فرموده‌اند.

هَوَامٌّ: خزندگان؛ جمع «هامه» به معنای حشرات و حیوانات کوچک، همچون موش و مار آمده است.

أَنْعَام: گاو، گوسفند و شتر؛ جمع «نعم».

لَا يُحْصَى: شمارش نمی‌شود؛ از ماده «حَصَى» به معنای شمردن؛ احصاء: سرشماری.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۷۶.

۴. همان، ص ۴۷۷.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۸۸.

نکته

- امام یارانش را به تلاش در راه جهاد تشویق می کند و به آنان یادآور می شود که پاداششان در نزد خداوند محفوظ است و خداوند آنان را در صورت فرمانبرداری در دنیا و آخرت پیروز و رستگار خواهد ساخت.^۱

۶. تهدید و تشویق

«الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَالْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ»^۲

بدانید ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان است.

نکته

- اشاره به اینکه اگر عقب نشینی و فرار کنید، ننگ دامان شما را خواهد گرفت و اگر به پیش تازید، بهشت پاداش شماست.^۳

نکته ها

- امام علیه السلام در این دعای پرمعنا نخست به این حقیقت اشاره می کند که در میدان نبرد، با فرض پیروزی، بسیاری اند که از مسیر عدالت خارج می شوند و ظلم و ستم های ناروا بر دشمن روا می دارند؛ از این رو از خدا می خواهد که در صورت پیروزی از این کار خلاف دور بماند.^۱
- واژه «فتنه» در اینجا ممکن است اشاره به موضوع امتحان باشد؛ چراکه میدان نبرد یکی از میدان های بزرگ امتحان است و انسان باید از خدا بخواهد در این میدان پایش نلغزد؛ زیرا آن کس که به حقانیت خویش معتقد است، هرگاه گرفتار شکستی شود ممکن است بر بخت و اقبال خود خشمگین گردد و در برابر پروردگار زبان به شکوه بگشاید و این شکستی است در میدان امتحان.^۲

مشابه

﴿فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾^۳ اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾^۴ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد.

۵. تشویق به جهاد

«أَيُّنَ الْمَنَاعِ لِلذَّمَارِ وَالْعَاثِرِ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاطِ»^۵

کجایند آن ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می ایستند و افتخاراتشان را حفظ می کنند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری می پردازند؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۷۹.

۲. همان.

۳. بقره، ۱۹۱.

۴. بقره، ۱۹۳.

۵. لِلذَّمَارِ: ارزش ها و اصول انسانی؛ به معنای چیزی است که حفظ آن بر انسان لازم است؛ مانند خانواده و نوامیس و وطن، از ماده «ذمر» به معنای برانگیختن همراه با سرزنش گرفته شده است و از آنجا که اگر در حفظ ناموس و خانواده و وطن کوتاهی شود، انسان مستحق هرگونه سرزنش و ملامت است، واژه «ذمار» در آن معنا که گفتیم به کار گرفته است؛ ما يلزمك حفظه من الأهل و المال و الولد.

الْعَاثِرِ: غیرتمند، ثروتمند؛ غار: علی امرأته و هی علیه تغار غیره و غیرا و غارا و غبارا فهو غائر و غیران و هی غیری. الْحَقَائِقِ: اشاره به حوادث سختی است که به انسان یا کشور و جامعه روی می آورد؛ جمع «حقیقت» در اینجا. الْحِفَاطِ: نگهداری عهد و پیمان؛ از ماده «حفظ» در اینجا به معنای وفاداری و نگهداری عهد و پیمان است.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲. الْعَارُ: ننگ.

وَرَاءَ: پشت سر.

أَمَامَ: روبه رو.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۸۰.



خطبه ۱۷۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آخر عمر شریف امام، سال

۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: یادآوری میثاق‌ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۰.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه پس از حمد و ثنای الهی به کارشکنی‌های جمعی از سرشناسان صحابه و زخم‌زبان‌های آن‌ها اشاره می‌کند. اشاره به تعبیر بسیار زننده‌ای می‌فرماید که عبدالرحمن بن عوف یا سعد بن ابی وقاص در روز شورا^۱ به امام علیه السلام گفت و نسبت حرص بر خلافت به آن حضرت داد و امام علیه السلام پاسخی شایسته به او داد. امام علیه السلام شکایت قریش و هم‌دستان آن‌ها که بر ضد او قیام کردند به پیشگاه خدا می‌برد و داستان طلحه و زبیر و جنگ جمل را پیش می‌آورد و اشاره به کار بسیار زشت و بی‌سابقه‌ای که آن‌ها مرتکب شدند، می‌فرماید که عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خانه بیرون کشیدند و به لشکرگاه او آوردند و از اینجا به آنجا بردند و مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را بدین وسیله هتک کردند و گروه زیادی را به کشتن دادند.

۱. شورای شش نفری عمر.

• اگر همه اجرام آسمانی در یک جا گرد هم آیند و بر یکدیگر سوار شوند، دانش خداوند به ژرفای آن‌ها با دانش به سطح رویین آن‌ها یکسان است و در واقع احاطه خداوند بر همه چیز و آگاهی‌اش بر همه چیز است.^۱

مشابه

♦ ﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾^۲ آیا نمی‌بینید چگونه خدا هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید؟

۲. حرص به خلافت

﴿وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ لِّإِنِّكَ عَلَىٰ هَٰذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَّحَرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصَ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ﴾^۳

گوینده‌ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب، تو نسبت به این امر (یعنی خلافت) حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند، شما با اینکه دورترید، حریص‌ترید و من شایسته‌تر و نزدیک‌ترم.

نکته‌ها

• در ماجرای شورای شش نفره، عبدالرحمن بن عوف، امام علیه السلام را به حرص در امر خلافت متهم ساخت و امام علیه السلام پاسخ داد که خلافت شایسته اهل بیت پیامبر علیه السلام است که به این کانون نزدیک‌ترند.^۴

• در مورد اینکه چه موقع و چه کسی خطاب به حضرت این جمله را گفته و امام را حریص دانسته است، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی گفته‌اند ابوعبیده جراح بوده است و پس از جریان سقیفه این جمله را گفته و بعضی هم بر این عقیده‌اند که سعد بن ابی وقاص بوده و پس از شورایی که به انتخاب عثمان انجامید، چنین سخنی را خطاب به آن حضرت گفت.

• داستان شورای شش نفری عمر که در آستانه مرگش آن را ترتیب داد، بسیار پرغوغاست و بیانگر کینه‌ها و حسدهای گروهی از سرشناسان صحابه نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام است و نشان می‌دهد چگونه برای عقب زدن امام علیه السلام از مقامی که حق الهی و اجتماعی او بود، توطئه کردند و حتی با لحنی طلبکارانه از آن حضرت خواستند که از حق خود عقب‌نشینی کند؛ وگرنه متهم به حریص بودن در امر خلافت خواهد شد.^۵

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۳.

۲. نوح، ۱۵.

۳. لَأَحْرَصُ: حریص‌تر.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۸۶.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۸۷.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُؤَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَىٰ هَٰذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَّحَرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصَ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ، فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَا الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي، ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ. فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُزْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا تُجَرُّ الْأَمَّةُ عِنْدَ شِرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمَا وَلَغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ. فَقَدِمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانَ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَطَائِفَةً غَدْرًا. فَوَاللَّهِ إِنْ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لَقَتَلَهُ بِلَا جُرْمٍ جَرَّةً، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ يِلْسَانٌ وَلَا يَدٌ، دَعَا مَا [إِنَّهُمْ] أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ.

۱. گستره علم الهی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُؤَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا﴾^۱

حمد خدایی را که آسمانی، آسمان دیگر را و زمینی، زمین دیگر را از دید او نمی‌پوشاند.

نکته‌ها

• الف و لام «الحمد» یا برای جنس است یا برای استغراق البته اگر برای جنس هم باشد معنای استغراق می‌دهد؛ به این معنا که جنس ستایش مخصوص خداوند است. ستایش در مقابل کمال انجام می‌گیرد و به لحاظ اینکه همه کمالات از آن خداوند است و هیچ موجود دیگری از خود کمالی ندارد و در حقیقت ستایش برای خداوند انجام می‌گیرد.

• دو احتمال در معنای «لَا تُؤَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً» وجود دارد: الف. ما انسان‌ها معمولاً وقتی در جایی باشیم، آسمان باشد یا زمین، آسمان‌ها و زمین‌های دیگر را نمی‌بینیم. موجود مکانی هنگامی که در یک مکان خاص باشد، مکان دیگر حاجب اوست و تفاوتی نمی‌کند که این مکان آسمان باشد یا زمین؛ ب. اگر ما توجه به یک آسمان داشته باشیم در همان حال توجه به آسمان دیگر نداریم؛ در حالی که خداوند این چنین نیست و این محدودیت را ندارد.

۱. لَا تُؤَارِي: نمی‌پوشاند.

مشابه

﴿وَقَالَ ﷺ: «لَا يَغَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يَغَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ»﴾^۱ کسی که درباره حق خود سهل انگاری کند، سرزنش نمی شود بلکه سرزنش برای کسی است که به حق دیگری دستبرد زند.

۳. خلافت، حق امام

﴿وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ﴾^۲
من حق خودم را طلب کردم که شما بین من و آن مانع می شوید و مرا از دست یافتن به آن باز می دارید.

نکته

• اگر کسی سؤال کند که خلافت برای حضرت علی علیه السلام حق است یا تکلیف در پاسخ می گوئیم حق و تکلیف به دنبال یکدیگر است؛ به این معنا که وقتی چیزی حق شد به دنبال آن تکلیف می آید و با همدیگر منافات ندارند. در هر صورت وقتی قرار است کسی حکومت را در اختیار بگیرد باید کسی باشد که علم و تدبیرش نسبت به دیگران زیادتر باشد؛ بنابراین اگر کسی این شایستگی و لیاقت را برای تصدی امور جامعه اسلامی داشت، عقل حکم می کند که او باید عهده دار انجام این وظیفه شود.

۴. مبهوت شدن از دلیل کوبنده امام

﴿فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَذَرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ﴾^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵.

۲. طَلَبْتُ: طلب کردم.

تَحُولُونَ: حایل می شوید، فاصله ایجاد می کنید.

تَضْرِبُونَ وَجْهِي: رویم را بر زمین می زنید.

۳. قَرَّعْتُهُ: با دلیل او را کنار زدم؛ از ماده «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است؛ به گونه ای که صدای شدیدی از آن برخیزد. این واژه در مسائل معنوی هم به کار می رود؛ مثلاً در مورد دلایل روشن و کوبنده استعمال می شود، مانند این خطبه.

الْمَلَأِ: پر؛ از جمعیت هم به لحاظ پری جسمی و فکری تعبیر به ملاً می کنند؛ زیرا یک جمعیت هماهنگ تقریباً یک فکر و نظر دارند و این فکر آن ها پر است و از نظر جسمی هم که زیادند؛ وزان جبل و جوه الناس و اشرافهم الذین یرجع إليهم لامتلا نهم بالرأی و التدبیر.

هَبَّ: شکست خورد؛ از ماده «هوب» به معنای وزش باد و گاه به معنای هیجان زده شدن و مبهوت گشتن یا از خواب بیدار شدن نیز آمده است و در خطبه مزبور، معنای دوم قصد شده است؛ من النوم انتبه و تنبه.

بُهِتَ: مبهوت و دهشت زده شد.

لَا يَذَرِي: نمی داند.

يُجِيبُنِي: جواب می دهم؛ از ماده «جوب» به معنای پاسخ دادن؛ اسْتَجَابَ، اسْتَجَابَةً و له: به او پاسخ داد.



هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی دانست در پاسخم چه بگوید

۵. استعانت امام از خدا

﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنَزَلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَارَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ﴾^۱

بار خدایا، من در برابر قریش و کسانی که آن را یاری می دهند از تو استعانت می جویم. آن ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، هم دست شدند سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد.

نکته ها

• این عبارات به وضوح نشان می دهد که امیرمؤمنان علی علیه السلام خلافت را حق خود می دانست؛ هم به دلیل اینکه از همه شایسته تر بود و هم اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان غدیر، او را به این مقام منصوب داشت و بارها بر آن تأکید فرمود ولی عاشقان جاه و مقام دست به دست هم دادند و نه تنها حکم پیامبر را کنار زدند بلکه کارهایی انجام دادند که مصداق روشن قطع رحم بود و عجب تر اینکه به این حق، معترف بودند ولی می گفتند: از حقوقی است که باید از آن صرف نظر کنی؛ زیرا شرایط به دست آوردن آن فراهم نیست.^۲

• عبارت «فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي» می رساند که در جاهلیت و به طور کلی در زمان های گذشته مخصوصاً در حکومت داری و گرفتن مناصب دولتی خویشاوندی بسیار اهمیت داشته است؛ بنابراین حضرت با اینکه کمالات دیگر را به طور کامل داشت بر روی خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله که همه قبول داشتند، تکیه می کند.

مشابه

﴿اللَّهُمَّ اجْزِ قُرَيْشًا فَإِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَ غَصَبَتْنِي أَمْرِي﴾^۳ خداوند، قریش را رسوا کن که

۱. أَسْتَعْدِيكَ: می خواهم مرا پیروز کنی؛ از ماده «استعداء» به معنای یاری طلبیدن و شکایت پیش کسی بردن است. أَعَانَ: یاری کرد.

قَطَعُوا رَحِمِي: بریدند؛ با هم صله رحم نکردند یا رابطه خویشاوندی من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند.

أَجْمَعُوا: متحد شدند.

مُنَارَعَتِي: دشمنی با من؛ از ماده «نزع» به معنای مبارزه؛ النَّزَاعَةُ: دشمنی و ستیزگی؛ النَّزَاع: آن که میان مردم دشمنی و نزاع برانگیزد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۸۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۲۹.

را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند.

نکته

• نکته درخور توجه این است که همه قبول دارند که زنان پیامبر بر اساس آیه قرآن اختصاص به آن حضرت دارند و فرد دیگری حق ندارد بعد از وفات رسول خدا ﷺ با آنها ازدواج کند؛ به همین جهت از زنان پیامبر تعبیر به «حبیس رسول الله» می شود. یکی از زنان پیامبر که احترام داشته و باید حریم رسول الله ﷺ را رعایت می کرد، عایشه بوده است ولی طلحه و زبیر بیرون آمدند در حالی که عایشه را به دنبال خود می کشیدند.

مشابه

♦ ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾^۱ ای زنان پیامبر، هرکس از شما مرتکب کار زشت درخور عقوبت شود، خدا عذاب او را دو برابر می کند.

۸. پیمان شکنی

﴿فِي جَيْشٍ مَّا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيَ الطَّاعَةَ وَ سَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ﴾^۲ این جریان در میان لشکری صورت گرفت که همه آنها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند.

نکته

• همه اصحاب جمل با امام بیعت کرده بودند یا از بیعت با ایشان خشنود بودند سپس بیعت خود را شکسته و جنگ را آغاز کردند. آنان عثمان بن حنیف، کارگزار امام در بصره را به اسارت گرفتند و او را شکنجه و آزار دادند و مسلمانان بسیاری را کشتند. برخی را اعدام کردند و برخی را غافلگیرانه کشتند.^۳

مشابه

♦ ﴿فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾^۴ هرکه بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است.

۱. احزاب، ۳۰.

۲. جَيْشٍ: لشکر؛ جمع «جُيُوش» به معنای ارتش، گروه سربازان.

سَمَحَ: مسامحت کرد، آسان گرفت، رضایت داد؛ الرَّجُلُ من باب منع سماحا و سماحة جاد و کرم.

حبیس: محبوس؛ از ماده «حبس» به معنای محبوس است و اشاره به همسر پیامبر عایشه است که از شرکت در جنگ و ورود در این گونه صحنه های اجتماعی ممنوع بود ولی طلحه و زبیر او را تشویق به این کار کردند.

أُعْطِيَ: به من عطا کرد.

سَمَحَ لِي: به من بخشید.

طَائِعًا: با اختیار.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۸.

۴. فتح، ۱۰.

حق مرا دریغ داشتند و آن را غصب کردند.

♦ ﴿فَجَزَىٰ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَإِنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي وَ اغْتَصَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي﴾^۱ خداوند جزای قریش را درباره من بدهد؛ چراکه آنها حق مرا به ظلم گرفتند و حکومت فرزند مادر (پیغمبر اکرم ﷺ) را غصب کردند.

۶. خطای آتش افروزان جنگ جمل

﴿فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا تَجْرُ الْأَمَّةُ عِنْدَ شَرَائِهَا مَتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصَرَةِ﴾^۲ [طلحه و زبیر و یارانسان] به سوی جنگ بیرون شدند و همسر رسول خدا ﷺ را مانند کنیزی که برای فروش به دنبال خود می کشانند با خود کشانند.

نکته

• طلحه و زبیر نزد عایشه رفتند و او را از خانه بیرون آوردند و او را بر شتر سوار کردند تا نقشی شبیه به پیراهن عثمان برای معاویه بازی کنند. این نخستین بدعت در اسلام بود.^۳

تشبیه

مشبه: همسر پیامبر

مشبه به: کنیزکان هنگام خرید و فروش

وجه شبیه: ضمیر تثنیه در فعل «حَبَسَا» برای طلحه و زبیر است و می رساند که همسر پیامبر را مانند کنیزکان در هنگام خرید و فروش به همراه خود کشانده و زنان خویش را در پرده نگه داشته و محافظت می کنند. وجه تشبیه، از میان بردن و کاهش یافتن حرمت رسول خدا ﷺ به سبب بیرون آوردن همسر او از خانه است و این عمل، جسارت به پیامبر خداست.

۷. حرمت شکنی خانه پیامبر

﴿فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَ أَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمَا وَ لَغَيْرِهِمَا﴾^۴

آنها همسران خود را در خانه هاییشان پشت پرده نگه داشتند ولی پرده نشین حرم رسول خدا ﷺ

۱. الغارات، ج ۲، ص ۷۶۸.

۲. يَجْرُونَ: می کشانند؛ از ماده «جر» به معنای کشیدن؛ جَرَّ، جَرَّاءٌ و به آن چیز را کشید، جذب کرد؛ تَجَرَّ: کشانده می شود.

شَرَاءَ: خرید؛ این واژه هم به معنای خرید می آید و هم به معنای فروش و در اینجا به معنای فروختن است.

حُرْمَةً: زن، ناموس؛ چیزی که باید احترام آن حفظ شود.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۷.

۴. فَحَبَسَا: حبس کردند؛ از ماده «حَبَسَ» به معنای نگه داشتند، پشت پرده گذاشتند.

أَبْرَزَا: آشکار کردند؛ از ماده «بَرَزَ» به معنای آشکار شدن، بیرون آوردن، نمایان ساختن.



گفت: رأی درست همین است لیکن من شرّ و بدی را خوش نمی‌دارم و نمی‌خواهم آن را آغاز کنم و امیدوارم تا آن هنگام که نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من برسد و فرمان او را بدانم و به کار بندم، عافیت و سلامت برقرار باشد. حکیم بن جبلة گفت: پس به من اجازه ده به همراه مردم به سوی آنان بروم و با آن‌ها گفت‌وگو کنم. اگر فرمان‌برداری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پذیرفتند چه بهتر وگرنه متقابلاً مخالفت و دشمنی خود را به آنان اعلام کنیم و از آن‌ها جدا شویم. عثمان گفت: اگر من این اجازه را داشتم خود به سوی آنان می‌رفتم. حکیم گفت: اما به خدا سوگند اگر در این شهر بر تو درآیند دل‌های بسیاری از این مردم به این‌ها گرایش خواهد یافت و بی‌تردید تو را از مقامی که داری برکنار خواهند کرد، با این حال تو بهتر می‌دانی چه کنی، اما عثمان سخن او را نپذیرفت.^۱

• «قتل صبر» به قتلی می‌گویند که دست‌وپای مقتول را می‌بندند و او را می‌کشند که او نه می‌تواند فرار کند و نه می‌تواند دست‌وپا بزند باید صبر کند تا جان از بدنش بیرون برود؛ به همین جهت به آن «قتل صبر» می‌گویند.

۱۰. نتیجه‌گیری امام

«قَوْلَ اللَّهِ [إِنْ] لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُزْمٍ جَزَهُ لَحَلٌّ لِي قَتْلَ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا يَبِيدَ دَعْوَا مَا أَنْتُمْ قَدْ قَتَلْتُمُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ»^۲

به خدا سوگند، حتی اگر به یک نفر از مسلمانان دست می‌یافتند و او را به عمد و بی‌هیچ گناهی می‌کشتند، کشتن همه آنان بر من حلال بود؛ زیرا همه آنان در کشتن آن مرد حضور داشتند و این جنایت را منکر نشمردند و به زبان و دست از او دفاع نکردند، بگذریم از اینکه به تعداد سپاهیان که داخل بصره کردند، از مسلمانان کشتند.

نکته

• کلمه «ما» در جمله «دع ما أنهم»، زائد است و این شباهت و همگونی در اینجا از نظر کثرت کشتار مسلمانان به وسیله آن‌هاست و سخن امام (علیه السلام) درست است؛ زیرا آن‌ها

﴿وَإِنْ نَكُنْثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتَيْمَةَ الْكُفْرِ﴾ اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود را شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید. ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، زیان‌کاران‌اند.

۹. حمله به مردم بصره

«فَقَدِمُوا عَلَى عَامِلِي بِهَا وَخَزَانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَ طَائِفَةً غَدْرًا»^۳

آنان بر فرماندار من و خزانه‌دار بیت‌المال مسلمین و دیگر مردم بصره حمله‌ور شدند. جمعی را دست‌وپا بسته کشتند و گروهی را با نیرنگ از پا درآوردند.

نکته‌ها

• طلحه و زبیر و عایشه هنگامی که در مسیر خود به چاه ابوموسی که نزدیک بصره بود، رسیدند، به عثمان بن حنیف انصاری که در این هنگام از سوی علی (علیه السلام) فرماندار بصره بود، نوشتند که سرای حکومتی را برای ما خالی کن. عثمان بن حنیف وقتی نامه آنان را خواند، احنف بن قیس و حکیم بن جبلة عبدی را نزد خود فراخواند و نامه را برای آنان قرائت کرد. احنف گفت: این‌ها اگر برای خون‌خواهی از کشدگان عثمان به این کوشش برخاسته‌اند، آن‌ها خود همان کسانی هستند که بر سر عثمان ریخته و او را کشته‌اند. به خدا سوگند، من این‌ها را چنین می‌بینم که از ما جدا نمی‌شوند مگر اینکه میان ما دشمنی انداخته و خون ما را بر زمین بریزند و گمانم این است که به‌ویژه نسبت به تو رفتاری در پیش گیرند که تاب تحمل آن را نداری؛ بنابراین اعتقاد من این است که برای مقابله با آن‌ها آماده شوی و به اتفاق کسانی از مردم بصره که با تو همراه و همگام‌اند به سوی آن‌ها بشتابی؛ زیرا تو امروز حاکم و فرماندار آنانی و همگی فرمان تو را می‌پذیرند پس به همراه این مردم به سوی آنان روان شو و قبل از آنکه تو را در یک خانه دیدار کنند و مردم از آن‌ها نسبت به تو فرمان‌بردارتر شوند، بر آن‌ها پیش‌دستی کن. حکیم بن جبلة نیز همین سخنان را گفت، پس از این عثمان بن حنیف

۱. توبه، ۱۲.

۲. بقره، ۲۷.

۳. صبر: در اصل به معنای حبس است و اگر به خویش‌داری در مقابل نامالایمات «صبر» گفته می‌شود نیز به همین جهت است. معنای دیگر صبر این است که انسان یا حیوانی را در جایی نگه دارند و محدود سازند؛ سپس با انداختن سنگ یا تیر او را بکشند و در مجموع، کشتن با زجر و شکنجه را «قتل صبر» می‌گویند.
غَدْرًا: حيله‌گری.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲. يُصِيبُوا: یافتن، طلب و اراده؛ از ماده «صَوَّبَ» به معنی درک.

مُعْتَمِدِينَ: قصدکنندگان.

لَحَلٌّ لِي: حلال شد بر من.

حَضَرُوهُ: حضور؛ ضد غایب شدن؛ احْتَضَر، احْتَضَرًا: حاضر شد؛ أَحْضَر، إِحْضَارًا: او را حاضر کرد.

دَعْوَا: رها کن.



جمعیت بسیاری از دوستان آن حضرت و نگهبانان بیت‌المال را کشتند و امام علیه السلام در گفتار خود بدان اشاره فرمود. برخی را از طریق غدر و پیمان‌شکنی و بعضی را پس از اسارت و شکنجه و آزار به قتل رسانیدند.^۱



خطبه ۱۷۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: اعتقادی، نظامی، اخلاقی
ویژگی: تبیین دین و دنیا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۲.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که سزاوار خلافت است و همچنین از پستی دنیا و از تقوای الهی سخن می‌گوید و به یاران خود توصیه می‌کند که در کارها از شتاب و عجله بیجا پرهیزند و بدون تحقیق اقدامی نکنند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۶۹.

﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ﴾^۱ و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می‌آورند، بشارت می‌دهد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۲ تو را به پیامبری نفرستادیم، مگر بر همه مردم، مژده‌دهنده و بیم‌دهنده.

۲. شایسته‌ترین فرد برای زعامت مردم

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»^۳

ای مردم، سزاوارترین فرد به خلافت کسی است که از همه بر این کار تواناتر و به احکام خدا دراین باره داناتر باشد.

نکته‌ها

- در حقیقت، امام علیه السلام به دو رکن اساسی که یکی جنبه علمی دارد و دیگر جنبه عملی اشاره کرده است؛ از نظر علمی باید از همه آگاه‌تر باشد و از نظر عملی در امر مدیریت از همه قوی‌تر. بسیاری کسان که عالم‌اند ولی مدیر نیستند یا مدیرند و عالم نیستند و تا این دو دست به دست هم ندهد، اداره صحیح جامعه امکان‌پذیر نیست.^۴

- حصر حقانیت و شایستگی به آن بزرگوار از دو نظر است: اول اینکه باید نیرومندترین مردم، عهده‌دار امر خلافت شود و آن حضرت در سیاست و اداره امور مملکت از همگان نیرومندتر و در شناخت شرایط و موقعیت‌ها و چگونگی تدبیر امور شهرها و اداره جنگ‌ها از همه کس داناتر و به سبب داشتن این صفات شجاع‌ترین و دلیرترین مردم بوده است. دوم اینکه زمامدار باید بیش از دیگران دستورهای خداوند را در امور خلافت به کار بندد.^۵

- عبارت «أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ» هم شجاعت را می‌رساند و هم تدبیر را؛ بنابراین کسی که به عاقبت کار فکر می‌کند، تدبیر دارد و در مقابل، کسی که هرچه به ذهنش خطور کرد فوراً فرمان اجرای آن را می‌دهد، بی‌تدبیر است.

۱. اسراء، ۹.

۲. سبأ، ۲۸.

۳. أَحَقُّ: سزاوارتر.

أَقْوَا: نیرومندی؛ از ماده «قَوَّة» به معنای نیرومندی، نیرو؛ اسْتَقْوَى، اسْتَقْوَاءُ: نیرومند شد؛ أَقْوَى، إِقْوَاءُ الرَّجُلُ: آن مرد دارای ستوری نیرومند شد.

أَعْلَمُهُمْ: داناترین آن‌ها؛ از ماده «عَلِمَ» به معنای دانستن، دانش؛ علیم و علّام: بسیار دانا.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۰۴.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷۳.

أَمِينٌ وَحِيَه وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نَقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوْتِلَ. وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَّدُ حَتَّى يَخْضَرَهَا عَامَةُ النَّاسِ [مَا] فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَخْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ، رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ. أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ وَخَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ. وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ [بِمَوَاقِعِ] بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ، فَاْمُضُوا لِمَا تَوْمَرُونَ بِهِ وَفَقُّوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا، فَإِنْ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكَرُونَهُ غَيْرًا.

۱. منزلت پیامبر

«أَمِينٌ وَحِيَه وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نَقْمَتِهِ»^۱

او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) امین و وحی خدا بود و خاتم پیامبران و بشارت‌دهنده به رحمت و بیم‌دهنده از کیفرش بود.

نکته‌ها

- در واقع تمام برنامه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این چهار وصف خلاصه شده است؛ چراکه نخستین برنامه آن حضرت، دریافت وحی الهی و رساندن آن به بندگان خدا با نهایت امانت است و دیگر برنامه‌ریزی برای آیینی جاویدان و تا پایان دنیا، سپس ایجاد انگیزه برای اطاعت فرمان خدا از طریق بشارت به رحمت و بیم دادن به عذاب و کیفر او.^۲

مشابه

﴿أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۳ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را اندرزگویی امینم.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۴ محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است.

۱. يَقْمَتُهُ: عذاب؛ از ماده «نَقِمَ» به معنای عذاب؛ انْتَقَمَ، انْتِقَامًا مِنْهُ: او را کیفر داد، از او انتقام گرفت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۰۴.

۳. اعراف، ۶۸.

۴. احزاب، ۴۰.

مشابه

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱
 آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

۳. امتناع از حق

«فَإِنْ شَعَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ»^۲

اگر در مسئله حکومت فتنه جویی به فتنه برخیزد، بازگشت به حق از او خواسته می شود و اگر امتناع ورزید، کشته می شود.

نکته ها

- اگر با رهبر توانا و دانایی بیعت شود و سپس گروهی شرور بر او بشورند، امام ابتدا آنان را از راه نیکو به بازگشت فرامی خواند و اگر پاسخ ندادند آنگاه به مقابله با آنان برمی خیزد.^۳
- حضرت با این سخنان خود می خواهند علت برخورد و جنگ خود با اصحاب جمل و اصحاب صفین را توضیح دهند که مردم در شرایطی جمع شدند و ایشان را برای تصدی مقام خلافت و حاکمیت اسلامی انتخاب کردند؛ ابتدا باید با آن ها صحبت شود و پس از آن اگر به جنگ افروزی خود ادامه دادند با آنان باید جنگید.

مشابه

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۴ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۴. پاسخ امام به شبهه معاویه

«وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ [مَا] فَمَا إِلَى ذَلِكَ

۱. یونس، ۳۵.

۲. شَعَبَ: فتنه کرد؛ از ماده «شغب» به معنای فتنه انگیزی و ایجاد شر و فساد است.

شَاغِبٌ: فتنه کننده؛ آشوبگر، اخلا لگر.

اسْتُعْتَبَ: توبه داده شد؛ از ماده «عتب» و «عتاب» به معنای ملامت و سرزنش کردن به قصد بازگشت به سوی حق است و هنگامی که این واژه در باب استفعال به کار رود، به معنای «استرضاء» و طلب پذیرش حق می آید.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۰۴.

۴. حجرات، ۹.

سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ»^۱

به جانم سوگند، اگر جز با حضور همه مردم امامت منعقد نگردد، چنین کاری شدنی نیست ولی آنان که حضور دارند ثبوت حکومت را بر غایبان حکم می کنند بعد از آن نه حاضران حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر.

نکته ها

- به نظر می رسد که حضرت با این عبارت در درجه اول پاسخ معاویه را می دهند؛ زیرا معاویه پشت نامه آن حضرت نوشت «مَنْ وَلَاكَ حَتَّى تَعْزِلَنِي؟» چه کسی تو را ولایت و حکومت بخشید تا تو مرا عزل کنی؟ همچنین معاویه در نامه های دیگر خود می نویسد حاکم را باید مردم انتخاب کنند و شما را همه مردم انتخاب نکرده اند و حضرت می نویسد اگر بنا باشد که امامت با انتخاب و رأی مردم تحقق یابد، هیچ گاه محقق نمی شود؛ زیرا چگونه می توان همه مسلمانان را برای انتخاب یک نفر جمع کرد؟
- در مورد اینکه مقصود از «أَهْلُهَا» در این عبارت چیست، دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود اهل مدینه هستند که مرکز خلافت و حکومت در آن زمان بوده است؛ ب. اهل امامت یا همان کسانی که خلیفه شناس و اهل انتخاب امام هستند؛ به تعبیر دیگر اهل حل و عقد یا شورای مهاجرین و انصار.

۵. جنگیدن با دو گروه

«أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ»

بدانید من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

نکته

- خلافت به اتفاق نظر همگی مسلمانان، حق شرعی امام بود؛ با این حال امام تصریح می کند که مخالفان خلافتش را آزار نخواهد داد به شرطی که به جرم و جنایتی دست نزنند و غارت و شورش نکنند.^۲

۱. لَا تَنْعَقِدُ: منعقد نمی شود؛ از ماده «عقد» به معنای بستن، گره زدن؛ منعقد کردن.

أَهْلُهَا: اهل امامت، یعنی کسانی که صلاحیت تصمیم گیری را درباره آن دارند، در اینجا منظور اهل مدینه هستند.

يَحْكُمُونَ: حکم می کنند.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۰۷.

۶. بهترین توصیه، توصیه به تقوا

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ وَ خَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ»^۱

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم؛ چراکه تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست.

مشابه

﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۲ و فرجام [نیک] برای پرهیزکاری است.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾^۳ و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است. ای خردمندان، از من بترسید.

۷. اهل بصیرت

«وَ قَدْ فَتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»^۴

جنگ میان شما و اهل قبله آغاز شده و این پرچم را نمی‌تواند بر دوش کشد، مگر آن که اهل بصیرت و پایداری و آگاه به جایگاه حق است.

نکته‌ها

• این گفتار مشتمل بر اعلام حکم متجاوزان و سرکشان از اهل قبله است که به طور اجمال بیان می‌کند و تفصیل آن را به اوامری احاله فرموده است که درباره جنگ با آنان صادر می‌کند؛ زیرا مردم پیش از رویداد جنگ جمل تکلیف خود را درباره جنگ با اهل قبله نمی‌دانستند و آگاه نبودند که سنت و حکم شرعی در این باره چیست تا اینکه مسائل آن را از آن حضرت فراگرفتند. از شافعی نقل شده که گفته است: اگر علی علیه السلام نبود احکامی که درباره متجاوزان از اهل اسلام است به هیچ وجه شناخته نمی‌شد.^۵

• «وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمُ» اشاره به این دارد که ما نخستین بار در اسلام مجبور شده‌ایم با

۱. اَوْصِيَكُمْ: شما را سفارش می‌کنم؛ از ماده «وَصَى» به معنای سفارش، توصیه، دستور؛ مُوَاصَاة: وصیت کردن به همدیگر؛ اسْتَوْصَى، اسْتِصَاءَ بفلان: وصیت و سفارش وصیت‌کننده را پذیرفت.

۲. طه، ۱۳۲.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. فُتِحَ: گشوده شد، باز شد؛ فَتَّاحٌ: بسیار گشاینده؛ اسْتَفْتَحَ، اسْتَفْتَحَا الأبواب: درب‌ها را باز کرد، گشود.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷۵.

افرادی که مدعی اسلام و اهل قبله‌اند به دلیل بغی و طغیانشان پیکار کنیم.^۱

• در جنگ، پرچم‌دار، به منزله مدار و محور است و دل‌های رزمندگان به آن بسته است، لذا لازم است کسی که رایت این کار را بر عهده دارد به صفاتی که ذکر فرموده، آراسته باشد تا بتواند هر کاری را در محل و موقع خود انجام دهد.^۲

• این عبارات مربوط به یکی از جنگ‌هایی است که حضرت در دوران خلافت خود داشتند البته نسبت به هر سه جنگ دوران حضرت نیز صادق است یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های جنگ‌های دوران پیامبر با جنگ‌هایی که در زمان خلافت چندساله امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد این است که جنگ‌های زمان پیامبر جنگ با کفار بود و تکلیف مسلمانان کاملاً روشن بود و در آن زمان مسلمانان مشکلی در تشخیص حق و باطل نداشتند ولی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو گروه معارض به ظاهر مسلمان بودند و برای بسیاری از طرفداران حضرت علی علیه السلام تشخیص حق از باطل بسیار مشکل بود.

• «أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ»: به این معنا که در برابر مخالفان خود به سرعت عصبانی نشود بلکه باید بسیار صابر و شکیب‌ا باشد و تا آنجا که ممکن است با مخالفان خود مدارا کند و در صورتی که مشکل به هیچ نحوی حل نشد به جنگ بپردازد.

• «وَ الْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»: به این معنا که خشک و جزم‌اندیش نباشد بلکه آگاه و بصیر باشد و بداند گاهی از حق اراده باطل می‌شود.

مشابه

﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۳ بجهنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد.

۸. تابع حکم خدا بودن

«فَامْضُوا لِمَا تُمْرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا فَإِنْ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۱۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۷۶.

۳. حجرات، ۹.

لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غَيْرًا»^۱

پس آنچه به آن مأمور می شوید، انجام دهید و از آنچه نهی می گردید، بازایستید و در کاری تا دقیقاً بررسی نکنید، شتاب نورزید؛ زیرا آنچه شما منکر آن هستید ما را قدرت تغییر آن هست.

نکته ها

- جمله «فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غَيْرًا» اشاره به این است که در مسائل اجرایی جنگ و جزئیات کارها، گاهی امام و فرمانده دستوراتی می دهند که مطابق میل اکثریت مردم نیست. امام علیه السلام می فرماید: در این گونه موارد عجله نکنید در آنجا که خلاف شرع و مصلحت نیست، ما تغییراتی می دهیم و خواست شما را تأمین می کنیم.^۲
- یکی از ویژگی های مدیر و فرمانده لایق آن است که به افکار مردم احترام بگذارد و در آنجا که اصول محفوظ می ماند با آن هماهنگ باشد.^۳
- «فَامْضُوا لِمَا تُوْمَرُونَ» اشاره به این دارد که این راه پر مسئولیتی است که باید بادقت و نظم در آن گام برداشت.^۴

أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلُكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ. أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ وَ إِنْ عَزَّ ثَكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَرْتُكُمْ شَرَّهَا فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا وَ أَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا وَ سَابِقُهَا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا وَ انْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا وَ لَا يَخِنَنَّ أَحَدُكُمْ خَنِينَ الْأَمَةِ عَلَى مَا زَوَى عَنْهُ مِنْهَا وَ اسْتَتِمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ، أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهَمْنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ.

۹. دنیا، منزلگاهی موقت

«أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلُكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ»^۱

آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می کنید و به آن عشق می ورزید و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده اید.

نکته

- دنیا سرای جاویدان و جایگاه اصلی ما نیست بلکه منزلگاهی است موقت که در سفر خود به سوی آخرت در آن مسکن گزیده ایم تا زاد و توشه بگیریم و به سلامت از این راه پر خوف و خطر بگذریم و به دار آخرت که به فرموده قرآن «لهی الحیوان» حیات حقیقی در آن است، نایل شویم.^۲

۱. فَامْضُوا: حرکت کنید؛ از ماده «مضى» به معنای بروید.

قِفُوا: توقف کنید.

تُنْهَوْنَ عَنْهُ: نهی می شوید از آن.

لَا تَعْجَلُوا: عجله نکنید.

تَتَبَيَّنُوا: تحقیق و تفحص کنید.

تُنْكِرُونَ: انکار می کنید.

غیرا: تغییرات؛ حوادث و تغییراتی است که در زندگی انسان ها رخ می دهد و در اینجا به معنای هرگونه تغییر است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۱۱.

۳. همان.

۴. همان.

۱. تَتَمَنَّوْنَ: آرزو می کنید؛ از ماده «تمنى» به معنای آرزو کردن؛ اُمنیة: آرزو.

تَرْغَبُونَ: رغبت می کنید.

تُغْضِبُ: ناخشنود می کند؛ از ماده «غضب» به معنای خشم؛ غضبان: خشمناک؛ مغضوب علیهم: غضب شدگان.

تُرْضِي: خشنود می کند؛ از ماده «رَضِيَ» به معنای رضا و رضوان و «مرضاة» به معنی خشنودی است.

خُلِقْتُمْ: خلق شدید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۱۷.

مشابه

- ♦ ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾^۱ ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.
- ♦ ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲ برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی بر خورداری خواهد بود.

۱۰. ناپایداری دنیا

«أَلَا وَ إِنَّهَا لَئِيسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَّكُمْ وَلَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا»^۳
آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه سلطه شما بر آن باقی خواهد ماند.

۱۱. توجه به هشدارهای دنیا

«وَهِيَ وَ إِنَّا غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَدَرْتُكُمْ شَرَّهَا فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا وَ أَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا»^۴

این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده ولی از جهتی دیگر شما را از بدی هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش از فریبندگی هایش چشم پوشید و مظاهر هوس انگیزش را به جهت جنبه های هشداردهنده اش رها سازید.

نکته ها

- حضرت می فرماید درست است که دنیا گاهی اوقات زروزیورهایی دارد ولی گاهی می خواهد با شما بازی کند، در این صورت ممکن است که همه چیز را از شما بگیرد و به طور کلی شما را ساقط نماید؛ از این رو حضرت می فرماید همه امور دنیا چیزهایی نیست که انسان ها را مغرور کند بلکه گاهی هم به انسان ها هشدار می دهد و آنان را دچار وحشت و ترس می کند.
- «أَطْمَاعَهَا» عطف به «غُرُورَهَا» است؛ زیرا دنیا در کنار این فریب ها، هشدارهایی هم دارد که انسان ها را به وحشت می اندازد پس شما هشدارهای دنیا را نیز در نظر بگیرید.

۱. غافر، ۳۹.

۲. بقره، ۳۶.

۳. لَا تَبْقَوْنَ: باقی نمی مانید.

۴. غَرَّتْكُمْ: شما را فریب داد؛ از ماده «غَرَّ وَ غُرُور» و غَرَّة: فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غُرُور: فریب دهنده. حَدَرْتُ: بر حذر داشت.

دَعُوا: رها کنید.

أَطْمَاعَهَا: طمع ها؛ از ماده «طَمَعَ» به معنای به طمع انداختن، وسوسه کردن؛ أَطْمَعُ، إِطْمَاعُهُ: او را به طمع انداخت؛ تَطْمَعُ، تَطْمَعُ: آن چیز را طمع کرد؛ الطَّمَاعُ: آن که بسیار طمع کند؛ إطماعاً أوقعه فی الطمع.

۱۲. روی گردانی از دنیاپرستی

«وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا وَ انْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا»^۱

و در این جهان به سوی سرایی که به آن دعوت شده اید، سبقت جوید و با جان و دل از دنیاپرستی روی برگردانید.

۱۳. صبر بر اطاعت خداوند

«وَلَا يَخْنَنَّ أَحَدُكُمْ خَينَ الْأَمَةِ عَلَى مَا رُويَ عَنْهُ مِنْهَا وَ اسْتَتَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحَفَّظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ»^۲

نباید هیچ یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزان گریه سر دهد بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آنچه از کتابش بر عهده شما گذاشته، نعمت های او را نسبت به خویش کامل سازید.

تشبیه

مشبه: افراد ضعیف و ناتوان

مشبه به: کنیزان کم قدر و مایه

وجه شبه: امام علیه السلام افراد ضعیف و ناتوان را که به علت از دست دادن نعمت های دنیا

۱. سَابِقُوا: پیشی بگیرید.

انْصَرِفُوا: روی گردان شوید.

۲. لَا يَخْنَنَّ: هرگز ناله نکند؛ از ماده «خَنَّ» به معنای نوعی از گریه که صدای آن به سبب شدت بی تابی در بینی می پیچد؛ چون معمولاً کنیزکان زیر دست هنگامی که به آنان ظلم می شد یا کتک می خوردند خیلی دل شکسته شده و به گریه می افتادند و دهان خود را می بستند که صدای گریه آن ها بلند نشود؛ حَنَّ: یحَنُّ حنیناً استطرب و الحنین الشَّوْق و شِدَّة البكاء و الطرب أو صوت الطرب عن حزن أو فرح، وفي بعض النسخ بالخاء المعجمة قال فی القاموس و الحنین كالبكاء أو الضحك فی الأنف و قد حَنَّ يَحْنُ، و قال علم الهدی فی کتاب الغرر و الدرر فی قول ابن أراكة الثقفی:

فقلت لعبد الله إذ حَنَّ باكياً تعزَّ و ماء العين منهمر يجرى

تبين فان كان البكاء ردَّ هالكا على أحد فاجهد بكاك على عمرو

قوله: حَنَّ باكياً رفع صوته بالبكاء و قال: قال قوم الخنين بالخاء المعجمة من الأنف و الحنين من الصدر، و هو صوت يخرج من كل واحد منهم.

ما رُوي: آنچه سلب شد؛ از ماده «رَوى» به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به اینکه در عبارت مزبور به صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به معنای دور کردن و از دست دادن می باشد؛ الشیء زیّا و زویّا جمعه و قبضه.

اسْتَتَمُوا: به اتمام برسانید؛ تکمیل کنید.

اسْتَحَفَّظَكُمْ: از شما خواست که حفظ کنید.

۱۵. دعا برای صبر و استقامت

«أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَالْهَمَّتَا وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرُ»^۱

خداوند، دل‌های ما و شما را به‌سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما مرحمت کند.

مشابه

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲ البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده.

قیافه عزاداران به خود می‌گیرند و گریه سر می‌دهند به کنیزان کم‌قدرومایه‌ای تشبیه می‌کند که به‌جهت کوچک‌ترین ناملایمات، بلندبلند گریه می‌کنند.

۱۴. دین و ایمان سرمایه اصلی

«أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ»^۱

آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیاتان به شما زیان نمی‌رساند و بدانید با تباه ساختن دین خود، آنچه از دنیا برای خویش نگه داشته‌اید سودی به حالتان نخواهد داشت.

نکته‌ها

- حضرت در این فرمایش خود، دین را به خیمه‌ای تشبیه کرده که دارای ستون است و انسان در زیر آن زندگی می‌کند؛ بنابراین همان‌طور که عمود خیمه، آن را بر پا می‌دارد و به این وسیله کسانی که در زیر آن زندگی می‌کنند، محفوظ می‌مانند، عمود دین نیز همین نقش را نسبت به انسان‌های بالایمان دارد و اگر این پایه و ستون حفظ شود، مشکلات و مصیبت‌های دنیایی ضرری به انسان نخواهد رساند.
- «أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ» اگر همه دنیا را هم حفظ کرده باشید ولی دین خود را از دست بدهید، سودی برای شما ندارد و در واقع زیان کرده‌اید؛ زیرا به هر حال دنیا از دست انسان گرفته می‌شود و اگر دین او ضایع شده و باقی نمانده باشد، شقاوتمند می‌شود.

مشابه

﴿الْغَنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ﴾^۲ ثروت و تهی‌دستی حقیقی پس از ایستادن در درگاه خدا آشکار می‌شود.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^۳ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۴ بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آن‌هایی که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

۱. لَا يَضُرُّكُمْ: ضرر به شما نمی‌رساند؛ از ماده «ضَرَر» به معنای ضرر و زیان؛ اسْتَضَرَّ، اسْتَضَرَّارًا به: ضرر و زیان کرد. قَائِمَةً: ستون و پایه.

تَضْيِيعٌ: نابود می‌کند؛ از ماده «ضَيَعَ» به معنای تباه شدن؛ ضَاعَ، ضَاعًا: آن چیز هلاک و تلف شد، نابود شد.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۵.

۳. کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۱. الْهَمَّتَا: به ما الهام کرد.

۲. بقره، ۱۵۵.



خطبه ۱۷۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل، سال ۳۶ هجری

مخاطب: مردم

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: تحلیل رفتاری ناکثین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۷.

پیشگفتار خطبه

این خطبه زمانی ایراد شد که به امام علیه السلام خبر رسید طلحه و زبیر به سوی بصره رفته اند و قصد دارند آنجا را تصرف کنند و سپس وارد جنگ با امام علیه السلام شدند. امام برای اینکه روحیه یارانش را تقویت کند و طلحه و زبیر را معرفی کند، این خطبه را ایراد فرمود و بیان می کند تاکنون سابقه نداشته کسی مرا به جنگ تهدید کند و اینکه خون خواهی عثمان که بهانه طلحه و زبیر برای آتش افروزی جنگ است، امری است دروغین و خیالی.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.

۳. نیت شوم طلحه

«وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظْنُونُهُ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ»^۲
به خدا سوگند، او (طلحه) باشتاب برای خون‌خواهی عثمان اقدام نکرد، مگر به جهت اینکه می‌ترسید خودش نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع می‌خواست با جمع‌آوری گروهی گرد خود، غلط‌اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

نکته‌ها

- این سخن به سران جنگ جمل اشاره دارد که برای اینکه مردم را درباره‌ی کشندگان عثمان به شک و شبهه اندازند، خون‌خواهی او را دستاویز خود کرده و روانه‌ی بصره شدند سپس در رد این شبهه بیان می‌کند که طلحه جز از بیم اینکه خون عثمان را از او مطالبه کنند، خروج نکرده است؛ زیرا او مورد این گمان و متهم به قتل عثمان است.^۳
- «لَأَنَّهُ مَظْنُونُهُ»: وقتی که مردم طلحه را در اثر تبلیغات، یکی از ده نفری می‌شناختند که به‌زعم اهل سنت پیامبر بشارت بهشت به آنان داده است و او با این شخصیتی که در بین

۱. محمد، ۷.

۲. اسْتَعْجَلَ: شتاب کرد؛ از ماده «عَجَلَ» به معنای شتاب، عجله کردن. مُتَجَرِّدًا: در حالت آماده؛ از ماده «تَجَرَّدَ» به معنای آماده شدن برای انجام کاری با جد و جهد است و به شمشیر کشیده از نیام «سیف مجرد» می‌گویند؛ تَجَرَّدَ: زید لأمره جدّ فيه.

يُطَالَبُ: طلب می‌شود.

مَظْنُونُهُ: مورد گمان؛ از ماده «ظَنَّ» به معنای احتمال قوی، تَظَنُّی، تَظَنُّیًا: گمان کرد، خیال کرد؛ تَظَنَّنَ: از روی خیال و گمان کاری کرد؛ مظنّة: الشیء بکسر الظاء الموضع الذی یظنّ فيه وجوده.

أَحْرَصُ: حریص‌تر.

يُغَالِطُ: مغالطه می‌کند، کاری کند که مردم را به راه غلط بکشاند.

أَجْلَبَ: سزاوارتر؛ از ماده «اجلاب» به معنای گردآوری کردن و یاری نمودن است؛ فيه قال ابن الأثير فی محکّی التّهایة فی حدیث علیّ علیه السّلام أراد أن یغالط بما أجلب فیہ یقال أجلبوا علیه إذا تجمّعوا و تألبوا و أجلبه أى أعانه و أجلب علیه إذا صاح و استحثّه.

لِيَلْتَبِسَ: تا مشتبه کند، حقیقت امر را پهبانند؛ لبس: علیه الأمر یلبسه من باب حسب خلطه و ألبسه غطاء و أمر ملبس و ملتبس بالأمر مشتبه.

يَقَعُ: واقع می‌شود.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۸۱.

قَدْ كُنْتُ وَ مَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ أَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ. وَ اللَّهُ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظْنُونُهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ. وَ اللَّهُ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَيْتُنْ كَانَ ائِنَّ عَفَانَ ظَالِمًا كَمَا كَانَ يُزْعَمُ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَارِزَ قَاتِلِيهِ وَ أَنْ يُتَابَذَ نَاصِرِيهِ، وَلَيْتُنْ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَنَهِّينَ عَنْهُ وَ الْمُعَذِّرِينَ فِيهِ، وَلَيْتُنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخُصْلَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ جَانِبًا وَ يَدْعَ النَّاسَ مَعَهُ، فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ جَاءَ بِأَمْرِ لَمْ يَعْرِفْ بَابَهُ وَ لَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيْرُهُ.

۱. علی و ترس از ضرب شمشیر!

«قَدْ كُنْتُ وَ مَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ»^۱

من هیچ‌گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید.

نکته

- اشاره به اینکه همگان شمشیر مرا در جنگ‌های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلیری و شجاعت قرین می‌دانستند و همه می‌دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم.^۲

۲. امید به وعده الهی

«وَ أَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ»

من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است، باقی‌ام.

مشابه

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۳ در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می‌ایستند، قطعاً یاری می‌کنیم.

۱. مَا أَهْدَدُ: تهدید نمی‌شود.

لَا أَرْهَبُ: ترسانده نمی‌شوم، مرعوب نشده‌ام، راهب و رهبانیت از همین ماده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۲۴.

۳. غافر، ۵۱.

مردم داشت، تشویق کننده قتل عثمان می شود، بسیار مؤثر و تعیین کننده است البته غیر از طلحه دیگران و امثال عایشه هم بودند ولی به هر حال حضرت می خواهد بفرماید طلحه باشتاب در تقاضای خون عثمان مغالطه می کند و در حقیقت می خواهد خود را تبرئه کند.

۴. بی صداقتی طلحه در ادعای خود

«وَوَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ لَيْتُنْ كَانَ ابْنُ عَفَّانٍ ظَالِمًا كَمَا كَانَ يَزْعُمُ لَقَدْ كَانَ يَنْتَبِغِي لَهُ أَنْ يُؤَاوِرَ قَاتِلِيهِ وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ. وَلَيْتُنْ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْتَبِغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَنَهِّينَ عَنْهُ وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ وَلَيْتُنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْتَبِغِي لَهُ أَنْ يَعْتَرِلَهُ وَيُرَكِّدَ جَانِبًا وَيَدْعَ النَّاسَ مَعَهُ»^۱

به خدا قسم، طلحه باید درباره عثمان یکی از این سه کار را می کرد که هیچ کدام را نکرد: اگر پسر عفان [عثمان] آن گونه که طلحه می پنداشت، ستمگر بود، باید قاتلان او را یاری می داد و یارانش را می راند و اگر مظلوم بود، باید از کشته شدن او جلوگیری می کرد و نسبت به کارهایش عذر می آورد و اگر مردد بود و نمی دانست که عثمان این گونه است یا آن گونه، باید از او کناره می گرفت و به کنجی می رفت و مردم را با او به حال خود می گذاشت.

نکته ها

• در مورد موضع طلحه راجع به عثمان سه احتمال وجود دارد: یا این است که طلحه او را ظالم می داند یا او را مظلوم می شناسد یا اینکه شک و تردید دارد. اگر عثمان را ظالم بدانیم به این معناست که او را خطاکار شناخته و مستحق کشتن می دانیم و اگر طلحه، عثمان را مظلوم بداند باید او را یاری کند یا حداقل نباید به شورشیان علیه او یاری برساند و اگر شک و تردید داشته باشد، باید بی طرف در یک جا بایستد؛ در حالی که رفتار طلحه با

۱. مَا صَنَعَ: انجام نداد.

يُؤَاوِرُ: کمک می کند؛ از ماده «موازره» به معنای یاری کردن است.

يُنَابِذُ: معارضا می کند؛ از ماده «منابذه» به معنای دور افکندن و مبارزه نمودن است.

الْمُتَنَهِّينَ: مانع شوندگان؛ نهی کنندگان؛ کسانی که از کاری جلوگیری می کنند؛ از ماده «نهنه» گرفته شده است؛ نهنه: عن الأمر كفه وزجره.

الْمُعَذِّرِينَ: عذرآوردندگان؛ کسانی که برای کار خود یا دیگران عذر می تراشند؛ عذرت: فيما صنع أي رفعت عنه اللوم فهو معذور أي غير ملوم وأعذرت لغة. وقال السَّارِحُ البحراني المعذرين بالتخفيف المعتذرين عنه و بالتشديد المظهرين للعذر مع أنه لا عذر.

يَعْتَرِلُ: کنار می کشد؛ از ماده «عزل» به معنای کناره گیری کردن؛ انْعَزَلَ، انْعَزَلَا عنه؛ از او کناره گیری کرد؛ العُزَلُ: افراد گوشه گیر؛ العُزْلَةُ: اعتزال، کناره گیری.

يُرَكِّدُ: سکوت می کند؛ از ماده «رکود» به معنای راکد و ساکت.

يَدْعُ: رها می کند.

هیچ کدام از این کارها مطابقت ندارد.

• «وَلَيْتُنْ كَانَ مَظْلُومًا»: اگر طلحه، عثمان را مظلوم می دانست باید عذری را که برای دفاع از عثمان مطرح می کنند، بپذیرد و باید از جمله کسانی باشد که اگر کسی به عثمان اشکال و ایراد وارد می کرد، از او دفاع کند و بگوید عثمان کارهایی انجام داده که قابل دفاع بوده و حق است.

۵. پرده برداری از دروغ طلحه

«فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ جَاءَ بِأَمْرِ لَمْ يُعْرِفْ بَابُهُ وَلَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ»^۱

ولی او هیچ کدام از این سه کار را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد.

۱. مَعَاذِيرُهُ: عذرها؛ جمع «معدار» به معنای حجت و مدرک و بهانه ها، دلیل ها؛ عذرت: فيما صنع أي رفعت عنه اللوم فهو معذور أي غير ملوم وأعذرت لغة.



خطبه ۱۷۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از بیعت در مدینه، سال ۳۵
هجری
مخاطب: مردم
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: فضایل امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۳.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است که مردم را پند و اندرز می‌دهد و نزدیک بودن خود را با رسول خدا ﷺ بیان می‌فرماید. امام با موعظه تکان‌دهنده مردم را از خواب غفلت بیدار کرده، به آگاهی‌اش از حوادث آینده اشاره می‌کند و منبع اصلی آن را تعلیمات پیغمبر اکرم ﷺ معرفی می‌کند.

• در این عبارت حضرت می خواهند بفرمایند که خدا و جنود او نسبت به شما غفلت ندارند؛ بنابراین شما غفلت دارید ولی خدا و ملائکه غافل نیستند؛ به گونه ای که اگر گناهی انجام بدهید، ثبت و ضبط می شود.

مشابه

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُغْلِي وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱ ای پروردگار ما، هر چه را پنهان می داریم یا آشکار می سازیم تو بدان آگاهی و بر خدا هیچ چیز در زمین و آسمان پوشیده نیست.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲ خدا بر دل و گوش ها و چشمانشان مهر بر نهاده است و خود بی خبران اند.

۲. اعراض از خدا

﴿مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ كَأَنَّكُمْ نَعَمَ أَرَاخَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعَى وَبَيٍّْ وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ﴾^۳

چه شده که می بینم از خدا روی گردانید و به غیر او می گرایید؟! مانند چهارپایانی هستید که چوپان آن ها را به سوی چراگاهی و باخیز [و آلوده] و آبشخوری دردانگیز برده.

۱. ابراهیم، ۳۸.

۲. نحل، ۱۰۸.

۳. عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ: افراد گریزان از خدا.

رَاغِبِينَ: رغبت کننده ها.

نَعَمٌ: چهارپایان؛ اسم جمع است به معنای حیوانات؛ بالتحریک جمع لا واحد له من لفظه و اکثر اطلاقه علی الابل. أَرَاخَ بها: آن را برد؛ از ماده «اراحه» به معنای بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل ها و استراحتگاهشان است؛ ولی گاه به حرکت دادن حیوانات در هر زمان اطلاق می شود و در عبارت مذکور، منظور همین است؛ الابل ردها إلی المراح و هو بالضم مأوى الماشية باللیل و بالفتح الموضع الذى يروح منه القوم أو يروحون إليه.

سَائِمٌ: چوپان؛ در اصل به معنای کسی است که به دنبال چیزی می رود؛ سپس به معنای چوپانی که حیوانات را به چرا می برد یا حیواناتی که به چرا می روند، استعمال شده است و در عبارت مزبور به معنای چوپان است؛ بنابراین هم معنای متعدی دارد و هم لازم؛ سامت: الماشية سوما رعت بنفسها فهي سائمة و تتعدى بالهمزة فيقال أسامها راعيها أى أروعها.

مَرْعَى: چراگاه؛ اسم مکان از ریشه «رعى» به معنای چریدن؛ محل چریدن.

وَبَيٍّْ: و باور؛ از ماده «وبا» به معنای کسی است که به بیماری وبا یا هر نوع بیماری و اگیردار مبتلا شده است و «مرعى وبى» در عبارت مذکور به معنای چراگاه آلوده به بیماری است؛ الوبى: بالتشديد ذو الوباء و المرض وأصله الهمزة.

مَشْرَبٍ: آبشخور؛ اسم مکان به معنای محل شرب.

دَوِيٍّ: دردخیز؛ از ماده «داء» به معنای بیماری گرفته شده و «دوى» به آب یا غذایی می گویند که آلوده و بیماری زاست؛ ذو الداء و الأصل فى الدوى دوى بالتخفيف ولكنه شدد للازدواج قال الجوهري: رجل ذو بكسر الواو أى فاسد الجوف من داء.

أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ وَالتَّارِكُونَ الْمَأْخُودُ مِنْهُمْ، مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمَ أَرَاخَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعَى وَبَيٍّْ وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَغْلُوفَةِ لِلْمُدَى لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا إِذَا أَحْسِنَ إِلَيْهَا، تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا وَشَبَعَهَا أَمْرَهَا وَاللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَلَا وَإِنِّي مُقْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقَ إِلَّا صَادِقًا وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو وَمَالَ هَذَا الْأَمْرِ وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعُهُ فِي أَذُنِّي وَأَفْضِي بِهِ إِلَيَّ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنَهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَآتَاهَا قَبْلَكُمْ عَنْهَا.

۱. بازخواست شدن از کردار

﴿أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ وَالتَّارِكُونَ [وَالْمَأْخُودُ مِنْهُمْ]﴾^۱

ای مردم! ای غفلت زدگانی که خدا از شما غافل نیست! ای کسانی که فرمان حق را ترک کرده اید در حالی که شما را بازخواست خواهد کرد.

نکته ها

• خطاب امام علیه السلام عام و به همگان است و اینکه آنان را غافل خوانده برای این است که از سرنوشت آخرت خود ناآگاه اند. مراد از اینکه از آن ها غفلت و فراموشی نیست، این است که اعمال آن ها در لوح محفوظ ثبت شده است، اینکه مردم ترک کنندگان اند، یعنی طاعت و آنچه بدان دستور داده شده اند، رها می کنند.^۲

• در معنای «الْمَأْخُودُ مِنْهُمْ» چند احتمال وجود دارد: الف. یعنی عمرتان از شما گرفته می شود؛ ب. مال و ثروت و نعمت های دنیا از شما گرفته می شود؛ ج. به معنای مؤاخذه و بازپرسی است و در اینجا حضرت می خواهند بفرمایند که خدا و جنود او نسبت به شما غفلت ندارند و این مناسب تر به نظر می رسد.

۱. الْمَغْفُول: غفلت نمی شود؛ از ماده «غفل» به معنای توجه نکردن، اغفال یعنی واداشتن به غفلت؛ اغْتَفَلَ، اغْتَفَلًا؛ او را غافل پنداشت، مراقب غفلت او شد؛ تَغَافَلَ، تَغَافُلًا: خود را به غفلت زد.

التَّارِكُونَ: رهاکنندگان؛ از ماده «ترك» به معنای ترک کنندگان وظایف و اعمال و کارهای خیر یا دارایی از قبیل اموال و اولاد و اعتبار.

الْمَأْخُودُ مِنْهُمْ: آنچه دارند از آن ها گرفته می شود، فرصت ها و عمر آن ها گرفته می شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۸۴.

نکته‌ها

- یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های انسان و حیوان پشتکار و آینده‌نگری است. حیوان تنها در پی نیاز ضروری خود مانند غذا و آب و دفاع از خویشتن است و جامعه و تاریخ ندارد اما انسان همواره اهدافی را در زندگی خود دنبال می‌کند و کارهایش را برای رسیدن به آن انجام می‌دهد، این اهداف نشانگر حقیقت شخصیت آدمی است. منظور امام نیز همین است: «كَانَتْكُمْ نَعْمَ تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا» تنها در اندیشه امروز خود هستند «وَسِبْعَهَا أَمْرَهَا» هیچ هدفی جز سیر کردن شکم‌هایشان ندارند.^۱
- «عَنِ اللَّهِ» متعلق به «ذاهبین» است؛ یعنی از خدا دور می‌شوید.
- «كَانَتْكُمْ نَعْمَ»: افراد بی‌توجه و غافل در دنیا جذب شهوت و هوای نفس و شیطان می‌شوند که همه این‌ها برای انسان زیان‌بار است و در نهایت آنان را گرفتار و بیچاره می‌کند.

مشابه

﴿سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾^۲ و خدا و پیامبرش ما را از فضل خویش بی‌نصیب نخواهند گذاشت و ما به خدا رغبت می‌ورزیم.

تشبیه

مشبه: کسانی که به هوای نفس دل بسته‌اند

مشبه‌به: حیوانات

وجه شبیه: امام علیه السلام کسانی که به دنیا و هوای نفس چسبیده‌اند را به حیواناتی تشبیه کرده است که چوپان ناآگاه یا مغرض آن‌ها را در جایی به چرا می‌برد که از مرتع و آب نوشیدنی آن بیماری و مرگ بر می‌خیزد. این چوپان همان شیطان است و این حیوانات همان انسان‌هایی هستند که ندای عقل را رها کرده و به فرمان هوای نفس دل بسته‌اند.

۳. شبیه به حیوان پرواری

«وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَى لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا إِذَا أَحْسِنَ إِلَيْهَا تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا وَشِبَعَهَا أَمْرَهَا»^۳

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۲۳.

۲. توبه، ۵۹.

۳. لِلْمُدَى: ذبح شدن؛ جمع «مدیه» به معنای چاقو و کارد است؛ بالضم جمع مدیه و هی السکین. مَعْلُوفَةٌ: علف‌خوار؛ از ماده «عَلَفَ» جمع آن «علوفه» به معنای غذای ستوران، عَلَفًا الدَّابَّةُ: ستور را علف داد؛ معلوفه: فربه شدن، پرواری شدن.

ادامه در صفحه بعد

به گوسفندی می‌مانید که علفش می‌دهند [و فربه‌اش می‌سازند] تا کارد بر گلویش بگذارند و نمی‌داند برای چه به او خوبی می‌کنند، می‌پندارد که همیشه روزگارش بر این روال است و کارش سیر شدن است و بس.

نکته

- در این عبارت حضرت می‌فرمایند که نباید سر شما مردم به دنیا گرم شود و آخرت را فراموش کنید و اگر دیدید که دنیای شما را منظم و مرتب کردند، بدانید که می‌خواهند از شما بار بکشند و اگر کسانی که آمدند و کارهایی برای شما انجام دادند، اکثراً می‌خواهند سر شما را گرم کنند و از شما بهره‌کشی کنند پس به فکر آخرت خود باشید.

تشبیه

مشبه: دنیاپرستان

مشبه‌به: حیوانات

وجه شبیه: امام علیه السلام سرنوشت دنیاپرستان آلوده و بی‌بندوبار را به حیوانی تشبیه می‌کند که اگر در آغل بماند و به صورت پرواری تغذیه شود، برای سر بریدن آماده می‌شود، بی‌آنکه از آینده تاریک خود باخبر باشد.

۴. علم غیب امام

«وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱

به خدا قسم اگر بخواهم می‌توانم هریک از شما را خبر دهم که از کجا آمده و به کجا می‌رود و امورش چگونه خواهد بود ولی از آن می‌ترسم که [اگر چنین کنم درباره‌ام غلو کنید و] به رسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید.

نکته

- اشاره به این دارد که امام از علم غیب برخوردار است ولی به صراحت آن را بیان نمی‌کند تا به غلو متهم نشود.^۲

شَبَّعَ: سیر شدن؛ أَشْبَعَهُ: اِشْبَاعُهُ؛ او را خوراند تا سیر شد؛ تَشَبَّعَ، شَبَّعًا: بسیار خورد و سیر شد، خود را سیر وانمود کرد در حالی که گرسنه بود؛ الشَّبَّعَ: وزن عنب ضد الجوع.

۱. بِمَخْرَجِهِ: خارج شدن، راه خروج که در صورت اول مصدر و در صورت دوم اسم مکان است.

مَوْلَجِهِ: راه ورود به چیزی است و از ماده «ولج» گرفته شده است.

فِيَّ: «فی» حرف جر است که یاء آن در یاء متکلم ادغام شده است به معنای در من، درباره من.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۳۳.

۵. رساندن اخبار غیبی به خاصان

«أَلَا وَ إِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ»^۱

بدانید که من این رازها را به یاران خاص خود که از خطر غلو و کفر در امان اند، می سپارم.

نکته‌ها

- منظور از «خواص مؤمنان» کسانی هستند که احتمال شک و تردید و خروج از دین درباره آن‌ها منتفی است. این گروه، افرادی همانند کمیل بن زیاد، رشید هجری، اصبع بن نباته، میثم تمار و حبیب بن مظاهر بوده‌اند که هریک حافظ بخشی از این اسرار محسوب می شدند.^۲
- حضرت می فرماید اینکه از کفر شما می ترسم موجب نمی شود که هیچ چیز از این اخبار و حقایق را بازگو نکنم بلکه به خواص اصحاب خود آن‌ها را می رسانم و بیان خواهم کرد و از این رو در آن هنگام که مردم پیرامون ابوبکر و عمر را گرفته بودند، حضرت بسیاری از حقایق را برای امثال سلمان فارسی و... بازگو می فرمود.

۶. سخن از صدق

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ وَ بِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ وَ مَنْجَى مَنْ يَنْجُو وَ مَالِ هَذَا الْأَمْرِ وَ مَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أُذُنِي وَ أَفْضَى بِهِ إِلَيَّ»^۳

۱. مُفْضِيهِ: اطلاع دهنده؛ در اصل از ماده «فضاء» به معنای توسعه و وسعت است؛ بنابراین «افضاء» به معنای توسعه دادن است و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل بگیرد در حقیقت وجود را با کمک دیگری وسعت بخشیده است. این واژه به معنای خلوت کردن با کسی برای بیان اسرار نیز به کار می رود و در جمله یاد شده به همین معناست. الْخَاصَّةُ: مؤنث «خاص» و تأنیث آن به این دلیل است که صفت «جماعت» است. مِمَّنْ يُؤْمِنُ: آن کسی که به او اطمینان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۳۶.

۳. اصْطَفَاهُ: او را برگزید؛ برگزیدن، انتخاب کردن.

مَا أَنْطِقُ: سخن نمی گویم.

عَهِدَ إِلَيَّ: به من توصیه کرد.

مَهْلِكٍ: هلاکت یافتن؛ ممکن است که مصدر یا اسم مکان باشد به معنای هلاک، راه هلاک.

مَنْجَى: نجات یافتن؛ مصدر میمی یا اسم مکان است به معنای نجات، راه نجات.

يَنْجُو: نجات می یابد.

مَالٍ: سر نوشت.

يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي: آنچه بر من اتفاق می افتد؛ بر سر من می گذرد، بر سر من می آید.

أَفْرَغَهُ: در اصل به معنای ریختن مایه سبالی از ظرف است؛ به گونه ای که ظرف اول خالی شود سپس در معنای القای مطالب مختلف به دیگری به کار رفته است؛ از ماده «افراغ».

أُذُنِي: گوشم؛ اذنین تشبیه «اُذن» در حالت جر که به سبب اضافه، نون آن افتاده و یای آن در یای متکلم ادغام شده است،

سوگند به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخت و او را بر تمام آفریده‌ها برگزید، جز راست نمی گویم. پیامبر همه این امور را برایم گفته بود که چه کسی هلاک می شود و چه کسی نجات می یابد و سرانجام حکومت چه خواهد شد. پیامبر خبر هرچه را بر من خواهد گذشت در گوشم خواند و مرا بدان آگاه ساخت.

نکته

- همه آن اخبار غیبی را که حضرت ﷺ بیان داشته و ما نمی دانیم که چه بوده است از پیامبر اکرم ﷺ گرفته و در حقیقت پیامبر برای او بیان فرموده است؛ البته این به آن معنا نیست که همه آن خبرها عمومی و همگانی باشد بلکه ممکن است خصوصی باشد و لذا امام آن‌ها را برای عموم مردم بیان نفرمود.

مشابه

♦ «إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ»^۱ علمی است که از پیامبر ﷺ فرا گرفته ام.

♦ «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^۲ سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.

۷. علی پیش گام در عمل

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»^۳

ای مردم! به خدا سوگند، شما را به طاعتی تشویق نمی کنم جز آنکه خود در انجام آن بر شما پیشی می گیرم و از گناهی باز نمی دارم مگر آنکه پیش از شما آن را ترک می کنم.

نکته

- بسیاری از کسانی که مردم را دعوت به کار خیری می کنند، خودشان آن کار خیر را انجام نمی دهند. حضرت در اینجا هشدار می دهند که انسان نباید عالم بی عمل باشد و می فرماید

به معنای دو گوشم.

أَفْضَى بِهِ إِلَيَّ: آن را به من اعلام نمود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۲. فاطر، ۳۲.

۳. مَا أَحْكُمُ: شما را ترغیب نمی کنم؛ از ماده «حَکَّ» به معنای برانگیختن، تشویق کردن؛ تَحَاثَّ، تَحَاثَّ الْقَوْمُ: آن قوم برانگیخته شدند؛ حَاثَّ، مُحَاثَّةٌ: او را بر آن کار تشویق کرد و برانگیخت.

أَسْبِقُكُمْ: سبقت می جویم بر شما.

لَا أَنهَاكُم: نهی نمی کنم شما را.

أَتَنَاهِي: دوری می جویم.



که من خودم هر چه را که به شما مردم سفارش می‌کنم، پیش‌تر آن را انجام داده‌ام.

مشابه

- ◇ «امروا بالمعروف و إن لم تفعلوه و انهوا عن المنکر و إن لم تجتنبوه کله»^۱ امر به معروف کنید و گرچه خودتان نکنید و نهی از منکر کنید گرچه از همه آن اجتناب نکنید.
- ◇ «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۲ آیا در حالی که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا به عقل در نمی‌یابید؟
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی می‌گویید که به کارشان نمی‌بندید؟ خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویید و به جای نیاورید.



خطبه ۱۷۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: ابتدای حکومت در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: سیاسی، اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: پندآموزی و عبرت‌گیری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۱.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از خطبه‌های مشروحی است که از مسائل مهمی پرده بر می‌دارد که در آن مردم را موعظه می‌کند و فضایل قرآن را بیان کرده و از بدعت‌ها نهی می‌فرماید.

امام علیه السلام به شنوندگان دستور می‌دهد که از آنچه خداوند در کتاب خود بیان فرموده و بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله جاری شده است، استفاده کنند و اندرزهای الهی و راهنمایی‌های او را به‌منظور رسیدن به هدفی که برای آن آفریده شده‌اند، بپذیرند و پند گیرند. اینکه در جملات مذکور لفظ جلاله «الله» تکرار و از آوردن ضمیر به‌جای نام، خودداری شده برای تعظیم و بزرگداشت اموری است که درباره آن‌ها سفارش شده است، پس از این به دلایل وجوب امتثال و فرمان‌برداری از اوامر خداوند اشاره و یادآوری می‌کند که خداوند با بیان آیات روشن و هشدارهای آشکار عذر خود را در تنبیه و مجازات خطاکاران اعلام و با فرستادن پیامبران حجت را بر بندگان تمام کرده و در کتاب خود با ذکر اعمال شایسته‌ای که پسندیده اوست و کارهای ناروایی که مکروه اوست، بندگان خویش را ارشاد فرموده است که از آنچه

۱. نهج الفصاحه، ص ۷۲۰.

۲. بقره، ۴۴.

۳. صف، ۲ و ۳.

محبوب اوست پیروی و از هر چه پسندیده او نیست، دوری کنند، سپس تذکر می‌دهد که طاعت حق و امتثال اوامر او توأم با سختی و کراحت طبع است و حدیث نبوی را در این باره ذکر می‌کند و چه نیکوست محتوای این خبر که در آن تنها از سختی طاعات نام برده نشده بلکه طبق آن، بهشت با سختی‌ها قرین گشته و در شدايد و ناملايمات محجوب گردیده است تا برای به دست آوردن آن، شوق و رغبت انسان‌ها برانگیخته شود و در برطرف ساختن حجاب مکروهات و تحمل سختی‌ها و ناگواری‌ها کوشش به عمل آید.

اَتَتَفَعُّوا بِبَيَانِ اللَّهِ وَ اتَّعَظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَذَّرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلَةِ وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ وَ بَيَّنَّ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهِهِ مِنْهَا لِتَتَّبِعُوا هَذِهِ وَ تَجْتَنِبُوا هَذِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزِعاً وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَ لَا يُمَسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَزَالُ زَارِياً عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيداً لَهَا فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَ الْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوْضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَ طَوُّهَا طَى الْمَنَازِلِ.

۱. پند و اندرز

۱.۱. بهره‌گیری از بیانات الهی

«اَتَتَفَعُّوا بِبَيَانِ اللَّهِ وَ اتَّعَظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ»^۱

از آنچه خداوند بیان فرموده، بهره‌گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را قبول کنید.

نکته

• این جمله، مردم را به بهره‌گیری از بیانات الهی دستور می‌دهد که اشاره به اوامر و نواهی است و از مواعظ الهی یعنی تشویق و ترغیب‌ها و بشارت و اندرزهایی که انگیزه طاعت و ترک عصیان است، سخن می‌گوید.^۲

مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۳ خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد. هر آینه او شنوا و بیناست.

۱. اَتَتَفَعُّوا: بهره‌گیرید.

اَتَّعَظُوا: پند بگیرید؛ از ماده «وَعَظَ» به معنای اندرز دادن؛ اَتَّعَظَ: وعظ پذیرفت؛ الْعِظَةُ: جمع «عِظَات» به معنای پند و موعظه، سخنان واعظ؛ الوَاعِظُ: پنددهنده.
اقْبَلُوا: قبول کنید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۳۴.

۳. نساء، ۵۸.

کنید و از این‌ها دوری گزینید.

۴.۱. اشاره به حدیث پیامبر

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»^۱
رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «بهشت به سختی‌ها پیچیده و آتش دوزخ به شهوت‌ها درآمیخته است.

نکته

• طبع انسان در این دنیا بیشتر میل به آسودگی و خوردن و خوابیدن دارد و این در حالی است که انجام واجبات و ترک محرمات الهی خلاف طبع انسان است و در نتیجه احساس دشواری می‌کند؛ به همین دلیل حضرت می‌فرماید بهشت به کارهایی که برخلاف طبع انسان است آمیخته شده است.

مشابه

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾^۲ یا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خدا معلوم نداشته است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند.

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۳ و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده. روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید.

۵.۱. طاعت همراه با رنج

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِ﴾^۴

بدانید هیچ طاعتی نیست جز اینکه انسان آن را با ناراحتی انجام می‌دهد.

نکته

• فرمان‌برداری از خدا اقتضای حق‌پذیری است و راه آن آکنده از سختی‌ها و دشواری‌های بسیار است.^۵

۱. حُفَّتْ: دربرگرفته شد؛ از ماده «حَفَّ» به معنای گرداگرد چیزی را گرفتن است.

۲. آل عمران، ۱۴۲.

۳. توبه، ۳۴ و ۳۵.

۴. کُرْهُ: زحمت.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳۱.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ ثُكْمُ مَوْعِظَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۱ ای مردم، برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آنچه در دل دارید.

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ﴾^۲ پس، از آن‌ها روی‌گردان شد و گفت: ای قوم من، هر آینه پیام‌های پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم.

۲.۱. اتمام حجت خداوند

«فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَذَّرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلَةِ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ»^۳

چه اینکه خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به روی شما بسته و حجت را تمام کرده است.

نکته‌ها

• به این معنا که خداوند حجت را بر شما چنان تمام و کامل کرده است که دیگر نمی‌توانید بگویید نمی‌دانستیم یا خبر نداشتیم؛ زیرا قرآن و پیامبران و معجزات گوناگون برای شما آمده است و خداوند حجت و دلیل را برای شما کامل فرموده است.

• امام علی‌علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که سستی و کوتاهی در پذیرش مواظط الهی و انجام دادن واجبات و ترک محرمات با هیچ بهانه‌ای مقبول نیست؛ چراکه خداوند نسبت به همه اتمام حجت کرده است.^۴

۳.۱. تبیین اعمال

﴿وَبَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّةَ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ مِنْهَا لَتَتَّبِعُوا هَذِهِ وَتَجْتَنِبُوا هَذِهِ﴾^۵

اعمالی را که دوست دارد و آنچه ناخوش دارد، برای شما تبیین نموده است تا از آن‌ها تبعیت

۱. یونس، ۵۷.

۲. اعراف، ۹۳.

۳. أَعَذَّرَ إِلَيْكُمْ: عذر آورد؛ عذر خود را برای مجازات شما در صورت تخلف برای شما بیان کرده یا اینکه راه عذر و بهانه را از دست شما گرفته است.

بِالْجَلِيلَةِ: آشکار، روشن؛ الْجَلِيلَانِ: آشکار کردن؛ صفت برای موصوف محذوف.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۴۵.

۵. بَيَّنَّ: بیان نمود.

مَحَابَّةً: دوست‌داشتنی؛ جمع «مَحَبَّ»؛ از ماده «حَبَّ» به معنای محبوب و امر دوست‌داشتنی است.

مَكَارِهَهُ: کارهای ناپسند؛ از ماده «كَرِهَ» به معنای ناپسند داشتن و امتناع؛ تَكَارُهاً: ناخوش و ناپسند شمرد؛ تَكَرَّهاً الشَّيْءَ: آن چیز را نپسندید.

تَجْتَنِبُوا: تا اجتناب کنید؛ از ماده «جَنَبَ» به معنای دوری گزیدن؛ اجْتَنَبَ، اجْتَنَاباً: از او دور شد؛ اجْتَنَبَ، اجْتَنَاباً: او را دور کرد.

پدید آید و متأثر از محیط پیرامون باشد؛ بنابراین فطرت و طبیعت آدمی نقشی در این ماجرا ندارد.^۱

- اینکه در روایات تعبیر به «رجلا» و «امراً» می‌شود، مقصود همه مکلفین یا همه انسان‌ها و مسلمانان هستند و تفاوتی از این جهت بین زن و مرد نیست.
- «وَإِنَّهَا لَا تَرَالُ تَنْزِعُ...»: و نفس انسان به دنبال آنچه مطابق میل اوست که همان معصیت باشد، می‌رود به تعبیر دیگر معصیت از هوای نفس صادر می‌شود و اگر انسان بخواهد نفس خود را از خواهش‌ها جدا کند باید او را به‌زور به این کار وادار سازد؛ زیرا جذب شدن نفس به طرف تمایلات نفسانی مطابق طبع نفس است.

۸.۱. مؤمن و نقد خویشتن

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمْسِي وَلَا يُصْبِحُ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَرَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيدًا لَهَا»^۲

بدانید ای بندگان خدا که انسان باایمان، صبح و شام بر او نمی‌گذرد مگر اینکه نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می‌گیرد و برای خود طالب تکامل و فزونی است.

نکته‌ها

- در اسلام همواره به حسن ظن دستور داده می‌شود. حسن ظن باید درباره دیگران باشد؛ ولی درباره خود انسان که به‌طور طبیعی حسن ظن افراطی وجود دارد. باید انسان به نقد خویش بنشیند.^۳
- حب ذات است که عیوب را در نظر انسان زیبا و ضعیف‌ها را نقاط قوت نشان می‌دهد؛

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳۲.

۲. **يُصْبِحُ**: وارد صبح می‌شود؛ از ماده «صَبَحَ» به معنای اول روز و وقت پیدا شدن سرخی آفتاب در افق است.
لَا يُمْسِي: وارد شب نمی‌شود؛ از ماده «مَسَى» به معنای شب، مساء: اول شب و آمدن تاریکی؛ امساء: داخل شدن به شب؛ **أُمْسَى**: در شبانگاه شد، شبانگاه درآمد.
ظَنُونٌ: متهم؛ غیر معتمد؛ صیغه مبالغه از ماده «ظَنَ» است و معمولاً در این موارد به معنای گمان بد به کار می‌رود؛ بنابراین ظنون در اینجا به معنای کسی است که نسبت به خویش با چشم انتقاد می‌نگرد و متهم می‌سازد و ماده «ظَنَ» گاه به معنای چیز کم آمده؛ بنابراین ظنون به افراد ضعیف و بی‌دست‌وپا گفته می‌شود و در اینجا همان معنای اول قصد شده است؛ **الظنون**: و زان صبور إِمَّا مبالغَةً مِنَ الظَّنِّ بالكسر بمعنى التهمة يقال: ظننت فلانا أی اتهمته فلا يحتاج حينئذ إلى الخبر أو بمعنى الضعيف و قليل الحيلة و جعل الشارح المعتزلي الظنون بمعنى البئر لا يدرى فيها ماء أم لا غير مناسب للمقام و إن كان أحد معانيه.

زَارِي: عیب‌جو؛ از ماده «زَرَى» به معنای عیب‌جویی گرفته شده است.

مُسْتَزِيدًا: زیاده‌خواه؛ طالب زیادی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵۱.

۶.۱. همراهی معصیت با شهوت

«وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ»

و هیچ معصیتی نیست جز اینکه با شهوت مرتکب آن می‌شود.

نکته

- آنچه در این عبارت نقل شد، حکم غالب است نه دائم. اکثر طاعات با مشکلاتی توأم است و غالب معاصی هوس‌انگیز و همراه با لذت است و در واقع مخاطب امام، توده مردم بوده وگرنه اولیاءالله به جایی می‌رسند که از هر طاعتی لذت می‌برند و در روایتی این مسئله بیان شده است که پیامبر فرمود: «برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد»^۱.

۷.۱. هواپرستی نفس

«فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنَزِعًا وَ إِنَّهَا لَا تَرَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى»^۲

پس خداوند رحمت کند کسی را که از شهوتش دل برکند و هوای نفس را سرکوب نماید. سخت‌ترین کارها، دور داشتن نفس از هوا و هوس‌هاست که پیوسته خواهان معصیت و هوس‌رانی است.

نکته‌ها

- امام از گرایش‌ها و شهوات انسان‌ها سخن می‌گوید و اینکه آن‌ها او را به‌سوی خواسته‌های خویش سوق می‌دهند. این گرایش‌ها و شهوات نیز ممکن است از بیرون ذات انسان‌ها

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۴۷.

۲. **نَزَعَ** عن: دست کشید از آن؛ از ماده «نَزَعَ» است. این ماده گاه با «الی» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع الیه» یعنی به آن اشتیاق پیدا کرد و گاه با «عن» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع عنه» یعنی از این کار خودداری کرد و در عبارت مزبور در معنای دوم استعمال شده و در جمله‌های بعد (تنزع الی معصیه) به معنای اول به کار رفته است. این ماده گاه بدون حرف جر متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع الشيء» یعنی آن را خراب و باطل کرد؛ عن المعاصی نزوعاً انتهى عنها و نزع عن الشيء نزوعاً كَفَّ و قلع عنه و المنزع يحتمل المصدر و المكان و نزع الی أهله نزاعاً و نزاعاً اشتاق إلیه، و نازعتنی نفسی الی کذا اشتاقت إلیه قال فی مجمع البحرین: فی الحديث النفس الأمانة أبعد شيء منزعا، أی رجوعاً عن المعصية أذ هی مجبولة علی محبة الباطل، و أمّا تفسیر الشارح المعتزلی منزعا بمذهبا فلا يخفى بعده.

قَمَعَ: ریشه‌کن کرد؛ از ماده «قَمَعَ» به معنای بازداشتن و مقهور و سرکوب کردن است.

مَنَزِعًا: محل‌کندن.

تَنْزِعُ الی: میل می‌کند به‌سوی؛ از ماده «نَزَعَ» به معنای کندن؛ از حالت طبیعی خارج می‌کند و به هوای نفس می‌کشاند؛ **اِنْتَزَعَ**، **اِنْتَزَاعًا** الشيء: آن چیز کنده شد.

بنابراین اگر کسی می خواهد راه پیشرفت و کمال بیابد، باید درباره خویشتن بدبین باشد.^۱

مشابه

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۲ من خویشتن را بی گناه نمی دانم؛ زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می دهد. مگر پروردگار من ببخشد.

♦ امام (علیه السلام) در خطبه همام می فرماید: «فَهُمْ لَا نَفْسِهِمْ مُتَّهِمُونَ»^۳ پرهیزکاران کسانی اند که خود را متهم می سازند.

۹.۱. الگوگیری از گذشتگان

«فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَ الْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوْضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَ طَوُّهَا طَيَّ الْمَنَازِلِ»^۴

همچون گذشتگان پیش از خود و رفتگان در برابر خویش باشید که مانند مسافران خیمه از زمین دنیا برکنند و دنیا را چون کسی که منازل را می پیماید [و از آن ها می گذرد] پیمودند.

نکته

• امام (علیه السلام) دو الگو به مخاطبان نشان داده: کسانی که در گذشته دور می زیسته اند «کالسابقین قبلکم» و کسانی که در گذشته نزدیک بوده اند «والماضین امامکم» چراکه بررسی زندگی هریک از این دو گروه، درس های آموزنده خاصی دارد.^۵

تشبیه

مشبه: نگرش مردم به دنیا

مشبه به: کسی که عمود خیمه را پایین کشیده

وجه شبه: امام به مردم توصیه می کند که نگرش آن ها به دنیا مانند کسی باشد که بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است؛ به این معنا که انسان باید مانند مسافری خود را فرض کند که آماده برای کوچ کردن است و از مرگ غافل نباشد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵۰.

۲. یوسف، ۵۳.

۳. کتاب سعید بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۵۱.

۴. قَوْضُوا: برکنند؛ از ماده «تقویض» به معنای ویران کردن، درهم ریختن یا فروکشیدن عمود خیمه است که برای جمع کردن خیمه صورت می گیرد؛ قاض: البناء و قوضه ای هدمه أو التقویض نقض من غیر هدم أو هو نقض الأعواد و الأطناب. تَقْوِيضٌ: برکندن؛ از ماده «قَوَضَ» به معنای تقویض، واگذار کردن؛ قَوَضَ، تَقْوِيضاً إِلَيْهِ الْأَمْرُ: امر را به او سپرد.

الرَّاحِل: مسافری که سبک بار طی طریق می کند.

طَوُّهَا: درنوردیدن؛ از ماده «طی» به معنای درنوردیدن گرفته شده است.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵۱.

وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَى وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ قَائِلٌ مُصَدِّقٌ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ غَيْرُ حَرْثِهِ الْقُرْآنُ فَكُونُوا مِنْ حَرْثِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصَحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَ اسْتَغْنُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.

۲. اوصاف قرآن

۱.۲. ناصح

«وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ»^۱

بدانید این قرآن، پنددهنده ای است که هرگز کسی را نمی فریبد.

نکته

• برخی از افراد هستند که به عنوان خیرخواهی می آیند با انسان سخن بگویند ولی در حقیقت سر انسان را کلاه می گذارند و او را فریب می دهند؛ در صورتی که قرآن هرچه می گوید حق است و به مخاطب خود خیانت نمی کند.

مشابه

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ بگو: اوست که این آیات را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده است تا کتاب های دیگر آسمانی را تصدیق کند و برای مؤمنان رهنمون و بشارت باشد.

۱. لَا يَغُشُّ: فریب نمی دهد؛ غشه: يغشه كمد يمد غشا خلاف نصحه.

۲. بقره، ۹۷.

در هدایت یا نقصانی از کوردلی و جهالت.

نکته

• منظور از مجالست با قرآن، هم نشینی با حافظان و قاریان آن است که به وسیله آن‌ها آیات آن استماع می‌گردد و در آن‌ها تأمل و اندیشه می‌شود؛ زیرا در قرآن، آیات روشن و نواهی هشداردهنده‌ای است که بر بینش کسی که خواهان آگاهی و بصیرت است، می‌افزاید و از کوری جهل و ظلمت نادانی می‌کاهد.^۱

مشابه

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲ و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می‌کنیم ولی کافران را جز زیان نیفزاید. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾^۳ و همانا ما در این قرآن انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکر شوند ولی جز بر نفرتشان نمی‌افزاید.

تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه‌به: موجود یا انسان عاقل

وجه تشبیه: حضرت در این عبارت قرآن را در حقیقت به موجود یا انسان عاقلی تشبیه کرده است که می‌توان با او مجالست و نشست و برخاست داشت و از او استفاده کرد؛ یعنی همان گونه که انسان در کنار دیگری می‌نشیند و پس از بهره‌گیری از او بلند می‌شود، قرآن نیز تشبیه به دوست شده که گاهی کنار او می‌نشیند و پس از مدتی برمی‌خیزد.

۵.۲. بی‌نیازی در مجالست با قرآن

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَىٰ﴾^۴ و بدانید هیچ‌کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت.

نکته

• کسی که قرآن را به‌خوبی بفهمد و به آن عمل کند از هر هدایتگر دیگری بی‌نیاز است و کسی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲. اسراء، ۸۲.

۳. اسراء، ۴۱.

۴. فَاقَةٌ: احتیاج و فقر.

استعاره

مستعار: ناصح

مستعارمنه: پنددهنده

مستعارله: قرآن

جامع: صفت «ناصح» را برای قرآن استعاره آورده است، بدین مناسبت که قرآن پیرو خود را مانند خیرخواهی اندرزگو به انواع مصالح، راهنمایی می‌کند. جمله‌های «لَا يَغْشُ وَ هَادِيَ الَّذِي لَا يَضِلُّ» تکمیل‌کننده این استعاره است؛ یعنی قرآن پنددهنده‌ای است که فریب نمی‌دهد و راهنمایی است که گمراه نمی‌کند.

۲.۲. هدایتگر

﴿وَالْهَادِيَ الَّذِي لَا يَضِلُّ﴾

و [قرآن] هدایتگری است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد.

۳.۲. صادق

﴿وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ﴾^۱

و [قرآن] سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید.

استعاره

مستعار: محدث

مستعارمنه: سخن‌گو

مستعارله: قرآن

جامع: صفت «محدث» را برای قرآن استعاره آورده است و با جمله «لَا يَكْذِبُ» آن را تکمیل کرده است. مناسبت استعاره برای این است که قرآن مانند سخن‌گویی راست‌گفتار، مشتمل بر اخبار و سرگذشت‌های راست و درستی است که از آن فهمیده و دانسته می‌شود.

۴.۲. هدایت‌افزایی

﴿وَمَا جَالَسَ هَٰذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى﴾^۲

هیچ‌کس در کنار این قرآن ننشسته جز اینکه از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی

۱. الْمُحَدِّثُ: سخن‌گو.

۲. مَا جَالَسَ: مجالست نکرد.

۲.۲. لزوم توجه به قرآن

«فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ»^۱

پس با توسل به قرآن حاجات خود را از خدا بخواهید، با عشق به قرآن به خدا روی آورید، ولی به وسیله قرآن از مخلوق چیزی نخواهید. هرگز بندگان خدا با وسیله چنان قرآن به خدا روی نیاوردند.

نکته

• «لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ» اشاره به این است که قرآن را وسیله خودنمایی و جلب توجه مردم و رسیدن به مقاصد دنیوی قرار ندهید.^۲

مشابه

«إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ فُلَانٌ قَارِئٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَطْلُبَ بِهِ الدُّنْيَا وَ لَا خَيْرَ فِي ذَلِكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَنْتَفِعَ بِهِ فِي صَلَاتِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ»^۳ گروهی از مردم قرآن می‌خوانند تا دیگران بگویند فلان کس قاری قرآن است و گروهی قرآن می‌خوانند تا به وسیله آن به منافع دنیوی برسند و در هیچ‌یک از این‌ها خیری نیست و گروهی دیگر قرآن را در نمازها و شب و روز می‌خوانند تا از آن بهره گیرند.

۲.۸. شفاعت قرآن در روز قیامت

«وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ قَائِلٌ مُصَدِّقٌ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَّعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ عَلَيْهِ»^۴

بدانید که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که از او بپذیرند و گوینده‌ای است که تصدیق می‌شود. هرکس که قرآن در روز قیامت شفاعتش کند، شفاعتش را بپذیرند و هرکس که قرآن از او شکایت نماید، محکوم می‌گردد.

۱. تَوَجَّهُوا: متوجه شوید؛ رو کنید.

۲. لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ: از خلق او نخواهید.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۶۰۷.

۵. مُشَفَّعٌ: شفاعت‌کننده؛ از ماده «شَفَّعَ» به معنای شفاعت؛ کسی که شفاعت او پذیرفته می‌شود.

۶. قَائِلٌ مُصَدِّقٌ: گوینده تصدیق‌شده.

مَحَلَّ بِهِ: از او شکایت کرد؛ از ماده «مَحَلَّ» گرفته شده است و معمولاً به معنای شکایت کردن توأم با سعایت و عیب‌جویی می‌آید ولی در اینجا تنها به معنای شکایت آمده است؛ محل به: القرآن يوم القيامة صدق ای سعی به یقال محل بفلان اذا قال عليه قولاً يوقعه في مكروه.

صَدَّقَ عَلَيْهِ: تصدیق می‌شود علیه او.

که آن را نادیده بگیرد و از آن روی گردان شود از هیچ هدایت دیگری سودی نخواهد برد.^۱

مشابه

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»^۲ خدا را! خدا را! فراموش نکنید در توجه به قرآن، نکند دیگران در عمل به آن پیشی گیرند.

۲.۶. لزوم شفاعتی از قرآن

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْثَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيِّ وَ الضَّلَالُ»^۳

حال که چنین است برای درمان بیماری‌های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات از آن یاری بجوید؛ چراکه در قرآن شفای سخت‌ترین بیماری یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است.

نکته

• امام علی(ع) قرآن را وسیله حل مشکلات و درمان بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی و معنوی می‌شمرد و اصول این بیماری را در چهار چیز خلاصه می‌کند: کفر، نفاق، جهل و ضلال؛ زیرا قرآن، نور ایمان و اخلاص بر دل می‌پاشد و پرده‌های جهل و نادانی را پاره می‌کند و انسان را از ضلالت و گمراهی رهایی می‌بخشد.^۴

مشابه

«قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»^۵ برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفای برای آن مرضی که در دل دارید.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. فَاسْتَشْفُوهُ: شفا طلب کنید؛ از ماده «شَفَى» به معنای درمان بیماری؛ اسْتَشْفَى: اسْتَشْفَاءُ: خواستار تندرستی شد، خواستار بهبودی شد.

۴. أَدْوَائِكُمْ: دردها؛ از ماده «دَوَّ» به معنای بیمار شد؛ الداء: جمع أدواء: بیماری.

۵. اسْتَعِينُوا: یاری جوید؛ از ماده «عَوَّنَ» به معنای یاری؛ استعانت: یاری خواستن؛ مستعان: اسم مفعول است، یاری بسته شده.

۶. لَأَوَائِكُمْ: سختی‌ها؛ از ماده «لَأَى» به معنای تنگی و شدت و محنت و ناراحتی و سختی طاقت‌فرسا گرفته شده است؛ اللأواء: و زان صحراء الشدة و ضيق المعيشة و فی مجمع البحرين فی الحديث و من.

۷. الْغَيِّ: انحراف؛ کار جاهلانه یا جهل و نادانی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می‌گیرد.

۸. الضَّلَالُ: گمراهی.

۹. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۵۶.

۱۰. یونس، ۵۷.

نکته

• قرآن، نزد خداوند شفاعت می‌کند و خداوند شفاعتش را می‌پذیرد و شفاعت قرآن یعنی این کتاب گواهی می‌دهد که مؤمنان به فرمان‌ها و پرهیزهای آن عمل کرده‌اند.^۱

مشابه

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۲ پس شفاعت شفاعت‌کنندگان سودشان نبخشید.

استعاره

مستعار: محل به

مستعارمنه: نزد کسی از او بدگویی کرد

مستعارله: قرآن

جامع: فعل «محل به» را برای قرآن استعاره آورده است؛ زیرا قرآن به زبان حال در پیشگاه علم خداوند و محضر ربوبی او ضد کسی که با خودداری از پیروی قرآن و مخالفت با احکام و آیاتش از آن روی گردانیده، گواهی می‌دهد و این شهادتی است که نه تنها تکذیب نمی‌شود، بلکه تصدیق آن واجب است؛ بنابراین قرآن در اینجا مانند شخصی است که نزد پادشاه رود و درباره دیگری بدگویی کند.

۲. ۹. بذرافشانی قرآن

«فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَىٰ فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا مِنْ حَرْثِيهِ وَ أَتْبَاعِهِ»^۳

آوازدهنده‌ای در روز قیامت آواز می‌دهد: «هر بذرافشانی در دنیا، امروز گرفتار بذری است که افشاندن و دچار عاقبت کاری است که کرده، جز آنان که بذر قرآن در عرصه وجود خویش کاشتند.» پس از آنان باشید که بذر قرآن افشاندند و از آن پیروی نمودند.

نکته‌ها

• «حَرْثَةُ الْقُرْآنِ» منظور عاملان به قرآن است.^۴

• منظور از فریادکننده، زبان حال اعمال آدمی است و مراد از «حَرْث» یا «زَرْع»، هر عملی است که از آن فایده‌ای خواسته می‌شود و ثمره‌ای از آن به دست می‌آید. غرض از «ابتلا» در اینجا آثار اعمال زشت و عواقب بد آن‌هاست که نفس به آن‌ها دچار می‌شود و به اندازه انحراف و خروج از طاعت پروردگار گرفتار کیفر و عذاب می‌گردد و آشکار است کسی که عمل به قرآن را مزرعه آخرت خود سازد و کوشش در فهم معانی و مقاصد آن را وسیله تکمیل و تهذیب نفس خود قرار دهد از ابتلای به کیفرها و عذاب‌ها مصون خواهد بود پس آنان را تشویق می‌کند که از کشت‌کنندگان بذر قرآن و پیروان آن باشند.^۱

• «فَكُونُوا مِنْ حَرْثِيهِ وَ أَتْبَاعِهِ»: اگر کسی می‌خواهد کسب و کاری داشته باشد که قطعاً ضرر نکند باید قرآن را برای خود کسب نماید و از پیروان آن باشد؛ به این معنا که قرآن را آموخته و مطابق آن عمل کند.

مشابه

﴿الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ﴾^۲ دنیا کشتزار آخرت است.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۳ هرکس کشت آخرت را بخواهد به کشته‌اش می‌افزاییم و هرکس کشت دنیا را بخواهد به او عطا می‌کنیم ولی دیگر در کشت آخرتش نصیبی نیست.

۲. ۱۰. قرآن، معیار و مقیاس اصلی

«وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَىٰ رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَ اسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»^۴

با قرآن خدا را بشناسید و از قرآن برای خود نصیحت بخواهید. نظر خود را [اگر برخلاف قرآن است] متهم کنید و هواهای خود را [که در برابر قرآن است] خیانت‌کار شمارید.

نکته‌ها

• امام به این نکته توجه می‌کند که اعتقادات صحیح و اخلاق و رفتار مطلوب را باید از

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲. منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۸۳.

۳. شوری، ۲۰.

۴. اسْتَدِلُّوهُ: نشان دادن و ارشاد؛ از ماده «دل» به معنای دلالت؛ اسْتَدَلَّ، اسْتَدْلًا عَلَيْهِ: از او خواست که بر آن چیز دلیل آورده شود.

اسْتَنْصِحُوهُ: طلب نصیحت کنید.

اسْتَغِشُّوا: مغشوش بدانید؛ از ماده «غش» به معنای فریب دادن، تقلب کردن و کارهای ناخالص است و در تعبیر مذکور، مفهومی نادرست دانستن است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳۷.

۲. مدثر، ۴۸.

۳. يُنَادِي: ندا می‌دهد.

حَارِثٌ: کشاورز؛ از ماده «حَرْث» به معنای کشاورز گرفته شده است؛ به طور کلی منبع درآمد را «حَرْث» می‌گویند. مُبْتَلَى: درگیر و گرفتار بودن.

حَرْثَةُ: کشتکاران؛ حَرْثُهُ: جمع «حَارِث» است.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳۷.

الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَالِاسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَانْتَهُوا إِلَى نَهْيَتِكُمْ وَ إِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ وَ إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ وَ اخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ وَ بَيِّنْ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَ حَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ.

۳. تشویق به عمل

«الْعَمَلُ الْعَمَلُ ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَالِاسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ»^۱
عمل کنید، عمل کنید، نگاه آن را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید و بر آن استقامت و پایداری ورزید. شکیبایی کنید شکیبایی، باتقوا باشید باتقوا.

نکته‌ها

- بسیاری از واجبات الهی است که اگر انسان بخواهد آن‌ها را انجام دهد، مشکل است ولی انسان باید پشتکار و استقامت داشته باشد و اگر استقامت نداشته باشد ممکن است وقتی که انجام وظیفه می‌کند، دیگران او را با مشکل مواجه سازند.
- مراد از شکیبایی بر طاعت، ایستادگی در برابر خواهش‌های نفس است تا مبادا انسان در برابر لذات ناشایست گردن نهد و در نتیجه از راه راست بیرون رود.^۲
- امام علی^{علیه السلام} به منظور خود از ذکر «نهایت» اشاره می‌کند که آن عبارت از غایت و مقصدی است که برای انسان تعیین شده و به آن‌ها سفارش می‌کند که خود را به این مقصد برسانند. این هدف همان چیزی است که آدمیان برای رسیدن به آن آفریده شده‌اند و عبارت از این است که آدمی در این جهان خود را از پلیدی‌های شیطان پاکیزه گرداند.^۳

مشابه

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۴ هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد.

۱. الْإِسْتِقَامَةُ: ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر مسیر صحیح است و بعضی آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده‌اند که هر دو به یک معنا بازگشت می‌کند و گاه به معنای استوار و پابرجا بودن نیز آمده است که در جمله مزبور هر دو احتمال وجود دارد و جمع میان این دو نیز مانعی ندارد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۲.

۳. همان.

۴. نحل، ۹۷.

قرآن گرفت و اینکه معیار سنجش حق از باطل است که هرچه با قرآن هماهنگ است صحیح و آنچه مخالف است، باطل و بی ارزش است.^۱

- تفاوت «آراء» و «اهواء» که در این سخن آمده در این است که «آراء» اشاره به اعتقادات مخالف قرآن و «اهواء» اشاره به خواسته‌های نفسانی ضد آن است.^۲
- عبارت «وَاتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَ كُمْ»: به این معناست که اگر دیدگاه و نظری دارید که برخلاف ظاهر قرآن است، قرآن را خراب نکنید بلکه رأی خود را متهم کنید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲. همان.

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۱ امروز آن‌ها را به‌خاطر صبری که می‌کردند، پاداش می‌دهم. آن‌ها به‌مراد خود رسیده‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد.

۴. مقصد انسان

﴿إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَأَتْتَهُوا إِلَىٰ نَهَائِيكُمْ﴾^۳
برای شما پایان و مقصدی است، خود را به آن برسانید.

۵. نشانه‌هایی برای هدایت انسان

﴿وَإِنَّ لَكُمْ لَعَلَّمًا فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ﴾^۴
و برای شما نشانه‌ای قرار داده شده، به‌وسیله آن راه را پیدا کنید.

نکته

• منظور از «عَلَم» یا اشاره به وجود مبارک خود امام علیه السلام و انبیاست که راه را به همگان نشان می‌دهد یا منظور قرآن و سنت است یا همه را شامل می‌شود.^۴

۶. هدف‌دار بودن برنامه‌های اسلام

﴿وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَأَتْتَهُوا إِلَىٰ غَايَتِهِ﴾^۵
و اسلام هدفی دارد، به هدف آن برسید.

نکته

• خداوند دین اسلام را برای هدایت بشر قرار داد تا مردم راه حق را بیابند و به وظایف خود عمل کنند؛ بنابراین همه انسان‌ها به‌ویژه مسلمانان باید به‌دنبال هدف نهایی اسلام باشند و خود را در آن مسیر قرار دهند. هدف اسلام تنها با گفتن شهادتین محقق نمی‌شود بلکه انسان‌ها باید به‌وسیله اسلام و قرآن هدایت شوند و خود را بسازند.

۷. لزوم عمل به فرایض الهی

﴿وَ اخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُم مِّنْ حَقِّهِ وَ بَيِّنَ لَكُمْ مِّنْ وَظَائِفِهِ أَنَا شَاهِدٌ لَّكُمْ وَ

حَجِيجُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ﴾^۱

با انجام حقوق الهی که خداوند بر شما واجب ساخته و تکالیفی که برای شما بیان نموده به‌سوی خدا روید. من گواه شمایم و روز قیامت به‌نفع شما حجت می‌آورم.

نکته‌ها

- مقصود این است که در آنچه خداوند بر شما واجب گردانیده، حق او را ادا کنید و ایفای حق او در واجبات و تکالیف این است که عمل از روی اخلاص و برای رضای او انجام گردد. پس از این شنوندگان را به فرمان‌برداری و پیروی از دستورهای خود ترغیب می‌کند و تذکر می‌دهد که او در روز رستاخیز گواه و مدافع آن‌ها خواهد بود.^۲
- منظور از «شاهد» این است که امام علیه السلام در قیامت بر اعمال نیک و ادای حقوق الهی و استقامت در راه هدف گواهی می‌دهد.^۳
- منظور از «حجج» این است که در پاسخ سؤالاتی که فرشتگان الهی در دادگاه عدل خدا مطرح می‌کنند، من از طرف شما جواب‌گو خواهم بود.^۴

مشابه

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۵ روزی که هر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانیم.

﴿وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾^۶ تو را بیاوریم تا بر آنان شهادت دهی.

۱. اخْرُجُوا: بروید؛ از ماده «خروج» به‌معنای بیرون رفتن است و از آنجا که ادای حق، انسان را از زیر بار مسئولیت خارج می‌کند، این واژه هنگامی که با «مِن» متعدی شود به‌معنای ادای حق آمده است.

افتَرَضَ: واجب کرد؛ از ماده «فرض» به‌معنای فرض کرد، اندیشه خود را برای مسئله‌ای به کار گرفت؛ «فرايض» به‌معنای چیزهایی است که معین و مقرر شده و چون واجبات معین و مقرر شده و استثنا ندارد به آن «فرايض» گفته می‌شود.

بَيِّنَ: بیان نمود.

حَجِيجُ: کسی که در اقامه دلیل غالب شود؛ از ماده «حج» به‌معنای غلبه کردن آمده است و «حجج» به کسی می‌گویند که با دلیل و برهان بر طرف مقابل غالب آید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۲۰۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۶۶.

۴. همان.

۵. اسراء، ۷۱.

۶. نحل، ۸۹.

۱. مؤمنون، ۱۱۱.

۲. انفال، ۲۹.

۳. فَاهْتَدُوا: هدایت یابید.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۶۵.

۵. فَأَتْتَهُوا إِلَىٰ نَهَائِيكُمْ: به هدف‌های خود برسید.

ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ^۱»

من از وعده خدا و حجت او سخن می‌گویم. خدای متعال فرموده: «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آن‌ها فرود می‌آیند و می‌گویند ترسید و محزون نباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید.»

نکته‌ها

- منظور از وعده خداوند، مژده اوست به اینکه بر بندگانی که به پروردگاری او اعتراف کنند و در راه فرمانبرداری او استقامت ورزند، فرشتگان بر آن‌ها فرود آیند و بیم و اندوه را از دل آن‌ها ببرند و مژده بهشت به آن‌ها بدهند.^۳
- در بعضی از روایات در تفسیر جمله «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» آمده است که این جمله اشاره به ولایت است.^۴
- استقامت در راه خدا به این نیست که بگویند پروردگار ما خداست اما به دنبال غیر خدا باشند و خدا را فراموش کنند بلکه انسان باید روی حرف خود بایستد و در این راه ممکن است با مشکلاتی مواجه شود و صدمه ببیند و در این صورت است که طبق فرمایش قرآن فرشتگانی او را دل گرمی می‌دهند و یاری می‌رسانند.

مشابه

- ♦ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۵ خدا از میان آن‌ها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.
- ♦ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾^۶ بر آنان که گفتند: پروردگار ما «الله» است و پایداری ورزیدند.

۱۰. ثابت قدم در عمل به فرمان‌های خدا

«وَقَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللَّهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مِثْقَاتِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ

۱. فصلت، ۳۰.

۲. عِدَّةُ اللَّهِ: وعده خدا.

کُنْتُمْ تُوعَدُونَ: وعده داده می‌شدید.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۷۱.

۵. فتح، ۲۹.

۶. فصلت، ۳۰.

أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَدَ وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بَعْدَ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ وَقَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللَّهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مِثْقَاتِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمُرُقُوا مِنْهَا وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهَا وَلَا تُخَالِفُوا عَنْهَا فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطِعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَضْرِيفَهَا وَاجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا وَلِيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جُمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَمَا ذَا عَلَيْهِ وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ نَفِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ سَلِيمِ اللِّسَانِ مِنْ أَغْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ.

۸. توجه به تقدیرات الهی

«أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَدَ»^۱

آگاه باشید! آنچه مقدر شده بود، رخ داد و آنچه قضای الهی به آن تعلق گرفته بود، اندک‌اندک تحقق یافت.

نکته‌ها

- «القدر السابق» به بیعت امام اشاره دارد و «القضاء الماضي» به فتنه‌های پدید آمده بعد از آن بیعت اشاره دارد.^۲
- حضرت در این عبارت توضیح می‌دهند که چرا پس از پیامبر اکرم ﷺ حکومت اسلامی به دست صاحبان اصلی آن نرسید و ابوبکر و عمر و عثمان بر سر کار آمدند و مسیر اسلام را منحرف کردند.

۹. وظایف آینده مردم

«وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بَعْدَ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ قَالَ اللَّهُ [جَلَّ ذِكْرُهُ] تَعَالَى ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ

۱. تَوَرَدَ: یکی پس از دیگری آمد؛ از ماده «ورود» به معنای داخل شدن گرفته شده و واژه «تورد» در مواردی به کار می‌رود که چیزی به تدریج وارد شود؛ الخیل البلد دخله قليلا قليلا.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴۳.

مِنْ عِبَادَتِهِ»^۱

و شما گفتید: «پروردگار ما خداست»، پس بر کتاب خدا و بر راه فرمان او و طریق شایسته بندگی اش پایداری کنید.

نکته

• اشاره به اینکه گفتار بی عمل، کسی را به جایی نمی‌رساند و سبب ورود در بهشت و سعادت جاویدان نمی‌شود؛ حال که اظهار ایمان کرده‌اید، وارد میدان عمل شوید تا مشمول وعده‌های الهی شوید.^۲

۱۱. هشدار به منحرفان

«ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا وَلَا تَبْتَذِعُوا فِيهَا وَلَا تَخَالِفُوا عَنْهَا فَإِنَّ أَهْلَ الْمُزَوَّقِ مُنْقَطِعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

و از آن طریقه بیرون نروید و بدعت در آن مگذارید و با آن مخالفت نورزید؛ زیرا آنان که از راه بیرون شوند، در قیامت از رحمت خدا بی نصیب‌اند.

نکته‌ها

- «مَرَقَ السُّهْمُ»: یعنی تیر بیشتر از اندازه رفت. گاهی تیری که به هدف می‌خورد، همان‌جا متوقف می‌شد ولی گاهی سرعت تیر به اندازه‌ای است که از هدف درمی‌آید و به جای دیگری می‌خورد.
- «فَإِنَّ أَهْلَ الْمُزَوَّقِ»: این عبارت بیشتر به خوارج برمی‌گردد؛ همان‌طور که اگر کسانی در راه دین و عبادت خداوند کوتاهی کنند روز قیامت گرفتار می‌شوند، کسانی هم که تندروی می‌کنند و به اهل حق حمله و هجوم می‌آورند نیز در روز قیامت گرفتارند و از خداوند جدا و منقطع می‌شوند.

۱. اسْتَقِيمُوا: پایداری کنید.

مِنْهَا: راه و روش روشن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۶۹.

۳. لَا تَمْرُقُوا: منحرف نشوید.

لَا تَبْتَذِعُوا: بدعت نگذارید.

أَهْلَ الْمُزَوَّقِ: منحرفان؛ در اصل به معنای گذشتن تیر از هدف است و مارقین به گروهی مانند خوارج اطلاق شده که آن‌ها چنان افراطی بودند که از دایره دین گذشتند و به بیراه افتادند.

مُنْقَطِعٌ بِهِمْ: کسانی که زاد و توشه آن‌ها تمام شده یا مرکبشان از کار افتاده و در وسط راه مانده و به مقصد نرسیده‌اند.

۱۲. لزوم حراست از ارزش‌های اخلاقی

«ثُمَّ إِنِّي أَكُمُ وَ تَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفَهَا»^۱

مبادا اخلاق نیک را بشکنید و دگرگون سازید.

نکته‌ها

- این جمله درصدد نکوهش چندرنگی و دگرگونی در رفتار است. برخی به اقتضای منافع و سودجویی هایشان همواره از حالتی به حالت دیگر درمی‌آیند.^۲
- با توجه به کلمه «تهزيع» که به معنای درهم‌شکستن است، گویی امام فضایل اخلاقی را همچون بنای استوار یا گوهری می‌شمرد که انحراف از آن به منزله تخریب و درهم‌شکستن و دگرگون ساختن آن است.^۳
- شکستن اخلاق به این است که مثلاً اگر تا کنون بامحبت بوده‌اید و نسبت به دیگران لطف داشتید، طوری نباشد که یک‌دفعه خودخواه و متکبر شوید و آن اخلاقیات را بشکنید بلکه باید آن روش اخلاقی خود را حفظ کنید.
- گاهی انسان از اساس اخلاق خود را تغییر می‌دهد و به روش سابق برمی‌گردد. تا کنون انسانی بود که به مردم خوش‌بین و علاقه‌مند بود ولی از این پس حسود و کینه‌توز می‌شود و بر این صفت رذیله باقی می‌ماند که به این «تصریف اخلاق» گفته می‌شود.

۱۳. اصلاح زبان

۱.۱۳. یک‌زبانه بودن

«وَ اجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا»

زبان‌تان را یکی کنید.

نکته‌ها

- این تعبیر در مقابل تعبیر «ذو اللسانین» است که اشاره به منافقین می‌باشد.^۴
- در حضور و غیاب افراد به یک گونه سخن بگویید. کسی که در برابر افراد به گونه‌ای و در پشت سرشان به گونه‌ای دیگر سخن بگوید، منافق است و در قیامت به جای یک زبان دو

۱. تَهْزِيعٌ: از بین بردن؛ خرد کردن، شکستن، زیر پا گذاشتن؛ هزعت: الشجر تهزيعاً کسرت و فرقه.

تَصْرِيفٌ: دگرگونی؛ تغییر دادن و دگرگون ساختن.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۷۵.

۴. همان.

اصلاح زبان می‌شمارند و تا کسی از این گردنه صعب العبور نگذرد، هرگز به حقیقت تقوا و پرهیزکاری و قرب الی‌الله نخواهد رسید.^۱

مشابه

﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲ [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند].

۴.۱۳. زبان مؤمن و منافق

﴿وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ وَرَاءِ قُلُوبِهِ وَإِنَّ قُلُوبَ الْمُنَافِقِينَ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبَدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَازَاهُ وَإِنَّ الْمُنَافِقِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَّهُ وَمَاذَا عَلَيْهِ﴾^۳

به‌راستی زبان مؤمن پشت دل او و دل منافق پشت زبان او قرار دارد؛ زیرا مؤمن وقتی بخواهد سخن بگوید نخست در درون خویش درباره آن می‌اندیشد، اگر نیک بود بر زبان می‌آورد و اگر بد بود، پنهانش می‌کند اما منافق هرچه بر زبانش آید می‌گوید، نمی‌فهمد کدام سخن به سود او و کدام سخن بر زیان اوست.

نکته‌ها

- واژه «وراء» در هر دو جا کنایه از متابعت است؛ زیرا زبان مؤمن پیرو دل و خرد اوست و هنگامی لب به سخن می‌گشاید که آنچه سزاوار گفتن می‌داند از پیش اندیشیده و سنجیده باشد، لیکن زبان منافق و آنچه می‌گوید بر دل و فکر او پیشی دارد و زبانش پیرو اندیشه‌اش نیست.^۴
- کسی که در مورد سخنان و رفتار خود می‌اندیشد و پیامدهای آن را بررسی می‌کند و در حقیقت عاقبت‌اندیشی می‌کند، مانند این است که دنباله آن‌ها را بررسی کرده و به همین جهت از آن تعبیر به «تدبیر» می‌کنند. این جمله و جمله بعد، بیان علت فرمایش قبلی ایشان است که فرمود زبان مؤمن به دنبال قلب اوست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۷۷.

۲. ق، ۱۸.

۳. وَرَاءُ: پشت؛ باب مفاعله از ماده «وَرَى» به معنای او را بپوشاند و مخفی کند، پشت سر بگذارد. تَدَبَّرَ: اندیشه کرد.

أَبَدَاهُ: آشکار کرد آن را.

وَازَاهُ: پنهان نمود آن را.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۷.

زبان از آتش خواهد داشت که یکی در مقابل و دیگری در پشت سرش قرار دارد.^۱

۲.۱۳. نگهداری زبان

﴿وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ﴾^۲

انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را هلاک می‌کند.

نکته

- این سخن در بیان علت لزوم نگه داشتن زبان است و اشاره به این است که زبان مانند اسب سرکش که صاحب خود را در پرتگاه هلاکت سرنگون می‌کند، انسان را از مدار صفت فاضله بیرون می‌برد و به وادی صفات زشت و ناپسندیده که موجب هلاکت در دنیا و آخرت است، می‌کشاند.^۳

تشبیه

مشبه: زبان

مشبه‌به: مرکب سرکش

وجه شبیه: تشبیه زبان به مرکب سرکش از این باب است که زبان ساده‌ترین عضوی است که در اختیار انسان است و به آسانی آن را به گردش در می‌آورد ولی گاهی هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی آن‌چنان بر انسان غلبه می‌کند که مهار زبان را از دست انسان می‌گیرد و همچون مرکب چموش و سرکشی می‌شود که زمام اختیار از صاحبش گرفته و او را به سوی پرتگاه می‌برد.

۳.۱۳. تقوا؛ نگهدارنده زبان

﴿وَاللَّهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّىٰ [يُخْزِنَ] لِسَانَهُ﴾^۴

به خدا سوگند، بنده باتقوایی را نمی‌بینم که از تقوایش بهره‌مند گردد مگر آنکه زبانش را نگه دارد.

نکته

- این تأکید امام (علیه السلام) که با سوگند به ذات پاک خدا مقرون شده، اشاره به آن چیزی است که همه پویندگان راه حق و ارباب سیروسلوک به آن قائل‌اند که نخستین گام در این راه را

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴۴.

۲. لِيُخْزِنَ: باید حفظ کند؛ از ماده «خَزَنَ» به معنای حفظ شیء و ذخیره کردن آن در خزانه؛ خزن: المال و اختزنه أحرزه. جَمُوحٌ: سرکش، چموش؛ از ماده «جَمَحَ» گرفته شده و به معنای سرکشی است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۶.

۴. مَا أَرَى: نمی‌بینم.

يَتَّقِي: پرهیزکاری می‌کند.

مشابه

◇ «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»^۱ زبان عاقل در پشت عقل اوست در حالی که قلب احمق در پشت زبان او قرار دارد.

◇ «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ»^۲ قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب اوست.

۱۳. ۵. اشاره به حدیث پیامبر

«وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^۳

پیامبر ﷺ فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ‌گاه قلبش صاف و استوار نمی‌شود تا زبانش چنین گردد.

نکته‌ها

- اشاره دارد که سلامت ایمان از سلامت قلب سرچشمه می‌گیرد و سلامت قلب از سلامت زبان متأثر است.^۴
- **ارکان ایمان:** اعتقاد به قلب؛ شهادت و اقرار با زبان؛ عمل به ارکان یا اعضا و جوارح.
- آنچه در ایمان اصل و مهم است همان اعتقاد قلبی است؛ زیرا ایمان از ماده «أَمَن» است و به لحاظ اینکه انسان مؤمن به وسیله ایمانی که به خدا و معاد پیدا می‌کند دارای اطمینان و آرامش قلبی می‌شود که به اعتقاد قلبی «ایمان» می‌گویند و در حقیقت این ایمان واقعی است که به انسان اطمینان قلبی می‌دهد.

۱۳. ۶. سلامت زبان

«فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ سَلِيمَ اللِّسَانِ مِنْ أَغْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ»^۵

هرکس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمین پاک

باشد و زبانش از تعدی بر آبروی آنان سالم بماند، باید چنین کند.

نکته‌ها

- منظور از آسودگی از دست او این است که به خون و مال مسلمانان، دست دراز نکند و آسودگی از زبانش عبارت از مصون ماندن مسلمانان از تعرض او به آبرو و اعراض آنها و غیره است که اعم از آن می‌باشد.^۱
- علت بیان تعبیر «نَقِيُّ الرَّاحَةِ» این است که معمولاً کارهایی که انسان انجام می‌دهد به‌ویژه خونی که می‌ریزد یا مالی که از مردم می‌گیرد با دست انجام می‌دهد.

مشابه

◇ «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الْمُؤْمِنُ مَنْ ائْتَمَّتْهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ»^۲ مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و کمترین تعرضی به جان و مال و آبروی افراد نداشته باشد.

◇ امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ»^۳ رسول خدا ﷺ فرمود: خدا زبان را عذابی که هیچ‌یک از اعضا را آن عذاب نکرده باشد، زبان گوید: پروردگارا مرا عذابی نمودی که چیز دیگر را چنان عذابی ننمودی. به او گفته شود تو یک جمله گفتی که به مشارق و مغارب زمین رسید و به وسیله آن خون محترم ریخته شد و مال محترم غارت شد و فرج محترم دریده شد. به عزت و جلالم سوگند، تو را عذابی کنم که هیچ‌یک از اعضای دیگر را آن‌گونه عذاب نکرده باشم.

◇ «فَإِنْ دِمَاءُكُمْ وَ أَمْوَالُكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ»^۴ احترام خون و مال شما همچون احترام امروز و این ماه در این سرزمین است و این ادامه دارد تا روز قیامت و در آن روز خداوند از اعمال شما پرسش می‌کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴. کافی، ج ۷، ص ۲۷۳.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۰.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۱.

۳. لَا يَسْتَقِيمُ: مستقیم نمی‌شود.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴۶.

۵. اسْتَطَاعَ: توانست.

نَقِيُّ: پاک؛ صفت مشبیه به معنای پاک و پاکیزه.

الرَّاحَةِ: کف دست.

أَغْرَاضٍ: نوامیس.

همه چیز را در اختیار آن‌ها گذاشت.^۱

۱۴. ۲. تغییرناپذیر بودن حلال و حرام خداوند

«وَأَنَّ مَا أَحَدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ الْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^۲

بدعت‌هایی که مردم پدید آورده‌اند هیچ حرامی را بر شما حلال نمی‌کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال نموده و حرام همان است که خدا حرام ساخته.

نکته

• اشاره به این است که بدعت‌هایی که در زمان سه خلیفه پیش از حضرت گذاشته شده بود، البته این عبارت مطلق است و شامل همه زمان‌ها و از جمله زمان ما هم می‌شود؛ به این معنا که اگر کسانی بخواهند برخلاف قرآن و احکام قطعی اسلام نظریات تازه‌ای بدهند، درست نیست و حلال و حرام خداوند را نمی‌توان تغییر داد.

مشابه

❖ ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ هرچه پیامبر به شما داد، بستانید و از هرچه شما را منع کرد، اجتناب کنید.

۱۴. ۳. عبرت‌گیری از نتایج بدعت‌های پیشین

«فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَضَرَسْتُمُوهَا وَوُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَضُرِبَتِ الْأَمْثَالُ لَكُمْ وَ دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ»^۴

شما امور گوناگون را تجربه کردید و آزمودید و نیز از پیشینیان خود پند گرفتید. برای شما مثل‌ها زدند و به امری آشکار فراخوانده شدید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۸۵.

۲. أَحَدَثَ: ایجاد نمود.

۳. حشر، ۷.

۴. جَرَّبْتُمْ: تجربه کردید؛ از ماده «جَرَبَ» به معنای تجربه کردن؛ التَّجَرِبَةُ: جمع «تَجَارِب» به معنای آزمایش، آزمودن، امتحان، تجربه.

ضَرَسْتُمْ: تحقیق و چاوش نمودید؛ از ماده «ضَرَسَ» به معنای گاز گرفتن یا گاز گرفتن شدید با دندان است؛ سِيسَ به معنای بررسی دقیق درباره چیزی آمده است و در عبارت مزبور منظور همین معناست؛ ضَرَسَتْهُ: الحروب آی جَرَبَتْهُ و احکمه.

وُعِظْتُمْ: موعظه شدید.

دُعِيتُمْ: دعوت شدید.

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلٌ وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلٌ وَأَنَّ مَا أَحَدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ الْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَضَرَسْتُمُوهَا وَوُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَضُرِبَتِ الْأَمْثَالُ لَكُمْ وَ دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ فَلَا يَصُمُّ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ وَلَا يَعْمَى عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَعْمَى وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ وَآتَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ وَيُنْكِرَ مَا عَرَفَ وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مَتَّبِعِ شِرْعَةٍ وَ مُبْتَدِعِ بِدْعَةٍ لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانٌ سُنَّةٌ وَلَا ضِيَاءٌ حُجَّةٌ. وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ تَبَايِعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمَتَذَكَّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْراً فَأَعِينُوا عَلَيْهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ شَرّاً فَادْهَبُوا عَنْهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا آدَمُ اْعْمِلِ الْخَيْرَ وَ دَعْ الشَّرَّ فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ.

۱۴. هشدار درباره بدعت‌ها

۱. ۱۴. خطر بدعت‌ها

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلٌ وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلٌ»^۱

بندگان خدا! بدانید مؤمن امسال چیزی را حلال می‌شمارد که سال نخست حلال می‌دانسته و چیزی را حرام می‌شمارد که سال نخست حرام می‌دانسته.

نکته

• این سخن اشاره به بدعت‌هایی است که بعد از پیامبر اکرم (ص) در دین خدا گذارده شده؛ نه تنها قیاس را در موارد عدم دسترسی به نصوص کتاب و سنت به کار گرفتند بلکه برخلاف نص صریح قرآن یا پیامبر (ص) برخاستند. خلیفه سوم روشی را که پیامبر (ص) در تقسیم بیت‌المال بنا نهاده بود و مساوات را در حد نیازها در نظر می‌گرفت، به کلی دگرگون ساخت و اعیان و اشراف و از آن فراتر، اقوال و بستگان خویش را بر همه مقدم شمرد و

۱. يَسْتَحِلُّ: حلال می‌شمارد.

الْعَام: سال.

يُحَرِّمُ: حرام می‌کند، حرام می‌داند.

۴. ۱۴. آشکار بودن بدعت‌ها

«فَلَا يَصْمُ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ وَلَا يَعْمَى عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَعْمَى»^۱

بر اساس این سخن، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب عاجز و ناتوان می‌مانند و تنها نابینایان آن را نمی‌بینند.

نکته

• اشاره به اینکه آثار سوء و نکبت‌بار بدعت‌ها آشکار است و پیام تاریخ نیز در این زمینه روشن است. آن کس که آن آثار را نبیند، نابیناست و آن کس که این پیام را نشنود، کر است.^۲

مشابه

﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْغُمَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳ آیا تو می‌خواهی به کران سخن بشنوانی یا کوران و آن‌هایی را که در گمراهی آشکار هستند، راه بنمایی؟

۱۵. بهره‌گیری از آزمون‌های الهی

«وَمَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ وَآتَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ وَيُنْكِرَ مَا عَرَفَ»^۴

آن کس که از آزمون‌های الهی و تجربه‌ها، سودی نبرد، از هیچ‌پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوتاه‌فکری و کوتاه‌نگری، آشکارا دامان او را می‌گیرد تا آنجا که بد را خوب و خوب را بد می‌بیند.

نکته‌ها

• «فمن لم ينتفع بالبلاء» یعنی کسی که از آزمون‌ها و تجربه‌ها سود نبرد، (این سخن اشاره است به اینکه باید از امور عبرت گرفت و در آن‌ها اندیشید) و از گرفتاری‌ها و رنج‌ها و تحمل سختی‌ها چیزی نیاموزد، پیداست که پند و اندرز نیز فایده‌ای به او نمی‌رساند؛ زیرا پنדה و موعظه‌ها نتیجه دقت در امور و ملاحظه تجلی آیات الهی در آن‌هاست و آشکار

۱. لَا يَصْمُ: ناشنوا نمی‌شود؛ صَمَت: الاذن صمما من باب تعب بطل سمعها هكذا فشره الأزهري وغيره، ويسند الفعل إلى الشخص أيضا فيقال: صَمَّ يَصْمُ صَمًّا، فالذكر أَصَمُّ والأنثى صَمَاءٌ والجمع صَمٌّ مثل أحمر و حمراء و حمر، و يتعدى بالهمزة فيقال أصمته الله وربما استعمل الرباعي لازما على قلة ولا يستعمل الثلاثي متعديا فلا يقال صَمَّ الله الاذن ولا يبنى للمفعول فلا يقال صَمَّت الاذن.

لَا يَعْمَى: نابینا نمی‌شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۸۵.

۳. زخرف، ۴۰.

۴. عِظَّة: موعظه.

أَمَامِهِ: روبه‌رو؛ «امام» در اصل به معنای پیش روست و جمله «آتاه التقصير من امامه» یعنی تقصیرها آشکارا دامان او را می‌گیرد.

يَعْرِفُ: می‌شناسد.

يُنْكِرُ: انکار می‌کند.

است که هرگز فرع بدون اصل حاصل نمی‌شود.^۱

• «حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ» این بیان به آثار و نتایجی اشاره دارد که نارسایی و ناآگاهی او به بار می‌آورد و آن عبارت است از درهم‌ریختگی فکر و صدور حکم، بدون داشتن بیش لازم؛ گاهی می‌پندارد چیزی را که انکار کرده و نمی‌شناسد کاملاً به حقیقت آن دانا و آگاه است و زمانی دیگر آنچه می‌شناخته و حکم به صحت آن داده، بر اثر خیالی که در او پدید آمده انکار می‌کند.^۲

مشابه

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین مردم در کارها چه کسانی‌اند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده؛ با این حال می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.

۱۶. اقسام مردم

«وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مَتَّبِعُ شِرْعَةٍ وَ مُبْتَدِعُ بِدْعَةٍ لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانٌ سُنَّةٌ وَلَا ضِيَاءٌ حُجَّةٌ»^۴

مردم دو گروه بیش نیستند: گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت‌گذار که دلیلی از سوی خدا و از سنت پیامبر و نوری از حجت و برهان با خود ندارند.

نکته‌ها

• «برهان سنت» اشاره به دلایل نقلی و «ضیای حجت» اشاره به دلیل عقلی است.^۵

• «شرعة» یعنی راه‌وروش و مراد از آن راه دین است

• دسته بدعت‌گذار برای آنچه از پیش خود پدید آورده‌اند، هیچ‌گونه دلیل قابل اعتمادی از کتاب خدا و سنت ندارند و هیچ پرتوی از برهان که بتواند در ظلمات جهل راهنما و راهگشا باشد به همراه آن‌ها نیست. تقسیم مردم به این دو دسته برای این است که شنوندگان به گروهی که برتری دارند، پیوندند.^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۱۰.

۲. همان.

۳. کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴. مَتَّبِعُ: تبعیت‌کننده.

شِرْعَةٌ: قانون؛ مسند و تکیه‌گاه روشن در قرآن و سنت پیامبر.

مُبْتَدِعُ: بدعت‌گذار.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۸۸.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۱۱.

دارد و دل‌ها را جز قرآن جلایی نیست.

نکته‌ها

- قرآن سبب امین است، یعنی واسطه‌ای است در میان خلق و خالق که هیچ‌گونه خطا و اشتباه و خیانتی در آن راه ندارد و حق خالص است.^۱
- ریسمانی که برای نجات کسی فرستاده می‌شود، ممکن است که محکم نباشد و در بین راه پاره شود و در نتیجه فردی که قرار بود نجات یابد بیشتر سقوط کند و دوباره در چاه بیچارگی گرفتار شود اما بنا بر فرمایش حضرت، قرآن ریسمان محکمی است که گسسته نمی‌شود.

استعاره

مستعار: ینابیع

مستعارمنه: سرچشمه‌ها

مستعارله: قرآن

جامع: واژه «ینابیع» برای قرآن استعاره آورده شده است؛ زیرا هنگامی که در قرآن تدبیر شود و در آیات آن دقت و بررسی گردد، مانند آب که از چشمه‌ها، جوشان و سرازیر می‌گردد، دانش‌های بسیاری از آن ریزان می‌شود که انسان می‌تواند از آن‌ها سود ببرد.

استعاره

مستعار: جلاء

مستعارمنه: روشنی

مستعارله: قرآن

جامع: وجه استعاره در واژه «جلاء» برای قرآن این است که همان‌گونه که صیقل به آینه جلا و روشنی می‌دهد، قرآن هم هنگامی که مورد تدبیر و اندیشه قرار گیرد و معانی آن فهم گردد، زنگار جهالت را از صفحه دل می‌زداید و به آن روشنی می‌بخشد.

۱۷.۳. نتیجه غفلت از قرآن

«مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ»^۲

با آنکه عمل‌کنندگان به اندرزهای قرآن رخت برپستند و رفتند و فراموش‌کاران یا آنان که خود را به فراموشی می‌زنند، باقی ماندند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۵۹۳.

۲. الْمُتَنَاسُونَ: کسانی خود را به فراموشی زده‌اند. از ماده «نَسَى» به معنای فراموش کردن؛ به باب تفاعل رفته یعنی کسانی که خود را به فراموشی زده‌اند یعنی به فراموشی تظاهر می‌کنند.

- به نظر می‌رسد که این عبارت کنایه به همان مردمی است که هنوز فرهنگ و افکار خلفای پیش از حضرت در مغزشان بوده است. این‌ها کسانی بودند که برای کارهای خود و بدعت‌هایی که گذاشتند دلیل روشنی نداشتند و آن‌ها را با قیاس و امثال آن توجیه می‌کردند.

مشابه

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^۱ برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم.
﴿أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ وَ إِن كُتُّوا﴾^۲ و اهل بدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر بوده و افرادی خودرأی و هواپرست‌اند؛ هرچند تعدادشان بسیار باشد.

۱۷. سفارش به قرآن

۱۷.۱. قرآن بهترین موعظه

«وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ»^۳

خداوند سبحان، احدی را به چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است.

مشابه

﴿يُعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۴ خدا شما را اندرز می‌دهد که اگر از مؤمنان هستید، بار دیگر گرد چنان کاری مگردید.

۱۷.۲. ریسمان محکم الهی

«فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ»^۵

زیرا قرآن ریسمان استوار خدا و سبب امین اوست. بهار دل و چشمه‌های دانش را در خود

۱. مانده، ۴۸.

۲. الاحتجاج (طبرسی)، ج ۱، ص ۶۸.

۳. لَمْ يَعِظْ: موعظه نکرد.

۴. نور، ۱۷.

۵. حَبْلٌ: ریسمان.

الْمَتِينُ: در اصل به معنای دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار دارد و پشت انسان را محکم می‌سازد؛ سپس به هر موضوع محکمی اطلاق شده است.

سَبَبُهُ: طناب و ریسمان؛ السَّبَبُ: الحبل و هو ما يتوصّل به إلى الاستعلاء ثم استعير لكل ما يتوصّل به إلى الامور فقیل هذا: سبب هذا و هذا مسبب عن هذا.

رَبِيعٌ: بهار.

يَنَابِيعٌ: سرچشمه‌ها؛ جمع «ینبوع» به معنای چشمه است.

نکته

• «الْمُتَنَّاوُونَ»: به کسانی گفته می شود که خود را به فراموشی می زنند و اظهار بی اطلاعی می کنند یا قیافه فراموش کاری به خود می گیرند؛ چون باب تفاعل به معنای تظاهر و به خود بستن چیزی می آید.

مشابه

◊ امام علی (ع) : «[أَوْه] أَوْه عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْقُرْصَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَا السُّنَّةَ وَآمَاتُوا الْبِدْعَةَ»^۱ دروغا از برادرانم که قرآن را خواندند و آن را استحکام بخشیدند و در واجبات الهی تدبر کردند و آن ها را بر پا داشتند. سنت های الهی را زنده و بدعت ها را نابود کردند.

۱۸. راه روشن است

«فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَأَعِينُوا عَلَيْهِ وَإِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَادْهَبُوا عَنْهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ اْعْمَلِ الْخَيْرَ وَدَعِ الشَّرَّ فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ»^۲

هرگاه کار نیکی دیدید در انجام آن یاری دهید و هرگاه شری مشاهده کردید از آن دوری نمایید که رسول خدا ﷺ می فرمود: «فرزند آدم! کار نیک انجام ده و کار بد را واگذار که اگر چنین کنی، خوش رفتار و بر اعتدال باشی».

مشابه

◊ «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳ باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگاران اند.

◊ «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۴ شما مؤمنان یکدیگر را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۲. رَأَيْتُمْ: دیدید.

فَأَعِينُوا: کمک کنید؛ از ماده «عَوَن» به معنای یاری، کمک.

فَادْهَبُوا عَنْهُ: از آن فرار کنید.

جَوَادٌ: باکرامت؛ در اصل به معنای اسب سریع السیر است و از ماده «جود» به معنای بخشش گرفته شده؛ سپس به انسان های با استقامت و کوشا اطلاق شده است؛ الفرس السابق الجید.

قَاصِدٌ: معتدل؛ از ماده «قصد» به معنای میانه روی گرفته شده؛ بنابراین قاصد کسی است که در جاده مستقیم بدون افراط و تفریط گام برمی دارد.

۳. آل عمران، ۱۰۴.

۴. مانده، ۲.

استعاره

مستعار: جواد و قاصد

مستعار منه: راهرو در جاده مستقیم

مستعار له: کسی که کار نیکی انجام می دهد

جامع: «جواد» و «قاصد» هر دو استعاره اند. وجه مناسبت این است که کسی که کار نیک انجام می دهد و از اقدام به کار بد خودداری می کند، در صراط مستقیم قرار دارد و رو به خدا گام برمی دارد و کژی و انحرافی در کار و روش او نیست و مانند اسب راهواری که در جاده مستقیم به حرکت در آمده است، در سلوک الی الله و طی مدارج راه حق از هرکس دیگر رهروتر و تیزپاتر خواهد بود.

۲۰. شرک، گناه نابخشودنی

«فَأَمَّا الظُّلُمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾»^۱
اما ستمی که نابخشودنی است، شرک به خداوند است. خدای متعال فرمود: «خداوند گناه شرک به خودش را نمی‌آمرزد».

مشابه

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲ و هرکس که برای خدا شریکی قرار دهد، سخت به گمراهی افتاده است.

﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳ چون خدا آن دو را فرزندی صالح داد، برای او در آنچه به آن‌ها عطا کرده بود، شریکانی انگاشتند، حال آنکه خدا از هرچه با او شریک می‌سازند، برتر است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۴ هرآینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند، نمی‌آمرزد و گناهان دیگر را برای هرکه بخواهد می‌آمرزد و هرکه به خدا شرک آورد، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است.

۲۱. گناهان کوچک

«وَأَمَّا الظُّلُمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ»^۵

اما ستمی که بخشوده می‌شود، ظلم کردن بنده در حق خویش است به‌هنگام ارتکاب برخی از گناهان کوچک.

۱. نساء، ۴۸.

۲. نساء، ۱۱۶.

۳. اعراف، ۱۹۰.

۴. نساء، ۴۸.

۵. الْهَنَاتِ: چیزهای کم؛ مراد گناهان صغیره است؛ جمع «هن» به‌معنای امر مهم و حادثه شدید نقل شده است و گاه به‌معنای موضوعات کوچک و کم‌اهمیت است و در جمله یاد شده، همین معنای دوم قصد شده است؛ هن: بالتخفیف کأخ کنایه عن کل اسم جنس کما فی مصباح اللغة للفيومي أو عما يستقبح ذكره ولا مهاي محذوفة ففی لغة هی فیصغر علی هنيهة و منه یقال مکث هنيهة أى ساعة لطيفة، و فی لغة هی واو فیصغر فی المؤنث علی هنية و الهمز خطأ إذ لا وجه له و جمعها هنوات و ربما جمعت علی هنات مثل عادات هکذا فی المصباح و ضبطه الفيروزآبادی بفتح الهاء و هکذا فیما رأیته من نسخ النهج.

أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَ ظُلْمٌ لَا يُشْرِكُ وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُشْرِكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمَدَى وَ لَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ فَإِيَّاكُمْ وَ التَّلَوُّنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.

۱۹. اقسام ظلم

«أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَ ظُلْمٌ لَا يُشْرِكُ وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ»^۱

بدانید ستم سه گونه است: ستمی که نابخشودنی است؛ ستمی که بازخواست شود؛ و ستمی که بخشیده شود.

نکته

• ظلم‌هایی که انسان به خودش می‌کند و بی‌مورد بر خود سخت می‌گیرد، همگی بخشودنی هستند؛ همچنین گناهان کوچک بدون نیاز به توبه بخشوده می‌شوند.^۲

مشابه

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾^۳ کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز صغیره دوری می‌کنند، آمرزش پروردگار تو گسترده است.

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾^۴ اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید، اجتناب کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می‌سازیم.

۱. لَا يُغْفَرُ: بخشیده نمی‌شود.

مَغْفُورٌ: آمرزیده شده.

لَا يُشْرِكُ: رها نمی‌شود.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۶۰.

۳. نجم، ۳۲.

۴. نساء، ۳۱.

می‌رسند و اتحاد و اجتماعی به وجود می‌آید، ممکن است که همه آنان به تمام خواسته‌ها و آرزوهای خود نرسند و برخی امور خلاف میل آنان باشد ولی به هر حال اتحاد و اجتماع بهتر از تفرقه و درگیری است.

مشابه

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾^۱ شاید چیزی را ناخوش بدانید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ و همگان دست در ريسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

۲۵. دعوت به خودسازی

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَطُوبَىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوَّتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»^۳

مردم! خوشا به حال کسی که رسیدگی به عیب‌هایش او را از عیب‌جویی دیگران بازدارد و خوشا به حال کسی که در خانه خود قرار یابد، روزی خویش را بخورد، به طاعت پروردگارش بپردازد و بر گناهانش بگریزد. چنین کسی همواره به کار خویش مشغول باشد و مردم از او در امان به سر برند.

نکته‌ها

- «طُوبَىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ» برترین نیکی این است که انسان به خود و طبیعتش مشغول گشته و به انتقاد آن بپردازد و زبان و اعضای بدن خود را از آزاررسانی به مردم دور دارد.^۴
- «و طُوبَىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ» هنگامی که از اصلاح خود ناتوان هستیم و راهی برای امر به معروف و نهی از منکر نمی‌یابیم، بهتر آن است که در خانه خویش قرار گرفته و خود را درگیر نکنیم. امام علیه السلام به انزوای طلبی تشویق می‌کند؛ همان انزوایی که مقدمه‌ای برای

۱. بقره، ۲۱۶.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. طُوبَىٰ لِمَنْ: خوشا به حال کسی که؛ از ماده «طاب، يطيب» به معنای خوشی، خوبی، سعادت و خوشبختی؛ وزان فعلی اسم من الطيب و الواو منقلبه عن ياء و قيل اسم شجرة في الجنة كما سنشير إليه في بيان معناه. لَزِمَ بَيْتَهُ: در خانه خود استقرار یافت. أَكَلَ قُوَّتَهُ: غذایش را خورد.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۶۲.

۲۲. گناهان مشمول قصاص

«وَأَمَّا الظُّلُمُ الَّذِي لَا يَتْرُكُ قَظْلُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمُ الْبَعْضَ الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ»^۱

اما ستمی که از آن بازخواست شود، ظلم کردن بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است. [بدانید] قصاص در قیامت سخت است.

۲۳. شدت قصاص در قیامت

«لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَىٰ وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ»^۲

و از قبیل [قصاص‌های دنیا] زخم زدن با کارد یا تازیانه زدن نیست، بلکه به گونه‌ای است که این‌ها در برابرش ناچیز است.

۲۴. وحدت صفوف مسلمین

«فَإِيَّاكُمْ وَ التَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَىٰ وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ»^۳

پس در دین خدا هر روز به رنگی در نیابید؛ زیرا وحدت و یکپارچگی در حق که برایتان ناخوشایند است، بهتر است از پراکندگی در باطلی که برایتان خوشایند می‌باشد. خدای سبحان به هیچ‌یک از پیشینیان و کنونی‌ها به سبب تفرقه خیری عطا نکرد.

نکته‌ها

- شاید این فرمایشات حضرت اشاره باشد به کارهایی که امثال طلحه و زبیر و عایشه و معاویه در آینده نزدیک انجام می‌دهند و به آنان هشدار می‌دهد که ایجاد اختلاف نکنید و اجتماع مسلمانان را به هم نریزید.
- واژه «تَلَوْنَ» به معنای رنگ‌پذیری که به حالت نفاق اشاره دارد.^۴
- در عبارت «فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ» به این حقیقت اشاره شده است که اتحاد و انسجام در جامعه بهتر از تفرقه می‌باشد. وقتی فرد یا افرادی با دیگران در برخی از مسائل به توافق

۱. قِصَاصٌ: دنبال چیزی را گرفتن؛ «قصه» نیز به این لحاظ قصه نامیده می‌شود که دنبال حادثه‌ای گرفته و بازگو می‌شود.

۲. الْجَرْحُ بِالْمُدَى: زخمی کردن با چاقو؛ مُدَى: جمع «مدیه» به معنای کارد و چاقوست.

السَّيَاطِ: تازیانه‌ها؛ جمع «سَوَط» به معنای تازیانه، شلاق که از پوست بافند.

يُسْتَصْعَرُ: کوچک شمرده می‌شود.

۳. التَّلَوْنُ: رنگ‌به‌رنگ شدن، تغییر موضع دادن به خاطر شرایط مختلف.

تَكْرَهُونَ: ناپسند می‌دانید.

فُرْقَةٍ: پراکندگی.

جَمَاعَةً: اتفاق و وحدت.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۰۱.



خطبه ۱۷۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حکمیت، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: سیاسی، تاریخی
ویژگی: عدالت و حقیقت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۳.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (ع) در مورد حکمیت:
 مخاطبان امام علی (ع) در این خطبه خوارج اند که در آغاز امام علی (ع) را تحت فشار قرار دادند که حکمیت و داوری را بپذیرد و امام علی (ع) با اینکه به هیچ وجه با این کار موافق نبود، برای جلوگیری از جنگ و نزاع داخلی در میان لشکر خود به ناچار آن را پذیرفت.

خودسازی و دور ماندن از مفاسد اجتماعی است.^۱

• معنای سرگرم بودن به کار خویش این نیست که مردم امر به معروف و نهی از منکر نکنند. این ها در جای خود لازم و ضروری است و ربطی به عیب جویی از مردم ندارد و نباید طوری باشد که انسان خود را فراموش نماید و همیشه به مردم پرداخته از آنان عیب جویی کند بلکه انسان ابتدا باید به خود پردازد و خود را اصلاح کند.

مشابه

﴿وَاعْتَرِزْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾^۲
 از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید دوری می کنم و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.

﴿وَإِذْ اعْتَرِزْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا﴾^۳ و آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند که شما چون از این مشرکان وخدایان باطلشان دوری جستید به غار پناهنده شوید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند و اسباب کار و آسایش شما را فراهم می سازد.

﴿در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (ع) آمده است: «الْعُرْزَةُ أَفْضَلُ شَيْءٍ الْأَكْيَاسِ»^۴
 دوری گزیدن، برترین شیوه های هوشمندان است.

﴿امام علی (ع) می فرمایند: «فِي اعْتِرَالِ أَتْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ»^۵ دوری گزیدن از دنیاپرستان سبب هرگونه اصلاح است.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۶۴.

۲. مریم، ۴۸.

۳. کهف، ۱۶.

۴. غرر الحکمه، ۱۴۱۴.

۵. همان.

فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ عَلَى أَنْ اخْتَارُوا رَجُلَيْنِ فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجْعِلَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَلَا يُجَاوِزَاهُ وَتَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَقُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ فَتَاهَا عَنْهُ وَتَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَالْإِعْوجَاجُ رَأْيُهُمَا وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ سَوْءَ رَأْيِهِمَا وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا وَالثَّقَّةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَآتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ.

۱. ماجرای حکمیت

«فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ عَلَى أَنْ اخْتَارُوا رَجُلَيْنِ فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجْعِلَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَلَا يُجَاوِزَاهُ وَتَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَقُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ»^۱

نظر و رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیت انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دل هایشان تابع آن باشد.

نکته

• با انحراف حکمین، حکم آن‌ها باطل است.

ماجرای حکمین

هنگامی که آثار شکست در لشکر معاویه آشکار شد، عمروبن عاص دست به نیرنگی زد و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کنند و بگویند ما و شما هر دو تابع قرآنیم،

۱. ملا: اجتماع و گروه؛ در لغت به معنای چیزی است که چشم را پر می‌کند و تعجب بیننده را برمی‌انگیزد؛ از همین رو به جمعیت زیادی که رأی و عقیده واحدی دارند و اجتماع آن‌ها چشم‌ها را پر می‌کند، «ملا» گفته می‌شود. این واژه با واژه «مملو» از یک ریشه است؛ الملاء: أشراف الناس و رؤساهم و مقدّموهم الَّذِينَ يَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِمْ قَالَ فِي مُحْكَةِ النِّهَايَةِ: فِي حَدِيثٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا: از آن دو تعهد گرفتیم.

رَجُلَيْنِ: منظور عمروعاص و ابوموسی اشعری است.

يُجْعِلَا: خاضع و فروتن باشند؛ از ماده «جعجعه» در اصل درمورد خواباندن شتر بر زمین است سپس به معنای خضوع و تسلیم در برابر چیزی به کار رفته است؛ يَجْعَعَا عِنْدَ الْقُرْآنِ: اى يقيما عنده يقال: جعجع القوم إذا أناخوا بالجعجعا، و هى الأرض و الجعجعا أيضا الموضع الضيق الخشن.

لَا يُجَاوِزَاهُ: تجاوز نکنند؛ از ماده «جَوَزَ» به معنای گذشتن از محل با سیر در آن؛ اصل آن از «جواز» و آن به معنی مرور از چیزی بدون مانع است؛ أَجَازَ، إِجَازَةُ الْمَوْضِعِ: از آنجا گذشت.

تَبَعَهُ: تابعان، تابع؛ چون مصدر است هم برای مفرد می‌آید و هم برای جمع؛ و التبع: محرّكة التابع يكون مفردا و جمعا و يجمع على اتباع مثل سبب و أسباب.

هرچه قرآن قضاوت کند از آن پیروی خواهیم کرد ولی امام علیه السلام به آن‌ها هشدار داد که این نیرنگی بیش نیست و آن‌ها هرگز از قرآن تبعیت نمی‌کنند، پیش بروید و کار را تمام کنید. غافلان نادان به اتفاق عمال نفوذی معاویه بر پذیرش آتش بس اصرار کردند. امام علیه السلام که می‌دانست این نیرنگ دیگری است، قبول نفرمود ولی آن‌ها پیوسته بر فشار خود می‌افزودند تا اینکه امام علیه السلام برای پیشگیری از اختلاف و شکاف بیشتر ناچار به قبول حکمیت شد. در اینجا باز همان افراد اصرار کردند که نماینده لشکر امام علیه السلام ابوموسی اشعری باشد. امام علیه السلام که از حماقت و ایمان ضعیف این مرد باخبر بود اصرار فرمود ابن عباس را انتخاب کنید که مردی هوشیار و عاقل و دانشمند است و تحت تأثیر نیرنگ‌های عمروبن عاص قرار نمی‌گیرد ولی آن‌ها نپذیرفتند. مشروط به خارج نشدن از عدالت، در اینجا نیز امام علیه السلام برای پیشگیری از پراکندگی لشکر مجبور به پذیرش آن شد. عمروبن عاص بعد از مذاکرات بسیار طولانی که ماه‌ها طول کشید، ابوموسی را فریب داد و گفت: من معاویه را از حکومت خلع می‌کنم و تو علی علیه السلام را از حکومت خلع کن تا نزاع برچیده شود و مسلمانان فرد سومی را برای خلافت برگزینند. ابوموسی فریب خورد و در حضور جمع اعلام کرد که من علی علیه السلام را از حکومت خلع کردم و بلافاصله عمروبن عاص گفت: من معاویه را به خلافت نصب کردم. این نیرنگ، غوغایی به پا کرد و سبب اعتراض لشکریان علی علیه السلام شد و طرفداران آتش بس و حکمیت و انتخاب ابوموسی که خود را سخت در انزوا می‌دیدند، طلبکارانه به سراغ امیرمؤمنان علی علیه السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا حکمیت را پذیرفتی؟!^۲

۲. تأسف از گمراهی مردم

«فَتَاهَا عَنْهُ وَتَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَالْإِعْوجَاجُ رَأْيُهُمَا»^۲

آن‌ها گمراه شدند و از قرآن روی گردان گشتند و حق را ترک کردند با اینکه آشکارا آن را می‌دیدند. جور و ستم، خواسته دل آن‌ها بود و اعوجاج و کژی، موافق فکرشان.

نکته

• عبارت «و تَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ...» یعنی این دو نفر حق را از روی جهل و نادانی رها نکردند بلکه از روی عمد و از روی آگاهی ترک کردند؛ زیرا هیچ کدام از آنان نمی‌خواستند حق و حکومت علی برقرار و پایدار باشد. ابوموسی اشعری از ابتدا هم با امیرالمؤمنین علیه السلام چندان رابطه خوبی نداشت چه برسد به اینکه عمروعاص هم او را فریب داد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۱۳۶.

۲. تاهّا: منحرف شدند؛ از ماده «تیه» به معنای تحیر و سرگردانی و گمراهی گرفته شده است.

الإِعْوجَاجُ: کژراهه رفتن؛ از ماده «عوج» به معنای کجی.



۳. عدالت، شرط پذیرش حکمیت

«وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا»^۱

پیش از آنکه چنان رأی بد و ستمکارانه‌ای بدهند، شرط کرده بودم که به عدالت حکم کنند و به حق عمل نمایند.

نکته

• «اسْتِثْنَاؤُنَا» فاعل «سَبَقَ» است و «سُوءَ رَأْيِهِمَا» مفعول آن و «جَوْرَ حُكْمِهِمَا» عطف به «سُوءَ رَأْيِهِمَا» می‌باشد؛ به این معنا که شرط ما که در حقیقت استثنا از حکمیت آنان است، پیش از حکم ظالمانه و دیدگاه بد آنان بود.

۴. انحراف از حق

«وَالثَّقَّةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَآتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ»^۲

حال که آنان از راه حق بیرون رفتند و حکمی واژگونه و برخلاف حکم خدا صادر کردند، حجت به سود ما و در اختیار ماست.

نکته

• «مَعْكُوسِ الْحُكْمِ» به این معناست که وظیفه حکمین رفع اختلاف بود نه عزل و نصب اما عمروعاص، ابوموسی را فریفت و با او قرار گذاشت که هریک از آنها حاکم خود را عزل کند ولی همین که ابوموسی عزل امام را اعلام کرد، عمروعاص اعلام کرد که او معاویه را به خلافت منصوب می‌کند و این کار برای تشدید اختلاف بود نه رفع آن.^۳

خطبه ۱۷۸



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بلافاصله پس از حکمیت در دومة الجندل، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: اخلاقی، اعتقادی
ویژگی: تبیین اصول دین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۲.

پیشگفتار خطبه

امام علی(ع) در این خطبه نخست همگان را به صفات خداوند از جمله به علم بی‌پایان پروردگار توجه می‌دهد تا بدانند اعمال آنها نزد خداوند کاملاً روشن است و چیزی از اسرار درون آنها مخفی نمی‌ماند و گواهی به یگانگی خداوند می‌دهد؛ سپس هشدار می‌دهد که گناهان سبب زوال نعمت‌ها می‌شوند و همگان را به بازنگری در اعمالشان دعوت می‌کند.

۱. اسْتِثْنَاؤُنَا: «استثناء» در اینجا به معنای شرط است.

۲. مَعْكُوسِ الْحُكْمِ: ضد حکم.

۳. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۲۳.

نکته

- هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد؛ زیرا باز ماندن از کاری یا به سبب نقص قدرت یا نارسایی دانش است، در حالی که علم و قدرت خداوند بر همه چیز احاطه دارد.^۱

مشابه

- ♦ امام حسن عسکری علیه السلام: «یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا»^۲
شأنی از شئون مانع نخواهد شد از شئون دیگر همچنین آنان را نشئه‌ای از نشئه دیگر مانع نخواهد شد.

۲.۱. فراتر از زمان و مکان

«وَلَا يَغْيِرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ»^۳

و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی‌کند و مکانی او را در بر نمی‌گیرد.

نکته‌ها

- «لا یغیره زمان» گذشت روزگار در او دگرگونی پدید نمی‌آورد؛ زیرا او آفریننده زمان و منزّه از آن است که این پدیده بر او عارض گردد؛ از این رو دگرگونی و تغییر به ساحت مقدس او راه ندارد.^۴
- «لا یحویه مکان» هیچ مکانی او را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا خداوند متعال مبرا از جسمیت و لوازم آن است و هر چه جسم نباشد، بی‌نیاز از مکان است، نتیجه این است که باری تعالی منزّه از مکان و لواحق آن است.^۵

۳.۱. توصیف ناپذیر

«وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ»^۶

و هیچ زبانی قادر به وصف او نیست.

نکته

- هیچ زبانی نمی‌تواند خدا را آن‌چنان که هست توصیف کند؛ زیرا خداوند از هرگونه

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۵.

۲. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳. لَا يَغْيِرُهُ: تغییر نمی‌دهد؛ از ماده «غَیَّرَ» به معنای تبدیل و تغییر؛ تَغَايَرٌ: گوناگون شدن؛ تَغْيَرٌ، تَغْيَرًا: دگرگون شد، تبدیل یا تغییر یافت.

۴. لَا يَحْوِيهِ: در بر نمی‌گیرد؛ از ماده «حَوَّاه» به معنای احاطه و استیلا بر چیزی است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۵.

۶. همان.

۶. لَا يَصِفُهُ: توصیف نمی‌کند.

و من خطبة له عليه السلام في الشهادة والتقوى. و قيل: إنه خَطَبَهَا بعد مقتل عثمان في أول خلافته: لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ وَلَا يَغْيِرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومُ السَّمَاءِ وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَلَا دَيْبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْرَاقِ وَخَفَى طَرْفِ الْأَحْدَاقِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَلَا مَجْهُودٍ تَكْوِينُهُ شَهَادَةٌ مَنْ صَدَقَتْ نَيْتُهُ وَ صَفَتْ دِخْلَتُهُ وَ خَلَصَ يَقِينُهُ وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ وَ الْمُعْتَمَدُ لشرح حَقَائِقِهِ وَ الْمُخْتَصَّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ وَ الْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَاتِهِ وَ الْمُوضَّحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهَدَى وَ الْمَجْلُوبُ بِهِ غَرْبِيبُ الْعَمَى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا تَغْرُ الْمَوْتَلَّ لَهَا وَ الْمُخْلَدَ إِلَيْهَا وَ لَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزُلُ بِهِمُ النَّقْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النِّعْمُ فَرَعَوْا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ وَ إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِثْلُكُمْ فِيهَا مِثْلَةٌ كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مُحْمُودِينَ وَ لَئِنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّا لَسَعْدَاءُ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ وَ لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ.

قيل: إنه خَطَبَهَا بعد مقتل عثمان في أول خلافته:

گفته‌اند امام علیه السلام این خطبه را پس از قتل عثمان و در آغاز دوران خلافت خود [در دومه الجندل] ایراد فرمود.

۱. اوصاف خداوند

۱.۱. احاطه خداوند بر همه چیز

«لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ»^۱

خداوند را هیچ کاری از کار دیگر باز ندارد.

۱. لَا يَشْغَلُهُ: باز نمی‌دارد؛ از ماده «شَغَلَ» به معنای مشغول بودن.

شَأْنٌ: کار؛ امر.

ترکیب، منزّه است و در نتیجه عقل نمی‌تواند چگونگی او را درک کند چه رسد به زبان.^۱

مشابه

﴿لَا أَبْلُغُ مَذْحَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ﴾^۲ من هرگز نمی‌توانم به مرحله مدح و ثنای تو برسم. تو همان‌گونه هستی که خودت ثنای خویش گفته‌ای.

۱. ۴. علم نامحدود خداوند

﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومُ السَّمَاءِ وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَلَا دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ وَ خَفَى طَرْفِ الْأَحْدَاقِ﴾^۳

نه شماره قطره‌های باران از او پوشیده ماند، نه ستارگان آسمان، نه ذرات خاک که باد آن را به هوا می‌برد، نه حرکت مورچه بر سنگ صاف، و نه خوابگاه مورچگان در شب تار. محل افتادن برگ‌ها و حرکت پنهانی مردمک چشم‌ها همه را می‌داند.

نکته‌ها

• تعبیر به «عدد قطر الماء» اشاره به دانه‌های باران و قطره‌های آب دریاها و نهرها و چشمه‌ها

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۵.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. لا يَعْزُبُ: پنهان نمی‌شود؛ از ماده «عزوب» به معنای دور شدن و پنهان گشتن است و به همین مناسبت به مردان و یا زنانی که همسر ندارند یا از همسر خود دورند «عزب» گفته می‌شود.

سَوَافِي الرِّيحِ: خاكریزه‌هایی که باد می‌برد؛ جمع «سافیه» به معنای تندباد است. این فعل هم معنای متعدی و هم معنای لازم دارد؛ «سفی التراب» یعنی خاک بلند شد؛ سفت: الريح التراب أى ذرته.

دَبِيبُ النَّمْلِ: حرکت مورچه؛ رفتن آهسته؛ «دبیب» یعنی خزیدن؛ دابه: به معنای جنبنده و خزنده است.

الصَّفَا: سنگ صاف و محکم؛ جمع «صفاه» به معنای تخته‌سنگ صاف است.

مَقِيلُ: استراحتگاه؛ از ماده «قیلوله» به معنای خواب نیمروز گرفته و چون «مقیل» اسم مکان است، به معنای محل استراحت و خواب در میان روز است.

الذَّرُّ: مورچه‌های ریز؛ جمع «ذره» به معنای مورچه‌های کوچک است.

الظُّلُمَاءِ: تاریکی؛ از ماده «ظلم» به معنای تاریکی، جمع آن ظلمات است؛ «مُظلم» به صیغه فاعل به معنای تاریک و کسی که در تاریکی داخل شود؛ أَظْلَمَ، إِظْلَاماً اللَّيْلُ: شب تاریک شد.

مَسَاقِطُ: می‌افتند؛ از ماده «سَقَطَ» به معنای افتادن؛ اسَاقَطَ، اسِقَاطاً الشَّيْءُ: آن چیز پیاپی فرود آمد.

خَفَى: خفا، پنهانی، نهانی.

طَرْفِ: پلک چشم و گاه به معنای نگاه کردن و به هم زدن پلک‌ها نیز می‌آید.

الأَحْدَاقِ: مردمک چشم‌ها؛ جمع «حدقه» به معنای مردمک و سیاهی چشم. در اینجا منظور خود چشم است.

است که جز خدا از آن آگاه نیست.^۱

• تعبیر به «يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ» اشاره به محل ریزش برگ‌ها در سراسر کره زمین است که در هر لحظه به دل باغ‌ها و جنگل‌ها و بلندای کوه‌ها و اعماق دره‌ها، برگ‌هایی از درختان فرو می‌ریزد که خداوند از تمام آن‌ها آگاه است.^۲

• حضرت در عبارت «يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ» احاطه علمی خداوند را به جمیع حوادثی که در جهان روی می‌دهد، بیان کرده است که اشاره دارد به آیه ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾^۳

مشابه

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً﴾^۴ ای پروردگار ما، رحمت و علم تو همه‌چیز را فراگرفته است.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۵ کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هرچه را که در خشکی و دریاست می‌داند. هیچ برگ‌گی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه از آن آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.

۲. شهادت به وحدانیت خداوند

﴿وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مُعْدُولٍ بِهِ وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَلَا مَجْجُودٍ تَكْوِينُهُ﴾^۶

گواهی می‌دهم که جز الله معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد؛ نه شک و تردید در هستی او راه دارد و نه کفر در دین و آیینش و نه می‌توان خلقتش را انکار کرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۲۰.

۲. همان.

۳. انعام، ۵۹.

۴. غافر، ۷.

۵. انعام، ۵۹.

۶. غَيْرَ مُعْدُولٍ بِهِ: بدون همتا؛ از ماده «عدل» به معنای شبیه و همتا گرفته شده است.

لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ: شک در او سزاوار نیست.

لَا مَكْفُورٍ فِيهِ: دین او سزاوار کفر ورزیدن نیست؛ از ماده «کفر» به معنای پوشاندن؛ کفر در انکار دین به کار رود.

مَجْجُودٍ: انکار کرده شده؛ از ماده «جَحَدَ» به معنای انکار با علم؛ الْجَاهِدُ: آن‌که مُنْكَرِ حق است با علم به آن.

نکته

- انکار دین خدا، متضمن نقصان در شناخت اوست، پس اعتراف به دین، نشانه کمال معرفت و تمامیت شهادت بر وحدانیت اوست.^۱

مشابه

- ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ آیا در خدا، آن آفریننده آسمان‌ها و زمین، شکی هست؟

۱.۲. ویژگی‌های شهادت‌دهندگان

- «شَهَادَةٌ مَنْ صَدَقَتْ نَيْتُهُ وَ صَفَتْ دَخْلَتُهُ وَ خَلَصَ يَقِينُهُ وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»^۳
- شهادت می‌دهم شهادت کسی که نیتش صادق و باطنش پاک است، یقینش خالص است و ترازوی عمل نیکش سنگین است.

نکته

- اشاره به اینکه این گواهی ذات و صفات حق گواهی کسی است که دارای این صفات چهارگانه باشد: نیت و انگیزه او صادقانه و قلب او از هرگونه شرک و ریا خالص باشد؛ یقین او آمیخته به شک نباشد و اعمال او نیز نشان می‌دهد که در درون، ایمان راسخی به خدا دارد، نه همچون گواهی افراد منافق یا طمع‌ورزان در مال و جاه دنیا و نه آن‌ها که ایمانی آمیخته به شک دارند و نه کسانی که دم از ایمان می‌زنند ولی عمل صالحی در ترازوی اعمالشان دیده نمی‌شود.^۴

مشابه

- ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۵ در آن روز، وزن کردن به حق خواهد بود. آن‌ها که ترازویشان سنگین است، رستگاران‌اند.

۳. ویژگی‌های اخلاقی پیامبر

- «وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ وَ الْمُعْتَمَدُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ وَ الْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ»^۱

شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او را از میان مخلوقاتش برگزید و برای شرح حقایق دینش انتخاب کرد و گرامی‌ترین کرامت‌هایش را به او اختصاص داد.

نکته‌ها

- «الْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ»: او به کرامات و عطایای نفیس و گران‌قدر اختصاص یافته که عبارت از کمالات نفسانی و علوم و مکارم اخلاق است تا به وسیله این‌ها نفوس ناقص را کامل گرداند و در ماندگان طریق معرفت را به مقصد برساند.^۲
- «وَ الْمُعْتَمَدُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ»: پیامبر اکرم ﷺ برای بیان شرح حقایق الهی انتخاب شده است. مقصود از حقایق الهی، توحید و صفات و احکام الهی است؛ بنابراین فلسفه بعثت پیامبر اکرم ﷺ بیان اصل توحید و احکام الهی است.

۴. شهادت به رسالت پیامبر

- «وَ الْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَاتِهِ وَ الْمُوضَّحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَى وَ الْمَجْلُوبُ بِهِ غَرْيِبُ الْعَمَى»^۳
- پیامبر را برای رساندن رسالت کریمانه الهی برگزیده و نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار گردیده و تاریکی‌های جهل و ضلالت به وجود او روشنی یافته است.

نکته‌ها

- در جمله «الْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَاتِهِ» او برگزیده شده تا رسالت‌های کریمانه خداوند

۱. الْمُجْتَبَى: برگزیده؛ از ماده «جَنَى» به معنای چیدن میوه.

الْمُعْتَمَدُ: انتخاب شده؛ از ماده «عِم» در اصل به معنای شدت علاقه به شیر گرفته شده و «معتام» در اینجا به معنای کسی است که علاقه شدید به انجام دادن مأموریت الهی به او داده شده است؛ بالتاء المشتهة فاعل من اعتمام أى اختار مأخوذ من العتمة و هو خیار المال.

عَقَائِلِ: گران‌بها؛ جمع «عقیله» به معنای برگزیده هر چیزی است و لذا به گوهرهای گران‌بها «عقیله البحر» گفته می‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳. الْمُوضَّحَةُ بِهِ: روشن شده توسط آن. أَشْرَاطُ: علامت؛ جمع شرط به معنای نشانه و علامت.

الْمَجْلُوبُ بِهِ: جلا یافته به وسیله او؛ از ماده «جَلَى» به معنای روشن کردن؛ الْجِلْيَانُ: آشکار کردن.

غَرْيِبُ الْعَمَى: سیاهی‌هایی گمراهی؛ به معنای چیز سیاه پررنگ است و در اینجا به معنای تاریکی جهل به کار رفته است؛ الغریب: وزان قندیل الأسود شدید السواد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۶.

۲. ابراهیم، ۱۰.

۳. صَفَتْ: صاف شد؛ از ماده «صفا» به معنای پاکی گرفته شده است.

دَخْلَتُهُ: باطنش؛ باطن و درون چیزی؛ الدخلة: بالكسر و الضم باطن الشیء.

ثَقُلَتْ: سنگین شد؛ از ماده «ثَقَلَ» به معنای سنگینی، ثقیل یعنی سنگین؛ «أثقال» جمع «ثقل» است و آن چیزی است که حملش سنگین است.

مَوَازِينِ: میزان‌های اعمال.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۲۱.

۵. اعراف، ۸.

به علاقه‌مندان خود بی‌میل است و از آنان دفاع نمی‌کند.

۵. ۳. غلبه دنیا بر دنیاخواهان

«وَتَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا»^۱

و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد، سرانجام چیره خواهد شد.

نکته

- زرق و برق دنیا آن‌چنان دنیاپرستان را مغرور می‌سازد که گمان می‌کنند همه‌چیز جاویدان خواهد ماند ولی ناگهان می‌بینند در یک حادثه ناگوار همه‌چیز بر باد می‌رود.^۲

۶. گناه، عامل زوال نعمت‌ها

«وَإِنَّمِ اللَّهُ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَصَصِ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لِ
﴿أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ﴾»^۳

به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند، نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شدند؛ زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد.

نکته‌ها

- خطاب حضرت در اینجا متوجه فرد نیست بلکه متوجه جمعیت است و می‌فرماید اگر از جمعیتی نعمت سلب و زایل شد نه از یک فرد. در اینجا بحث عقوبت دنیایی خداوند مطرح نیست بلکه به نظر می‌رسد که اثر طبیعی گناه این است که اگر نعمت الهی در دنیا به جمعیتی رو آورد و آنان از آن استفاده کرده و به یکدیگر یاری برسانند، آن نعمت باقی می‌ماند ولی اگر باقی نماند، معلوم می‌شود که خودشان نخواسته‌اند.
- منظور امام از «نعمت» زندگی کریمانه است و منظور از «ذُنُوب» تفرقه و پراکندگی است.^۴

۱. تَغْلِبُ: غلبه می‌کند.

غَلَبَ عَلَيْهَا: مفعول آن محذوف است، یعنی غَلَبَ النَّاسَ عَلَيْهَا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۶۲۶.

۳. إِنَّمِ اللَّهُ: قسم به خدا، «یمین» از همین ماده است.

قَطُّ: هرگز.

عَصَصِ نِعْمَةٍ: فراوانی نعمت؛ به معنای تروتازه است.

اجْتَرَحُوهَا: مرتکب شدند؛ از ماده «جرح» به معنای جراحت و اثری است که بر اثر آسیب‌ها به بدن می‌رسد و «اجتراح» به معنای انجام دادن گناه آمده؛ گویی انسان به وسیله آن خود را مجروح می‌سازد و گاه این معنا توسعه داده شده و در هرگونه کسب و اکتساب نیز استعمال می‌شود.

بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ: ظلم‌کننده در حق بندگان.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۷۴.

را به مردم ابلاغ فرماید، اینکه رسالت به صورت جمع آمده و رسالت‌ها گفته شده از نظر تعدد اوامری است که از جانب خداوند بر او نازل شده است.^۱

- منظور از «اشراف» یا نشانه‌های هدایت، قانون‌های شریعت و دلایل کتاب و سنت است.^۲

مشابه

◊ پیامبر اسلام ﷺ: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۳ من برای این مبعوث شدم که ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم.

۵. پرهیز از دنیاخواهی

۱. ۵. فریبندگی دنیا

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَ الْمُخْلِدَ إِلَيْهَا»^۴

ای مردم، دنیا آرزومندان و دل‌بستگان خود را فریب می‌دهد.

۲. ۵. دنیا، بی‌ارزش‌کننده علاقه‌مندان

«وَلَا تَنْفُسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا»^۵

و بر جان کسی که برای به دست آوردنش با دیگران رقابت کند، بخل نمی‌ورزد [یا: عزیز و گرامی نمی‌دارد].

نکته

- وقتی که کسی به دنیا علاقه دارد، قاعده‌اش این است که دنیا هم به او علاقه داشته باشد و هنگامی که بر سر دنیا با دیگران نزاع می‌کند از او دفاع کند ولی دنیا چنین نیست بلکه

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲. همان.

۳. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۸.

۴. تَغُرُّ: فریب می‌دهد؛ از ماده «غَرَّ وَ غُرُورٌ وَ غِرَّةٌ»: فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غُرور: فریب‌دهنده.

الْمُؤْمِلُ: آرزوکننده؛ از ماده «أَمَلَ» به معنای آرزو، امید؛ أَمَلًا: آملًا؛ آملًا: مترادف «أَمَلَهُ» است، او را امیدوار کرد.

الْمُخْلِدَ إِلَيْهَا: تمایل‌دارنده به او؛ کسی که در جایی به‌طور همیشگی سکونت اختیار می‌کند و از ماده «خلد» و «خلود» گرفته شده و در عبارت مذکور اشاره به کسی است که به دنیا چسبیده است؛ أخلد الى الارض: آویز شد؛ رکن الیها و اعتمد علیها.

۵. لَا تَنْفُسُ: بخل نمی‌ورزد؛ از ماده «نفاسه» به معنای پر قیمت بودن گرفته شده و در اینجا به معنای اهمیت و ارزش قائل شدن آمده است.

نَافَسَ: رقابت کرد؛ به منافسه و رقابت برخاست؛ از باب مفاعله به معنای نفیس و باارزش شمردن دنیا و رقابت و هم‌چشمی بر سر آن است؛ «نافس فیها» یعنی در اثر رغبت به دنیا و نفیس دانستن آن با دیگران نزاع می‌کند.

شود و خدا را راهی نیست در کسی که در دارایی و جانش بهره‌ای برای خدا نمی‌باشد.

۷. راه دفع بلاها

«وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النَّقْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ فَزَعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصَدَقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ»^۱

و اگر مردم زمانی که بلاها بر آنان نازل می‌شود و نعمت‌ها از آنان زایل می‌گردد با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کنند و با قلب‌های پر از عشق و محبت به خدا، از او درخواست (توبه) نمایند، یقیناً آنچه از دستشان رفته به آنان باز می‌گردد و هر خرابی را برای آن‌ها اصلاح می‌کند.

مشابه

◇ امام سجاده علیه السلام: «الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَ مَا لَمْ يَنْزِلْ»^۲ دعا بلاهایی را که نازل شده و نازل نشده است برطرف می‌سازد.

◇ «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»^۳ و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و بیماری گرفتار کردیم، باشد که تضرع کنند.

◇ «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي»^۴ چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم؛ پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند.

۸. ترس از برگشت به عصر جاهلیت

«وَ إِنِّي لَأَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَصَّتْ مِنْهَا مِثْلَةٌ كُنْتُمْ

۱. النَّقْمُ: سختی‌ها؛ جمع «نقمت» به معنای بلا، عذاب و انتقام خدا.

تَزُولُ: زائل می‌شود.

فَزَعُوا: ناله کردند؛ ترسیدند، پناه بردند.

وَلَهُ: اشتیاق؛ به معنی تحیر از شدت اندوه است تا آنجا که گاه انسان، عقل و هوش خود را از دست می‌دهد؛ لذا به عشق سوزانی که آرامش و هوش را از انسان می‌گیرد نیز اطلاق شده است؛ شخصی که نسبت به دیگری عشق زیادی پیدا می‌کند یا دل‌باخته آن می‌شود مانند این است که از خودبی خود شده است که از این «تحیر» تعبیر به «وله» می‌شود. شَارِدٌ: فرارکننده؛ به معنای کسی است که از مسیر منحرف شده یا فرار کرده است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳. اعراف، ۹۴.

۴. بقره، ۱۸۶.

• این سخن اشاره است به اینکه گناه، موجب زوال نعمت و نزول عذاب و انتقام خداوند است؛ زیرا اگر مردمی با وجود ارتکاب گناه، مستحق افاضه نعمت و بخشش باشند، سلب و منع نعمت از این مردم که شایستگی و آمادگی آن را دارند، عین ظلم است و این از خداوند که فیاض مطلق است، محال است.^۱

مشابه

◇ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

◇ «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۳ اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم ولی پیامبران را به دروغ‌گویی نسبت دادند. ما نیز به کفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم.

◇ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۴ به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.

◇ «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»^۵ اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده‌اید.

◇ «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»^۶ چرا مردم هیچ قریه‌ای هنگامی که ایمانشان سودشان می‌داد، ایمان نیاوردند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب ذلت در دنیا را از آنان برداشتیم و تا هنگامی که اجلشان فرا رسید از زندگی برخوردارشان کردیم.

◇ امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ وَ لَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَ نَفْسِهِ نَصِيبٌ»^۷ کسی که در عمل و کار (بندگی خدا) کوتاهی کند به غم و اندوه دچار

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲. رعد، ۱۱.

۳. اعراف، ۹۶.

۴. روم، ۴۱.

۵. شوری، ۳۰.

۶. یونس، ۹۸.

۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶.

من تکلیفی جز کوشش ندارم. اگر بخواهم [عیوب پیشینیان را] بگویم می گویم «خداوند آنچه گذشته ببخشاید».

نکته ها

- منظور امام از جمله «وَلَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ» همین است که اگر من بخواهم از روی حوادث نامطلوب پرده بردارم می توانم ولی از آن صرف نظر می کنم و از خداوند می خواهم که شما را به علت این کوتاهی ها مجازات نکند.
- «وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ»: به این معنا که هرکس وظیفه ای دارد و وظیفه من در زمینه استقرار حکومت حق، تنها تلاش و کوشش است که انجام می دهم و بقیه اش بستگی به خواست خداوند و تلاش شما مردم دارد.

مشابه

﴿مَتَى أَشْفِي غِيظِي إِذَا غَضِبْتُ أَمَّ حِينَ أَعْجَزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيَقَالَ لِي لَوْ صَبَرْتُ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيَقَالَ لِي لَوْ عَفَوْتُ وَ يُرْوَى لَوْ عَفَوْتُ﴾^۱ چون خشم گیرم، کی آن را فرو نشانم؟ در آن زمان که قدرت انتقام ندارم که به من بگویند «اگر صبر کنی بهتر است»؟ یا آنگاه که قدرت انتقام دارم که به من بگویند «اگر عفو کنی خوب است»؟

فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ وَ لَيْسَ رَدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسَعْدَاءُ^۱
و من می ترسم شما در جهالت و غرور فرو رفته باشید. کارهایی صورت پذیرفت و شما به آن ها مایل گشتید و در آن هنگام نزد من پسندیده نبودید. اگر آنچه در گذشته داشتید [اتفاق کلمه و پیروزی بر شامیان] به شما بازگردد، اهل سعادت خواهید بود.

نکته ها

- اشاره به گذشت و بردباری آن حضرت درباره آن هاست، نسبت به آنچه پیش از این انجام داده اند. عادت بر این است هنگامی که کسی قصد چشم پوشی از گناه دیگری دارد چنین کلماتی را بر زبان می آورد.^۲
- واژه «فترت» کنایه از وضع جاهلیت است؛ یعنی بیم دارم در تعصبات نادرستی که دارید و برخاسته از هوا و هوس های گوناگون است، احوال دوران جاهلیت را داشته باشید.^۳
- حضرت ضمن هشدار به مردم درباره احتمال بازگشت به دوران فترت در آینده بعضی از کارهایی را که در گذشته انجام شده است زیر سؤال برده و به لحاظ اینکه در آن شرایط نمی توانستند صریح سخن بگویند به طور درسته به مردم یادآوری کردند که در گذشته تمایلاتی داشتید و کارهایی انجام دادید که از نظر من پسندیده نبود.

۹. تلاش، مهم ترین وظیفه زمانه

﴿وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ وَ لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ﴾ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ^۴

۱. أَخَشِّي: می ترسم؛ از ماده «خَشِيَ» به معنای ترس شدید؛ تَخَشَّى، تَحَشَّى: از او ترسید؛ الْخَاشِي: ترسو، بیمناک. فِتْرَةٌ: کنایه از جهالت و غرور؛ در اصل به معنای توقف و ضعف و ناتوانی است و به همین جهت به فاصله میان دو برنامه که کارها متوقف می شود، اطلاق شده و از آنجا که «فترت» گاه آمیخته با غفلت و جهل است در اینجا نیز استعمال شده است.

مِلُّمٌ: تمایل نشان دادید؛ از ماده «میل» به معنای مایل و منحرف شدید.

مَحْمُودٌ: پسندیده.

لَسَعْدَاءُ: سعد و سعادت به معنی نیک بختی است؛ اسْتَسْعَدَ، اسْتَسْعَادًا بالشيء: آن چیز را برای او میمون شمرد؛ سَاعَدَ، مُسَاعَدَةً عَلَى الْأَمْرِ: در آن کار به او کمک و یاری کرد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. الْجُهْدُ: تلاش؛ فی نسخة الشارح البحرانی بفتح الجیم و ضبطه الشارح المعترلی بالضم و بهما قرء سبحانه: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾، قال الفيومي: الجهد بالضم في الحجاز وبالفتح في لغة غيرهم الوسع والطاقة، وقيل: المضموم الطاقة والمفتوح المشقة، والجهد بالفتح لا غير الغاية والنهاية، و هو مصدر من جهد في الأمر جهدا من باب نفع إذا طلب حتى بلغ غايته في الطلب.

ما سَلَفَ: آنچه گذشته است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۴.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتاب فروشی داورى، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ۱، بی جا: میکائیل، ۱۳۹۳.
۲۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ۱، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۲۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۲۸. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۰. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۳۱. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۳۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۳. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معموری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۳۴۴.

